

حلال

بنی اسماعیل،
بنی اسرئیل،
وآخر الزمان

اسماعیل شفیع سرور ستانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقديم به ساحت مقدّس حضرت خليل الرحمن عليه السلام
و نواده عالی مقامش، حضرت خاتم الاوصياء عليه السلام

بني اسماعيل، بني اسرائيل و آخر الزمان

اسماعيل شفيعي سروسٲاني

سرشناسه : شفیعی سروستانی، اسماعیل، ۱۳۳۷ -
 عنوان و نام پدیدآور : بنی اسماعیل، بنی اسرائیل و آخرالزمان / اسماعیل
 شفیعی سروستانی ؛ ویرایش واحد پژوهش موعود عج.
 مشخصات نشر : تهران : هلال، ۱۳۹۷
 مشخصات ظاهری : ۴۸۶ ص.
 شابک : ۹۸-۹۸-۶۹۳۸-۹۶۴-۹۷۸ : ۲۵۰۰۰۰ ریال
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا
 یادداشت : کتابنامه .
 موضوع : ابراهیم، پیامبر
 موضوع : Abraham (Biblical patriarch)
 موضوع : آخرالزمان (اسلام)
 موضوع : End of the world (Islam)
 موضوع : اسلام و یهودیت
 موضوع : Islam -- Relations -- Judaism
 موضوع : یهودیت و اسلام
 موضوع : Judaism -- Relations -- Islam
 موضوع : آخرالزمان -- مطالعات تطبیقی
 موضوع : End of the world -- Comparative studies
 موضوع : یهودیان
 موضوع : Jews
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۷ ۹ب۷ش/۲/۲۲۷BP
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۷۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۵۲۱۲۴۹۳

بنی اسماعیل، بنی اسرائیل و آخرالزمان

نویسنده: اسماعیل شفیعی سروستانی

ناشر: هلال

ویرایش: واحد پژوهش موعود عج

بنی اسماعیل، بنی اسرائیل و آخرالزمان

ISBN: 978-964-8938-98-4

انتشارات هلال

قیمت: ۲,۰۰۰,۰۰۰ ریال



تلفن مرکز بخش: ۰۲۱-۶۶۴۵۹۳۷۴ نمابر: ۰۲۱-۶۶۴۵۹۳۴۷

فروشگاه اینترنتی www.shop.mouood.com

نشانی ناشر: صندوق پستی ۸۳۴۷-۱۴۱۵۵

تلفن: ۰۲۳ ۶۶۴۵۹۰۳۷ نمابر: ۰۲۳ ۶۶۴۵۹۰۳۷

فروشگاه اینترنتی: shop.mouood.com

فهرست

۹ به جای مقدمه
۱۳ فصل اول: عهد ابراهیم خلیل الرحمن (ع)
۱۵ تاریخ رسالت انبیاء (ع)
۱۹ عهد ابراهیم خلیل الرحمن و ماجرای رفته بر ایشان
۲۴ ولادت و پرورش ابراهیم نبی در غار
۲۸ ابراهیم نبی (ع) هرگز از غیر خدا درخواستی نکرد!
۳۰ ماجرای تبعید حضرت ابراهیم (ع)
۴۱ دعوت به حج، دعوت حضرت ابراهیم (ع)
۴۳ امامت، مقامی خاص
۴۷ ماجرای قربانی و قربانگاه
۵۵ دعوت به دین حنیف
۵۹ رحلت حضرت ابراهیم (ع)
۶۳ ملک عظیم خداوندی، اعطاء به آل ابراهیم (ع)
۸۳ فصل دوم: انبیاء و اوصیاء (ع) متذکر مقام محمد و آل محمد (ص)
۸۵ نخستین خلقت؛ انوار و ارواح

- عهد اخذ شده برای یاری محمد و آل محمد(ص)..... ۹۷
- رجعت انبیاء و رسولان..... ۱۰۵
- راز ولایت ورزی درباره اهل بیت(ع)..... ۱۱۱
- بشارت به پیامبر آخرالزمان..... ۱۱۵
- استعانت از پیامبر فردا و خاندان ایشان، توسط بنی اسرائیل..... ۱۲۵
- راز انکار و عناد بنی اسرائیل با محمد و آل محمد(ص)..... ۱۳۳
- حسادت اهل کتاب بر مقام اهل بیت(ع) و تغییر مسیر تاریخ..... ۱۳۷
- بنی اسرائیل و دوبار فساد در زمین..... ۱۴۵
- ماجرای قوم عمالقه..... ۱۴۵
- فساد انگیزی بنی اسرائیل..... ۱۵۳
- نظر برخی از مفسران قرآن کریم..... ۱۵۵
- تأویل ائمه معصومان(ع)..... ۱۶۰
- فصل سوم: امر این امت هم مثل امر بنی اسرائیل است..... ۱۶۵
- رخدادهای مشترک بدون کم و زیاد..... ۱۶۷
۱. کبر و حسد اولین بنیان‌های شیطانی..... ۱۶۹
- حسد بر محمد و آل محمد(ص)..... ۱۷۱
- سابقه حسد در بنی اسرائیل و ماجرای طالوت..... ۱۷۹
۲. تعرب بعد الهجره (اعرابی شدن پس از هجرت)..... ۱۸۷
- شما به پیروی از بنی اسرائیل خواهید رفت!..... ۱۸۹
۳. پوشاندن حق به باطل، سیره نامیمون بنی اسرائیل..... ۱۹۳
۴. ماجرای سدّ الابواب..... ۲۰۳
- نسبت موسی(ع) با هارون(ع)..... ۲۰۹
۵. مباحله..... ۲۱۵

داستان مباحلة نبی اکرم (ص) با اهل نجران	۲۱۹
داستان مباحلة حضرت موسی (ع)	۲۲۳
۶. سامری در بنی اسرائیل و بنی اسماعیل	۲۳۳
سابقه گوساله پرستی در بنی اسرائیل	۲۴۱
وجود سامری در میان هر امتی	۲۴۶
گوساله پرستی در امت اسلام	۲۵۰
اقتدای امیر مؤمنان (ع) به هارون (ع)	۲۵۶
۷. شورشگران بر اوصیای پیامبران	۲۶۳
فصل چهارم: منجی موعود	۲۷۵
به روایت بنی اسرائیل و بنی اسماعیل	۲۷۵
مقصد غایی	۲۷۷
صفات خلیفة الله	۲۸۱
منجی موعود از زبان رسول مکرم اسلام (ص)	۲۹۱
اسامی امامان (ع) از زبان رسول الله (ص)	۲۹۹
منجی موعود بنی اسرائیل	۳۰۷
فصل رهایی در منابع توراتی	۳۱۱
بشارت به منجی موعود در سایر کتب انبیای بنی اسرائیل	۳۲۳
بشارات منجی در عهد جدید؛ نبوت و آینده بینی انجیلی	۳۳۱
فصل پنجم: آخر الزمان و ظهور منجی موعود در آینه اخبار آخر الزمانی	۳۳۹
آخر الزمان و ظهور منجی موعود در منابع اسلامی	۳۴۱
بنی اسرائیل و نشانه های پایان	۳۶۱
مکاشفات رحمانی و برداشتهای شیطانی	۳۸۲
فصل ششم: هزاره گرایی	۳۹۳

۳۹۵.....	منشاء هزاره‌گرایی.....
۳۹۷.....	هزاره‌گرایی در سنت‌های باستانی.....
۴۰۱.....	مراحل رخدادهای آخرالزمانی و بازگشت مسیح(ع).....
۴۰۶.....	مسیحیت یهودی شده.....
۴۲۳.....	تفسیر پروتستانی از اسرائیل و بازگشت مسیح(ع).....
۴۲۷.....	سیر و سفر مسیحیت یهودی شده.....
۴۳۳.....	بنیادگرایی مسیحی و واقعه آرمگدون.....
۴۳۷.....	بنیادگرایی مسیحی و سیاست ایالات متحده آمریکا.....
۴۴۳.....	ایوانجلیست‌ها در تدارک جنگ بزرگ.....
۴۵۷.....	کمربند انجیلی و سیاست خارجی آمریکا.....
۴۶۱.....	اعتقادات محافظه‌کاری.....
۴۶۷.....	کلام آخر.....
۴۷۵.....	فهرست منابع.....

به جای مقدمه

در جست‌وجوی بلندترین، پرسابقه‌ترین و ریشه‌دارترین اختلاف حادث شده میان دو قوم که دامنه تأثیرات آن هزاره‌ها را درنوردیده و به عصر ما رسیده است، به دو قوم مشهور «بنی‌اسماعیل» و «بنی‌اسرائیل»، از فرزندان حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام می‌رسیم؛ واقعه‌ای که در شکل‌گیری وجوه بسیاری از مناسبات فرهنگی و تمدنی انسان معاصر در عصر حاضر مؤثر افتاده و در بنای تاریخ آینده نیز نقش‌آفرین خواهد بود.

این نحوه از تأثیرگذاری دامنه‌دار کمی و کیفی در گستره حیات فرهنگی و تمدنی انسان‌ها را در میان ساکنان هیچ کدام از اقوام ساکن ربع مسکون نمی‌توان سراغ گرفت. به عکس، چنانچه خواهیم دید، اندیشه و عمل این دو قوم، در همه فراز و نشیب‌های تاریخ، سایر اقوام و ملل را به دنبال خود کشیده و در حیات آنها مؤثر افتاده است.

حضرت ابراهیم علیه السلام از پیامبران اولوالعزمند که دین توحیدی به ایشان منتسب است و به واسطه دو فرزندش، حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق علیهما السلام نسب بسیاری از انبیای عظام الهی و از آن جمله، سه پیامبر اولوالعزم دیگر، یعنی حضرت موسی علیه السلام، حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله به ایشان

بازگشت می‌کند.

پا گرفتن بنیاد سه دین توحیدی موسوی، عیسوی و محمدی در دامن این پیامبر عظیم‌الشان، تقدیر خداوند متعال و مرضی رضای ایشان بود؛ اما ادبار و روی‌گردانی جماعتی از «بنی‌اسرائیل» و چشم‌دوختن به مجموعه‌ای از تدابیر انسانی برای رقم زدن به سرنوشتی متفاوت با مشیت الهی، نتیجه‌ای جز ابتلای دراز مدت فرزندان آدمی به مجموعه‌ای از فتنه‌ها و به‌گمراهی غلتیدن نسل‌های بسیاری را در طول تاریخ، در پی نداشت. این‌همه نیز از گمانی خام نشئت گرفته بود؛ گمان تلخ مغلول‌الید بودن حضرت باری تعالی و آزادی آدمی برای رقم زدن به همه تقدیرات، خارج از اراده و مشیت قادر متعال.

تاریخ بلند چهارهزار ساله رفته بر ساکنان زمین به نحو عام و ساکنان شرقی «دریای مدیترانه» (خاورمیانه) به نحو خاص با همه فراز و فرودهای فرهنگی و تمدنی‌اش، تاریخ این جدال و رویارویی بنی‌اسرائیل و بنی‌اسماعیل است.

بی‌گمان، اثبات این مدعا، نیازمند شواهد بسیاری از میان وقایع گذشته و جریانات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصری که در حال سپری شدن است، بوده و این رساله، تبیین این نظریه و بیان مستندات لازم در این باره را در تکلیف خویش آورده است.

فصل نخست این مجموعه، با عنوان «تشابه رخدادهای گذشته بر بنی‌اسرائیل و بنی‌اسماعیل» با مراجعه به منابع تاریخی و متکی به مستندات روایی و حدیثی، در پی آن است تا اثبات کند این دو طایفه، از روز نخست، در جاده تاریخ، همچون دو آرايه تیزتک و در رقابتی سخت تاخته و تا امروز پیش آمده‌اند و همچنان نیز تا رخداد بزرگ وعده داده

شده، یعنی ظهور موعود آخرالزمان از نسل جناب ابراهیم خلیل الرحمن (علیه السلام) پیش خواهند رفت تا دانسته شود امر خداوند حکیم تحقق یافتنی است؛ اگر چه بسیاری را ناخوش می‌آید.

نگارنده، ناگزیر خوانندگان محترم را برای مطالعه دقیق‌تر تحولات تاریخی و فرهنگی عهدها و عصرهای پیشین، به مجموعه هشت جلدی «سیر تاریخی و فرهنگی قبیله لعنت»^۱ ارجاع می‌دهد.

اسماعیل شفیعی سروستانی

زمستان ۱۳۹۶

۱. این مجموعه توسط انتشارات هلال چاپ و منتشر شده است.

فصل اوّل:

عهد ابراهيم خليل الرحمن عليه السلام

تاریخ رسالت انبیاء علیهم السلام

ماجرای رفته و البته جاری میان دو قوم «بنی اسرائیل» و «بنی اسماعیل»، از شگفت‌انگیزترین ماجراهای پرفراز و نشیب میان دو جریان تاریخی، فکری و فرهنگی مهم و نقش‌آفرین در جهان هستی است که دامنه آن تا آخرین مقطع از حیات انسان بر کره خاک کشیده می‌شود.

بیش از چهار هزار سال از شکل‌گیری این دو جریان، یعنی از عهد حضرت ابراهیم خلیل الرحمن، جدّ والامقام بنی اسرائیل و بنی اسماعیل می‌گذرد. درباره طول عمر نوع انسان، از بدو خلقت حضرت آدم علیه السلام تا عصر حاضر، اقوال مختلفی وجود دارد.

ابن خلدون اندلسی می‌نویسد:

از حضرت آدم علیه السلام تا نوح علیه السلام، ۲۶۰۰ سال و از نوح علیه السلام تا طوفان، ۶۰۰ سال و از طوفان تا ابراهیم علیه السلام، ۲۰۷۲ سال و از ابراهیم علیه السلام تا موسی علیه السلام، ۴۲۵ سال و از موسی تا داوود علیه السلام، ۷۶۰ سال و از داوود علیه السلام تا اسکندر، ۷۶۰ سال و از اسکندر تا تولد مسیح علیه السلام، ۳۱۹ سال بود است.^۱

۱. عبدالرحمن بن خلدون، «تاریخ ابن خلدون»، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۳۱.

با این حساب و طبق نظر جناب ابن خلدون، تاکنون (۲۰۱۷ م.)، ۴۲۸۱ سال از عهد حضرت ابراهیم علیه السلام گذشته است.

محمد بن جریر طبری، مورخ مشهور می نویسد:

تولد ابراهیم علیه السلام ۲۶۳ سال پس از طوفان و ۳۳۳۷ سال پس از خلقت آدم علیه السلام بوده است.^۱

و در جای دیگری می نویسد:

بعضی گفته اند از وقت هبوط آدم علیه السلام تا مبعث پیامبر ما، ۶۱۱۳ سال بوده است.^۲

علی بن حسین مسعودی در کتاب «التنبیه و الاشراف» بیان می کند که: از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام تا بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله ۲۷۲۰ سال بود.^۳ چنانچه این تاریخ را با ۱۴۳۸ سالی که از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گذرد جمع کنیم، معلوم می شود از نظر این مورخ، تاکنون ۴۱۵۸ سال از عهد حضرت ابراهیم علیه السلام می گذرد.

به هر روی، از عهد و عصر حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام، بیش از ۴۰۰۰ سال گذشته است. به عبارتی، به استناد اقوال قابل نقد مورخان در حال حاضر، بیش از ۷۰۰۰ سال از عهد حضرت آدم علیه السلام می گذرد.

مرحوم علامه طباطبایی، صاحب «تفسیر المیزان» می نویسد:

تاریخ یهود عمر نوع انسانی را بیش از ۷۰۰۰ سال نمی داند و این مطلب بی وجه هم نیست و این همان عددی است که امروز آمار جهانی راجع به

۱. طبری، محمد بن جریر، «تاریخ طبری»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۵۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۷۸۷.

۳. مسعودی، علی بن حسین، «التنبیه و الاشراف»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۱۹۲.

تعداد نفوس بشری نشان می‌دهد و بر این موضوع تأکید می‌کند که عمر نوع انسان (حضرت آدم علیه السلام) همان است که گفته شد؛ یعنی هفتاد قرن و این موافق بعضی روایات معصومان علیهم السلام هم هست.^۱

جناب صدرالمتألهین (ملاصدرای شیرازی) با تکیه بر آنچه تاریخ‌نگاران و منجمان مضبوط داشته‌اند، می‌گوید:

از آفرینش حضرت آدم علیه السلام تا نزول قرآن، شش هزار سال است.^۲

با احتساب گذشت ۱۴۳۸ سال از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از نظر این حکیم متأله، از آفرینش حضرت آدم علیه السلام بیش از ۷۴۰۰ سال می‌گذرد.

۱. طباطبایی، محمد حسین، «تفسیر المیزان»، ج ۴، صص ۲۳۸-۲۳۹.
۲. موسوی، سید محسن و دیگران، «طول عمر دنیا از دیدگاه ملاصدرای»، فصل‌نامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، پاییز ۹۴، شماره ۳، ص ۳۶.

عهد ابراهیم خلیل الرحمن و ماجرای رفته بر ایشان

بعثت حضرت ابراهیم علیه السلام، بزرگترین نقطه عطف در تاریخ حیات بشر بر زمین است و سرآغازی برای تولد ادیان ابراهیمی و برکشیده شدن دو شاخه از شجره جناب ابراهیم علیه السلام، یعنی «بنی اسرائیل» و «بنی اسماعیل» و آنچه که این واقعه را حائز اهمیت خاص می کند، گره خوردن این نقطه عطف و برآمدن آن دو جریان مهم با دو موضوع مبدأ و غایت تعریف شده برای سیر و سفر بلند انسان در زمین، در لسان خداوند متعال است:

اولی، مبدأ خلق حضرت آدم علیه السلام و اعلام اراده خداوند متعال برای جعل خلیفه در زمین و حکمت آن و دومی، غایت سیر و سفر بنی آدم در زمین و موضوع اراده خداوند متعال مبنی بر امامت و خلافت مستضعفان در زمین و وارث قرار دادن آنها.

فرض اولی، مسبوق به آیه مبارکه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۱ است؛ وقتی که پروردگار به فرشتگان فرمود:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً؛

۱. سوره بقره، آیه ۳۰.

من قرار دهندهٔ خلیفه‌ای بر روی زمین خواهم بود.»
و ملائکه گفتند:

«آیا می‌خواهی کسانی را قرار بدهی که در زمین فساد می‌کنند و سفک
دماء و خونریزی دارند؛ در حالی که ما تو را تسبیح می‌گوییم و تقدیس
می‌کنیم؟»

خداوند فرمود:

«إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛^۱

من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

و فرض دومی، مسبوق به آیهٔ مبارکه

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ
نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛^۲

و ما اراده کرده‌ایم بر کسانی که ضعیف نگه داشته شده‌اند، منت گذارده و
آنها را پیشوایان (خلق) قرار دهیم و وارث ملک و جاه گردانیم.»

است.

پس خلیفه ساخت صاحب سینه‌ای

تا بود شاهی‌اش را آینه‌ای^۳

اگرچه حضرت آدم عليه السلام خلق شد و سیر و سفر فرزندانش بر زمین، پس
از هبوط از بهشت ادامه یافت، اما همهٔ فرزندان آدمی ناگزیر می‌بایست تا
پیدا شدن مظهر تام «خلیفة‌الله» در زمین و مستضعفانی که خداوند وعده
پیشوایی، امامت و وراثت آنها بر زمین را داده بود، صبوری می‌کردند.

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۳۰.

۲. سورهٔ قصص، آیهٔ ۵.

۳. مولوی، «مثنوی معنوی»، دفتر ششم، حکمت در «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً».

از آیات قرآنی برداشت می‌شود که حکمت خلق زمین و سایر موجودات، حضرت «خلیفه‌الله» و به عبارتی «انسان کامل» بود و سرانجام به امامت رساندن ایشان؛ به نحوی که جمیع ما سوی‌الله (جنّ و انس و ملک و...) را به اذن خداوند گردآورده و در مسیر هدایت به سوی خداوند متعال، هدایت کند تا رسم طغیانگری، خونریزی و فساد از پهنه زمین برداشته شود.

بی‌گمان و حسب قول حضرات معصومان علیهم السلام وعده خداوند برای هدایت جنّ و انس از صبحگاه آفرینش آغاز شده و ادامه یافته است تا روزی که با رفع همه موانع و در عصر ظهور حضرت موعود منتظر علیه السلام این امر به صورت قطعی و فراگیر، در همه زمین و آسمان‌ها محقق شده و صورت جهان‌شمول پیدا کند.

جناب کلینی، به اسناد خویش از اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرد که امام فرمودند:

«إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ كَيْمًا إِنَّ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئًا رَدَّهُمْ
وَإِنْ نَقَّصُوا شَيْئًا أَتَمَّهُ لَهُمْ؛^۱

همانا زمین در هیچ حالی از امام خالی نگردد. برای آنکه اگر مؤمنان چیزی (بر اصول یا فروع دین) افزودند، آنها را برگرداند و اگر چیزی کم کردند، برای آنها تکمیل کند.»

همچنین ابو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمودند: «به خدا سوگند! از زمانی که خداوند آدم علیه السلام را قبض روح کرد، زمین را بدون امامی که به وسیله او به سوی خدا رهبری شوند، وانگذازد و او حجت خداست بر بندگانش و زمین بدون امامی که حجت خدا باشد بر

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، تهران، اسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ه.ق.، ج ۱، ص ۱۷۸.

بندگانش، وجود ندارد.»^۱

این کلام بدین معنی است که از اولین روز خلقت آدمی، همواره حجّتی به منظور هدایت مردم از سوی خداوند جعل و مأمور بوده و این سنت در میان همهٔ مردمان و سرزمین‌ها تا روز ظهور مصلح کلّ ادامه می‌یابد. اگر جز این بود و تحقق این وعده فقط موقوف به وقت ظهور آخرین وصی منصوب از سوی آخرین رسول صلی الله علیه و آله می‌شد، سایر امم و مردم، گمراه و طعمهٔ ابلیس می‌شدند و موضوع میزان و سؤال و جواب روز محشر و ... منتفی می‌گشت.

اختیار جعل امام و ارسال رسل و انزال کتب را هم خداوند از روز نخست، مخصوص خویش نگه داشته تا مبادا با دخالت سایرین از موجودات، اعمّ از جنّ و انس که همواره مبتلای نقصان در علم و غلبهٔ هواجس و حوادثند، امر هدایت دچار خلل شود. به همین دلیل است که جملهٔ رسولان و انبیاء و پس از ایشان، اوصیای برحقشان، واجد «علم» و «عصت» و «اذن» خداوند بودند؛ سه توانایی و امکان ویژه‌ای که سایر رهبران مدّعی، اعمّ از قیصران، پادشاهان و خلفا، فاقد آن بودند و بدین سبب، آنان رهنمای مردم به سوی ضلالت و گمراهی شدند.

پوشیده نیست که ادیان ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) جملگی از عهد و عصر ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام سر برآوردند و مقام و شأن آن جناب موجب بود تا تولّد، بالندگی و جوانی، ازدواج و سرانجام سیر و سفر بلند ایشان، تعیین کنندهٔ خطّ و سیر ادیان ابراهیمی و نیز تعیین کنندهٔ

۱. «وَ اللَّهُ مَا تَرَكَ اللَّهُ أَرْضِيًا مُنْذُ قَبْضِ آدَمَ عليه السلام إِلَّا وَ فِيهَا إِمَامٌ يُهْتَدَى بِهِ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ.» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۱۷۹).

سوگیری اصلی همه انبیاء و رسل و امم پیرو ایشان با مقصد غایی تعریف شده از سوی خداوند برای عالم و آدم شود؛ بلکه موضوع بعثت پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله، اکمال دین و از همه مهم‌تر، «امامت» صالحان در پیوند با این عالی جناب، حضرت ابراهیم علیه السلام معنی پیدا کرده و قابل شناسایی باشد.

ولادت و پرورش ابراهیم نبی در غار

جناب ابراهیم علیه السلام در نقطه‌ای از سرزمین فراخ «ایران» عهد کهن، «اور» به دنیا آمد و با طی مراتبی به اذن الله، واجد مقام و شأن نبوت، رسالت و سرانجام، امامت شد.

حضرت ابراهیم علیه السلام در زمان یکی از طواغیت، به نام نمرود بن کوش (یا کنعان) متولد گردید. مادر ایشان فرزندش را از ترس کشته شدن در غاری پنهان ساخت. ابراهیم در غار به اذن خداوند تعالی از شست خود شیر می‌مکید و رشد او در هر روز، مانند رشد دیگران در یک هفته و رشد هفتگی او، مانند رشد ماهانه دیگران و رشد ماهانه وی، مانند رشد سالانه دیگران بود و در آنجا، به اراده خداوندی ماند.

سپس روزی مادر حضرت ابراهیم علیه السلام به همسرش گفت:

اگر اجازه می‌دادی که به سراغ آن کودک بروم و او را ببینم، می‌رفتم. پدر گفت: برو. مادر به غار آمد و ناگهان ابراهیم علیه السلام را دید که چشمانش مانند دو چراغ می‌درخشید. او را گرفت و به سینه خود چسبانید و شیرش داد و برگشت و پدرش از حال کودک پرسش کرد و مادر گفت: او را به خاک سپردم و مدتی به بهانه حاجت بیرون می‌رفت و خود را به ابراهیم علیه السلام

می‌رسانید و او را در آغوش می‌کشید و شیر می‌داد و بر می‌گشت و چون ابراهیم ﷺ به راه افتاد، مادرش آمد و همان کارها را کرد؛ اما چون خواست برگردد، ابراهیم ﷺ جامه‌ او را گرفت. مادر گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: مرا با خود ببر و او گفت بگذار تا از پدرت اجازه بگیرم. به این ترتیب، حضرت به شهر باز می‌گردد.

ابراهیم را به آزر که بنابر تفاسیر، عموی ایشان بود، سپردند.^۱ پیوسته ابراهیم ﷺ امر خود را نهان می‌داشت و مکتوم می‌کرد تا آنگاه که به فرمان خدای تعالی امر خود را آشکار نمود و خداوند قدرت خود را درباره‌ وی نمایان ساخت.

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که ایشان فرمودند: «همواره خداوند مرا از صلب پدران پاک به رحم مادران پاک منتقل می‌ساخت و هرگز مرا به آلودگی‌های دوران جاهلیت آلوده نساخت.»^۲ امّ سلمه، همسر گرامی پیامبر ﷺ نیز در این باره می‌گوید:

«از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: "...عدنان هوأد بن أدد بن اليسع بن الهمیسع بن سلامان بن نبت بن حمل بن قیدار بن إسماعیل بن ابراهیم (ع) بن تارخ بن تاخور بن ساروخ بن أرعواء بن فالغ بن عابر و هو هودع

۱. واژه «اب» (در آیه ۷۴ از «سوره انعام» درباره حضرت ابراهیم ﷺ) ناظر بر این است که در زبان عربی این کلمه بر پدر، جدّ مادری و عمو اطلاق می‌گردد. در منابع تاریخی، پدر ایشان را تارخ و عموی ایشان را آزر یاد کرده‌اند. استغفار آن حضرت برای پدر خود، در سال‌های آخر عمر و با توجه به نهی استغفار برای مشرکان و همچنین تأکید بر پاک بودن نسب پیامبر ﷺ حاکی از این است که پدر حضرت، موحد بوده است.

حضرت ابراهیم در وقت طلب استغفار برای پدر و مادر می‌فرماید: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ.» (سوره ابراهیم، آیه ۳۱) والد در بیان معنی پدر صراحت دارد؛ در حالی که «اب» صراحت ندارد و درباره عمو هم به کار می‌رود.

۲. مجلسی، محمدباقر، «بحار الانوار»، ج ۱۵، ص ۱۲.

بن صالح بن ارفخشد بن سام بن نوح (ع) بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ و
یقال اخنوخ و هو ادریس بن یارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث
بن آدم (ع) اَبی البشر.»

بنابر این، پدر ابراهیم تاریخ و آزر عموی او است.^۱
پیراستگی حضرت ابراهیم علیه السلام از آلودگی‌های شرک‌آلود، ایشان را مستعد
مقام خلّت و دوستی از سوی خداوند متعال کرد و از این مقام به مثابه یکی
از ویژگی‌های حضرت شیخ‌الانبیاء یاد می‌شود.
حضرت امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون و در پاسخ به ویژگی‌های حضرت
ابراهیم علیه السلام که «آیا ابراهیم علیه السلام به زنده شدن مردگان یقین نداشت؟»، به
حکمت جعل این لقب اشاره می‌فرمایند.
مأمون خطاب به امام رضا علیه السلام گفت:

آفرین بر شما! در مورد این آیه توضیح بفرمائید: «رَبُّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي
الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيَطْمِئِنَّ قُلُوبِي» (ابراهیم گفت:)
خدایا به من نشان بده که چگونه مرده‌ها را زنده می‌کنی، خداوند فرمود:
آیا ایمان نداری؟ گفت: چرا، ولی به خاطر اینکه قلبم آرام گیرد.»

حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند:

«خداوند به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که: «من از میان بندگانم برای خود،
دوستی انتخاب خواهم کرد که حتی اگر از من بخواهد مرده‌ها را زنده کنم،
این کار را برای او خواهم کرد.» ابراهیم به دلش الهام شد که او آن دوست
و خلیل است، لذا گفت: خدایا به من نشان بده که چگونه مرده‌ها را زنده
می‌کنی.»

۱. کلینی، «روضه کافی»، ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص ۳۲۷، چاپ دارالکتب الاسلامیه، تهران، سال ۱۳۶۵.

خداوند فرمود: «آیا ایمان نداری؟»

گفت: «چرا؛ ولی به خاطر اینکه قلبم آرام گیرد؛ یعنی نسبت به خلیل بودن.»

خداوند فرمود: «چهار پرنده بگیر، آنها را تگه تگه کن، سپس بر هر کوهی، بخشی از آنها را قرار ده. آنگاه آنها را بخوان. فوری خود را به تو می‌رسانند و بدان خداوند عزیز و حکیم است!»

ابراهیم نیز، یک کرکس، یک طاووس، یک مرغابی و یک خروس گرفته، آنها را تگه تگه کرد و اجزای آنها را با هم در آمیخت. سپس هر بخشی از این اجزای مخلوط شده را بر هر کوهی از ده کوه اطراف قرار داد و آنگاه منقار آنها را به دست گرفت و آنها را با نامشان صدا زد و مقداری دانه و آب نزد خود قرار داد. آن اجزا به سوی یکدیگر پرواز کردند و بدن‌ها کامل شد و هر بدنی به سراغ گردن و سر خود رفت و به آنها پیوست. سپس ابراهیم منقار آنها را آزاد کرد و آنها پرواز کردند و سپس فرود آمدند و از آن آب نوشیدند و از آن دانه‌ها برگرفتند و گفتند: «ای پیامبر خدا! تو ما را زنده کردی، خدا تو را زنده بدارد!»

ابراهیم فرمود: «بلکه خداوند زنده می‌کند و می‌میراند و اوست که بر همه کار تواناست.»^۱

۱. فَقَالَ الْمَأْمُونُ: اللَّهُ دَرَكٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام رَبِّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لَّيَطْمئن قَلْبِي قَالَ الرِّضَا عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ كَانَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَنِّي مُتَّخِذٌ مِنْ عَبَادِي خَلِيلًا إِنْ سَأَلْتَنِي إِحْيَاءَ الْمَوْتَىٰ أَحْبَبْتُهُ فَوَقَعَ فِي نَفْسِ إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ ذَلِكَ الْخَلِيلُ فَقَالَ رَبِّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لَّيَطْمئن قَلْبِي عَلَى الْخَلَّةِ قَالَ فَخَذَ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَضَرَهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ فَأَخَذَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام نَسْرًا وَ طَاوُسًا وَ بَطْءًا وَ دَيْكًا فَقَطَعَهُنَّ وَ خَلَطَهُنَّ ثُمَّ جَعَلَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنَ الْجَبَلِ الَّتِي حَوْلَهُ وَ كَانَتْ عَشِيرَةٌ مِنْهُنَّ جُزْءًا وَ جَعَلَ مَنَاقِيرَهُنَّ بَيْنَ أَصَابِعِهِ ثُمَّ دَعَاهُنَّ بِأَسْمَائِهِنَّ وَ يَوْضَعُ عِنْدَهُ حَبًا وَ مَاءً فَتَطَايَرَتْ تِلْكَ الْأَجْزَاءُ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ حَتَّى اسْتَوَتْ الْأَبْدَانُ وَ جَاءَ كُلُّ بَدَنٍ حَتَّى انضَمَّ إِلَى

ابراهیم نبی علیه السلام هرگز از غیر خدا درخواستی نکرد!

در حکمت ملقب شدن حضرت ابراهیم علیه السلام به لقب خلیل الله، حسین بن خالد، از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام نقل کرده است که آن جناب فرمودند: «شنیدم حضرت ابی عبد الله علیه السلام از پدر بزرگوارشان نقل کردند که فرمودند:

«اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِأَنَّهُ لَمْ يَرُدَّ أَحَدًا وَلَمْ يَسْأَلْ أَحَدًا غَيْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛^۱

خداوند عز و جل به خاطر این ابراهیم علیه السلام را خلیل و دوست خود برگزید که حضرتش احدی غیر از حق تبارک و تعالی را اراده نکرد و از کسی غیر از او درخواست ننمود.»

جز این، امام حسن عسکری علیه السلام، حکمت دیگری را برای جعل این لقب از سوی خداوند متعال درباره حضرت ابراهیم علیه السلام بیان فرموده‌اند:

«إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِكَثْرَةِ صَلَاتِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ

رَقَبَتِهِ وَرَأْسِهِ فَخَلَّى إِبْرَاهِيمَ علیه السلام عَنْ مَنَاقِيرِهِنَّ فَطَرْنَ ثُمَّ وَقَعْنَ فَشَرِبْنَ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ وَالتَّقَطْنَ مِنْ ذَلِكَ الْحَبِّ وَ قَلْنَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَحْيَيْتَنَا أَحْيَاكَ اللَّهُ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بَلِ اللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.» (ابن بابویه، محمد بن علی، «عیون أخبار الرضا علیه السلام»، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸ هـ.ق.، ج ۱، صص ۱۹۷-۱۹۹).

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، «علل الشرائع»، قم، چاپ اول، ۱۳۸۵ هـ.ق.، ج ۱، ص ۳۴.

أَهْلِ بَيْتِهِ علیهم السلام؛^۱

خداوند عزّ و جلّ حضرت ابراهیم را به خاطر اینکه زیاد بر محمد و اهل بیتش علیهم السلام درود و صلوات می‌فرستاد، خلیل و دوست خود قرار داد.»
جز این، آنچه آن حضرت را در جمع انبیاء و رسل شاخص ساخته، امتیاز مقام امامت ایشان است. پیش از حضرت ابراهیم علیه السلام، هیچیک از انبیاء و رسل، واجد مقام «امامت»، به معنی خاص، نبودند و این مقام، اولین مرتبه دربارهٔ ایشان و سپس دربارهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیای ایشان علیهم السلام مقرر شده است.

در آیه ۱۲۴ از «سوره بقره»، خداوند متعال در ذکر انتخاب و انتصاب حضرت ابراهیم علیه السلام در منصب امامت، بیان می‌دارد که ایشان، پس از گذراندن امتحانات و ابتلائات و حتی پس از آنکه در کسوت نبی و رسول در میان مردم به سر می‌بردند، به مقام «امامت» منصوب شدند و به رغم درخواستش برای اعطای این مقام به سایر فرزندان، خداوند به ایشان فرمود: «عهد من [امامت و خلافت] به ظالمان نمی‌رسد.»

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا
قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۲

و چون پروردگار ابراهیم را به کارهایی که او را بدانها امر فرموده بود، بیازمود و وی را بر انجام آنها موفق ساخت. گفت: من تو را پیشوای مردم (امام) قرار می‌دهم. ابراهیم گفت: آیا از فرزندان من نیز کسی را پیشوای مردم قرار می‌دهی؟ فرمود: امامت عهد من است و عهد من به کسانی از فرزندان تو که ظالمنند، نمی‌رسند.»

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، «علل الشرائع»، ج ۱، ص ۳۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

ماجرای تبعید حضرت ابراهیم علیه السلام

طسراح تقدیر، گام به گام، از میان دریای متلاطم لطف و قهر، ابراهیم علیه السلام را به پیش می‌برد تا آنچه که درخواست و اراده پروردگاری‌اش بود، محقق شود.

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جدّ

بوالعجب من عاشق این هر دو ضدّ

والله از زین خار در بستان شوم

همچو بلبل زین سبب نالان شوم^۱

ابراهیم بن ابی زیاد کرخی می‌گوید:

شنیدم از امام صادق علیه السلام که می‌فرمودند:

«ابراهیم علیه السلام، ولادتش در شهر «کوثری‌ریا» (جایی در «عراق» قدیم که

جزو خاک ایران بوده است) اتفاق افتاد و پدرش نیز از اهل آنجا بود

و مادر ابراهیم که نامش «ساره»^۲ بود، با مادر لوط که نامش «ورقه»- و

در نسخه‌ای «رقیه» است- هر دو خواهر بودند و هر دوی آنها دختران

۱. مولوی، «مثنوی معنوی»، دفتر اول، بخش ۸۴: قصه بازرگانی که طوطی محبوس او، او را پیغام داد به طوطیان «هندوستان» هنگام رفتن به تجارت.

۲. در برخی منابع، نام‌های دیگری برای ایشان ذکر شده است.

«لاحج» بودند که پیغمبری بود منذر (بیم دهنده) و مقام رسالت نداشت. ابراهیم در دوران جوانی خود بر فطرت توحید زندگی می‌کرد تا اینکه خدای تبارک و تعالی او را به دین خود هدایت فرمود و او را برگزید. ابراهیم، ساره، نوه لاجح را که دختر خاله‌اش بود، به زنی گرفت و ساره، رمة بسیار داشت و مالک زمین‌های پهناور و وضع خوبی بود و پس از این زناشویی، ساره، تمام دارایی خود را به ابراهیم و آگذار کرد و ابراهیم ﷺ رسیدگی آنها را به عهده گرفت و در نتیجه، رمة و زراعت او توسعه یافت تا آنجا که در سرزمین کوئی ربا، کسی نماند که وضع زندگی‌اش بهتر از ابراهیم ﷺ باشد.

وقتی ابراهیم ﷺ بت‌های نمرود را شکست، نمرود دستور داد او را در بند کرده و گودالی برای او کنند و آتش در آن افکندند. سپس ابراهیم را در آتش انداختند تا بسوزد و به همان حال، او را رها کرده تا آتش خاموش گشت و وقتی بالای آن گودال رفتند، ابراهیم ﷺ را دیدند که سالم و آزاد از بند، در آنجا نشسته است.

جریان را به نمرود گفتند و او دستور داد تا ابراهیم ﷺ را از آن سرزمین تبعید کنند؛ ولی نگذارند مال و رمة خود را به همراه خویش ببرد. ابراهیم ﷺ با آنها در این باره به نزاع برخاست و فرمود: «اگر مال و رمة مرا بگیرید، باید آن مقدار عمر مرا که در سرزمین شما از بین رفته است، به من بازگردانید.»

محاكمه را به نزد قاضی نمرود بردند و او حکم داد که باید ابراهیم ﷺ هر چه مال و رمة دارد، به آنها بدهد و آنها نیز در مقابل، هر مقدار از عمر ابراهیم را که در آنجا سپری شده، به او باز دهند. این جریان را که به نمرود گزارش دادند، دستور داد او را آزاد بگذارند

که مال و رماهش را همراه خود بردارد و او را بیرون کنند و بدانها گفت: اگر این مرد در کشور شما بماند، دین شما را تباه می‌سازد و به خدایانتان زیان می‌رساند.

آنها ابراهیم و لوط علیهما السلام را از کشور خویش به سوی «شام» روانه کردند. ابراهیم، به همراه لوط که از او جدا نمی‌شد و ساره، از آنجا خارج شدند و بدانها فرمود: «من به سوی پسروردگارم می‌روم و او مرا رهبری خواهد فرمود» و مقصودش «بیت‌المقدس» بود.

ابراهیم علیه السلام رمه و مال خود را برداشت و به خاطر غیرتی که درباره ناموس خود داشت، صندوقی ساخت و ساره را در میان آن نهاد و قفل‌های محکمی بر آن زد و راه افتاد تا از تحت قلمرو حکومت نمرود گذشت و به قلمرو کشور پادشاه دیگری از قبطیان که نامش «عراره» بود، وارد شد. در اینجا، به گمرک‌چی آن پادشاه برخورد و آن گمرک‌چی خواست یک دهم آنچه ابراهیم علیه السلام به همراه خود داشت، به عنوان گمرک بگیرد و چون بدان صندوق برخورد، به ابراهیم علیه السلام گفت: این صندوق را باز کن تا یک دهم آنچه در آن است، بردارم.

ابراهیم علیه السلام فرمود: «چنان فرض کن که این صندوق پر از طلا و نقره است و یک دهم آن را بگیر؛ ولی ما آن را باز نخواهیم کرد.»

گمرک‌چی امتناع ورزید و گفت: به ناچار باید باز شود و ابراهیم علیه السلام را وادار کرد تا آن را باز کند و چون ساره که به حسن و جمال موصوف بود، از میان صندوق پدیدار گشت، گمرک‌چی بدو گفت: این زن چه نسبتی با تو دارد؟

فرمود: «این زن، همسر و دختر خاله من است.»

گفت: پس چرا در این صندوق او را پنهان کرده‌ای؟

فرمود: «به خاطر آن غیرتی که نسبت به او داشتم که کسی او را نبیند.»
گفت: من دست از تو باز ندارم تا جریان حال تو و این زن را به پادشاه
گزارش دهم و به دنبال این سخن، کسی را نزد پادشاه فرستاد و جریان را
به اطلاع او رسانید، شاه کسی را فرستاد تا آن صندوق را نزدش بردند.
ابراهیم علیه السلام فرمود: «من تا جان در بدن دارم، از این صندوق جدا نخواهم
شد.»

این سخن را به پادشاه رساندند و او دستور داد که خودش را نیز با صندوق
بیاورند. پس ابراهیم علیه السلام را با صندوق و اموال دیگری که داشت، حرکت
دادند و نزد شاه بردند.

پادشاه گفت: در این صندوق را بگشا!

ابراهیم علیه السلام فرمود: «ای پادشاه همسر و دختر خاله من در این صندوق
است و من حاضرم هر چه را دارم، به جای آن به تو بدهم.»
شاه به زور ابراهیم علیه السلام را وادار کرد تا آن را باز کند و چون چشمش به
ساره افتاد، نتوانست خودداری کند و سفاهتش بر عقل و خردش چیره
شد و دست خود را به سوی ساره دراز کرد. ابراهیم علیه السلام از آن غیرتی که
داشت، روی خود را از آن دو برگرداند (و سر به آسمان بلند کرد و) گفت:
«خدایا دست او را از همسر و دختر خاله من باز دار!»

دعای ابراهیم به اجابت رسید و دست شاه خشک شد که هم به ساره
نرسید و هم نتوانست آن را به سوی خود بازگرداند. از این رو، به
ابراهیم علیه السلام گفت: «راستی خدای تو با من این چنین کرد؟»

فرمود: «آری. خدای من غیرتمند است و کار حرام (و ناشایست) را خوش
نمی‌دارد و همو بود که میان تو و کار حرامی را که قصد داشتی انجام دهی،
حائل گشت.»

شاه گفت: «از خدای خویش بخواه تا دست مرا به حال نخست بازگرداند و اگر دعایت را پذیرفت، من دیگر متعرض همسرت نخواهم شد.»
 ابراهیم (به درگاه خدای تعالی دعا کرده) گفت: «خدایا دستش را برگردان تا از حرم من خودداری کند.»

خدای عزّ و جلّ دست شاه را به حال اوّل بازگرداند؛ ولی دوباره نگاهی به ساره کرد و (نتوانست خودداری کند و) دستش را برای بار دوم به طرف ساره دراز کرد. ابراهیم علیه السلام به خاطر غیرتی که داشت روی خود را برگردانده و گفت: «بار الها دستش را از او بازدار!»

این بار نیز دست شاه خشک شد و به ساره نرسید و دوباره به ابراهیم علیه السلام گفت:

«به راستی که خدای تو غیرتمند است و خودت هم غیرتمند هستی. از خدای خود بخواه که دست مرا به من بازگرداند و حقیقتاً اگر این کار را کرد، من دیگر چنین کاری انجام نخواهم داد.»

ابراهیم علیه السلام فرمود: «من این خواهش را از او می‌کنم؛ ولی مشروط به اینکه اگر دوباره این کار را کردی، از من نخواهی که این دعا را بکنم.»
 شاه گفت: «آری، به همین شرط.»

ابراهیم گفت: «خدایا اگر او راست می‌گوید، دستش را به او بازگردان!»
 دستش بازگشت. شاه که چنان مرد غیرتمند و آن معجزه را در مورد دست خود مشاهده کرد، ابراهیم علیه السلام در نظرش مرد بزرگی آمد و هیبت او در دلش افتاد و او را گرامی داشته، از او واهمه کرد و بدو گفت: «تو در امانی از اینکه من متعرض این زن شوم یا دست به چیزی از آنچه همراه تو است، دراز کنم. اکنون به هر کجا که می‌خواهی برو؛ ولی حاجتی از تو دارم.»

ابراهیم علیه السلام فرمود: «چه حاجتی داری؟»

گفت: «دوست دارم به من اجازه دهی کنیز زیبای خردمندی از قبطیان که در نزد من است، به خدمت این زن بگمارم.»
ابراهیم اجازه داد و شاه آن کنیزک را که همان هاجر، مادر اسماعیل علیه السلام بود، به ساره بخشید.

ابراهیم هر چه داشت، برداشت و راه افتاد.

پادشاه نیز برای احترام ابراهیم علیه السلام و هیبتی که از او پیدا کرده بود، پشت سر ابراهیم پیاده راه افتاد (تا چند قدمی او را بدرقه کند).

خدای تبارک و تعالی به ابراهیم علیه السلام وحی کرد که بایست و پیش روی پادشاه جباری که تسلط دارد، راه مرو و او را جلو انداز و خود پشت سرش راه برو و او را بزرگ شمار و محترم بدار؛ زیرا او تسلط و قدرت دارد و به ناچار باید در روی زمین یک فرمانروایی باشد؛ چه نیکوکار و چه بدکردار.

ابراهیم علیه السلام به دستور خدای تعالی ایستاد و به پادشاه فرمود: «تو پیش برو؛ زیرا خدای من هم اکنون به من وحی فرمود که تو را بزرگ و محترم شمارم و تو را پیش انداخته و به خاطر بزرگداشت تو، خودم پشت سرت راه بروم.»

شاه (با تعجب) گفت: «به راستی به تو چنین وحی کرده است؟»

ابراهیم علیه السلام فرمود: «آری.»

شاه گفت: «من گواهی دهم که خدای تو به راستی مهربانی است بزرگوار و بردبار و تو مرا مایل به دین خود کردی.»

در این هنگام، پادشاه با آن حضرت خداحافظی کرد و ابراهیم راه افتاد تا به بالاهای «شام» آمد و لوط را در پائین «شام» به جای گذارد.

چون مدتی گذشت و ابراهیم علیه السلام اولادی پیدا نکرد، به ساره فرمود: «خوب است هاجر را به من بفروشی، شاید خداوند از او فرزندی روزی من گرداند که یادگار ما باشد!» ساره قبول کرد و هاجر را به ابراهیم علیه السلام فروخت و ابراهیم با هاجر در آمیخت و اسماعیل علیه السلام به دنیا آمد.^۱

۱. ابراهیم بن ابی زیاد الکرخی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول: «ان ابراهیم علیه السلام كان مولده بکوثی ربا و كان ابوه من اهلها و كانت ام ابراهیم و ام لوط سارة و ورقة - و فی نسخة رقیة اختین و هما ابنتان للاحج و كان الاحج نبیا منذرا و لم یکن رسولا و كان ابراهیم علیه السلام فی شبیته علی الفطرة التي فطر الله عز و جل الخلق علیها حتی هداه الله تبارک و تعالی الی دینه و اجتباؤه و انه تزوج سارة ابنة لاجح و هی ابنة خالته و كانت سارة صاحبة ماشیه کثیرة و ارض واسعة و حال حسنة و كانت قد ملکت ابراهیم علیه السلام جمیع ما كانت تملكه فقام فیہ و اصلحه و کثرت العاشیه و الزرع حتی لم یکن بارض کوثی ربا رجل احسن حالا منه و ان ابراهیم علیه السلام لما کسر اصنام نمرود امر به نمرود فوثق و عمل له خیرا و جمع له فیہ الحطب و الهب فیہ النار ثم قذف ابراهیم علیه السلام فی النار لئلا یحرقه ثم اعترلواها حتی خمدت النار ثم اشرقوا علی الخیر فاذا هم بابراهم علیه السلام سلیمًا مطلقا من وثاقه فاخبر نمرود خبره فامرهم ان ینفوا ابراهیم علیه السلام من بلاده و ان ینمنوه من الخروج بماشیته و ماله فحاجهم ابراهیم علیه السلام عند ذلك فقال ان اخذتم ماشیتی و مالي فان حقی علیکم ان تردوا علی ما ذهب من عمری فی بلادکم و اختصموا الی قاضی نمرود فقضی علی ابراهیم علیه السلام ان ینسلم الیهم جمیع ما اصاب فی بلادهم و قضی علی اصحاب نمرود ان یردوا علی ابراهیم علیه السلام ما ذهب من عمره فی بلادهم فاخبر بذلك نمرود فامرهم ان یخلوا سبیله و سبیل ماشیته و ماله و ان یخرجوه و قال انه ان بقی فی بلادکم افسد دینکم و اضر بالهتکم فاخرجوا ابراهیم و لوطا معه صلی الله علیهما من بلادهم الی الشام فخرج ابراهیم و معه لوط لا یفارقه و سارة و قال لهم انی ذاهب الی ربی سیهدین یعنی بیت المقدس فتحمل ابراهیم علیه السلام بماشیته و ماله و عمل تابوتا و جعل فیہ سبارة و شد علیها الاغلاق غیرة منه علیها و مضی حتی خرج من سلطان نمرود و صار الی سلطان رجل من القبط یقال له عرارة فمر بعاشر له فاعترضه العاشر لیعشر ما معه فلما انتهى الی العاشر و معه التابوت قال العاشر لابراهم علیه السلام افتح هذا التابوت حتی نعشر ما فیہ فقال له ابراهیم علیه السلام قل ما شئت فیہ من ذهب او فضة حتی نعشره و لا نفتحہ قال فابی العاشر الا فتحه قال و غضب ابراهیم علیه السلام علی فتحه فلما بدت له سارة و كانت موصوفة بالحسین و الجمال قال له العاشر ما هذه المرأة منک قال ابراهیم علیه السلام هی حرمتی و ابنة خالتي فقال له العاشر فما دعاک الی ان خبیتها (۳) فی هذا التابوت فقال ابراهیم علیه السلام الغیرة علیها ان یراها احد - فقال له العاشر لست ادعک تبرح حتی اعلم الملك حالها و حالک قال فبعث رسولا الی الملك فاعلمه فبعث الملك رسولا من قبله لیا توه بالتابوت فاتوا لیدهبوا به فقال لهم ابراهیم علیه السلام انی لست افارق التابوت حتی تفارق روحی جسدی فاخبروا الملك بذلك فارسل الملك ان احملاه و التابوت معه فحملوا ابراهیم علیه السلام و التابوت و جمیع ما كان معه حتی ادخل علی الملك فقال له الملك افتح التابوت فقال ابراهیم علیه السلام ایها الملك ان فیہ

حضرت ابراهیم علیه السلام به سوی «شام» رهسپار شد، از قول او خداوند متعال

فرمود:

«إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛^۱

من به سوی پروردگارم مهاجرت می‌کنم که او صاحب قدرت و حکیم

است.»

و با سپری کردن زمان اندکی، با گذار از «کنعان»، رحل اقامت در

حُرْمَتِي وَ ابْنَةَ خَالْتِي وَ أَنَا مُفْتَدٍ فَتَحَهُ بِجَمِيعِ مَا مَعِيَ قَالَ فَغَضِبَ الْمَلِكُ إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ فَتَحِهِ فَلَمَّا رَأَىٰ سَارَةَ لَمْ يَمْلِكْ حِلْمَهُ سَفَهَهُ أَنْ مَدَّ يَدَهُ إِلَيْهَا فَأَعْرَضَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام بِوَجْهِهِ عَنْهَا وَ عَنْهُ غَيْرَةٌ مِنْهُ وَقَالَ اللَّهُمَّ أَحْبِسْ يَدَهُ عَن حُرْمَتِي وَ ابْنَةَ خَالْتِي فَلَمْ تَصِلْ يَدُهُ إِلَيْهَا وَ لَمْ تَرْجِعْ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ إِنَّ إِلَهَكَ هُوَ الَّذِي فَعَلَ بِی هَذَا فَقَالَ لَهُ نَعَمْ إِنَّ إِلَهِي غَيْرُ يَكْرَهُ الْحَرَامَ وَ هُوَ الَّذِي حَالَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَا أَرَدْتَ مِنَ الْحَرَامِ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ فَادْعِ إِلَهَكَ يَرُدُّ عَلَيَّ يَدِي فَإِنِ اجَابَكَ فَلَمْ أَعْرَضْ لَهَا فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام إِلَهِي رُدَّ عَلَيْهِ يَدَهُ لِيَكْفَ عَن حُرْمَتِي قَالَ فَرَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ يَدَهُ فَأَقْبَلَ الْمَلِكُ نَحْوَهَا بِنَصْرِهِ ثُمَّ أَعَادَ بِيَدِهِ نَحْوَهَا فَأَعْرَضَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام عَنْهُ بِوَجْهِهِ غَيْرَةٌ مِنْهُ وَقَالَ اللَّهُمَّ أَحْبِسْ يَدَهُ عَنْهَا قَالَ فَيَسَسَتْ يَدُهُ وَ لَمْ تَصِلْ إِلَيْهَا فَقَالَ الْمَلِكُ لِإِبْرَاهِيمَ عليه السلام إِنَّ إِلَهَكَ لَغَيْرُ يَكْرَهُ الْحَرَامَ وَ أَنْتَ لَغَيْرُ يَكْرَهُ الْحَرَامَ فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ لَمْ أَعُدْ فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام أَسْأَلُهُ ذَلِكَ عَلَىٰ أَنْتَ إِذْ عَدْتَ لَمْ تَسْأَلْنِي أَنْ أَسْأَلَهُ فَقَالَ الْمَلِكُ نَعَمْ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَ صَادِقًا فَرُدِّ عَلَيْهِ يَدَهُ فَرَجَعَتْ إِلَيْهِ يَدُهُ فَلَمَّا رَأَىٰ ذَلِكَ الْمَلِكُ مِنَ الْغَيْرَةِ مَا رَأَىٰ وَ رَأَىٰ الْآيَةَ فِي يَدِهِ عَظَمَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام وَ هَابَهُ وَ أَكْرَمَهُ وَ اتَّقَاهُ وَقَالَ لَهُ قَدْ أَمَنْتَ مِنْ أَنْ أَعْرَضَ لَهَا أَوْ يَلْسَنِي بِمِمَّا مَعَكَ فَلَانْطَلِقَ حَيْثُ شِئْتَ وَ لَكِن لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام مَا هِيَ فَقَالَ لَهُ أَحَبُّ أَنْ تَأْذَنَ لِي أَنْ أَخْدَمَهَا قَبْطِيَّةً عِنْدِي جَمِيلَةً عَاقِلَةً تَكُونُ لَهَا خَادِمًا قَالَ فَآذَنَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام فَدَعَا بِهَا فَوَهَبَهَا لِسَارَةَ وَ هِيَ هَاجِرَةٌ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ عليه السلام فَسَارَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام بِجَمِيعِ مَا مَعَهُ وَ خَرَجَ الْمَلِكُ مَعَهُ يَمْشِي خَلْفَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام إِعْظَامًا لِإِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ هَيْبَةً لَهُ فَأَوْحَىٰ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ أَنْ قَفْ وَ لَا تَمْشِ قَدَامَ الْجَبَّارِ الْمَتَسَلِّطِ وَ يَمْشِي هُوَ خَلْفَكَ وَ لَكِن اجْعَلْهُ أَمَامَكَ وَ أَمْشِ وَ عَظْمُهُ وَ هَيْبَةُ فَإِنَّهُ مُسَلِّطٌ وَ لَا بُدَّ مِنْ إِمْرَةٍ فِي الْأَرْضِ بَرَّةٌ أَوْ فَاجِرَةٌ فَوَقَّفَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَقَالَ لِلْمَلِكِ امْضِ فَإِنَّ إِلَهِي أَوْحَىٰ إِلَيَّ السَّاعَةَ أَنْ أَعْظَمَكَ وَ أَهَابَكَ وَ أَنْ أَقْدَمَكَ أَمَامِي وَ أَمْشِي خَلْفَكَ إِجْلَالًا لَكَ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ بِهَذَا فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام نَعَمْ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ أَشْهَدُ إِنَّ إِلَهَكَ لَرَفِيقٌ حَلِيمٌ كَرِيمٌ وَ إِنَّكَ تَرَعْنِي فِي دِينِكَ قَالَ وَ وَدَّعَهُ الْمَلِكُ فَسَارَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام حَتَّىٰ نَزَلَ بِأَعْلَى الشَّامَاتِ وَ خَلْفَ لُوطًا عليه السلام فِي أَدْنَى الشَّامَاتِ ثُمَّ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام لَمَّا أَبْطَأَ عَلَيْهِ الْوَلَدُ قَالَ لِسَارَةَ لَوْ شِئْتَ لَبِعْتَنِي هَاجِرَ لَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يَرْزُقَنَا مِنْهَا وَلَدًا فَيَكُونُ لَنَا خَلْفًا فَابْتِئَاعَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام هَاجِرَ مِنْ سَارَةَ فَوَقَعَ عَلَيْهَا فَوَلَدَتْ إِسْمَاعِيلَ عليه السلام» (كليني، محمد بن يعقوب، «الكافي»، ج ۸، صص ۳۷۰-۳۷۲).

«فلسطین» افکند.

همان گونه که در روایت نقل شده آمد، سال‌های دراز تا سن کهولت بر ابراهیم علیه السلام و ساره گذشت و به‌رغم آرزوی فرزند، بی‌نصیب مانده بودند. با پیشنهاد ساره، هاجر، که کنیز ایشان بود، به عقد حضرت ابراهیم علیه السلام درآمد؛ به آن امید که فرزندی از او به ثمر رسد.

در پی این ازدواج، اولین شاخه از تنه شجره ابراهیم علیه السلام برکشیده شد و اسماعیل علیه السلام به دنیا آمد.

دیری نپائید که خداوند در سن پیری (۹۹ سالگی) اسحاق را به ایشان و ساره هدیه نمود.

دست تقدیر، از آستین بهانه‌جویی و حسادت ساره درباره هاجر و اسماعیل بیرون آمد و حضرت ابراهیم علیه السلام آن مادر و فرزند را، به امر خداوند به سرزمینی دور و خالی از سکنه و آبادانی گسیل داشت. ایشان تسلیم اراده خداوند شده و با دعایی بر آستان خداوند، فرزند و مادر را رها کرد و بازگشت:

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ . رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ!»^۱

پروردگارا! من برخی از فرزندانم را در سرزمینی بی‌آب و علف، در کنار خانه‌ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپای دارند، تو گروهی از مردم را متوجه آنها ساز و از ثمرات به آنها روزی ده! شاید آنان شکر

تو را به جای آورند. پروردگارا! تو می‌دانی آنچه را ما پنهان و آشکار می‌کنیم، چیزی در زمین و آسمان، بر خدا پنهان نیست.»

اسماعیل علیه السلام در آن سرزمین، قد کشید و با پیوند با دختری از قبیله «جرهم» که در گذر این سرزمین، آن منطقه را مامن و محل سکناى خویش انتخاب کرده بودند، ازدواج کرد و بدین ترتیب از اولین شاخه، یعنی اسماعیل و پس از وی، «بنی اسماعیل» سربر آوردند.

نام وی در لغت‌نامه‌ها غالباً غیر عربی و مرگب از دو واژه «اسمع» و «ایل» به معنای خدا را شنید، آمده است.^۱

نام اسماعیل علیه السلام یازده بار در «قرآن کریم»، ذیل موضوعاتی، همچون بنای «کعبه» توسط ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام، نزول وحی به وی، نام او در کنار دیگر پیامبران الهی، تولد او به عنوان عطیه‌ای خدایی به ابراهیم علیه السلام و نیز ذکر صفات نیک وی، یاد شده است.

اسحاق، معرب کلمه عبرانی «ایصحاق» به معنای ضاحک و خندان است. تقدیر چنین بود که شاخه دیگر شجره ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام در «کنعان»، پر و بال گرفته و بلند شود. خداوند از حضرت اسحاق علیه السلام، عیسو و یعقوب را به دنیا آورد.

بدین ترتیب، شجره آل ابراهیم علیهما السلام دارای یک ریشه و دو بدنه شد؛ یکی کوتاه که از حضرت اسحاق علیه السلام شروع و به حضرت عیسی علیه السلام ختم شد و دیگری بلند که از حضرت اسماعیل علیه السلام شروع و تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از آن، سلسله اوصیاء تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان عجل الله فرجه ادامه می‌یابد.

تقدیر کلی الهی بر این قرار گرفته بود تا سلسله نبوت از تنه بنی اسماعیل

۱. دانش‌نامه مجازی مکتب اهل بیت علیهم السلام ویکی‌شیعه؛ به نقل از «قاموس معانی الاسماء»، ذیل، واژه اسماعیل.

منتقل شده و از آنجا میراث انبیاء و اوصیاء، دست به دست گشته تا به حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام برسد و ایشان به عنوان مهدی موعود علیه السلام وارث همه انبیاء و اوصیاء شده، حرکت عمومی بشر را حول محور اسلام و «کعبه» هدایت کند و مقدمات تأسیس حاکمیت جهانی دین الهی را فراهم آورد. پس از ابراهیم علیه السلام شاخه کوتاه در فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام به دوازده شعبه (اسباط) تقسیم و از نسل ایشان، به گواهی برخی منابع، ۴۸ پیامبر بنی‌اسرائیلی، مأموریت تبلیغ دین الهی را بر گردن گرفته و آن را به انجام رساندند.

دعوت به حجّ، دعوت حضرت ابراهیم علیه السلام

حضرت ابراهیم علیه السلام، مأموریت یافت تا در زمان حیات خود، همهٔ زمینه‌های شکل‌گیری و به ثمر رسیدن شاخهٔ دوم را در سرزمین «حجاز» فراهم کند. عقبه بن بشیر، از ابو جعفر، امام باقر علیه السلام یا از اباعبدالله صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند:

«خداوند- عزّ و جلّ- به ابراهیم خلیل فرمود تا خانهٔ کعبه را بسازد و دیوار آن را بالا ببرد و آداب زیارت و مناسک حجّ را به مردم بیاموزد. ابراهیم با یاری فرزندش، اسماعیل، هر روز، یک ردیف از سنگچین دیوار کعبه را چیدند تا آن روز که ارتفاع دیوار به ردیف سنگ سیاه (حجر الأسود) رسید.

در این هنگام، کوه «أبوقبیس» فریاد زد که ای ابراهیم خلیل! امانتی در نزد من داری و با فریادی عظیم، سنگی را بر دامن خود غلتانید. ابراهیم آن سنگ را برداشت و در همین محل (حجر الاسود) به کار گذاشت. بعد از بالا بردن دیوار خانه، ابراهیم خلیل صلا برکشید و فرمود:

«ای جهانیان! من، ابراهیم، خلیل خدایم. خداوند به شما فرمان می‌دهد که این خانه را زیارت کنید. ای مردم! این خانه را زیارت کنید.»

همه آن کسانی که تا روز قیامت به زیارت خانه خدا موفق می‌شوند، پاسخ مثبت دادند و اول مردمی که ندای او را لبیک گفتند؛ اهل یمن بودند.»
 آنگاه امام علیه السلام فرمودند:

«ابراهیم با همسر و فرزندش مناسک حج و زیارت را به عمل آوردند. پس کسانی که تصور می‌کنند ابراهیم خلیل، کارد را به رسم قربانی بر گلوی اسحاق کشید، پس [به گمان آنها] این کدامین فرزند او بود [که در مکه حاضر بود و بعد از ساختمان کعبه، خانه را زیارت کرد و ابراهیم] که به عنوان قربانی حج کارد بر گلوی او کشید؟»^۱

پیامبران «بنی‌اسرائیل»، جملگی، مردم را متذکر انتقال رشته نبوت از بنی‌اسرائیل به بنی‌اسماعیل و بعثت پیامبر آخرالزمان، از سرزمین «حجاز» می‌شدند و اینان، قریب به ۶۰۰ سال، فرصت مهیا شدن و استقبال از آن پیامبر را داشتند.

سیره، سنت و همه یادگارهای باقیمانده از زمان حضور حضرت ابراهیم علیه السلام در میان «بنی‌اسرائیل» نشان می‌داد و همه را متذکر می‌ساخت که چگونه، شاخه «بنی‌اسماعیل» از تنه شجره ابراهیم علیه السلام به سمت «حجاز» و «مکه» کشیده می‌شود؛ اما حسد بنی‌اسرائیل درباره این وعده الهی به بنی‌اسماعیل، مانع از قبول این حقیقت و سر فرود آنان در پیشگاه خداوند و اطاعت از فرمان حضرت ابراهیم علیه السلام می‌شد.

۱. عَنْ عُقْبَةَ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ بِبِنَاءِ الْكَعْبَةِ وَأَنْ يَرْفَعَ قِوَاعِدَهَا وَيُرِيَ النَّاسَ مَنَاسِكَهُمْ فَبَنَى إِبْرَاهِيمُ وَإِسْمَاعِيلُ الْبَيْتَ كُلَّ يَوْمٍ سَافَأَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَوْضِعِ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ.» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «فَنَادَى أَبُو قَبَيْسٍ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام إِنَّ لَكَ عِنْدِي وَدِيعَةَ فَأَعْطَاهُ الْحَجَرَ فَوَضَعَهُ مَوْضِعَهُ ثُمَّ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَدْنَى فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَحْجُوا هَذَا الْبَيْتَ فَحُجُّوهُ فَأَجَابَهُ مَنْ يَحُجُّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَهُ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ.» قَالَ عليه السلام: «وَحَجَّ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام هُوَ وَاهْلُهُ وَوَلَدُهُ. فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ الذَّبِيحَ هُوَ إِسْحَاقُ - فَمَنْ هَاهُنَا كَانَ ذَبَحَهُ.» (كَلْبِينِي، مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، «الْكَافِي»، ج ۴، ص ۲۰۵).

امامت، مقامی خاص

حضرت امام رضا علیه السلام در روایت جامعی درباره صفات امام، با اشاره به اینکه این شأن و رتبه غیر از شأن نبوت و رسالت است، می فرمایند:

«به درستی که امامت، مرتبه‌ای است که خدای عزوجل ابراهیم خلیل علیه السلام را به آن مخصوص گردانید، بعد از مرتبه پیغمبری و خلت (که دوستی و آشنایی است) و آن مرتبه سوم است که از پیغمبری و دوستی بالاتر است، و فضیلتی است که خدا او را به سبب آن مشرف گردانید و آوازه او را به آن، بلند ساخت. پس فرمود:

«إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ «من تو را امام مردم می‌کنم».

ابراهیم خلیل علیه السلام از روی سرور و شادی به این مرتبه امامت، عرض کرد:

«وَمِنْ ذُرِّيَّتِي؛ و بعضی از فرزندان مرا نیز امام گردان».

خدای تبارک و تعالی فرمود:

«لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ امامت به ستم‌کاران نمی‌رسد».

پس این آیه، امامت هر ستم‌کاری را تا روز قیامت باطل گردانید.»^۱

۱. «إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عليه السلام بَعْدَ النَّبُوَّةِ وَالْخُلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَفَضِيلَةً شَرَفَهُ بِهَا وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَقَالَ الْخَلِيلُ عليه السلام سُرُورًا بِهَا -

در واقع، مقام امامت، مقام تحقق بخشیدن به اهداف دین است و نه ارائه طریق و تبلیغ دین و علاوه بر این، هدایت به امر، یعنی هدایت تکوینی امام و تأثیر باطنی و روحانی امام در قلب مردم و هدایت معنوی آنها را نیز شامل می‌شود.

ابو بصیر می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که معنی فرمایش خداوند: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ»^۱ و قرار داد حضرت ابراهیم کلمه‌ای را که پاینده است در میان فرزندان خود» چیست؟
حضرت فرمودند:

«آن امامت است که خداوند عز و جل تا روز قیامت در تبار حسین علیه السلام پایدار ساخت.»^۲

پیامبران عالی مقامی، همچون ابراهیم علیه السلام و پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، واجد هر سه مقام نبوت، رسالت و امامت بودند؛ یعنی ضمن دریافت وحی و تبلیغ فرمان‌های الهی، در تشکیل حکومت و اجرای احکام نیز تلاش می‌کردند. ائمه معصومان علیهم السلام از مقام امامت به این معنی برخوردارند. این مقام با دعای حضرت ابراهیم علیه السلام به جمعی از فرزندان‌شان منتقل شد.
عبد الله بن مسعود، صحابی معروف و قاری مشهور «قرآن» می‌گوید:

وَمَنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ فَأَبْطَلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ إِمَامَةً كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی» ج ۱، ص ۱۹۹).
۱. «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ، إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ، وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»

و به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم به پدرش و قومش گفت: من از آنچه شما می‌پرستید بیزارم؛ مگر آن کسی که مرا آفریده که او هدایت‌م خواهد کرد. او کلمه توحید را کلمه پاینده در نسل‌های بعد از خود قرار داد.» (سوره زخرف، آیات ۲۶-۲۸).

۲. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ. قَالَ: «هِيَ الْإِمَامَةُ جَعَلَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ علیه السلام بَاقِيَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.» (ابن بابویه، محمد بن علی، «معانی الأخبار»، قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ. ق، ص ۱۳۲).

از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند:

«ما [نتیجه] به دعا و دعوت پدرمان، ابراهیم علیه السلام هستیم.»

گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! شما چگونه به دعوت و دعای ابراهیم علیه السلام هستید؟

فرمودند:

«آن هنگام که خدای سبحان به ابراهیم علیه السلام وحی فرستاد «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»، ابراهیم بسیار شاد و خوشحال شد و از خداوند سؤال کرد، آیا در ذریه من هم امامت را قرار می‌دهی؛ همان‌گونه که برای من مقرر فرمودی؟

خدای عز و جل فرمود: «ای ابراهیم! عهدی که قابل اجرا نباشد، به تو وعده نخواهم داد.»

ابراهیم علیه السلام گفت: «خدایا! آن چیست و چرا قابل اجرا نیست؟»

خدای تعالی فرمود: «عهد من به ظالمان، از ذریه تو عطا نمی‌شود.»

ابراهیم علیه السلام عرض کرد: «خدایا! چه طایفه‌ای از فرزندان من ظالمند که قابلیت عهد و میثاق تو را ندارند؟»

خدای تعالی فرمود: «آن کسانی که بت و صنم را تعظیم و سجده کرده باشند، اهلیت امامت و قابلیت عهد و پیمان مرا ندارند.»

ابراهیم تقاضا کرد: «وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّونَ

كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ؛^۱ و [یاد کن] هنگامی را که ابراهیم گفت: «پروردگارا، این

شهر را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار.»

در نتیجه، دعای ابراهیم علیه السلام به کرسی اجابت نشست. من و برادرم

علی علیه السلام ثمره و نتیجه دعای ابراهیم علیه السلام هستیم که لحظه‌ای بت را سجده

نکردیم. آنگاه خدای سبحان مرا نبی و علی را وصی من قرار داد.»^۱
 ابی امامه می گوید: عرض کردم یا رسول الله! آغاز کار شما چه بود؟ فرمودند:
 «دعای پدرم، حضرت ابراهیم و مژده عیسی بن مریم و مادرم هم خواب
 دید نوری از او درخشید که کاخ های شام از آن روشنی گرفت.»^۲

۱. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا دَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ. فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ صَرَّتْ دَعْوَةُ أَبِيكَ إِبْرَاهِيمَ؟ قَالَ: «أَوْحَى اللَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ) إِلَيَّ إِبْرَاهِيمَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، فَاسْتَخَفَّ إِبْرَاهِيمُ الْفَرَحَ، فَقَالَ: يَا رَبِّ، وَمِنْ ذُرِّيَّتِي أُمَّةٌ مِثْلِي فَأَوْحَى اللَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ) إِلَيْهِ: أَنْ يَا إِبْرَاهِيمَ، إِنِّي لَا أُعْطِيكَ عَهْدًا لَا أَفِي لَكَ بِهِ. قَالَ: يَا رَبِّ، مَا الْعَهْدُ الَّذِي لَا تَفِي لِي بِهِ قَالَ: لَا أُعْطِيكَ لظَالِمٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ. قَالَ: يَا رَبِّ، وَمَنْ الظَّالِمُ مِنْ وُلْدِي الَّذِي لَا يَنَالُ عَهْدَكَ قَالَ: مَنْ سَجَدَ لَصْنَمٍ مِنْ دُونِي لَا أَجْعَلُهُ إِمَامًا أَبَدًا، وَلَا يَصِحُّ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا. قَالَ إِبْرَاهِيمُ: وَاجْتَنِبِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ، رَبُّ إِنَّهُنَّ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ.»
 قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَانْتَهَتْ الدَّعْوَةُ إِلَيَّ وَإِلَى أَخِي عَلِيٍّ لَمْ يَسْجُدْ أَحَدٌ مِنَّا لَصْنَمٍ قَطُّ، فَاتَّخَذَنِي اللَّهُ نَبِيًّا، وَ عَلِيًّا وَصِيًّا.» (طوسسی، محمد بن الحسن، «الأمالی»، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ. ق، ص ۳۷۹).

۲. عَنْ أَبِي أَمَامَةَ قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كَانَ يَدُءُ أَمْرَكَ؟ قَالَ: «دَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ وَبُشْرَى عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَرَأَتْ أُمِّي أَنَّهُ خَرَجَ مِنْهَا شَيْءٌ أَضَاءَتْ مِنْهُ قُصُورُ الشَّامِ.» (ابن بابويه، محمد بن علی، «الخصال»، قم، چاپ اول، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۷۷).

ماجرای قربانی و قربانگاه

موضوع ذبح (قربانی) و محل ذبح، همواره و در طول تاریخ دو امر مورد مناقشه و جدال میان «بنی اسرائیل» و «بنی اسماعیل» بوده است. اگر چه در این باره، روایات متعارضی ارائه شده و منابع توراتی سعی در معرفی اسحاق (عليه السلام)، به عنوان ذبیح و منطقه «فلسطین»، به عنوان محل ذبح کرده‌اند؛ اما روایات حضرات معصومان (علیهم السلام)، شواهد تاریخی و موافقت آنها با ظاهر آیات قرآنی، ما را بر آن می‌دارد که روایات اسرائیلی را فاقد حجیت بشناسیم.

بنا بر احادیث متواتر، ذبیح کسی جز اسماعیل (عليه السلام) فرزندى که در «مکه» (حجاز) سکنا داشت، نیست. نقل است که عمر بن عبدالعزیز یکی از عالمان یهود را خواست و از او درباره ذبیح پرسید. او گفت:

عالمان اهل کتاب می‌دانند که ذبیح اسماعیل است و از روی حسد انکار می‌کنند؛ زیرا اسحاق جد آنان و اسماعیل جد عرب است و می‌خواهند این فضیلت برای جد ایشان باشد، نه شما.^۱

محل قربانی نیز به استناد منابع تفسیری و تاریخی، سرزمین «منا»

۱. «مجمع‌البیان»، ج ۴، ص ۴۵۳؛ «تاریخ طبری»، ج ۱، ص ۱۶۲.

در مکه بوده است.^۱ این در حالی است که جناب اسحاق علیه السلام در منطقه «فلسطین» می زیست.^۲

خداوند متعال در آیات مبارکه «سوره صافات» (۹۹-۱۱۳) پس از ذکر ماجرای ذبح و اعلام جایگاه «سعی»، به عنوان محلی که حضرت ابراهیم علیه السلام رؤیای خویش را به جناب اسماعیل علیه السلام بیان فرمود، در پایان، به مژده تولد حضرت اسحاق علیه السلام پرداخته است:

«وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ رَبُّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّنَىٰ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ - وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ وَ بَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ إِسْحَاقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ»^۳

و [ابراهیم] گفت: «من به سوی پروردگارم رهسپارم. به زودی او مرا راه می نماید.»

«ای پروردگار من! مرا [فرزندی] از شایستگان بخش.»

پس او را به پسری بردبار مژده دادیم و وقتی با او به جایگاه «سعی»

۱. «البرهان فی تفسیر القرآن»، ج ۵، ص ۳۰؛ «تفسیر نور الثقلین»، ج ۴، ص ۴۲۰.
 ۲. «البرهان فی تفسیر القرآن»، ج ۵، ص ۳۰؛ «معانی الاخبار»، ص ۳۹۱؛ «روض الجنان و روح الجنان»، ج ۱۶، ص ۲۰۹.
 ۳. سوره صافات، آیات ۹۹-۱۱۳.

رسید، گفت: «ای پسرک من! من در خواب [چنین] می بینم که تو را سر می بُرم، پس ببین چه به نظرت می آید؟»

[پسر] گفت: «ای پدر من! آنچه را مأموری، بکن. ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت.» پس وقتی هر دو تن در دادند [و همدیگر را بدروء گفتند] و [پسر] را به پیشانی بر خاک افکند. او را ندا دادیم که ای ابراهیم! رؤیا [ای خود] را حقیقت بخشیدی. ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم.

راستی که این همان آزمایش آشکار بود.

و او را در ازای قربانی بزرگی باز رهانیدیم.

و در [میان] آیندگان برای او [آوازه نیک] به جای گذاشتیم.

دروء بر ابراهیم! نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم. در حقیقت، او از بندگان با ایمان ما بود.

و او را به اسحاق که پیامبری از [جمله] شایستگان است، مژده دادیم و به او و به اسحاق برکت دادیم و از نسل آن دو برخی نیکوکار و [برخی] آشکارا به خود ستمکار بودند.»

اثبات محلّ قربانگاه، یعنی محلّ «سعی»، اثبات قربانی را در خود دارد؛ زیرا آنکه در سرزمین «حجاز» مستقرّ و در آنجا زندگی می کرد، جناب اسماعیل علیه السلام و مادرش هاجر علیها السلام بود، نه اسحاق علیه السلام.

یکی از دلایل معرفی اسحاق علیه السلام به عنوان ذبیح و تغییر محلّ قربانی از «مکه» به «فلسطین»، در پاره‌ای از منابع تاریخی، نفوذ اسرائیلیات و اسطوره‌های یهودی در مصادر و منابع اسلامی، به وسیلهٔ یهودیان نفوذی و تازه‌مسلمان و حدیث‌سازان مغرض بوده است.

نویسندهٔ محترم با مروری بر دو دیدگاه در مورد ذبیح ابراهیم علیه السلام و با

استناد به قول ابن‌کثیر در این زمینه، می‌نویسد:

جمع زیادی از گذشتگان قائل بودند که ذبیح اسحاق است و آن را از کعب‌الاحبار یا از صحف اهل کتاب اخذ کرده بودند. این کار در حالی صورت گرفت که خدا بهتر می‌داند در آنها، حدیث صحیحی از معصوم وجود ندارد تا به واسطه آن، از ظاهر «قرآن کریم» دست بکشیم و این معنا از قرآن کریم فهمیده نمی‌شود؛ بلکه مفهوم یا مضمون نص قرآن حاکی از آن است که ذبیح، اسماعیل بوده است.^۱

با وجود بحث و جدل‌های مختلف درباره این دو موضوع، یعنی ذبیح بودن اسماعیل (علیه السلام) و محل قربانگاه،

با گذر زمان و دستیابی به شواهد بیشتری در این زمینه و انجام تأملات بیشتر در «قرآن کریم» و مرور شواهد تاریخی، دانشمندان اسلامی به این نتیجه رسیدند که مصداق آیات «سوره صافات» و بشارت به «غلام حلیم» باید اسماعیل باشد و نه اسحاق. شاید بتوان از جمله پیشگامان خرق فضای حاکم و اصلاح اندیشه کتاب مقدس، ذبیح بودن اسحاق (علیه السلام) در بین اهل سنت را ابوالفداء، اسماعیل بن عمر، معروف به ابن‌کثیر (م ۷۷۴ ه.ق.) دانست وی با اختصاص فصلی از تفسیر خود به بررسی آرای علمای سلف در مورد تعیین نام ذبیح، به ذکر نام مفسران و برخی احادیثی که از آنان وارد شده، پرداخته و در نهایت، قول به ذبیح بودن اسماعیل (علیه السلام) را قول صحیح و یقینی می‌داند. وی پس از نقل روایاتی که اسحاق را ذبیح‌الله دانسته‌اند، می‌نویسد:

«این اقوال همگی از کعب‌الاحبار گرفته شده است. او زمانی که در دولت

۱. ایمانی، محمدرسول، «مروری بر دو دیدگاه در مورد ذبیح ابراهیم (علیه السلام) در سنت اسلامی»، معرفت ادیان، سال اول، شماره دوم، صص ۵-۲۱.

عمر اسلام آورد، عمر از کتب گذشته او نقل روایت کرد. پس گاهی اوقات خود به گفته او گوش فرامی داد و مردم را نیز به استماع سخنان او رخصت می داد و از او، روایات ضعیف و قوی را با هم نقل می کرد؛ در حالی که خدا بهتر می داند این امت، حتی به یک حرف از آنچه نزد وی بود، نیازی ندارد.»^۱

جز این، شیخ صدوق در «معانی الاخبار» این گونه روایت می کند که داوود بن کثیر از امام صادق ﷺ سؤال می کند که بین اسماعیل و اسحاق ﷺ کدامیک بزرگتر بود و کدامیک ذبیح می باشد؟ حضرت فرمودند:

«اسماعیل پنج سال از اسحاق بزرگتر بود و ذبیح نیز اسماعیل بود و منزل وی در «مکه» بود. همانا ابراهیم خواست تا اسماعیل را در «منا» در موسم حج قربانی کند... بین بشارت به اسماعیل و بشارت به اسحاق پنج سال فاصله بود. آیا کلام ابراهیم را در «قرآن» ملاحظه نکردی که فرمود: «پروردگارا فرزندی از صالحان به من عطا کن!»^۲ و آنگاه خداوند با این کلام «فَبَشِّرْناهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ» مژده تولد اسماعیل از هاجر را به او داد و آنگاه در جریان ذبح، کبشی را جایگزین او کرد. پس از اینها بود که خداوند فرمود: «...و بشارت اسحاق را که پیامبری از صالحان است به او داده و نسل او و اسحاق را برکت داد.»^۳

۱. ایمانی، محمدرسول، «مروری بر دو دیدگاه در مورد ذبیح ابراهیم ﷺ در سنت اسلامی»، به نقل سند از ابن کثیر، «تفسیر القرآن العظیم»، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ه.ق، ج ۷، ص ۲۰۸.

۲. «رَبِّ هَبْ لی مِنَ الصّالِحینَ» (سوره صافات، آیه ۱۰۰).

۳. «و بَشِّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِیًّا مِنَ الصّالِحینَ وَ بَارَكْنا عَلَیْهِ وَ عَلَی إِسْحاقَ.» (سوره صافات، آیات ۱۱۲ و ۱۱۳).

۴. عَنْ دَاوُدَ بْنِ کَثیرِ الرَّقِیِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبی عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَيُّهُمَا كَانَ أَكْبَرَ إِسْماعِیلُ أَوْ إِسْحاقُ وَ أَيُّهُمَا كَانَ الذَّبِیحَ؟ فَقَالَ ﷺ: «كَانَ إِسْماعِیلُ أَكْبَرَ مِنْ إِسْحاقَ بِخَمْسِ سنینَ وَ كَانَ الذَّبِیحَ إِسْماعِیلُ وَ كَانَتْ مَكَّةَ مَنْزِلَ إِسْماعِیلَ وَ إِنَّمَا أَرَادَ إِبراهیمُ أَنْ یَذْبَحَ إِسْماعِیلَ آیامَ المَوسِمِ»

دستکاری حقایق مسلم و حیانی و تحریف کتب آسمانی از سوی «بنی اسرائیل» معبری را گشود که از مسیر آن، اشرار یهود به نیت «کنترل تاریخ» و توجیه همه اعمال جنایتکارانه خود، علیه انسان و ادیان وارد عمل شده و سر از اطاعت فرامین آسمانی برتافتند تا شاید نیت پلید خود را درباره تاسیس حکومت جهانی در آخر الزمان، آن هم در سرزمین «فلسطین»، جامه عمل پوشانده و به آن عمل شوم، وجهه دینی و آسمانی دهند.

تحریف حقایق، توسط «بنی اسرائیل» جعل تاریخ و سرانجام جعل مقصد غایی و حرکت عمومی بشر را در پی داشت.

آنان سعی کردند، چونان سوزنبنانی، قطار تاریخ را که می‌بایست بر ریل تقدیر خداوند سیر کند، بر ریلی برانند که مرضی رضای خداوند نبود.

حقایق غیرقابل انکاری وجود دارد که اثبات می‌کند حضرت ابراهیم علیه السلام به امر خداوند متعال، مأمور تاسیس دین جهانی اسلام در «مکه»، زمینه‌سازی برای بعثت پیامبر خاتم صلوات الله علیه و هدایت مردم به سوی شریعت و آئین فرزند عالی مقام حضرت اسماعیل علیه السلام، یعنی محمد مصطفی صلوات الله علیه بوده است.

انتقال حضرت اسماعیل علیه السلام و هاجر به سرزمین «حجاز»، مستقر ساختن بنی اسرائیل در «فلسطین»، تجدید بنای «کعبه» به کمک اسماعیل علیه السلام، ذبح اسماعیل، مقرر داشتن اعمال حج برای مؤمنان به دین ابراهیم علیه السلام در

بمَنی قَالَ وَ كَانَ بَيْنَ بَشَارَةِ اللَّهِ لِإِبْرَاهِيمَ بِاسْمَاعِيلَ وَ بَيْنَ بَشَارَتِهِ بِإِسْحَاقَ خَمْسَ سِنِينَ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام حَيْثُ يَقُولُ - رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ إِنَّمَا سَأَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَرْزُقَهُ غُلَامًا مِنَ الصَّالِحِينَ وَ قَالَ فِي سُورَةِ الصَّافَّاتِ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ يَعْنِي إِسْمَاعِيلَ مِنْ هَاجَرَ قَالَ فَفَدَى إِسْمَاعِيلَ بِكَبْشٍ عَظِيمٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ثُمَّ قَالَ - وَ بَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَى إِسْحَاقَ. (ابن بابويه، محمد بن علی، «معانی الأخبار»، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ. ق.، ص ۳۹۱).

مگه، قرار دادن عید قربان به عنوان عید جهانی و ... در زمره شواهدی هستند که نشان می‌دهد حضرت ابراهیم علیه السلام پایه‌گذار، مستحکم‌کننده و رهنما به سوی دین جهانی پیامبر خاتم صلوات الله علیه از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام بوده است.

اجرای ذبح و تسلیم ذبیح

در روایت شیرینی، حضرت امام صادق علیه السلام ماجرای تسلیم شدن حضرت اسماعیل علیه السلام و اجرای مراسم قربانی ایشان در سرزمین «منا» را چنین بیان فرموده‌اند:

«هنگامی که ابراهیم در اطاعت فرمان الهی، به ذبح اسماعیل می‌پرداخت پیرمردی که از آن منطقه می‌گذشت، خلیل الرحمن را به خاطر قربانی کردن فرزندش که حتی لحظه‌ای خداوند را معصیت نکرده بود، مورد سرزنش و عتاب قرار داد و به او گفت: «این ابلیس است که تو را به این کار وا داشته است؛ چرا که اگر تو به چنین کاری اقدام ورزی، چیزی نخواهد گذشت که پدران مانند تو فرزندان خویش را قربانی امیال شیطانی خویش می‌گردانند.»

آنگاه پیرمرد نزد اسماعیل آمد و نظر او را جویا شد و چون پدر و پسر هر دو بر فرمان الهی گردن نهاده بودند، ابراهیم تصمیم گرفت که دستور خداوند را به اجرا گذارد.

در این لحظه، اسماعیل رو به پدر کرد و گفت: «پدر جان چهره مرا با دستمالی بپوشان و دست و پایم را محکم ببند.»

ابراهیم سر خویش را به طرف آسمان گرفت و او را به پهلو خوابانده و کارد را بر گلویش نهاد؛ اما لحظه‌ای که می‌خواست کارد را بر گلوی اسماعیل بکشد، ناگاه جبرئیل طرف تیز چاقو را برگردانده و به جای

اسماعیل، قوچی بهشتی را زیر دست ابراهیم قرار داد.
 ناگهان صدایی از طرف مسجد «خیف» به گوش ابراهیم (علیه السلام) طنین انداز شد
 که: «ای ابراهیم! رؤیای صادقانه تو اینک تحقق یافت.»^۱
 در این روایت، امام (علیه السلام) به صراحت از اسماعیل (علیه السلام) به عنوان ذبیح و از
 «منا» به عنوان قربانگاه یاد فرموده‌اند.

۱. عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) [...] «وَأَقْبَلَ شَيْخٌ فَقَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ مَا تُرِيدُ مِنْ هَذَا الْغُلَامِ قَالَ أُرِيدُ أَنْ أذْبَحَهُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ! تَذْبِحُ غُلَامًا لَمْ يَعْصِ اللَّهَ طَرْفَةَ عَيْنٍ! فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِذَلِكَ - فَقَالَ رَبُّكَ يَنْهَاكَ عَنِ ذَلِكَ وَ إِنَّمَا أَمَرَكَ بِهَذَا الشَّيْطَانُ، فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ وَيْلَكَ إِنْ الَّذِي بَلَّغَنِي هَذَا الْمَبْلَغَ - هُوَ الَّذِي أَمَرَنِي بِهِ وَ الْكَلَامُ الَّذِي وَقَعَ فِي أُذُنِي - فَقَالَ لَا وَ اللَّهُ مَا أَمَرَكَ بِهَذَا إِلَّا الشَّيْطَانُ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ لَا وَ اللَّهُ لَا أَكَلِمَكَ - ثُمَّ عَزَمَ إِبْرَاهِيمُ عَلَى الذَّبْحِ، فَقَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ إِنَّكَ إِمَامٌ يُقْتَدَى بِكَ - وَ إِنَّكَ إِنْ ذَبَحْتَهُ ذَبَحَ النَّاسُ أَوْلَادَهُمْ فَلَمْ يُكَلِّمَهُ - وَ أَقْبَلَ إِلَى الْغُلَامِ فَاسْتَشَارَهُ فِي الذَّبْحِ - فَلَمَّا أَسْلَمَا جَمِيعًا لِأَمْرِ اللَّهِ قَالَ الْغُلَامُ - يَا أَبَتِ خَمَّرْ وَجْهِي وَ شَدِّ وَثَاقِي - فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ يَا بَنِي الْوَثَاقِ مَعَ الذَّبْحِ - لَا وَ اللَّهُ لَا أَجْمَعُهُمَا عَلَيْكَ الْيَوْمَ - فَرَمَى لَهُ بِقَرِطَانِ الْحَمَارِ ثُمَّ أَضْجَعَهُ عَلَيْهِ وَ أَخَذَ الْمُدْيَةَ - فَوَضَعَهَا عَلَى حَلْقِهِ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ - ثُمَّ أَنْتَحَى عَلَيْهِ الْمُدْيَةَ فَقَلَبَ جَبْرَائِيلُ الْمُدْيَةَ عَلَى قَفَاهَا - وَ اجْتَرَّ الْكَبْشَ مِنْ قَبْلِ ثَبِيرٍ وَ أَثَارَ الْغُلَامِ مِنْ تَحْتِهِ - وَ وَضَعَ الْكَبْشَ مَكَانَ الْغُلَامِ - وَ نُوْدِيَ مِنْ مَسِيرَةِ مَسْجِدِ الْخَيْفِ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَقَتِ الرَّؤْيَا. «(قمي، علي بن ابراهيم، «تفسير القمي»، قم، چاپ سوم، ۱۴۰۴ هـ. ق. ج ۲، ص ۲۲۴).

دعوت به دین حنیف

پیامبری پس از پیامبری دیگر در میان «بنی اسرائیل» مبعوث شد و هریک بشارت‌دهنده به آمدن پیامبر آخرالزمان بودند؛ همو که به اذن الله، حامل دین کامل، کتاب کامل و پایان‌دهنده به سلسله بلند پیامبری و نبوت در میان انسان‌ها بود و لاجرم، اعلام‌کننده دین جهانی و مجری فرامین احکام الهی و تنظیم‌کننده همه مناسبات و معاملات فردی و اجتماعی مسلمانان در یک حوزه وسیع فرهنگی و تمدنی.

لازمه اجرای این بخش از مأموریت، داشتن اذن خداوند و شأن امامت، به نحو خاص بود، فراتر از مقام و شأن تبلیغی و نبوتی‌ای که همه انبیاء و رسل، از اولین نفر تا به آخر، واجد آن بودند.

شأن امامت، پیامبر آخرین را شاخص و ایشان را حامل مأموریتی خاص معرفی می‌کرد.

مقام امامت، میراث گران‌قدری بود که از حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام به ذریه ایشان می‌رسید، واسپس ابتلائات سنگینی که پشت سر گذارده بود. درباره اعطای مقام امامت به حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام پیش از این، سخن گفتیم؛ جمله موارث حضرت ابراهیم علیه السلام و از جمله «دین

حنیف» به اسماعیل (علیه السلام) و ذریه‌اش منتقل و سرانجام در نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گرد آمد.

حنیف در لغت از ریشه حَنَفَ به معنای گرایش از گمراهی به راه راست است و در مقابل آن، جَنَفَ به معنای گرایش از راه راست به گمراهی است.^۱ حنیف، به معنای یکتاپرست و پیرو دین حقیقی و راستین آمده است. از این واژه ده بار در «قرآن کریم» استفاده و به صراحت، از آن به عنوان دین حضرت ابراهیم (علیه السلام) یاد شده است؛ چنان که در «سوره نحل» آمده است:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۲

به راستی ابراهیم، امتی مطیع خدا [او] حق‌گرای بود و از مشرکان نبود.
حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) خطاب به سماعه، ذیل این آیه می‌فرمایند:
«سماعه! آنها (مؤمن‌نمایان) در خانه‌هایشان آسوده هستند؛ ولی مرا می‌ترسانند و در ناراحتی قرار داده‌اند. به خدا قسم! در این دنیا، زمانی بود که بیش از یک نفر خدا پرست وجود نداشت. اگر بیشتر از یک نفر وجود می‌داشت، در این آیه او را هم اضافه می‌نمود. [خداوند] به ابراهیم می‌فرماید: «به راستی ابراهیم، امتی مطیع خدا [او] حق‌گرای بود و از مشرکان نبود.»

مدتی او به تنهایی صبر کرد. بعد خداوند او را به وسیله فرزندش اسماعیل و اسحاق دلگرم نمود و سه نفر شدند. به خدا قسم! مؤمن کم است؛ ولی کفار زیاد هستند. می‌دانی علت آن چیست؟»

سماعه گفت: نه فدایت شوم.

۱. دانش‌نامه حوزوی ویکی‌فقه، به نقل از محمد بن احمد قرطبی، «الجامع لأحكام القرآن»، بیروت، ۱۹۸۵ م.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۰.

حضرت فرمودند:

«آنها شبیه مؤمنان هستند و با ایشان رفت و آمد دارند و اسرار خود را با هم در میان می‌گذارند، مؤمنان خیال می‌کنند اینها هم با آنها هم عقیده هستند. دلگرم و با آنها مانوس می‌شوند و متوجه تعداد کم خود نمی‌شوند.»^۱

در عهد جاهلی، به کسانی حنیف می‌گفتند که به پیروی از دین ابراهیم ﷺ از پرستش بت‌ها کناره گرفته بودند، از گوشت قربانی آنها نمی‌خوردند، به سنت حج و ختنه عمل می‌کردند و از لام^۲ و شرابخواری را حرام می‌دانستند.^۳

امام امیرالمؤمنین علی ﷺ از دین حضرت ابراهیم ﷺ به عنوان اسلام یاد کرده و فرمودند:

«ما كان إبراهيم يهودياً ولا نصرانياً» لا يهودياً يصلی إلى المغرب - و لا نصرانياً يصلی إلى المشرق، و لكن كان حنیفاً مسلماً [يقول كان علی] دین محمد ﷺ؛^۴

۱. عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مَهْرَانَ قَالَ: قَالَ لِي عَبْدُ صَالِحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «يَا سَمَاعَةُ أَمِنُوا عَلَيَّ فُرُشَهُمْ وَأَخَافُونِي أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَتْ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا إِلَّا وَاحِدٌ يَعْبُدُ اللَّهَ وَ لَوْ كَانَ مَعَهُ غَيْرُهُ لِأَضَافَهُ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا إِلَيْهِ حَيْثُ يَقُولُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَغَبَّرَ بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ أَنَسَهُ بِاسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ فَصَارُوا ثَلَاثَةً أَمَا وَاللَّهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَقَلِيلٌ وَ إِنَّ أَهْلَ الْكُفْرِ لَكَثِيرٌ أَ تَدْرِي لِمَ ذَاكَ؟» فَقُلْتُ: لَا أَذْرِي جُعِلْتُ فِدَاكَ.

فَقَالَ ﷺ: «صَيِّرُوا أَنْسَاءَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَبْتُونُ إِلَيْهِمْ مَا فِي صُدُورِهِمْ فَيَسْتَرِيحُونَ إِلَى ذَلِكَ وَ يَسْكُنُونَ إِلَيْهِ.» (كليني، محمد بن يعقوب، «الكافي»، ج ۲، ص ۲۴۳).

۲. تیره‌های قمار بی‌پر که در جاهلیت با آن بازی می‌کرده‌اند. («لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه از لام».)

۳. دانش‌نامه حوزوی ویکی‌فقه، به نقل از «الطبقات الكبرى لابن سعد» و «المفردات» راغب اصفهانی.

۴. عیاشی، محمد بن مسعود، «تفسیر العیاشی»، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ.ق.، ج ۱، ص

ابراهیم نه یهودی بود که نماز به طرف مغرب بخواند و نه نصرانی بود که به جانب مشرق نماز بخواند؛ بلکه متمایل به حق و مسلمان بود؛ بر دین

محمد ﷺ»

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که حنیفیت همان اسلام است.^۱
امام محمد باقر (علیه السلام) نیز در این باره فرمودند:

«حنیفیت همان فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده و هیچ تغییری در آن راه ندارد و خدای سبحان آنان را برای شناخت خویش آفریده است.»^۲

به عبارتی، اسلام همان دین حنیف و فطری است که جان و فطرت پیراسته از کج‌راهی، بر آن مستقر شده و در عهد الست، از جمیع انسان‌ها دربارهاش میثاق و پیمان گرفته شده است.

با این رویکرد، حضرت ابراهیم (علیه السلام) را به عنوان مؤسس اسلام می‌توان معرفی کرد و اعلام نمود که از عمر این دین، بیش از ۴۰۰۰ سال می‌گذرد و این همان دین جهانی می‌باشد که در عهد و عصر حضرت محمد بن عبدالله ﷺ در قالب «قرآن کریم» و سیره و سنت پیامبر خاتم ارائه شده است.

۱. «إِنَّ الْحَنِيفِيَّةَ هِيَ الْإِسْلَامُ.» (عیاشی، محمد بن مسعود، «تفسیر العیاشی»، ج ۱، ص ۶۱.
۲. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ قَالَ: سَيَّأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ «حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» مَا الْحَنِيفِيَّةُ؟ قَالَ: «هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا فَطَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى مَعْرِفَتِهِ.» (برقی، احمد بن محمد بن خالد، «المحاسن»، قم، دار الکتب الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۷۱ هـ.ق.، ج ۱، ص ۲۴۱.)

رحلت حضرت ابراهیم علیه السلام

حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام، پس از سپری ساختن یکصد و هفتاد و پنج سال زندگی پر برکت، رحلت فرمود و در شهر «الخلیل فلسطین» در مزرعه «حبرون» که متعلق به خودشان بود، مدفون شدند. از قول رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله درباره طول عمر برخی انبیاء آمده است:

«آدم ابو البشر علیه السلام نهصد و سی سال زندگانی کرد و نوح علیه السلام دو هزار و چهار صد و پنجاه سال و ابراهیم علیه السلام صد و هفتاد و پنج سال و اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام صد و بیست سال و اسحاق بن ابراهیم علیه السلام صد و هشتاد سال و یعقوب بن اسحاق، صد و بیست سال و یوسف بن یعقوب علیه السلام صد و بیست سال و موسی علیه السلام صد و بیست و شش سال و هارون علیه السلام صد و سی و سه سال و داوود علیه السلام صد سال و پادشاهی او چهل سال بود و سلیمان بن داود علیه السلام هفتصد و دوازده سال زندگانی کرد.»^۱

۱. عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «عَاشَ أَبُو الْبَشَرِ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تِسْعَمِائَةَ وَثَلَاثِينَ سَنَةً وَ عَاشَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلْفِي سَنَةٍ وَ أَرْبَعَمِائَةَ سَنَةً وَ خَمْسِينَ سَنَةً وَ عَاشَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِائَةً وَ خَمْسًا وَ سَبْعِينَ سَنَةً وَ عَاشَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِائَةً وَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ عَاشَ إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِائَةً وَ ثَمَانِينَ سَنَةً وَ عَاشَ يَعْقُوبُ بْنُ إِسْحَاقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِائَةً وَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ عَاشَ يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِائَةً وَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ عَاشَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِائَةً وَ سِتًّا وَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ عَاشَ هَارُونُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِائَةً وَ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ عَاشَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِائَةً سَنَةً مِنْهَا أَرْبَعُونَ سَنَةً مُلْكُهُ وَ عَاشَ سُلَيْمَانُ

امام محمد باقر علیه السلام در روایت شیرینی، ماجرای قبض روح حضرت ابراهیم علیه السلام را چنین بیان فرموده‌اند:

«وقتی حضرت ابراهیم اعمال و مناسک حج را به جا آورد، به «شام» بازگشت و از دنیا رحلت فرمود و علتش این بود که ملک الموت برای قبض روح او آمد و آن حضرت اظهار کراهت نمود. ملک الموت به ناچار به سوی پروردگار برگشت و عرض کرد که: ابراهیم از مردن کراهت دارد. خدای متعال فرمود: و ابگذار ابراهیم را که دوست می‌دارد زنده بماند و مرا عبادت نماید.

تا آنکه روزی آن حضرت، مرد بسیار پیری را دید که از (شدت ناتوانی و) پیری، آنچه را که در دهان می‌گذارد، نمی‌توانست نگاه بدارد و از دهانش می‌افتاد. (با خود گفت اگر من هم بمانم و زیاد پیر شوم، به این درد مبتلا خواهم شد) پس، از زنده بودن، خاطرش آزرده گردید و میل به مردن پیدا کرد تا آنکه به خانه خود آمد و هنگام ورود به خانه، شخصی را به نیکوترین صورت مشاهده نمود که هرگز مانند او را ندیده بود.

پرسید: کیستی؟

گفت: ملک الموت.

فرمود: سبحان الله! کیست که قرب تو را نخواهد و مایل به زیارت و ملاقات تو نباشد و حال آنکه به این صورت نیکو هستی.

ملک الموت عرض کرد: ای خلیل الرحمن! همانا خدای تعالی هرگاه اراده فرماید و خیری را برای بنده (صالح) خود بخواهد، با این صورت نیکو مرا نزد او خواهد فرستاد و هرگاه برای بنده‌ای (به سبب گناه بسیارش) بدی

بُنْ دَاوُدَ علیه السلام سَبْعِمِائَةً وَ اَثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً. (ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ه.ق.، ج ۲، ص ۵۲۳).

خواهد، مرا به غیر این صورت (و به طرز وحشتناکی) خواهد فرستاد. و حضرتش را در «شام» قبض روح نمود و حضرت اسماعیل علیه السلام بعد از رحلت آن حضرت در سن صد و سی سالگی رحلت نموده و در حجر خود، کنار قبر مادرش هاجر دفن گردید.^۱

۱. عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَمَّا قَضَىٰ مَنَاسِكَهُ رَجَعَ إِلَى الشَّامِ فَهَلَكَ وَ كَانَ سَبَبَ هَيْلَاكِهِ أَنْ مَلَكَ الْمَوْتُ أَتَاهُ لِيَقْبِضَهُ فَكَرِهَ إِبْرَاهِيمُ الْمَوْتَ فَرَجَعَ إِلَى الْمَوْتِ إِلَى رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَرِهَ الْمَوْتَ فَقَالَ دَعِ إِبْرَاهِيمَ فَإِنَّهُ يُحِبُّ أَنْ يَعْبُدَنِي قَالَ حَتَّى رَأَى إِبْرَاهِيمَ شَيْخًا كَبِيرًا يَأْكُلُ وَ يَخْرُجُ مِنْهُ مَا يَأْكُلُهُ فَكَرِهَ الْحَيَاةَ وَ أَحَبَّ الْمَوْتَ فَلَبَغْنَا أَنْ إِبْرَاهِيمَ أَتَى دَارَهُ فَإِذَا فِيهَا أَحْسَنُ صُورَةٍ مَا رَأَاهَا قَطُّ قَالَ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا مَلَكَ الْمَوْتِ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ مَنْ الَّذِي يَكْرَهُ قُرْبَكَ وَ زِيَارَتَكَ وَ أَنْتَ بِهَذِهِ الصُّورَةِ فَقَالَ يَا خَلِيلَ الرَّحْمَنِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا بَعَثَنِي إِلَيْهِ فِي هَذِهِ الصُّورَةِ وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا بَعَثَنِي إِلَيْهِ فِي غَيْرِ هَذِهِ الصُّورَةِ فَقَبِضَ عليه السلام بِالشَّامِ وَ تُوْفِيَ إِسْمَاعِيلُ بَعْدَهُ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثِينَ وَ مِائَةٍ سَنَةٍ فُدِّنَ فِي الْحِجْرِ مَعَ أُمِّهِ.» (ابن بابويه، محمد بن علي، «علل الشرائع»، ج ۱، صص ۳۸-۳۹).

ملک عظیم خداوندی، اعطاء به آل ابراهیم علیهم السلام

«ملک عظیم» و اعطای آن به آل ابراهیم علیهم السلام و زمان تحقق عینی آن، در زمره بزرگترین مناقشات سر به مهر تاریخ رفته بر «بنی اسرائیل» و «بنی اسماعیل» قابل شناسایی است؛ در حالی که به رغم علم و آگاهی عالمان بنی اسرائیل و شهوت زاید الوصفشان برای تصاحب آن، به صراحت از آن سخن نمی‌رانند.

بُریدِ عَجلی از امام پنجم در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ که فرمود:
«محقّقاً به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و ملک عظیم به آنها
عطا کردیم»،

نقل می‌کند که امام فرمودند:

«خدا رسل و انبیاء و ائمه را از آنها مقرر کرد. چطور درباره آل ابراهیم
بدین حقیقت، اعتراف دارند و درباره محمد صلی الله علیه و آله منکر آنند؟»
برید می‌گوید: گفتم: ملک عظیم چیست که به آنها داده است؟
فرمودند:

«ملک عظیم این است که در آنها، امامانی مقرر کرده و هر که آنان را
اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر که آنها را نافرمانی کند، خدا را

نافرمانی کرده است. این است ملک عظیم.»^۱

امام علی (علیه السلام) در خطبه‌های، خطاب به «ناکثین» (سپاه جنگ جمل) فرمودند:

«بی‌شک، صاحبان کتاب و حکمت و ایمان، آل ابراهیم هستند؛ همان‌ها که خداوند برایشان واضح و آشکار ساخت؛ ولی حسد ورزیده و این آیه نازل شد که: «بلکه به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، رشک می‌ورزند؛ در حقیقت، ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم.»^۲

خلقت حضرت آدم (علیه السلام) و ماجرای فرمان سجده بر او، برگ اول از کتاب سترگ آفرینش و سرزمین موعود، ملک عظیم خداوندی و بالآخره دولت الله، آخرین برگ آن کتاب بزرگ آفرینش هستی است که وعده تحقق عینی و جامع آن به بنی اسماعیل داده شده است.

جناب آدم (علیه السلام) از نظر خلقت مادی و خاکی، اولین انسان بود؛ لیکن در خلقت روحی و نوری مقدم نبود و در شأن و جایگاهی برتر و اشرف در نسبت به اشخاصی عالی‌مقام از خاندان بنی اسماعیل که بعد از او، از نهان‌خانه خداوندی پای به عرصه وجود گذاشتند، قرار نداشت.

۱. عَنْ بَرِيدِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكَاً عَظِيماً» قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) «جَعَلَ مِنْهُمْ الرُّسُلَ وَالْأَنْبِيَاءَ وَالْأُمَّةَ فَكَيْسَفَ يُقْرُونَ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَيُنْكِرُونَهُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) قَالَ قُلْتُ - وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكَاً عَظِيماً؟ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) «الْمُلْكُ الْعَظِيمُ أَنْ جَعَلَ فِيهِمْ أُمَّةً مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ فَهُوَ الْمُلْكُ الْعَظِيمُ.» (كليني، محمد بن يعقوب، «الكافي»، ج ۱، ص ۲۰۶).

۲. سورۀ نساء، آیه ۵۵.

۳. «إِنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةَ وَالْإِيمَانَ آلَ إِبْرَاهِيمَ عَ بَيْنَهُ اللَّهُ لَهُمْ فَحَسَّسُوا فَأَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ - أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكَاً عَظِيماً. فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بَجَهَنَّمَ سَعيراً.» (طبرسی، احمد بن علی، «الإحتجاج علی أهل اللجاج»، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ.ق، ج ۱، ص ۱۶۰).

در جمع کلیه ارواح آدمیان که آفریده و صورتگری شده بودند، آدم علیه السلام اولین روحی بود که در اولین بدن مادی و خاکی انسانی مستقر شد. خلقت روحی و نوری حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام، مقدم بر خلقت سایر موجودات و افضل و اشرف بر سایرین بود؛ هم آنان که پیش از خلق آسمان و زمین و حتی فرشتگان و افلاک، پای به عرصه هستی گذاشتند. از همین رو، هماره و حتی پیش از آنکه در ظرف زمانی و مکانی خاصی، لباس شخصیت و تعیین مادی و خاکی بیابند، در مقام نوری و روحی، به عنوان معلم، بلد، رهنما و یاری دهنده، همراه و هم‌پای جمله انبیا و اوصیا و مؤمنان بودند.

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ قَبْلَ خَلْقِ آدَمَ بِهَذِهِ الْمُدَّةِ ثُمَّ قَسَمَهُ نِصْفَيْنِ ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ نُورِي وَ نُورِ عَلِيِّ عليه السلام ثُمَّ جَعَلَنَا عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ فَهَلَّلْنَا فَهَلَّلُوا وَ كَبَّرْنَا فَكَبَّرُوا فَكُلُّ مَنْ سَبَّحَ اللَّهَ وَ كَبَّرَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ تَعْلِيمِ عَلِيٍّ؛^۱

خداوند من و علی علیه السلام را چهل هزار سال قبل از خلقت آدم، از یک نور خلق نمود. سپس آن نور را دو نیمه کرد و همه اشیا و موجودات را از نور من و علی علیه السلام خلق فرمود. سپس ما را در سمت راست عرش قرار داد و ما تسبیح و تهلیل و تکبیر خدا را گفتیم (کاملاً بندگی خدا را نمودیم) و ملائکه نیز به ما اقتدا کردند و تسبیح، تهلیل و تکبیر گفتند. پس هر کس، در هر کجای عالم باشد و بندگی خدا را بنماید، از تعلیم من و علی علیه السلام است (اینجاست که می‌گوییم اهل بیت علیهم السلام مصدر علوم الهی هستند).

راز سجده بر آدم علیه السلام و پیمان الست که خداوند از ارواح جمله انبیا،

۱. مجلسی، محمدباقر، «بحار الأنوار»، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه. ق.، ج ۲۵، ص ۲۴.

اولیاء، اوصیاء و سایر مردم اخذ کرد، اقرار به همین افضلیت و اشرفیت و لاجرم ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام بود؛ عهدی که گسست آن و سستی در برابر آن، افول، فرود، هبوط و سقوط به مفاک و وحشتناک را در پی داشت.

امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل که فرمود:

«وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَسَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»^۱

و به راستی که ما قبلاً از آدم عهد و پیمان گرفته بودیم؛ اما او نسبت به عهدش دچار نسیان و فراموشی شد و برای او در عمل به عهدش، عزم نیافتیم.»

فرمودند:

«همانا اولوالعزم را اولوالعزم نامیدند، فقط به سبب آنکه وقتی خداوند درباره محمد صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و درباره مهدی علیه السلام و رفتار و سیره اش از آنان عهد گرفت، آنگاه آنان نیز عزمشان را همان گونه که خداوند عهد گرفته بود، نشان دادند و به آن، اقرار کردند.»^۲

حضرت امام محمد باقر علیه السلام در بیان و تأویل آیه

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ التَّقْوِيمِ»^۳

خداوند انسان را در بهترین و نیکوترین زمان خلق نموده است.»

فرمودند:

۱. سوره طه، آیه ۱۱۵.

۲. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَسَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» قَالَ علیه السلام: «عَاهَدْنَا إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَنْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ فَتَرَكَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ أَنَّهُمْ هَكَذَا وَإِنَّمَا سُمِّيَ أَوْلُو الْعَزْمِ أَوْلِي الْعَزْمِ لِأَنَّهُ عَاهَدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْمَهْدِيِّ وَ سِيرَتَهُ وَ أَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلَيَّ أَنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ الْإِقْرَارُ بِهِ.» (كليني، محمد بن يعقوب، «الكافي»، تهران، اسلاميه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ.ق.، ج ۱، ص ۴۱۶؛ «معجم الاحاديث الامام المهدي علیه السلام»، ح ۱۶۶۸).

۳. سوره تين، آیه ۴.

«این آیه اشاره به زمان عهد گرفتن خدا نسبت به ولایت برای محمد و جانشینانش دارد.»^۱

خودداری ابلیس از سجده بر آدم ﷺ و عزمش برای اغواگری انسان‌ها و رهنمی آدمی از صراط مستقیم، در حقیقت به کین جستن و حسد ورزیدن ابلیس و پس از او، پیروانش درباره عظمت و مکرمت پیامبر ﷺ و اهل البیت ﷺ برمی گشت؛ البته خداوند اجر و پاداش عبادت چند هزار ساله ابلیس را نادیده نگرفت. پاداش عبادت چند هزار ساله او در درگاه خداوند،^۲ تنها مجال ماندن تا روز وقت معلوم بود و رخصتی از سوی خالق هستی به ابلیس برای آزمون و امتحان فرزندان آدمی، تا دانسته شود که کدامیک از آنها پاسدار و حافظ عهد معهود و پیمان اخذ شده خداوند می‌مانند، کدامیک فریفته شده و از جمع مخلصان خارج می‌افتند و با پیوستن به قبیله شیطان، همچون او مطرود و ملعون می‌شوند.

ابلیس در همان صبحگاه آفرینش آدم ﷺ، آن هنگام که خداوند اعلام فرمود: «أَنْتَ جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» دریافته بود که در آینده، خلیفه خدا حاکم و وارث ملک عظیم خواهد شد؛ همان که حامل بزرگ‌ترین امانت خالق هستی و صاحب ولایت تام و اتم او بر کل آفریده‌های ارضی و سماوی نیز خواهد بود.

ملائک نیز با فهم عظمت این ملک و مقام ملک‌داری و پادشاهی بر این مملکت عظیم، در مقام پرسش گفته بودند:

«قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا...»^۳

۱. «حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ لِمُحَمَّدٍ وَ أَوْصِيَاءِهِ بِالْوَلَايَةِ.» (ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، «مناقب آل ابی طالب ﷺ»، قم، علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ ه.ق.، ج ۱، ص ۳۰۱).

۲. اشاره دارد به روایتی از زبان امام صادق ﷺ، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۲.

۳. سوره بقره، آیه ۳۰.

آیا کسی را می‌آفرینی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد؟»

بی‌درنگ پاسخ خداوند، چون صاعقه‌ای بر آنان فرود آمده بود که:

«إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛

من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید»

و به عبارتی قادر به درک و دریافت آن نیستید.

به حقیقت، خلافت بر زمین، نماد و نمود ولایت بود که به دلیل عظمت

و سنگینی‌اش، وقتی بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه شد؛

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا

وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا؛^۱

ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه

کردیم. پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند؛ ولی

انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود.»

هیچ‌یک قادر به پذیرش این امانت نبودند و ناتوانی خود را از حمل آن

اعلام کردند.

با مستقر شدن آدم (عليه السلام) و حوا (عليها السلام) در بهشت، ابلیس با همه دریافت‌های

پیشین، به آنان یورش آورد و اولین آدمی را از مجرای طمع مُلک‌داری و

پادشاهی بر ملک جاودانی فریفت و اگر چه آن دو (آدم و حوا (عليهما السلام)) از نزدیک

شدن به شجره ممنوعه منع شده بودند؛ لیکن حيله ابلیس کارگر افتاد.

«فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ

لَا يَبْلَى؛

ابلیس در لباس ناصحان درآمده و گفت: ای آدم راهنمایی‌ات کنم به درخت

جاودانی که اگر از آن بخوری، مُلکی پیدا می‌کنی که بلایی به آن نمی‌رسد و کهنه نمی‌شود.^۱ اگر از آن درخت بخورید، آنگاه ملک خواهید شد و در زمره خالدين در خواهید آمد.^۲

تیر زهرآگین حسد ابلیس، قبل از آنکه متوجه حضرت آدم علیه السلام باشد، متوجه مُلک عظیمی شده بود که قرار بود در وقت معلوم، به ذریهٔ آدم علیه السلام یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله برسد؛ ورنه ابلیس به خوبی می‌دانست میان آنچه که در روزهای آغازین خلقت، به نام «بهشت» - یا همان «ملک آدم علیه السلام» - به آدم و حوا ارزانی شده تا در آن سکنا گزیده^۳ و مراحل ابتدایی تعلیم و آزمون را سپری سازند و مُلک عظیم مقرر شده و مقدر شده برای ذریهٔ آدم، یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله فاصله‌ای شگرف وجود دارد.

خداوند در «سورهٔ نساء» پرده از مُلک عظیم برمی‌دارد و می‌فرماید:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَيَّ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا؛^۴

بلکه به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، رشک می‌ورزند. در حقیقت ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و به آنان مُلکی بزرگ بخشیدیم.»

امام صادق علیه السلام دربارهٔ این آیه می‌فرمایند:

«قسم به خدا که ما ییم آن مردمی که خداوند در این آیه فرموده و قسم به

۱. «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَيَّ شَجَرَةَ الْخُلْدِ وَمُلْكًا لَّا يَبْلَى؛ پس شیطان او را وسوسه کرد گفت ای آدم آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زایل نمی‌شود راه نمایم.» (سوره طه، آیه ۱۲۰).

۲. سوره اعراف، آیه ۲۰.

۳. «وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (سوره اعراف، آیه ۱۹).

۴. سوره نساء، آیه ۵۴.

خدا! ماییم آنهایی که در این آیه گفته شده آنها مورد حسد واقع شده‌اند و ماییم اهل مُلک و پادشاهی که آن مُلک به سوی ما برمی‌گردد.»^۱

مُلک عظیم وعده داده شده، مُلک اهل بیت علیهم السلام است و بهشت آدم علیه السلام و حوا علیها السلام نمونه کوچکی است از آن مُلک عظیم که خداوند برای اهل بیت علیهم السلام مقرر داشته و در آینده پس از ظهور در زمین برپا می‌شود و آدم رخصت حسد ورزیدن و تمنای آن را نداشت و پیشاپیش از نزدیک شدن به آن منع شده بود.

آدم علیه السلام را متذکر ساخته بودند که این درخت نشان شجره طیبه آل محمد علیهم السلام و ملک لایبلی و عظیمی است که دیارالبشری جز ایشان، حقی بر آن ندارد و اگر به چشم طمع بدان بنگرد، ملک ایشان ضایع می‌گردد.

بدین ترتیب، آدم علیه السلام و حوا علیها السلام با ترک اولی بر زمین هبوط کردند تا با طی مراتب و با کسب آمادگی، شرایطی را حاصل کنند که پس از تأسیس مُلک عظیم مهدوی مجال حضور در بهشت مهدوی موعود را پیدا کنند.

آنچه که موجب دوری بنی آدم از بهشت قرب بود، نسیان عهد و گسست آن بود؛ چنان که بازگشت و تجربه بهشت موعود نیز در گروهی تجدید عهد با خانواده و مردی است که خداوند از جمله انبیا و آدمیان درباره‌اشان عهد گرفته بود.

امام باقر علیه السلام درباره «آیه ۱۸۱، سوره آل عمران» می‌فرمایند:

«خداوند از پیامبران پیمان گرفت و فرمود: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: بلی! و اینکه آیا اقرار می‌کنید که محمد رسول من است و اینکه

۱. «نَحْنُ وَ اللَّهُ النَّاسُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ نَحْنُ وَ اللَّهُ الْمُخْسُودُونَ وَ نَحْنُ أَهْلُ هَذَا الْمُلْكِ الَّذِي يَعُودُ إِلَيْنَا.» (صقار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام»، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۱، ص ۳۶).

علی، امیر المؤمنین علیه السلام است و جانشینان پس از او، والیان امر و خازنان علم هستند و اینکه مهدی علیه السلام کسی است که توسط او، دینم را نصرت و یاری می‌نمایم و توسط او، دولت‌م را آشکار خواهیم ساخت و به وسیله او، از دشمنانم انتقام می‌گیرم و توسط او، عبادت شوم.

پیامبران گفتند: پروردگارا اقرار آوردیم و شهادت دادیم؛ ولی آدم علیه السلام نه انکار کرد، نه اقرار نمود، پس برای آن پنج تن [یعنی برای نوح و ابراهیم و عیسی و موسی و محمد صلی الله علیه و آله] به سبب اقرار آنها به مهدی علیه السلام منصب اولوالعزمی دادیم و برای آدم علیه السلام عزمی بر اقرار آن نبود و این است معنی قول خدای تبارک و تعالی که می‌فرماید:

«و به راستی که ما از قبل، از آدم علیه السلام عهد گرفتیم، پس او فراموش کرد و برای او عزمی نیافتیم.»^۱

درباره سرزمین موعود و دولت الله که پس از ظهور و با دست با کفایت فرزند عالی مقام از «بنی اسماعیل»، حضرت صاحب الزمان علیه السلام تأسیس می‌شود، ویژگی‌های بسیاری از طریق روایات رسیده است؛ لیکن امکان ارائه و معرفی نمونه‌ای زمینی برای آن، با توجه به مختصات تجربه شده تمامی دولت‌های قبلی، در طول تاریخ وجود ندارد؛ زیرا اساساً تفاوت دولت‌های قبلی و دولت کریمه در افزایش کمیت برخوردارها و اعطای امتیازات مادی از طریق تعمیم عدالت مهدوی نیست؛ بلکه این دولت در ماهیت با

۱. «...فَثَبَّتْ لَهُمُ النَّبُوَّةَ وَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَيَّ أُولِي الْعِزْمِ أَنِّي رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ لَأَ أَمْرِي وَ خَزَانُ عَلَمِي علیه السلام وَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ أَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِي وَ أَظْهَرُ بِهِ دَوْلَتِي وَ أَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَ أَعْبُدُ بِهِ طَوْعاً وَ كَرْهاً قَالُوا أَقْرَرْنَا يَا رَبِّ وَ شَهِدْنَا وَ لَمْ يَجْحَدْ آدَمُ وَ لَمْ يَقْرَأْ فَثَبَّتْ الْعَزِيمَةَ لَهُؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ فِي الْمَهْدِيِّ وَ لَمْ يَكُنْ لآدَمَ عِزْمٌ عَلَيَّ الْإِقْرَارِ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَيَّ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَيْسَى وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عِزْماً...» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۲، ص ۸؛ صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام»، ج ۱، ص ۷۰).

جملگی دولت‌های قبلی - از اولین روز هبوط آدم علیه السلام تا وقوع واقعه شریف ظهور - تفاوت دارد.

روایت شده که امام صادق علیه السلام در بسیاری اوقات، این شعر را زمزمه می‌کردند که:

«لِكُلِّ أُنَاسٍ دَوْلَةٌ يَرْقُبُونَهَا وَ دَوْلَتَنَا فِي آخِرِ الدَّهْرِ تَظْهَرُ؛^۱

هر مردمی را دولتی است که منتظر آن هستند
و دولت ما در پایان روزگار آشکار می‌شود.»

دولت آینده

از امام باقر علیه السلام نقل شده است که ایشان دولت‌های دیگر را دولت حال نامیده‌اند و دولت اهل بیت علیهم السلام را دولت آینده.

حضرت رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله، ضمن حدیثی درباره وسعت ملک مهدوی می‌فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِي الْأَرْضَ فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَ مَغَارِبَهَا وَ إِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ
مُلْكُهَا مَا زَوَى لِي مِنْهَا؛^۲

خداوند مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را در اختیار من گذاشته است و به
زودی، ملک امت من به همان وسعت خواهد رسید.»

حضرت امام محمد باقر علیه السلام نیز ضمن بیان وسعت آن دولت، در پرده،
به ولایت تکوینی و تصرفی حضرت امام مهدی عجل الله فرجه، اشاره فرموده و جمیع
موجودات ساکن عالم امکان (ماسوی الله) را رام و فرمانبر آن حضرت اعلام

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، «الأمالی»، تهران، کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶، ص ۴۹۰.
۲. نیشابوری، مسلم بن حجاج، «صحیح»، کتاب فتن و اشراف الساعة، باب هلاک هذه الأمة
بعضهم ببعض، حدیث شماره ۲۸۸۹.

می‌فرمایند. از مجلسی، از جابر، از ابو جعفر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «گویا من اصحاب قائم را می‌بینم که بر سر زمین‌های میان مشرق و مغرب احاطه پیدا کرده‌اند و هیچ چیزی نیست؛ مگر آنکه مطیع آنان است.»^۱

به اتکای اقوالی سترگ و این چنین است که در وجهی، آن ملک عظیم اعطایی را ظهور عینی و خارجی ولایت تکوینی و مطلقه حضرت امام علیه السلام یا به عبارتی دیگر، حاصل مبسوط الید شدن امام معصوم علیه السلام در اعمال آن ولایت تام تکوینی و تصرفی خوانده‌ایم. این امر عالی و متعالی به نحو جامع و مانع، جمیع موجودات را در زیر چتر ولایت الهی وارد و همگان را خاضع و خاشع آستان ربوبی می‌سازد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در تفسیر آیه «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً...»^۲ فرمودند: «سوگند به خداوندی که جانم در ید قدرت اوست! هیچ قریه‌ای در روی زمین باقی نمی‌ماند؛ مگر آنکه صبحگاهان و شامگاهان به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت خواهد داد.»^۳

همه دولت‌های بشری و غیر معصوم، در جغرافیای محدودی از زمین و در ظرف زمانی محدودی، تأسیس و به دلیل نقصان ذاتی، روی به زوال گذارده است؛ در حالی که هیچیک نیز جهان شمول نبوده‌اند.

مخاطب این دولت‌ها نیز عموماً انسان‌های ساکن زمین بوده‌اند؛ در

۱. ابی جعفر علیه السلام قال: «كَانَتِي بِأَصْحَابِ الْقَائِمِ عليه السلام وَ قَدْ أَحَاطُوا بِمَا بَيْنَ الْخَافِقَيْنِ فَلَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَهُوَ مُطِيعٌ لَهُمْ...» (ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، تهران، اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۶۷۳).

۲. سوره توبه، آیه ۳۶.

۳. عَنْ عَبَّادِ بْنِ رَبِيعٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ الْآيَةَ أَظْهَرَ ذَلِكَ بَعْدَ كَلَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى لَا يَبْقَى قَرْيَةٌ إِلَّا وَنُودِيَ فِيهَا بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ بُكْرَةً وَعَشِيًّا.» (بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، «البرهان فی تفسیر القرآن»، قم، مؤسسه بعثت، چاپ اول، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۳۶۷؛ مجلسی، محمد باقر، «بحار الأنوار»، ج ۵۱، ص ۶۰).

حالی که گستره دولت و ملک عظیم خداوندی که در عصر ظهور تحقق می‌یابد، همه ساکنان آسمان‌ها را نیز شامل شده و به جز انسان‌ها، سایر موجودات غیر انسانی (جنتی و...) ساکن سایر عوالم و آسمان‌ها را در بر می‌گیرد.

شیخ مفید در «ارشاد» این حدیث را آورده است:

«هیچیک از اهالی ادیان باقی نمی‌ماند؛ مگر اینکه اسلام می‌آورد و به ایمان اعتراف می‌نماید. آیا نشنیده‌ای سخن خدای تعالی را که «وَلَهُ أُسْلِمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»^۱ در حالی که هر که در آسمان‌ها و زمین است، خواه ناخواه سر به فرمان او نهاده و به سوی او بازگردانیده می‌شود.»^۲

صالح الطائی، نویسنده محترم کتاب «عوالم الحكومة المهدویة» که در «ایران» با عنوان «پادشاهی بر زمین و آسمان» چاپ و منتشر شده، با جمع‌آوری بسیاری از مستندات علمی و مصادر وحیانی (آیات و روایات)، سعی وافری در نشان دادن گستره و سیطره حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام و در اثبات این معنا که دولت مهدوی، فراتر از همه تجربیات بشری، بهشتی می‌باشد که همه پهنای آسمان‌ها و زمین را در بر می‌گیرد، کرده‌است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان این آیه از «سوره حدید» که می‌فرماید:

«سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

۱. سوره آل عمران، آیه ۸۳.

۲. از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «لَمْ يَبْقَ أَهْلُ دِينٍ حَتَّى يُظْهِرُوا الْإِسْلَامَ وَ يَغْتَرِفُوا بِالْإِيمَانِ أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَ لَهُ أُسْلِمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ.» (مفید، محمد بن محمد، «الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد»، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.، ج ۲، ص ۳۸۴).

أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ؛^۱

برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان، سبقت بگیرید و بهشتی که عرض آن، مانند عرض آسمان و زمین است، برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آورده‌اند، آماده شده است...»

با توصیف بهشت وعده داده شده به مؤمنان، تفاوت آن را با بهشت قیامتی بیان می‌فرمایند:

«آسمان‌ها و زمین که قرار است این بهشت در آن به پا شود، عبارت از آسمان‌ها و زمین قبل از قیامت خواهد بود؛ زیرا بعد از قیامت، دیگر آسمان و زمینی در کار نخواهد بود و تبدیل خواهند شد.»^۲

سخن آخر را حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در گفت‌وگویی با شخصی یمنی بیان فرموده‌اند و سخن آن حضرت ختم کلام در این باره است. از ابان بن تغلب نقل شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از دانشمندان «یمن» نزد او آمد و امام علیه السلام به او فرمودند:

«ای یمنی! میان شما دانشمندان هستنند؟»

گفت: آری.

فرمودند: «دانش آنها تا کجاها می‌رسد؟»

گفت: در مسیر یک شب، دوماه می‌رود و از پرنده‌ها فال می‌گیرد و پی‌زنی می‌کند.

به او فرمودند: «دانشمند مدینه داناتر است از دانشمندان شما.»

گفت: دانش او تا کجا می‌رسد؟

۱. سوره حدید، آیه ۲۱.
۲. «يَعْنِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَبْلَ الْقِيَامَةِ فَإِذَا كَانَتِ الْقِيَامَةُ بُدِّلَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ.» (مجلسی، محمدباقر، «بحار الانوار»، ج ۶، صص ۲۴۵-۲۴۶).

فرمودند:

«در یک بامداد، یک سال راه می‌رود؛ همانند خورشید که در طی یک سال، مسیری را طی می‌کند. امروز مأمور به چیزی نیست؛ ولی هنگامی که فرمان یابد، دوازده خورشید، دوازده ماه، دوازده مشرق و دوازده مغرب و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده جهان را می‌پیماید.»

گفت: در دست یمانی چیزی نماند و ندانست که امام چه می‌گوید. بنابراین امام علیه السلام سخن خود را متوقف کردند.^۱

روزی امام باقر علیه السلام در «شام» نزد هشام بن عبدالملک بودند. هشام، اهل بیت علیهم السلام را به تفرقه‌افکنی متهم ساخت و بدین وسیله، امام را بسیار توبیخ کرد. حاضران مجلس نیز به نکوهش امام پرداختند. وقتی همگی خاموش شدند، امام برخاستند و فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ أَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَيْنَ يُرَادُ بِكُمْ بِنَا هَدَى اللَّهُ أَوْلَكُمْ وَ بِنَا يَخْتِمُ
آخِرَكُمْ فَإِنْ يَكُنْ لَكُمْ مُعْجَلٌ فَإِنَّ لَنَا مُلْكًا مُؤَجَّلًا؛^۲

ای مردم! به کجا می‌روید؟ و شما را به کجا می‌برند؟ به وسیله ما بود که خداوند هدایت کرد پیشینیان شما را و هدایت آیندگان شما نیز به وسیله

۱. ابسان بن تغلب قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام حيث دخل عليه رجل من علماء أهل اليمن؛ فقال أبو عبد الله عليه السلام: «يا يمانى أفيكم علماء؟» قال: نعم. قال عليه السلام: «فأى شئ يبلغ من علم علماءكم؟» قال: إنه ليسير في ليلة واحدة مسير شهرين يزجر الطير ويقف الأثر. فقال له: «فعالم المدينة أعلم من عالمكم.» قال: فأى شئ يبلغ من علم عالمكم بالمدينة؟ قال عليه السلام: «إنه يسير في صباح واحد مسيرة سنة كالشمس إذا أمرت إنها اليوم غير مأمورة ولكن إذا أمرت يقطع اثني عشر شهرا و اثني عشر قعرا و اثني عشر مشرقا و اثني عشر مغربا و اثني عشر برا و اثني عشر بحرا و اثني عشر عالما.» قال فما بقي في يد اليماني فما دري ما يقول و كف أبو عبد الله عليه السلام. (صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام»، ج ۱، ص ۴۰۱؛ بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، «البرهان في تفسير القرآن»، ج ۳، ص ۶۸۲)

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۴۷۱.

ما انجام می‌شود. اگر شما سلطنت حال را دارید، حکومت ما حکومت آینده است.»

بدین صورت، دولت اهل بیت علیهم السلام، هم از نظر اندیشه آخرین است و هم از نظر زمانی؛ یعنی پس از تأسیس آن دولت، به دلیل تجربه شدن جمله اندیشه‌ها و نظریه‌ها، دیگر اندیشه و نظریه‌ای برتر از آن وجود نخواهد داشت و پس از آن نیز حکومت دیگری غیر از دولت اهل بیت علیهم السلام شکل نخواهد گرفت.

شاید بتوان متذکر این نکته شد که الزاماً این دولت به این سبب، از وجهی آسمانی و غیرمادی برخوردار خواهد بود. در طول همه تاریخ گذشته قبل از ظهور، دست‌یابی تام به آن وجه از قدرت، برای دیارالبشری متصور نبوده است. از این رو، به عنوان یک استثناء، آن دولت در صورت و سیرت، از جمله تجربه‌های گذشته، برتر و با آنها متفاوت است و نیز دیارالبشری به جز اهل بیت علیهم السلام قادر به تجربه آن نخواهد بود.

از آنجا که تاکنون، کمتر از این منظر به واقعه شریف ظهور نگریسته شده است، درک بسیاری از روایات و دستاوردهای این واقعه مهم که در دولت کریمه امام زمان علیه السلام حاصل می‌شود، سخت می‌نماید.

همین امر موجب شده تا دستاوردهای علم مدرن و تکنولوژیک، ملاک سنجش و رمزگشایی از این روایات شناخته شود.

در روایتی از امام معصوم علیه السلام آمده است که:

«شخص مؤمن در زمان قائم علیه السلام اگر در مشرق باشد و برادر ایمانی‌اش در مغرب، از مشرق او را در مغرب می‌بیند و اگر در مغرب باشد و برادرش

در مشرق، او را می‌بیند.»^۱

بدون ملاحظه تحولات بزرگ و آسمانی عصر ظهور که با تصرف در زمان ملکی اتفاق می‌افتد، شنونده روایت، دیدار برادران ساکن در شرق و غرب عالم را تنها تأویل به رواج تلویزیون و ماهواره در آن عصر می‌کند. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است:

«إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَاسْتَعْنَى النَّاسُ؛^۲

هنگامی که قائم ما علیه السلام قیام کند؛ زمین به نور پروردگارش روشن می‌گردد و مردم از روشنائی [دیگر] بی‌نیاز می‌شوند.»

این روشنائی فراگیر که مردم را از سایر منابع بی‌نیاز می‌سازد، قطعاً در ظرفی یا ظرفیتی خارج از امکانات و قوانین عالم ملکی و فیزیکی اتفاق می‌افتد.

دیگرگونی زمان از مسیر تصرف در زمان حادث می‌شود و تنها شخص قادر و توانمند برای این دخل و تصرف، مردی است که صاحب ولایت تامه و قدرت تصرف در زمان و مکان است.

امام باقر علیه السلام ضمن روایتی در تفسیر آیه «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ»^۳ میراث‌بر این ملک عظیم را معرفی می‌فرماید:

«در کتاب علی علیه السلام در ذیل آیه «زمین از آن خداست و به هر کس از بندگان که بخواهد، آن را به میراث می‌دهد و سرانجام نیز از آن پرهیزکاران است»، چنین یافتیم که: «من و اهل بیتم همان کسانی هستیم

۱. «إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي زَمَانِ الْقَائِمِ وَهُوَ بِالْمَشْرِقِ لَيَرَى أَخَاهُ الَّذِي فِي الْمَغْرِبِ وَكَذَا الَّذِي فِي الْمَغْرِبِ يَرَى أَخَاهُ الَّذِي فِي الْمَشْرِقِ.» (مجلسی، محمدباقر، «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۳۹۱).

۲. طوسی، محمد بن الحسن، «الغیبه»، کتاب الغیبه للحجة، قم، دارالمعارف الاسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه.ق.، ص ۴۶۸.

۳. سورة اعراف، آیه ۱۲۸.

که خداوند زمین را به ما ارث می‌دهد و ماییم پرهیزکاران و زمین تماماً از آن ماست.»^۱

دولت اهل بیت ﷺ، دولتی فراگیر، جهانی و گسترده در سراسر زمین خواهد بود.

ملک آدم ﷺ، ملک سلیمان ﷺ و ملک یوسف ﷺ نمونه‌های کوچکی از بهشت عظیم اهل بیت ﷺ بودند.

حضور آدم ﷺ و حوا ﷺ در جنتی و باغی از جنت‌های دنیوی که در عین حال، قوانین آن با قوانین دنیایی ما فرق داشت، تأسیس ملک سلیمان ﷺ با استفاده از قدرت الهی و آسمانی حضرت سلیمان ﷺ که منجر به تسخیر شیاطین و اجنه شد و بالأخره ملک یوسف ﷺ که در آن، جملگی مردم به سوی توحید و یکتاپرستی رفتند، تنها سه نمونه کوچک از ملک عظیم و بهشت موعود می‌باشند که وعده تحقق آن داده شده است.

بهشت و ملک حضرت آدم ﷺ، در جایگاهی و مرتبه‌ای میان عالم دنیا و عالم ملکوت قرار داشت و پس از هبوط، آدمیان ملزم به زیست و سیر در عالم ملکی شدند و بهشت و ملک عظیم خداوندی که وعده‌اش به آل محمد ﷺ داده شده، در جایگاهی و مرتبه‌ای بالا و والا، جایی میان دو عالم دنیا و عقبا قرار داده شده و بدین سبب، امکان رشد کامل و ارتباط مؤمنان با سایر موجودات و ساکنان عوالم مجرد را فراهم می‌آورد و بشر قادر به تصرف در قوانینی خواهد بود که تا پیش از آن، معدودی از انبیاء و اولیاء امکان برخورداری از آنها را داشتند و طی الارض، حدّاقلی از آن

۱. وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ» «مَنْ عِبَادَهُ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»: «أَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْزَنَّا اللَّهُ الْأَرْضَ وَنَحْنُ الْمُتَّقُونَ وَالْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا.» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۴۰۷.)

خواهد بود.

بی‌دلیل نیست که همه قوانین، دستاوردها و داشته‌های ساکنان ملک عظیم اهل بیت علیهم‌السلام با همه آنچه قبلاً تجربه شده، متفاوت است.

برچیده شدن بساط دولت ابلیس و قطع دست او در کار و بار آدمیان، این مجال را برای تأسیس دولت حق یا همان دولت الله و کریمه فراهم می‌آورد.

جایگاه و شأن آسمانی و نورانی حضرات معصومان علیهم‌السلام و قدرت ماورایی و ولایت تکوینی آنها این مجال را به وجود می‌آورد که پس از تأسیس این دولت، هیچ دیارالبشری قادر به ارائه و پیش‌سنهاد دولتی برتر از این دولت نباشد.

شایان ذکر است که این تحول و دیگرگونی بزرگ، تنها مرهون تصرف امام در زمان و مکان است.

جمله تغییرات حادث شده در زمین، تحت تصرف قوانین و نیروهای عالم ملکی (از وقت هبوط تا وقت ظهور) و بدون تصرف و اعمال ولایت مطلقه در زمان، حاصل شده است؛ در حالی که واقعه شگرف ظهور، با تصرف در زمان اتفاق می‌افتد.

امام مبین و حضرت صاحب‌العصر و الزمان علیه‌السلام، با قدرت یداللهی، موجد تحولی بزرگ در عالم - و نه صرفاً در زمین - گشته و تحت ولایت ایشان، این تحول باعث دیگرگونی در زمان و نزدیک شدن زمان فانی و کمی به زمان باقی و ازلی می‌شود.

از همین جا، بشر مجال سیر در میان عوالم غیب و شهود می‌یابد و با تصرف در زمان و مکان مادی، زیبایی‌های تجربه نشده عوامل غیبی را مشاهده و با ساکنان آن عوالم، باب مراوده می‌گشاید.

از همین رو، از طریق مجرای حاصل آمده و تصرف اتفاق افتاده در

قوانین مخصوص عوالم والاتر در عالم مُلکی، تسری پیدا می‌کند. لاجرم، این مُلک عظیم، نقطه آغازین حکومت الله و دولت کریمه است که پس از آن، مقدمات تجربه قیامت کبری فراهم می‌شود. از همین روست که از واقعه شریف ظهور به مثابه قیامت صغری یاد کرده‌اند.

فصل دوم:

انبياء و اوصياء ﷺ متذکر مقام محمد و آل محمد ﷺ

نخستین خلقت؛ انوار و ارواح

آگاهی و معرفت انبیاء و رسل درباره شأن و مقام پیامبر آخرالزمان و خاندان مطهرش علیهم السلام که در زنجیره بلند اولیاء و اوصیاء مستقرند، ضروری اجرای مأموریت آنان بوده است؛ زیرا:

- هیچیک از انبیاء و رسل مستغنی از مددسانی معنوی اولیای برتر خویش برای طی مراتب عالی تقرب الی الله نبودند و ضرورتاً این ارشادات معنوی آنان را در رهبردن امت خویش، یاری داده است؛
- جمله انبیاء و رسل، در نقطه عطفها و پیچهای سرسخت سفر خود، نیازمند یاری و مددسانی امدادگران الهی می شدند؛ چنان که جناب آدم علیه السلام برای پذیرفته شدن توبه اش در محضر خداوند، نیازمند واسطه قرار دادن اهل بیت علیهم السلام شد و سرانجام آنکه:
- از آنجا که جمله انبیاء و رسل، چونان حلقه های زنجیری بلند و سترگ در ارتباط و نسبت با کتب و تعالیم انبیای پیش از خود به سر برده و مواریث ماندگار را نیز به انبیای پس از خود تحویل می کردند، ضرورتاً می بایست از آغاز انجام این سلسله آگاهی می داشتند. از این رو، خداوند متعال آنان را از مقامات و شئون محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نزد

خود آگاه کرده؛ بلکه رهنمون به سوی آنان نیز بوده است. یکی از مهم‌ترین پایه‌های این معرفت‌افزایی به انبیاء و رسل، ذکر مقامات نوری و روحی آل محمد علیهم‌السلام در روزهای آغازین خلقت هستی بوده است. از جمله این معارف ارائه شده، معرفت به مقامات نوری و روحی آن ذوات مقدّسه است.

درباره کیفیت خلقت هستی، آیات بسیاری وارد شده و روایات و احادیث درباره اولین مخلوق و مراتب موجودات بسیارند. آنچه از مطالعه روایات برمی‌آید، این است که عالم هستی در دو بخش آفریده شده است:

۱. عالم انوار و ارواح؛

۲. عالم اجسام و مادّیات.

به عبارت دیگر، در عالم تکوین، دو عالم وجود دارد و در خلقت، عالم ارواح و انوار مقدّم بر عالم اجسام و مادّیات هستند.

مراتب خلقت هر یک از این دو عالم نیز متفاوت است؛ چنان‌که در شروع خلقت عالم انوار نیز، خلقت نور و روح حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مقدّم بر نور وجودی سایر موجودات بوده و از پی آن، انوار حضرت معصومان علیهم‌السلام (امام علی، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام) خلق شده است. بدین سبب است که حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند:

«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي؛^۱

اولین موجودی که خلق شد، نور من است.»

نور وجودی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از حیثیات مختلف، دارای عناوین مختلفی،

۱. مجلسی، محمدباقر، «بحار الأنوار»، ج ۱۵، ص ۲۴.

چون عقل، روح، نور و قلم است. لذا در اصطلاح عرفا، نامش «حقیقت محمدیه» و در اصطلاح فلاسفه، نامش عقل اول یا صادر اول است.

امام باقر (علیه السلام) در این باره فرمودند:

«يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ أَوَّلَ مَا خَلَقَ خَلْقَ مُحَمَّدًا ص وَ عِثْرَتَهُ الْهُدَاةَ الْمُهْتَدِينَ؛^۱

ای جابر! همانا خداوند در نخستین خلقت خویش، محمد (صلی الله علیه و آله) و عترت او، هدایت‌گران هدایت‌شده را آفرید.»

مرحوم فیض کاشانی در «علم الیقین» در مورد اولین مخلوق خداوند می‌گوید:

اولین مخلوق خداوند سبحان، جوهری شریف، ملکوتی، روحانی و وجدانی است که وجوه متعدّد و جهات مختلفی دارد و به اعتبار هر وجهی، دارای اسمی خاص است...^۲

اولویت در خلقت نوری و لا جرم، تقرب بی‌واسطه به حضرت پروردگار متعال و افضلیت ذوات مقدّسه باعث بوده است تا همراه ایشان در حیثیت نوری، شاهد جمیع مخلوقات، ناظر و همراه با جمیع انبیاء و اوصیاء و سرانجام هادی و دستگیر آنها در مواقع مختلف باشند. تا آن زمان که، به اذن الله،^۳ ارواح آن ذوات مقدّسه، در عصر و زمان این جهانی، پس از همه انبیاء و اوصیاء، در کالبد جسمی و مادّیشان، از نسل حضرت اسماعیل (علیه السلام) وارد شده است.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۴۴۲.

۲. فیض کاشانی، ملامحسن، «علم الیقین فی اصول الدین»، چاپ اول، ۱۳۷۷، انتشارات بیدار، صص ۲۲۳-۲۲۶.

۳. برای مطالعه دقیق‌تر این امر به مجموعه «حریم یار» از سلسله انتشارات موعود عصر (علیه السلام) اثر نگارنده مراجعه شود. در این مجموعه به نحو خاص، در دو مجلد «ولایت ولی الله» و «معرفت امام» این مباحث مطرح گردیده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمودند:

«كُنْتَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا وَ بَعَثَ مَعِيَ جَهْرًا»^۱

تو به صورت سَرّی و پنهانی با پیامبران گذشته بودی و همراه من به صورت آشکار.

این روایت^۲ این گونه نیز آمده است:

«بَعَثَ عَلِيٌّ مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ سِرًّا وَ بَعَثَ مَعِيَ جَهْرًا»^۳

خداوند علی را با تمامی انبیاء، به صورت پنهانی و با من، به صورت آشکار مبعوث کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«من آنم که نوح را در کشتی، به امر پروردگارم حمل کردم. منم آنکه یونس را از شکم ماهی به اذن پروردگارم خارج کردم. من آنم که دریا را به امر پروردگار، بر موسی شکافتم. منم آنکه ابراهیم را به اذن پروردگارم

۱. شرح دعای صباح، ج ۲، ص ۱۲۱.

۲. این روایت همچنین به صورت حدیث قدسی در برخی منابع ذکر شده است؛ از جمله: رَوَى صَاحِبُ كِتَابِ الْقُدْسِيَّاتِ مِنْ عِلْمَاءِ الْجُمْهُورِ: «أَنَّ قَالَ جَبْرَائِيلَ عليه السلام لِلنَّبِيِّ ص إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عَلِيًّا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ بَاطِنًا وَ بَعَثَهُ مَعَكَ ظَاهِرًا؛ صَاحِبُ كِتَابِ «قُدْسِيَّاتِ» كَهْ مِنْ عِلْمَائِ جُمْهُورِ اسْتَنْقَلَ مِيكَنَدُ كَهْ جَبْرَائِيلَ عليه السلام بِه نَبِيِّ اَكْرَمِ صلی الله علیه و آله عَرْضَه دَاشْت: «هَمَانَا خَدَاوَنَد عَلِي رَا بَا اَنْبِيَاءِ بِه صَوْرَتِ بَاطِنِي وَ بَا مِنْ بِه صَوْرَتِ ظَاهِرِي مَبْعُوْثِ سَاخْت.» (جَزَائِرِي، نَعْمَتِ اَللّٰهُ بِنِ عَبْدِ اَللّٰهِ، «النُّوْرُ الْمُبِيْنُ فِيْ قِصَصِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِيْنَ»، قَم، چَاپِ اَوَّل، ۱۴۰۴ هـ. ق.، ص ۹۱)؛ هَمچَنِينِ دَرِ ضَمْنِ رَوَايَتِيْ اَمْدَه اسْت كَه حَضْرَتِ جَبْرَائِيْلَ عليه السلام بِه رَسُوْلِ خَدَا صلی الله علیه و آله عَرْضَه دَاشْت: «الْحَقُّ يَقْرُنُكَ السَّلَامُ وَ يَقُوْلُ لَكَ: اِنِّيْ لَمْ اُبْعَثْ نَبِيًّا قَطْ اِلَّا جَعَلْتِ عَلِيًّا مَعَهُ سِرًّا، وَ جَعَلْتَهُ مَعَكَ جَهْرًا؛ خَدَاوَنَد بِه تُو سَلَامِ مِيْرَسَاَنْدِ وَ بِه تُو مِيْفِرْمَايْد: هَمَانَا مِنْ نَبِيَّايْ رَا مَبْعُوْثِ نَسَاخْتَمِ مَغْرَ اَيْنَكَه عَلِي رَا بِه صَوْرَتِ سَرِّي وَ پَنَهَانِيْ بَا اَوْ قَرَارِ دَاَدَه وَ هَمْرَاهِ تُو اَشْكَارِ فَرَسْتَاَدَم.» (حَافِظِ بَرَسِي، رَجَبِ بِنِ مُحَمَّدِ، «مِشَارِقِ اَنْوَارِ الْيَقِيْنِ فِيْ اَسْرَارِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عليه السلام»، بِيْرُوْت، اَعْلَمِي، چَاپِ اَوَّل، ۱۴۲۲ هـ. ق.، ص ۱۳۲).

۳. كَاشَاْنِي، مَلَا فَتْحِ اَللّٰهِ، «زَبْدَةُ التَّفَاْسِيْرِ»، قَم، بَنِيَادِ مَعَارِفِ اِسْلَامِي، چَاپِ اَوَّل، ۱۴۲۳ هـ. ق.، ج ۷، ص ۲۶۹؛ اَمَلِي، سَيِّدِ حَيْدَرِ، «الْمَقْدَمَاتُ مِنْ كِتَابِ نَصِّ النُّصُوْصِ»، تَهْرَانِ، اَنْجَمِنِ اِيْرَانِ شَنَاْسِي فَرَاَنْسَه دَرِ اِيْرَانِ، چَاپِ اَوَّل، ۱۳۵۲، ص ۱۹۶.

از آتش خارج کردم...»^۱

آنچه که این امر را حمایت می‌کند، ولایت کلیه و تصرفی اعطایی خداوند متعال به این خاندان مکرم است.

حضرت ولی الله، صاحب ولایت کلیه الهیه، خارج از تمام قواعد جهان فیزیکی، قادر به تصرف در همه امور و مسلط بر همگی آنها است و می‌تواند اعمال ولایت کلی و جزئی در آنها کند.

امام، کلمه تامه و آینه تمام‌نمای حضرت حق است که تمامی صفات کمالی خداوند متعال را به اذن الله ظاهر می‌سازد؛ همو که توانایی و جرئت آن را دارد که بر بلندای منبر اعلام کند:

«سَلُونِي فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ يَكُونُ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا حَدَّثْتُكُمْ بِهِ»^۲

از من بپرسید؛ به خدا قسم! چیزی تا روز قیامت از من نمی‌پرسید، مگر آنکه از آن، به شما خبر می‌دهم.

امام باقر عليه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«به راستی! حدیث آل محمد صعب مستصعب (سخت و بسیار دشوار) است. بدان ایمان نیاورد جز فرشته مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده‌ای که خداوند دلش را به ایمان آزموده باشد. آنچه از حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله به شما رسید و دل‌نشین شما گردید و آن را فهمیدید، آن را پذیرا شوید و

۱. «أَنَا الَّذِي حَمَلْتُ نُوحًا فِي السَّفِينَةِ بِأَمْرِ رَبِّي وَ أَنَا الَّذِي أَخْرَجْتُ يُونُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ بِإِذْنِ رَبِّي وَ أَنَا الَّذِي جَاوَزْتُ بِمُوسَىٰ بِنِ عَمْرَانَ الْبَحْرَ بِأَمْرِ رَبِّي وَ أَنَا الَّذِي أَخْرَجْتُ إِبْرَاهِيمَ مِنَ النَّارِ بِإِذْنِ رَبِّي...» (مجلسی، محمد باقر، «بحار الانوار»، ج ۲۶، ص ۵؛ به نقل از علوی، محمد بن علی بن الحسین، «المناقب؛ الكتاب العتيق»، قم، انتشارات دلیل ما، چاپ اول، ۱۴۲۸ هـ.ق.، ص ۷۳.

۲. حسکانی، عبید الله بن عبد الله، «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل»، تهران، مجمع احیاء الثقافة الإسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ.ق.، ج ۱، ص ۴۲.

آنچه را که دل شما نگرفت و آن را نفهمیدید، آن را به خدا و رسولش و به عالم از آل محمد علیهم السلام برگردانید. هلاکت در اینجاست که برای یکی از شما آنچه را تحمل ندارد و نمی‌تواند بفهمد، بازگویند و او بگوید: به خدا! این نمی‌شود، به خدا این نمی‌شود و انکار همان کفر است.»^۱

احادیث صعب مستصعب از معارف والای اهل بیت علیهم السلام و ناظر بر کمالات وجودی ایشان است و به این دلیل، این احادیث را صعب مستصعب خوانده‌اند که بازگو کردن آنها برای کسانی که ظرفیت حمل آنها را ندارند، منع شده است.

کشف و درک منزلت و مقامات اهل بیت علیهم السلام برای آنکه به مرتبه بالایی از معرفت دست نیافته، سخت و گاه غیرممکن است.

این مقامات برای این خاندان ثابت بوده و به دلیل حاصل بودن آنها نیز موضوعاتی چون، واسط فیض بودن، هدایت به امر و دستگیری جمله خلایق، به نحو عام و انبیاء و اولیای الهی، به نحو خاص، همواره جاری و ساری بوده است.

کلمات تلقین شده به حضرت آدم علیه السلام

درباره مدد رسانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در حیثیت نوری و روحی به جمعی از انبیاء و رسولان، پیش از آنکه در عالم ملکی و مادی به

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَدِيثِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَا تَنْتَ لَهُ قُلُوبُكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ فَأَقْبِلُوهُ وَ مَا أَسْمَأَزَتْ مِنْهُ قُلُوبُكُمْ وَ أَنْكُرْتُمُوهُ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيَّ الرَّسُولُ وَ إِلَى الْعَالَمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ إِنَّمَا الْهَالِكُ أَنْ يُحَدِّثَ أَحَدَكُمْ بِشَيْءٍ مِنْهُ لَا يَحْتَمِلُهُ فَيَقُولُ وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا وَ الْإِنْكَارُ هُوَ الْكُفْرُ.» (كلینی، محمد بن یعقوب، «الكافی»، ج ۱، ص ۴۰۱).

دنیا آمده باشند، احادیث و روایات بسیاری وارد شده است و خداوند متعال در میان الهامات و اوامر و نوحی خود، ضمن مدد رسانی به انبیای خویش، آنان را متوجه و متذکر شأن و مقام اهل بیت علیهم السلام نزد خود شده‌اند. از آن جمله، کلمات تلقین شده به حضرت آدم علیه السلام پس از هبوط است.

این امر از یک سو، مؤید معرفت آن انبیاء و رسولان علیهم السلام درباره شئون و مقامات اهل بیت علیهم السلام است و از دیگر سو، مؤید سوگیری عمومی آنان در طی طریق به سوی پیامبر آخر الزمان دین کامل و سرانجام، تحقق اراده خداوند در وراثت زمین و اعطای ملک عظیم به این خاندان گرامی است.

در صبحگاه آفرینش و در پی آنچه پیش آمد، جناب آدم علیه السلام و همسرش حوا علیها السلام از آستان خداوندی و بهشت قرب رانده و بر فرش زمین هبوط کردند. آن دو، نالان و زار و پشیمان در پی راهی برای جلب رضایت پروردگار متعال بودند و وسیله‌ای برای تقرب و قبول توبه می‌جستند تا آنکه خداوند متعال، کلماتی را به ایشان تلقین نمود تا به واسطه آن، توبه آنان پذیرفته شده و قلم عفو برگزیده و عمل رفته کشیده شود.

«فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»^۱

پس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت (و با آنها توبه کرد) و

خداوند توبه او را پذیرفت؛ زیرا خدا توبه‌پذیر و مهربان است.»

در بیان کلمات القا شده به جناب آدم علیه السلام در منابع روایی شیعه و سنی،

روایاتی نقل شده؛ از جمله آنکه:

از قول حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که ایشان فرمودند:

از پیامبر صلی الله علیه و آله معنای آیه «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ...» را پرسیدم. حضرت

فرمودند:

«هنگامی که خداوند [پس از هبوط] آدم را در «هند» و حوّا را در «جده» فرود آورد، (حضرت آدم مدت‌ها گریست) تا اینکه خدای متعال جبرئیل را بر او نازل کرد و فرمود: خداوند می‌فرماید: «ای آدم! آیا من تو را به (دست) قدرت خویش نیافریدم؟ آیا از روح خود در تو ندیدم؟ و آیا ملائکه را به سجده کردن تو فرمان ندادم؟ آیا حوّا، کنیز خود را به تزویج تو در نیاوردم؟» حضرت آدم علیه السلام عرض کرد: «بله.»

خطاب آمد: «این گریه مداوم تو چیست؟»

عرض کرد: «خدایا! چرا گریه نکنم؛ در حالی که از جوار رحمت تو رانده شده‌ام.»

خداوند فرمود: «این کلمات را فراگیر که به وسیله آن، خدا توبه تو را قبول می‌کند و گناهت را می‌بخشد. بگو به راستی تو را به حق محمد و آل محمد علیهم السلام می‌خوانم. پاک و منزهی تو، نیست خدایی جز تو. بد کردم و به خود ستم روا داشتم. پس مرا ببخش که تو بسیار بخشنده و مهربان هستی.»^۱

۱. «إِنَّ اللَّهَ أَهْبَطَ آدَمَ بِالْهِنْدِ، وَ حَوَّاءَ بِجُدَّةَ، وَ إِبْلِيسَ بِمِيسَانَ، وَ الْحَيَّةَ بِأَصْبَهَانَ وَ كَانَ لِلْحَيَّةِ قَوَائِمُ كَقَوَائِمِ الْبَعِيرِ - وَ مَكَتَ آدَمُ بِالْهِنْدِ بِأَكْبَا عَلَى خَطِيئَتِهِ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ جِبْرَائِيلَ وَ قَالَ: يَا آدَمُ أَلَمْ أَخْلُقْ بِيَدِي، أَلَمْ أَنْفُخْ فِيكَ مِنْ رُوحِي، أَلَمْ أَسْجِدْ لَكَ مَلَائِكَتِي، أَلَمْ أَرْوِّجْكَ حَوَّاءَ أُمَّتِي، قَالَ: بَلَى. قَالَ فَمَا هَذَا الْبُكَاءُ، قَالَ: وَ مَا يَمْنَعُنِي مِنَ الْبُكَاءِ وَ قَدْ أَخْرَجْتَنِي مِنْ جِوَارِ الرَّحْمَنِ. قَالَ: فَعَلَيْكَ بِهَؤُلَاءِ الْكَلِمَاتِ فَإِنَّ اللَّهَ قَابِلٌ تَوْبَتَكَ وَ غَافِرٌ ذُنُوبَكَ، قُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، عَمِلْتُ سُوءًا وَ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَتُبْ عَلَيَّ [إِنَّكَ] أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، عَمِلْتُ سُوءًا وَ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَتُبْ عَلَيَّ [إِنَّكَ] أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. فَهَؤُلَاءِ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلْقَى آدَمَ.» (حسكاني، عبید الله بن عبد الله، «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل»، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ.ق.، ج ۱، پاورقی ص ۱۰۱؛ سیوطی، جلال الدین، «در المنثور»، مصر، مطبعة المیمنة، چاپ اول، ۱۳۱۴ هـ.ق.، ج ۱، ص ۶۰؛ متقی هندی، علاء الدین، «کنز العمال»، بیروت، مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۳۵۸.)

جناب آدم علیه السلام خداوند را به آن اسماء مبارک قسم داد و توبه‌اش پذیرفته شد.

می‌توان پرسید آیا آدم علیه السلام صاحب این اسماء را می‌شناخت و از تقرب ایشان و مقام واسطه و وسیله فیض بودن ایشان آگاهی داشت که خداوند را به ایشان قسم داده و آنان را واسطه و شفیع قرار داد؟ به استناد منابع روایی، جواب هر دو سؤال مثبت است.

اهل بیت (محمد و آل محمد) علیهم السلام به دلیل تقدّم در خلقت نوری و روحی و تقرب خاص به خداوند متعال، مقدّم بر جمیع مخلوقات ساکن عالم امکان، شاهد بر خلقت آنها و واسطه فیض همگان بوده و به عنوان وسیله تقرب و ارتقا در پیشگاه خداوند متعال و شرط ضروری بودن و ادامه حیات جمیع مخلوقات، اعمّ از ملائک، اجنه، انسان‌ها و سایرین از موجوداتند. این ضرورت، هم به استعداد و قابلیت خاصّ این ذوات مقدّسه برگشت می‌کند و هم به لطف خداوند متعال و رحمت ایشان درباره همه مخلوقاتش. در غیر این صورت، همه مخلوقات، بسی نصیب از نعمت و رحمت خداوند می‌ماندند.

درباره آگاهی یافتن از جناب آدم علیه السلام از مقام و شأن خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمودند:

«آدم و حوا در کنار هم نشسته بودند که جبرئیل به نزدشان آمد و آنان را همراه خود، به داخل قصری از طلا برد. در آنجا، تختی از یاقوت قرمز بود که بالای آن قبه‌ای از نور قرار داشت و در میان آن، چهره‌ای غرق در نور بود که تاجی بر سر نهاده و دو گوشواره از لؤلؤ در گوشش و گردن‌بندی از نور، برگردنش آویخته بود. هر دو از نورانیت حیرت‌انگیز آن تمثال در شگفت شدند؛ به حدی که حضرت آدم علیه السلام زیبایی همسرش حوا را

فراموش کرد. لذا از جبرئیل پرسید: این صورت کیست؟ جبرئیل گفت: «این فاطمه علیها السلام است و تاج، پدرش [نمادی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله] و گردنبند [نمادی از شوهرش و دو گوشواره [نشانگر] حسن و حسین علیهما السلام] اوست.»^۱

پس حضرت آدم علیه السلام سر خویش را به سوی قبه نور بلند کرد: «و در آنجا، پنج اسم را با خط نوری نوشته دید: من محمود و این محمد است، من اعلی هستم و این علی است، من فاطرم و این فاطمه است، من محسنم، و این حسن است، و احسان از من است و این حسین است، پس جبرئیل گفت: «ای آدم! این نامها را به خاطر بسپار که بعدها یقیناً به آنها نیازمند می شوی، (و آن اسماء مشکل گشای تو خواهند بود).» بعد از آنکه آدم علیه السلام به زمین فرود آمد، بعد از ۳۰۰ سال اشک ریختن (به یاد آن نامهای مقدس افتاد) و با آن اسماء مبارک، دعایی ترتیب داد و به پیشگاه خدای متعال عرضه داشت:

۱. حَدَّثَنِي مَوْلَايَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنِ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنِ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَ حِسْوَاءَ تَبَخَّرَا فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ آدَمُ لِحَوَاءَ مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا هُوَ أَحْسَنُ مِنَّا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى جِبْرَائِيلَ أَنْتَ بَعْدِي الْفَرْدُوسَ الْأَعْلَى فَلَمَّا دَخَلَ الْفَرْدُوسَ نَظَرَ إِلَى جَارِيَةِ عَلِيٍّ دِرْتُوكَ مِنْ دَرَانِيكَ الْجَنَّةِ وَعَلَى رَأْسِهَا تَاجٌ مِنْ نُورٍ وَ فِي أذُنَيْهَا قِرْطَانٌ مِنْ نُورٍ قَدْ أَشْرَقَتْ الْجَنَانُ مِنْ نُورٍ وَجْهَهَا فَقَالَ آدَمُ حَبِيبِي جِبْرَائِيلُ مَنْ هَذِهِ الْجَارِيَةِ الَّتِي قَدْ أَشْرَقَتْ الْجَنَانُ مِنْ حُسْنِ وَجْهَهَا فَقَالَ هَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ مِنْ وَلَدِكَ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَالَ فَمَا هَذَا التَّاجُ الَّذِي عَلَى رَأْسِهَا قَالَ بَعْلُهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع (قَالَ ابْنُ خَالَوَيْهِ الْبَعْلُ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ الزَّوْجُ وَ الصَّنَمُ مِنْ قَوْلِهِ أ تَدْعُونَ بَعْلًا وَ الْبَعْلُ اسْمُ امْرَأَةٍ وَ بِهَا سُمِّيَتْ بَعْلِكُ وَ الْبَعْلُ مِنَ النَّخْلِ مَا شَرِبَ بِعُرُوقِهِ مِنْ غَيْرِ سَقَى وَ الْبَعْلُ السَّمَاءُ وَ الْعَرَبُ تَقُولُ السَّمَاءُ بَعْلُ الْأَرْضِ) قَالَ فَمَا الْقِرْطَانُ اللَّذَانِ فِي أذُنَيْهَا قَالَ وَلَدَاهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ قَالَ آدَمُ حَبِيبِي أ خَلِقُوا قَبْلِي قَالَ هُمْ مَوْجُودُونَ فِي غَامِضِ عِلْمِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تُخْلَقَ بِأَرْبَعَةِ آلَافِ سَنَةٍ. (أربلي، علي بن عيسى، «كشف الغمة في معرفة الأئمة عليهم السلام»، تبريز، بنی هاشمی، چاپ اول، ۱۳۸۱ هـ. ق، ج ۱، ص ۴۵۶).

« پروردگارا! به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین، ای محمود! ای علی! ای محسن! ای فاطر! از خطای من درگذر و توبه مرا قبول فرما!» در آن هنگام، از جانب خدا به آدم علیه السلام وحی شد: «[من تو را بخشیدم، و اگر] درخواست می‌کردی که گناهان تمام فرزندان را بیامرزم، به راستی آنان را می‌بخشیدم.»^۱

خداوند، واقعیت مقام والای پنج تن آل عبا علیهم السلام و عزت ایشان نزد خودش را متذکر آدم علیه السلام شد. از مقام وسیله فیض بودن ایشان برای تقرب و رفع حوائج پرده برداشت و به ایشان تعلیم فرمود که این هدیه و تحفه را برای خود و ذریه‌ات نگه دار؛ زیرا در طی طریق و سیر در زمین، تو و فرزندان بی‌نیاز از آن نخواهید بود. به عبارتی، خداوند به ایشان آموخت که ولایت این ذوات مقدسه را بهانه‌ای برای رحمت آوردن بر بندگان قرار داده است. صفوان جمال^۲ می‌گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم؛ در حالی که داشت این آیه را تلاوت می‌کرد: «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» پس رو به من کردند و فرمودند:

«صفوان! به درستی که خداوند متعال به آدم الهام کرد تا نگاهی به جانب

۱. «...فَوَجَدَ خَمْسَةَ أَسْمَاءَ مَكْتُوبَةً مِنَ النُّورِ: أَنَا مُحَمَّدٌ وَ هَذَا مُحَمَّدٌ، وَأَنَا الْأَعْلَىٰ وَ هَذَا عَلِيٌّ، وَأَنَا الْفَاطِرُ وَ هَذِهِ فَاطِمَةٌ، وَأَنَا الْمُحْسِنُ وَ هَذَا الْحَسَنُ، وَ مِنِّي الْأَخْسَانُ وَ هَذَا الْحُسَيْنُ، فَقَالَ جِبْرَائِيلُ: يَا آدَمُ أَحْفَظْ هَذِهِ الْأَسْمَاءَ فَإِنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَيْهَا، فَلَمَّا هَبَطَ آدَمُ بِكَيْ ثَلَاثِمِائَةَ عَامٍ ثُمَّ دَعَا بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَقَالَ: يَا رَبِّ بِهَ حَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ يَا مُحَمَّدُ، يَا أَعْلَىٰ، يَا مُحْسِنُ، يَا فَاطِرُ، اغْفِرْ لِي وَ تَقَبَّلْ تَوْبَتِي، فَأَوْحَىٰ اللَّهُ إِلَيْهِ يَا آدَمُ لَوْ سَأَلْتَنِي فِي جَمِيعِ ذُرِّيَّتِكَ لَغَفَرْتُ لَهُمْ.» (صفوری، عبدالرحمن بن عبدالسلام، «نزّهة المجالس و منتخب النفائس»، مصر، مطبعة كاستلية، ۱۲۸۳ هـ.ق، ج ۲، ص ۱۷۸).

۲. صفوان بن مهران، او را از بزرگان قرن دوم هجری قمری و از اصحاب امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام به شمار آورده‌اند. وی از خواص و نزدیکان مورد اطمینان و اصحاب امام صادق علیه السلام بود. وی به جهت اینکه شترانی داشت و آنها را اجاره می‌داد، به جمال معروف بود. (ویکی‌شیعه، دانشنامه مجازی مکتب اهل بیت علیهم السلام)

عرش انداخت، پس پنج شبح از نور دید که خداوند را تسبیح و تقدیس می‌کردند. آدم گفت: «پروردگارا! اینان کیانند؟»

فرمود: «آدم! برگزیده من از میان خلائقم؛ اگر آنها نبودند، نه بهشتی را می‌آفریدم و نه جهنمی را. بهشت را برای آنها و کسی که تولای آنها را داشته باشد، آفریدم و آتش را برای دشمنانشان و اگر بنده‌ای گناهی، همچون کوه‌های برافراشته داشته باشد؛ اما به حق آنها متوسل شود، حتماً او را عفو خواهم کرد.»

پس هنگامی که آدم در خطایش افتاد، گفت: «پروردگارا! به حق آن شبح‌های نورانی، مرا ببخش!»

خداوند عزوجل به او وحی کرد: «آدم! تو به [وسیله] برگزیدگانم، به من توسل جستی، پس تو را عفو کردم.»

آدم گفت: «پروردگارا! به من خبر بده که آنها کیانند؟»

خداوند به او وحی کرد: «آدم! آنها پنج تن از فرزندان تو اند. به خاطر جایگاه عظیم آنها در نزد من، پنج اسم از اسامی خود را برای آنها برگزیدم: من محمودم و این محمد است. من علی (اعلی) هستم و این علی است. من فاطر هستم و این فاطمه است. من محسن هستم و این حسن است. من احسان هستم و این حسین است.»^۱

۱. رسول الله ﷺ یقول: «لما خلق الله عز و جل و نفخ فيه من روحه، نظر آدم علیه السلام یمنه العرش، فإذا من النور خمسة أشباح على صورته ركعا سجدا. فقال: يا رب هل خلقت أحدا من البشر قبلي؟ قال: لا. قال: فمن هؤلاء الذين أراهم على هيئتي و على صورتی؟ قال: هؤلاء خمسة من ولدك لولا هم ما خلقتك و لا خلقت الجنة و لا النار و لا العرش و لا الكرسي و لا السماء و لا الأرض و لا الملائكة و لا الانس و لا الجن. هؤلاء خمسة اشتقت لهم أسماء من اسمائي. فأنا محمود و هذا محمد، و أنا الأعلى و هذا علی، و أنا الفاطر و هذه فاطمة، و أنا الإحسان و هذا حسن، و أنا المحسن و هذا الحسين.» (ابن حبان، نعمان بن محمد مغربی، «شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام»، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.، ج ۲، ص ۵۰۰).

عهد اخذ شده برای یاری محمد و آل محمد ﷺ

خداوند متعال در آیاتی از «سوره آل عمران» خبر می‌دهد:

«و (به خاطر آورید) هنگامی که خداوند از پیامبران و (پیروان آنها) پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و دانش دادیم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست، تصدیق می‌کند. به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید.» سپس خداوند به آنها فرمود: «آیا به این موضوع اقرار دارید؟ و بر آن، پیمان مؤکد بستید؟» گفتید: «آری. اقرار داریم.» خداوند به آنان گفت: پس گواه باشید و من نیز با شما از گواهانم.^۱

موضوع عهد اخذ شده، یاری خاندان گرامی پیامبر اکرم ﷺ در عرضه‌دین کامل، اجرای احکام آن در میان عموم ملل در گستره جهانی و سرانجام سوق دادن همگان به سوی دولت جهانی «بنی‌اسماعیل» است.

۱. «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» سوره آل عمران، آیه ۸۱.

محتوای میثاق الست

امام باقر علیه السلام درباره محتوای مضمون این میثاق و مقامی که در آن، پیمان از جمیع خلق الله اخذ شده است، فرمودند:

«به تحقیق خداوند از شیعیان ما آنگاه که در عالم ذر بودند، به ولایت ما پیمان گرفت. روزی که از همه در عالم ذر پیمان می گرفت و نیز به ربوبیت خود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله پیمان گرفت و خدای جل و عز امتش را که مانند سایه ها بودند (روح بدون پیکر یا با پیکر مثالی بودند) به محمد صلی الله علیه و آله در گل ارائه فرمود و آنها را از گلی آفرید که آدم را از آن آفرید و خدا ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدن هایشان آفرید و ایشان را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت. حضرت آنها را شناخت و علی هم آنها را شناخت و ما آنها را از سیاق گفتار می شناسیم (یعنی از گوشه و کنار گفتارشان محبت و ولایت آنها نسبت به ما واضح می شود).»^۱

در آیت دیگری، خداوند از این میثاق اخذ شده که حتی پیامبران اولی-العزم را نیز شامل شده، به عنوان «میثاق غلیظ» یاد فرموده است:

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا»^۲

و هنگامی که از پیامبران، پیمانشان را بستانیدیم و نیز از تو پیمان گرفتیم و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم و از همه اشان میثاق غلیظی

۱. بکیر بن اعمین قال كان أبو جعفر عليه السلام يقول: «إن الله أخذ ميثاق شيعتنا بالولاية لنا وهم ذر يوم أخذ الميثاق على الذر بالإقرار له بالربوبية ولمحمد صلی الله علیه و آله بالنبوة وعرض الله جل وعز على محمد صلی الله علیه و آله أمته في الطين وهم أظلة وخلقهم من الطينة التي خلق منها آدم وخلق الله أرواح شيعتنا قبل أبدانهم بالفى عام وعرضهم عليه وعرفهم رسول الله صلی الله علیه و آله وعرفهم علياً ونحن نعرفهم فى لحن القول.» (كلینی، محمد بن یعقوب، «الكافی»، ج ۱، ص ۴۲۸).

۲. سورة احزاب، آیه ۷.

ستانديم.»

امام امير المؤمنين علي عليه السلام فرمودند:

«خدای تعالی از انبياء قبل از پیامبر ما، عهد گرفت که به امت های خود خبر بعثت آن جناب و علائم و صفاتش را بدهند و به آمدنش بشارت داده، دستور دهند که آن جناب را تصدیق کنند.»^۱

از علی بن ابی طالب عليه السلام روایت شده است که فرمودند:

«همانا میثاق از انبياء گرفته شد که به امت هایشان فرمان دهند به تصدیق محمد صلی الله علیه و آله هنگامی که مبعوث شد و همچنین اینکه آنها را در برابر دشمنانشان یاری کنند؛ اگر که [زمان] او را درک کردند.»^۲

میثاق اخذ شده در صبحگاه آفرینش، همان میثاق فطرت یا «عهد الست» است که در عالم ذر از آدم عليه السلام و ذریه او اخذ شد. میثاق درباره سه اصل و امر مهم، توحید، رسالت رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و ولایت امام علی عليه السلام و اوصیای ایشان است که به صورت عمومی این پیمان در عالم ذر اخذ شد و جمله انبياء و اوصیاء نیز در آن موقعیت حاضر بوده و درباره اش متعهد شدند. جز این میثاق مؤکد اخذ شده از انبياء، در مسیر نقشه کلی الهی و هدایت عالم و آدم به سوی مقصد غایی تعریف شده از سوی خداوند متعال، قابل تفسیر است.

۱. رَوَى عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ أَنْ يُخْبِرُوا أُمَّهَتَهُمْ بِمَبْعَثِ رَسُولِ اللَّهِ وَ هُوَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله وَ نَعْتَهُ وَ صَفَتَهُ وَ يُبَشِّرُوهُمْ بِهِ وَ يَأْمُرُوهُمْ بِتَصَدِيقِهِ.» (استرآبادی، علی، «تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة»، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.ق، ص ۱۲۰).

۲. عن علي عليه السلام و ابن عباس و قتادة و السدي و الجبائي و أبي مسلم: «أن الميثاق أخذ على الأنبياء ليأخذوه على أمهم بتصديق محمد إذا بعث و يأمرهم بنصرته على أعدائه إن أدركوه.» (شيخ حرّ عاملی، محمد بن حسن، «إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات»، بيروت، اعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۵ هـ.ق، ج ۱، ص ۲۱۸).

برخی مفسران موضوع این پیمان و پیام را و مسئولیت پیامبران را تنها در پیوند یا تصدیق و ایمان به آمدن پیامبر آخرالزمان و سپس پیمان از مردم برای ایمان و یاری آن حضرت دانسته‌اند.^۱

پوشیده نیست که دین کامل، کتاب کامل و ختم نبوت در عصر و عهد حضرت رسول الله ﷺ اتفاق افتاد و جز این، چنان که وعده داده شده بود، منظور غایی خداوند متعال، دربارهٔ وراثت مستضعفان و امامت ایشان (یعنی محمد و آل محمد ﷺ) در عهد و عصر آن پیامبر خاتم ﷺ و اوصیای بلافصل و منصوب به ایشان (از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام) برآورده می‌شد تا آنکه برای همیشه و پس از این اتفاق بزرگ جهانی، رسم شرک و کفر و نفاق برای همیشه از پهنهٔ زمین مرتفع شده و خداوند چنان که شایسته است، بندگی شود.

بدین سبب، موضوع میثاق غلیظ اخذ شده از همهٔ انبیاء و حتی حضرات موسی و عیسی علیهم السلام معطوف به موضوع «یاری به پیامبر آخرالزمان و اوصیای ایشان» برای تحقق دولت کریمه و ارادهٔ خداوند در زمین است؛ همان که درباره‌اش فرموده بود:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۲

و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند، منت نهیم

و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم.»

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر آیهٔ ۴۸ از «سورهٔ بقره»

۱. طبرسی، فضل بن حسن، «جوامع الجامع»، تصحیح ابوالقاسم گرگی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ج ۱ و ۲، ص ۴۶۸.

۲. سورهٔ قصص، آیهٔ ۵.

فرمودند:

خداوند عزوجل فرمود:

«یا بنی اسرائیل اذکروا نِعْمَتِی الَّتِی اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ؛^۱

ای بنی اسرائیل! به یاد آورید نعمتی را که بر شما عطا کردیم و موسی علیه السلام و هارون را برای پیامبری به سوی پیشینیان شما فرستادم و اینگونه ما آنان را به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و جانشینی علی علیه السلام و امامت خاندان پاکش رهنمون شدیم و بر این امر، از شما عهد و پیمانی گرفتیم که اگر به آن وفا کنید، پادشاهان بهشت و شایسته بخششها و شادمانیهای آن خواهید شد.

«وَ اَنْی فُضِّلْتُکُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ» یعنی با پیشینیان شما چنین کردم و آنان را در دین و دنیا برتری بخشیدم و اما آنان را در دین برتری بخشیدم؛ چرا که ولایت محمد صلی الله علیه و آله و علی و خاندان پاک ایشان علیهم السلام را پذیرفتند و نیز در دنیا برترشان داشتم و ابرها را بر سرشان سایبان کردم و برایشان انگبین و عسل فرو فرستادم و از سنگ، آبی گوارا به آنها نوشاندم و برایشان دریا را شکافتم و نجاتشان دادم و دشمنان آنان؛ یعنی فرعون و قومش را غرق کردم و اینگونه آنها را بر عالمان زمانشان، برتری دادم؛ عالمانی که با آئینهای پیشینیان شما مخالفت می کردند و از راه ایشان، رو بر می تافتند. سپس خداوند عزوجل فرمودند: پس اگر با پیشینیان شما در آن روزگار، به خاطر پذیرش ولایت محمد صلی الله علیه و آله چنین کردم، البته در این زمان، شما را نیک تر برتری می بخشم. اگر به عهد و پیمانی که از شما گرفته شده است، وفا کنید...»^۲

۱. سوره بقره، آیه ۴۰ و ۴۷.

۲. بحرانی، سیدهاشم، «البرهان» کتاب صبح، چاپ دوم، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۳۱۱.

گویا خداوند متعال حسب شرایط تاریخی و عصر و عهد هر یک از انبیاء و استعداد امت‌ها، آنها را برکشیده و مرتبه به مرتبه ارتقا داد تا به کلاس و مرتبه والا برسند و سرانجام فرزندان آدمی، استعداد و استحقاق دین کامل و ولایت و امامت اهل بیت رسول آخرالزمان علیه‌السلام را بیابند؛ زیرا تنها از این مسیر، هدف غایی از خلق عالم و آدم محقق می‌شد و پیمان‌های اخذ شده و تعلیمات عرضه شده و همه انبیای سلف و امت‌های قبلی را هم‌سو با هدف غایی نگه می‌داشت.

از حبیب سجستانی^۱ نقل شده است:

از امام باقر علیه‌السلام درباره قول خداوند عزوجل که فرمودند: «و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست، تصدیق کرد. البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاری‌اش کنید.» پرسیدم: چگونه می‌شود عیسی علیه‌السلام به موسی ایمان بیاورد و یاری‌اش کند؛ در حالی که زمانه‌اش را درک نکرده است و چگونه عیسی به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ایمان بیاورد و یاری‌اش کند؛ در حالی که زمانه‌اش را درک نکرده است؟
امام فرمودند:

«ای حبیب! همانا قرآن آیات بسیاری را مطرح کرده و در آن، حرفی اضافه به کار نرفته است و این توهمی است که مردان زده‌اند [که در قرآن خطا دارد] و این اشتباهی است که قاریان مرتکب شده‌اند.

«و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای این چنین آمد.» ای حبیب! به خدا قسم امتی از امت‌ها قبل از موسی علیه‌السلام از دنیا نرفت؛ مگر

۱. از اصحاب امام محمد باقر علیه‌السلام.

آنکه خداوند از آنها درباره تمامی انبیای بعد از او که خداوند مبعوث می‌دارد، میثاق گرفت و امتی که موسی علیه السلام در میان آنها ظهور کرد، آن را تکذیب کردند و به آن [عهد] ایمان نیاوردند و او را درباره این عهد یاری نکردند؛ مگر عده اندکی از آنها.

و همانا امت عیسی علیه السلام او را درباره محمد صلی الله علیه و آله انکار کردند و به او ایمان نیاوردند و یاری‌اش نکردند؛ مگر تعداد اندکی از آنها.

و چنین است که این امت (امت مسلمان) به آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره عهد با علی بن ابی طالب علیه السلام مطرح کرده بود، مقابله کردند. عهدی که در روزی در میان مردم اقامه کرد و علی علیه السلام را در میان آنان [به امامت] منصوب ساخت و مردم را به ولایت و اطاعت از او در حیاتش دعوت کرد و از آنها درباره این عهد، شهادت گرفت. پس کدام میثاق بیش از این قول رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام مورد تأکید قرار گرفت؟ به خدا سوگند که [امت] مقابله کردند و تکذیب نمودند!^۱

۱. عَنْ حَبِيبِ السَّجِسْتَانِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ» فَكَيْفَ يُؤْمِنُ مُوسَى علیه السلام بِعِيسَى علیه السلام وَ يُنصُرُهُ وَ لَمْ يُذْرِكُهُ وَ كَيْفَ يُؤْمِنُ عِيسَى علیه السلام بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ يُنصُرُهُ وَ لَمْ يُذْرِكُهُ؟ فَقَالَ: «يَا حَبِيبُ إِنَّ الْقُرْآنَ قَدْ طَرَحَ مِنْهُ أَيُّ كَثِيرَةٍ وَ لَمْ يُزِدْ فِيهِ إِلَّا حُرُوفَ أَخْطَأَتْ بِهَا الْكُتُبَةُ وَ تَوَهَّمَتَهَا الرِّجَالُ وَ هَذَا وَ هُمْ فَاقْرَأْهَا وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ أُمَّةِ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ هَكَذَا أَنْزَلَهَا اللَّهُ يَا حَبِيبُ فَوَاللَّهِ مَا وَفَّتْ أُمَّةٌ مِنَ الْأُمَّةِ الَّتِي كَانَتْ قَبْلَ مُوسَى بِمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهَا مِنَ الْمِيثَاقِ لِكُلِّ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ بَعْدَ نَبِيِّهَا وَ لَقَدْ كَذَبَتْ الْأُمَّةُ الَّتِي جَاءَهَا مُوسَى لَمَّا جَاءَهَا مُوسَى وَ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ وَ لَا نَصَرُوهُ لَمَّا جَاءَهَا إِلَّا الْقَلِيلُ مِنْهُمْ وَ لَقَدْ كَذَبَتْ أُمَّةٌ عِيسَى علیه السلام بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ وَ لَا نَصَرُوهُ لَمَّا جَاءَهُمْ إِلَّا الْقَلِيلُ مِنْهُمْ وَ لَقَدْ جَحَدَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ بِمَا أَخَذَ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ مِنَ الْمِيثَاقِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام يَوْمَ أَقَامَهُ لِلنَّاسِ وَ نَصَبَهُ لَهُمْ وَ دَعَاهُمْ إِلَى وَلايَتِهِ وَ طَاعَتِهِ فِي حَيَاتِهِ وَ أَشْهَدَهُمْ بِذَلِكَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ فَأَيُّ مِيثَاقٍ أَوْكَدَ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَوَاللَّهِ مَا وَفَوَا بِهِ بَلْ جَحَدُوا وَ كَذَّبُوا.» (عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۱؛ صص ۱۸۰-۱۸۱).

رجعت انبیاء و رسولان

در پاسخ به این پرسش که همه انبیاء و رسولان الهی، پیش از حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بار سفر بسته و پس از تحمل رنج‌های فراوان به جهان آخرت، رحلت فرموده‌اند، پس این عهد و میثاق اخذ شده از آنان برای یاری محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله چگونه جامه عمل پوشیده و محقق خواهد شد و در سرای آخرت قیامتی نیز دیگر این یاری رسانی معنی ندارد؟ «قرآن کریم» در آیه ۵۱ از «سوره غافر» می‌فرماید:

«إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ؛

قطعاً ما فرستادگان خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در دنیا و روزی که

شهادت برمی‌خیزند، یاری می‌کنیم.»

به طور قطع، این یاری‌رسانی در عالم دنیا و قبل از وقوع قیامت کبری واقع خواهد شد؛ اما روز برخاستن شهیدان، در دنیا چنان که آیه می‌فرماید، کدامین روز است؟

حضرت امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه بالا فرمودند:

«به خدا قسم! [تاویل] این آیه در رجعت است. نمی‌دانی که بسیاری از

پیامبران صلی الله علیه و آله در دنیا یاری نشدند و کشته گشتند و ائمه علیهم السلام هم کشته

شدند و کسی آنها را یاری نکرد؛ تأویل این آیه در رجعت است»^۱

محال می‌نماید که خداوند متعال در همین دنیا، داد انبیاء و رسولان را یله رها کرده و همه را به قیامت احاله دهد. آنان حق آن را دارند که در همین جهان خاکی، شاهد به نتیجه رسیدن مجاهدت‌هایشان و همچنین به کیفر رسیدن قاتلان‌شان باشند.

مگر جز این است که «بنی اسرائیل» حضرت زکریا علیه السلام را در میان تنه درخت قرار داده و از میان، آره کردند؟ سر حضرت یحیی علیه السلام را حسین‌وار، به خاطر شهوت‌رانی پادشاهی یهودی از تن جدا کرده و شهر به شهر گرداندند؟ پوست صورت جناب اسماعیل صادق الوعد علیه السلام را کردند و به قول امام محمد باقر علیه السلام:

«بنی اسرائیل پیامبران را می‌کشتند و این در حالی بود که دو پیامبر دیگر ایستاده، منتظر کشته شدن بودند و دو پیامبر را می‌کشتند؛ در حالی که چهار پیامبر دیگر ایستاده بودند تا آنکه چه بسا در یک روز هفتاد پیامبر را می‌کشتند و بازار کشتار آنها تا پایان روز برقرار بود»^۲

لقب منتقم، چنان که در «دعای ندبه» یاد شده است، «أَيْنَ الطَّالِبِ بِدُخُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أبنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ...؛ کجاست انتقام‌گیرنده از خون پایمال شده انبیاء و فرزندان انبیاء» ناظر بر حکم خداوند برای انتقام خون پایمال شده جمله مظلومان و مقتولان از جمع انبیاء و رسولان؛ بلکه همه شهیدان طول تاریخ

۱. «ذَلِكَ وَ اللَّهُ فِي الرَّجْعَةِ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ كَثِيرًا لَمْ يُنْصَرُوا فِي الدُّنْيَا وَ قُتِلُوا، وَ الْأُمَّةُ قَدْ قُتِلُوا وَ لَمْ يُنْصَرُوا فَذَلِكَ فِي الرَّجْعَةِ.» (حلی، حسن بن سلیمان، «مختصر البصائر»، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه. ق.، ص ۹۲.)

۲. «وَ كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَقْتُلُ نَبِيًّا وَ اثْنَانِ قَائِمَانِ وَ يَقْتُلُونَ اثْنَيْنِ وَ أَرْبَعَةَ قِيَامٍ حَتَّى أَنَّهُ كَانَ رَبَّمَا قَتَلُوا فِي الْيَوْمِ الْوَاحِدِ سَبْعِينَ نَبِيًّا وَ يَقُومُ سُوقٌ قَتْلَهُمْ آخِرَ النَّهَارِ...» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۸ (روضه کافی)، صص ۱۱۶-۱۱۷.)

است.

موضوع «رجعت» و بازگشت مؤمنان محض و کافران محض، چنان که در منابع روایی معتبر ذکر شده، به منظور محقق شدن نقشه کلی الهی در خلق عالم و آدم و عملی شدن آرزوی جمله انبیاء و رسل، از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت خاتم صلوات الله علیه آنگاه که به رجعت حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و امام امیرالمؤمنین علیه السلام می انجامد، زمینه لازم برای به انجام رسیدن همه «پیمان یاری» اخذ شده از انبیاء و رسولان نیز فراهم می آید.

محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش روایت می کند که گفت: از حضرت صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم:

«إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا؛^۱

آن هنگام که شما را پیغمبران و پادشاهان قرار دادیم...»

امام فرمودند:

«مقصود از انبیاء، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام و ذریه اوست

و منظور از پادشاهان، ائمه اطهار علیهم السلام می باشند.»

راوی عرض کرد:

خداوند چه سلطنتی به شما عطا فرموده است؟

حضرت فرمودند:

«سلطنت بهشت و سلطنت هنگام رجعت.»^۲

در روایت بلندی، امام صادق علیه السلام خطاب به جناب مفضل پرده ها را بالا

۱. سوره مائده، آیه ۲۰.

۲. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدِّیْلَمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا.» فَقَالَ: «الْأَنْبِيَاءُ: رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله علیه وَ إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ ذُرِّيَّتُهُ، وَ الْمُلُوكُ: الْأَئِمَّةُ علیهم السلام.» قَالَ: فَقُلْتُ: وَ أَيُّ مُلْكٍ أُعْطِيتُمْ؟ قَالَ: «مُلْكُ الْجَنَّةِ وَ مُلْكُ الْكُرَّةِ» (حلی، حسن بن سلیمان، «مختصر البصائر»، صص ۴۳۳-۴۹۹).

زده و تصویر شگفتی از رجعت و دوران فرمانروایی و سلطنت آل محمد صلی الله علیه و آله را جلوی دیدگان می آورند:

«و آنگاه علی علیه السلام بار دیگر با رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا برمی گردد و پیامبر پادشاه روی زمین می شود و سایر ائمه علیهم السلام فرمانداران او خواهند بود و برعکس روز نخست، این بار به طور آشکار مبعوث می گردد و خدا را آشکارا عبادت می کند.»

سپس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

«خداوند سلطنت تمام اهل عالم را از روز آفرینش دنیا تا روز فنای جهان، به پیغمبر صلی الله علیه و آله می دهد تا وعده ای که در قرآن به آن حضرت داده است، مصداق پیدا کند؛ چنان که فرمود: «خداوند پیغمبرش را بر تمام ادیان غالب می گرداند؛ هر چند مشرکان نخواهند.»^۱

گردهم آیی عظیم انبیاء و اولیاء علیهم السلام در هنگام رجعت، همه معنی و مفهوم نام و لقب عالی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی «امیرالمؤمنین» بودن ایشان را در ساحت عینی و خارجی دنیوی متجلی می سازد.

حضرت امام صادق علیه السلام در کلامی دل نشین می فرمایند:

«آنها [خلفای غاصب] خود را به نامی که خداوند جز علی بن ابی طالب را بدان موسوم نگردانید، خواندند؛ ولی تأویل امیرالمؤمنین هنوز نیامده است.»

سالم بن مستنیر، راوی حدیث از امام پرسید: قربانت گردم تأویل آن کی

۱. «ثُمَّ كَرَّةٌ أُخْرَى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّى يَكُونَ خَلِيفَتَهُ فِي الْأَرْضِ، وَ يَكُونُ الْإِمَّةُ علیه السلام عَمَّالَهُ، وَ حَتَّى يُعْبَدَ اللَّهُ عِلَانِيَةً فَتَكُونَ عِبَادَتُهُ عِلَانِيَةً فِي الْأَرْضِ، كَمَا عَبْدَ اللَّهُ سِرًّا فِي الْأَرْضِ.» ثَبِّحَ قَالَ: «إِي وَ اللَّهِ وَ أضعاف ذلك - ثُمَّ عَقَدَ بِيَدِهِ أضعافاً - يُعْطَى اللَّهُ نَبِيَّهُ مُلْكَ جَمِيعِ أَهْلِ الدُّنْيَا مِنْذُ يَوْمِ خَلَقَ اللَّهُ الدُّنْيَا إِلَى يَوْمِ يُفْنِيهَا، حَتَّى يُنْجِزَ لَهُ مَوْعُودَهُ فِي كِتَابِهِ كَمَا قَالَ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.» (حلی، حسن بن سلیمان، «مختصر البصائر»، صص ۱۲۱-۱۲۲).

خواهد آمد؟

حضرت فرمودند:

«موقعی که تاویل آن نزدیک شد، خداوند پیغمبران و مؤمنان را در پیش روی آن حضرت جمع می‌کند تا وی را یاری نمایند و این است معنی آیه شریفه «و آن هنگام از پیامبران پیمان گرفت، هرگاه به شما کتاب و حکمت دادم، سپس (در آینده تاریخان) فرستاده‌ای برای شما آمد که آنچه را در نزد شماست تصدیق نمود، حتماً باید به او ایمان بیاورید و او را یاری دهید.»

در آن روز، خداوند پرچم خود را به علی بن ابی طالب علیه السلام می‌دهد و آن حضرت سرکرده جهانیان است و جهانیان نیز زیر پرچم او خواهند بود و او امیر و سید آنهاست و این است تاویل کلمه امیرالمؤمنین.^۱

مؤمنان هر یک از انبیای سلف، همچون اصحاب کهف، یوشع بن نون و سلمان فارسی، دوش به دوش انبیای خود، حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام ایشان را در پاکسازی زمین از شرک و کفر و نفاق و بر کشیدن پایه‌های دولت کریمه مهدوی یاری می‌دهند تا همگان به پیمان خود درباره یاری دین خدا و برگزیده انبیاء و اولیاء وفا کرده باشند.

۱. «لَقَدْ تَسَمَّوْا بِاسْمِ مَا بِسَمِّيَ اللهُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَ مَا جَاءَ تَأْوِيلُهُ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ مِنِّي يَجِيءُ تَأْوِيلُهُ قَالَ إِذَا جَاءَتْ جَمَعَ اللهُ أَمَامَهُ النَّبِيِّينَ وَ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى يَنْصُرُوهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ «وَ إِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ إِلَيَّ قَوْلُهُ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» فَيَوْمَئِذٍ يَدْفَعُ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله اللِّوَاءَ إِلَيَّ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَيَكُونُ أَمِيرَ الْخَلَائِقِ كُلِّهِمْ أَجْمَعِينَ يَكُونُ الْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ تَحْتَ لَوَائِهِ وَ يَكُونُ هُوَ أَمِيرَهُمْ فَهَذَا تَأْوِيلُهُ.» (عیاشی، محمد بن مسعود، «تفسیر العیاشی»، تهرآن، المطبعة العلمية، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ ق، ص ۱۸۱).

راز ولایت ورزی درباره اهل بیت علیهم السلام

آدم علیه السلام اولین نبی خداوند نبود که در انتها الیه نومیدی، دست به دامان اهل بیت علیهم السلام به ساحل امن رسید. پس از ایشان، انبیای بسیاری، در نقطه اوج ابتلاء و سختی، از این مجرا، خود را رهانیدند؛ گویی خداوند متعال از این مسیر، آنان را واقف به مقامات و شئون محمد صلی الله علیه و آله و آل ایشان و متذکر عهد و پیمانشان می ساخت؛ به عبارت دیگر، ولایت ورزی درباره محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و هم افقی با ایشان، امت ها را از سقوط در انفعال بازمی داشت و با گشودن پنجره ای باز بر آینده، افق دیدشان را وسعت می بخشید و آنان را در دیدگاه آل محمد صلی الله علیه و آله مشترک می ساخت تا از خردسالی به در آمده، مراتب عالی کمالی حاصل کنند.

هماره، قدر فرزندان آدمی، به قدر آرزوها و آرمان هایشان است. آرزوهای حقیر، چون حوضی کوچک، مردمی حقیر و کوچک می پرورند.

در کتاب «خرائج» ضمن حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است:

«هنگامی که هلاکت قوم نوح فرا رسید خداوند به او وحی فرستاد تا

تخته هایی از درخت ساج را فراهم آورد.

نوح که علت این کار را نمی دانست، توسط جبرئیل علیه السلام بر ترکیب و

ساخت کشتی آگاه گشت. جبرئیل علیه السلام با خود جعبه‌ای حامل ۱۲۹ هزار میخ برای به کار بستن در ترکیب کشتی به همراه داشت که نوح به جز ۵ میخ، بقیه آنها را در ساخت کشتی خود به کار برد.

روزی دست نوح به یکی از آن ۵ میخ باقی مانده اصابت کرد و ناگهان نوری در آسمان ساطع گشت و آن میخ به امر خداوند به سخن درآمده و گفت: من به اسم سید الانبیاء، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله هستم.

پس نوح علیه السلام آن میخ را به اشاره جبرئیل علیه السلام بر جانب راست کشتی و بالاترین قسمت آن کوفت.

میخ دوم را که به نام سید الاوصیاء، علی بن ابی طالب علیه السلام بود، بر بالاترین قسمت چپ کشتی کوبید. میخ سوم را که به نام فاطمه زهرا علیه السلام بود، در کنار میخ اول قرار داد و میخ چهارم را که هم نام حسن بن علی علیه السلام بود، در کنار میخ دوم بر کشتی کوبید.

هنگامی که دست نوح با میخ پنجم تماس پیدا کرد، ضمن تالو و درخشندگی ویژه در آن، احساس رطوبتی کرد. جبرئیل علیه السلام به او گفت: این رطوبت خون حسین علیه السلام است و به ذکر ستم‌هایی که امتش بر او روا می‌دارند و لعن قاتلان آن حضرت پرداخت.^۱

۱. انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُهْلِكَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ شَقَّ الْوَاخَ السَّاجَ فَلَمَّا شَقَّهَا لَمْ يَدْرِ مَا يَضَعُ بِهَا فَهَبَّطَ جَبْرَائِيلُ فَرَأَاهُ هَيْئَةَ السَّفِينَةِ وَمَعَهُ تَابُوتٌ بِهَا مِائَةُ أَلْفِ مَسْمَارٍ وَتِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفَ مَسْمَارٍ فَسَمَّرَ بِالمَسَامِيرِ كُلِّهَا السَّفِينَةَ إِلَى أَنْ بَقِيََتْ بِخَمْسَةِ مَسَامِيرٍ فَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مَسْمَارٍ فَأَشْرَقَ بِيَدِهِ وَأَضَاءَ كَمَا يُضِيءُ الْكَوْكَبُ الدَّرِّيُّ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ فَتَحَيَّرَ نُوحٌ فَأَنْطَقَ اللَّهُ الْمَسْمَارَ بِلِسَانٍ طَلَّقَ ذَلِكَ فَقَالَ أَنَا عَلِيٌّ اسْمُ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَهَبَّطَ جَبْرَائِيلُ علیه السلام فَقَالَ لَهُ يَا جَبْرَائِيلُ مَا هَذَا الْمَسْمَارُ الَّذِي مَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ فَقَالَ هَذَا بِاسْمِ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ اسْمُهُ عَلِيٌّ أَوْلَاهَا عَلِيُّ جَانِبِ السَّفِينَةِ الْأَيْمَنِ ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مَسْمَارٍ ثَانٍ فَأَشْرَقَ وَ أَنَارَ فَقَالَ نُوحٌ وَمَا هَذَا الْمَسْمَارُ فَقَالَ هَذَا مَسْمَارُ أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَاسْمُهُ عَلِيُّ جَانِبِ السَّفِينَةِ الْأَيْسَرِ فِي أَوْلَاهَا ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مَسْمَارٍ ثَالِثٍ فَزَهَرَ وَأَشْرَقَ وَ أَنَارَ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ علیه السلام هَذَا مَسْمَارُ فَاطِمَةَ فَاسْمُهُ

بیان مصادیق فراوان یاری رسانی اهل بیت ﷺ به انبیاء و رسولان، مجال نگارش کتابی مفصل را می‌طلبد. با ذکر دو مورد دیگر از این امر، دفتر این عنوان را می‌بندیم:

نام‌گذاری به خلیل، به دلیل ارادت به اهل بیت ﷺ از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی نقل شده است که فرمود: از حضرت علی بن محمد العسکری ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «خداوند عز و جل حضرت ابراهیم را به خاطر این که زیاد بر محمد و اهل بیتش ﷺ درود و صلوات می‌فرستاد، خلیل و دوست خود قرار داد.»^۱

نجات ابراهیم ﷺ از آتش، با توسل به اهل بیت ﷺ از امام رضا ﷺ روایت شده است که: «هنگامی که [کشتی] نوح ﷺ در حال غرق شدن بود، خداوند را به حق ما خواند و خداوند غرق شدن را از او دفع کرد و هنگامی که ابراهیم ﷺ را در آتش انداختند، به حق ما خداوند را خواند، پس خداوند آتش را بر او سرد و سلامت کرد.»^۲

إِلَى جَانِبِ مِسْمَارِ أَبِيهَا ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مِسْمَارِ رَابِعِ فَرْهَرٍ وَأَنَارَ فَقَالَ جِبْرَائِيلُ هَذَا مِسْمَارُ الْحَسَنِ فَأَسْمَرَهُ إِلَى جَانِبِ مِسْمَارِ أَبِيهِ ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى مِسْمَارِ خَامِسِ فَرْهَرٍ وَأَنَارَ وَأَظْهَرَ النَّدَاوَةَ فَقَالَ جِبْرَائِيلُ هَذَا مِسْمَارُ الْحُسَيْنِ فَأَسْمَرَهُ إِلَى جَانِبِ مِسْمَارِ أَبِيهِ فَقَالَ نُوحٌ يَا جِبْرَائِيلُ مَا هَذِهِ النَّدَاوَةُ فَقَالَ هَذَا الدَّمُ فَذَكَرَ قِصَّةَ الْحُسَيْنِ ﷺ وَمَا تَعَمَّلَ الْأُمَّةُ بِهِ فَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَظَالِمَهُ وَخَاذِلَهُ. (مجلسی، محمد باقر، «بحار الأنوار»، ج ۱۱، ص ۳۲۸).

۱. عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِیِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِكَثْرَةِ صَلَاتِهِ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ ﷺ.» (ابن بابویه، محمد بن علی، «علل الشرائع»، ج ۱، ص ۳۴)

۲. عَنْ الرَّضَا ﷺ قَالَ: «لَمَّا أَشْرَفَ نُوحٌ عَلَى الْفَرَقِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّهَا فَدَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ الْفَرَقَ وَلَمَّا رُمِيَ إِبْرَاهِيمُ فِي النَّارِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّهَا فَجَعَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ بَرْدًا وَسَلَامًا.» (شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، «وسائل الشیعه»، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق.، ج ۷، ص ۱۰۳).

بشارت به پیامبر آخر الزمان

آنچه خداوند متعال، به ابراهیم و آل ابراهیم علیهم السلام عطا کرد، کتاب، حکمت، امامت و وعدهٔ ملک عظیم بود که عالی‌ترین مرتبه از آن‌همه، در وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله، «قرآن کریم»، امامت اوصیای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سرانجام، تأسیس دولت کریمهٔ اهل بیت علیهم السلام (در آخر الزمان) ظهور می‌یافت.

آنچه که پیامبران «بنی اسرائیل»، مأمور به آن بودند، بشارت مردم به بعثت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و بستر سازی برای تحقق آن بود؛ چنان‌که در «تورات»، «انجیل» و «زبور» به تصریح قرآن کریم، دربارهٔ آنها سخن به میان آمده بود؛ لیکن کین و حسد بنی اسرائیل دربارهٔ «بنی اسماعیل» موجب اختفای این اخبار مندرج در کتب آسمانی، تحریف منابع و مصادر و سرانجام کج‌روی به امید تغییر مسیر مقدرشدهٔ الهی گردید.

خداوند متعال در «سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۵۷» فرموده است:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي

التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ؛

هم آنان که این فرستاده، پیامبر درس‌نخوانده که [نام] او را نزد خود، در

تورات و انجیل نوشته می‌یافتند، پیروی می‌کنند [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد.»

اهل کتاب با علم به این موضوع، تغافل کردند و مصداق اخبار مندرج در کتب آسمانی خود را انکار کرده و از پیروی‌اش روی برگرداندند. بر هیچ کس پوشیده نیست که احمد، نام مبارک پیامبر اسلام ﷺ است و به تصریح قرآن، حضرت عیسیٰ (علیه السلام) خود را بشارت دهنده به ایشان معرفی کرده است:

«وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ؛^۱

بیاد آور آن زمانی را که عیسی بن مریم به «بنی‌اسرائیل» گفت: من فرستاده خدا به سوی شما هستم و توراتی را که در برابر من قرار دارد، تصدیق می‌کنم و بشارت دهنده‌ام به پیامبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است؛ اما هنگامی که آن [پیامبر موعود] آمد، (به تکذیب او برخاستند) و گفتند معجزات او سحری آشکار است.»

بشارت به احمد در انجیل

ابو حمزه از امام باقر (علیه السلام) ضمن روایت بلندی درباره بشارت پیامبران به حضرت خاتم الانبیاء ﷺ نقل می‌کند:

«...و وصی موسی، یوشع بن نون (علیه السلام) بود و همان جوان او بود که خدای عزّ و جلّ داستانش را در قرآنش ذکر فرموده است. پس همچنان پیامبران

به آمدن محمد صلی الله علیه و آله مژده می دادند تا اینکه خدای تبارک و تعالی حضرت مسیح، عیسی بن مریم علیها السلام را فرستاد و او نیز به آمدن محمد صلی الله علیه و آله مژده داد و این است گفتارش که می فرماید:

«یهود و نصارا، وصف محمد صلی الله علیه و آله را در نزد خود نوشته می یابند؛ یعنی در تورات و انجیل که آنها را امر به معروف و نهی از منکرشان می کرد» و همین است گفتار خدای عز و جل که عیسی علیه السلام خبر می دهد: «و مژده می دهم به پیامبری که پس از من می آید و نامش احمد است» و موسی و عیسی هر دو به آمدن محمد صلی الله علیه و آله مژده دادند؛ چنانچه پیامبران علیهم السلام یکدیگر را مژده دادند تا رسید به خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله...»^۱

حضرت رضا علیه السلام در مناظره‌ای که با رهبران دینی اهل کتاب داشتند، در پاسخ سؤال رأس الجالوت^۲ که پرسید: از کجا نبوت محمد را اثبات می کنی؟ فرمودند:

«ای یهودی! موسی بن عمران، عیسی بن مریم، داوود خلیفه خدا در زمین، به نبوت او گواهی داده‌اند...»^۳

۱. علی بن ابراهیم عن ابيه عن الحسن بن محبوب عن محمد بن الفضیل عن ابي حمزة عن ابي جعفر علیه السلام قال: «... و كان وصی موسى یوشع بن نون ع، و هو فتاه الذي ذكره الله عز و جل في كتابه فلم تزل الانبياء تبشّر بمحمد ص حتى بعث الله تبارك و تعالی المسیح عیسی ابن مریم فبشّر بمحمد صلی الله علیه و آله و ذلك قوله تعالی - یجدونه یعنی الیهود و النصاری - مکتوبا یعنی صفة محمد صلی الله علیه و آله عندهم یعنی فی التوراة و الإنجیل یأمرهم بالمعروف و ينہاهم عن المنکر و هو قول الله عز و جل یخبر عن عیسی - و مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه أحمد و بشر موسى و عیسی بمحمد صلی الله علیه و آله كما بشر الانبياء علیهم السلام بعضهم ببعض حتى بلغت محمدا صلی الله علیه و آله...» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۸، ص ۱۱۷).

۲. رأس جالسوت ترکیبی است از واژه عربی. رأس به معنی سر و واژه جالتون به معنی تبعیدشدگان، در اصطلاح رئیس جامعه یهودیان و مقام واسط میان حکومتها و اتباع یهودی آنها در سرزمینهای شرقی (ایران، بین النهرین و عراق) بوده است. (تشکیلات نهاد رأس جالوت در شرق اسلامی، مقاله پژوهشی نگار ذیلابی، در فصلنامه «تاریخ و تمدن اسلامی»، شماره پیاپی ۱۸، زمستان ۱۳۹۲، ص ۳).

۳. فقال رأس الجالوت: من أين تثبت نبوة محمد صلی الله علیه و آله؟ قال الرضا علیه السلام: «شهد بنبوتہ موسى بن

همچنین در بخش دیگری از سخنانشان خطاب به رهبر مسیحیان فرمودند:

«...عیسی با سنت تورات مخالفت نکرد؛ بلکه موافق آن سنت و روش بود تا آن هنگام که خداوند او را به نزد خود بالا برد و در انجیل چنین آمده است: «پسر زن نیکوکار می‌رود و فارقلیطا بعد از او خواهد آمد و او کسی است که سنگینی‌ها و سختی‌ها را آسان کرده و همه چیز را برایتان تفسیر می‌کند و همان طور که من برای او شهادت می‌دهم او نیز برای من شهادت می‌دهد. من امثال را برای شما آوردم و او تأویل را برایتان خواهد آورد»، آیا به این مطلب در انجیل ایمان داری؟»

گفت: بله، آن را انکار نمی‌کنم.^۱

این بشارت و خبررسانی پی‌درپی و حلقه به حلقه، پیروان ادیان توحیدی رامتذکر ارسال زنجیروار انبیای عظام الهی، پیوستگی و هم‌بستگی تعالیم ارائه شده آنان و تدوام آن تا آخرین حلقه که به اكمال دین و تأسیس دولت کریمه می‌رسید، می‌نمود.

از این مسیر، همواره فرا روی امت‌ها، آسمانی فراخ و روشن و آکنده از امیدواری و حکمت گشوده بود و مانع از بروز انفعال و ایستایی آنان در وقت مواجهه با سختی‌ها و نا‌ملايمات می‌شد؛ ضمن آنکه، سدی فرا روی دروغ‌زنان و جاعلان برمی‌کشید.

عمران و عیسی ابن مریم و داوود خلیفه الله عز و جل في الأرض فقال له ثبت قول موسى بن عمران...» (ابن بابویه، محمد بن علی، «عیون أخبار الرضا علیه السلام»، ج ۱، ص ۱۶۴).
 ۱. «إن عیسی علیہ السلام لم یخالف السنّة و كان موافقا لسنّة التوراة حتی رفعه الله إليه و فی الإنجیل مکتوب أن ابن البرّة ذاهب و البارقلیطا جاء من بعده و هو الذی یحفظ الآصار و یفسر لکم کل شیء و یشهد لی كما شهدت له أنا جئتکم بالأمثال و هو یأتیکم بالتأویل أ تؤمن بهذا فی الإنجیل؟» قال: نعم. (ابن بابویه، محمد بن علی، «عیون أخبار الرضا علیه السلام»، ج ۱، ص ۱۶۶).

بنی اسرائیل و نوید به آخرین پیامبر

یکی از مهم‌ترین وجوه فرهنگ دینی ارائه شده توسط انبیای عظام الهی، شکستن همه عوامل محدودکننده و بن‌بست‌ساز و گشودن همه پنجره‌ها به سوی تاریخ فردا و هم‌سویی با رقم‌زننده به آن تاریخ، یعنی پیامبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله و اوصیای ایشان است. این امر، درباره بنی اسرائیل و متذکر ساختن ایشان، از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ زیرا حسب تقدیر الهی، ردای پیامبری از دوش آخرین پیامبر ایشان، یعنی حضرت عیسی علیه السلام به دوش پیامبری از «بنی اسماعیل» منتقل می‌شد.

امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه ۴۱ از «سوره بقره» یعنی:

«وَأْمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَٰ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ»

و به آنچه نازل کرده‌ام [قرآن] ایمان بیاورید که نشانه‌های آن با آنچه در کتاب‌های شماست، مطابقت دارد و نخستین کافر به آن نباشید و آیات مرا به بهای ناچیز نفروشید و به خاطر درآمد مختصری، نشانه‌های قرآن و پیامبر اسلام را که در کتاب شما موجود است، پنهان نکنید و تنها از من بترسید (نه از مردم).^۱

فرمودند:

«خداوند عز و جلّ به یهودیان فرمود: «آمنوا»، ایمان بیاورید ای قوم یهود! به آنچه نازل کرده‌ام بر محمد صلی الله علیه و آله در ذکر پیامبری او و خبر امامت برادرش، علی علیه السلام و خاندان پاک او. «مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ» که همانند این ذکر در کتابتان آمده است. همانا محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا و سرور اولین

۱. ترجمه آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی.

و آخرین انسان هاست که به سروری همه اوصیا و جانشین فرستاده پروردگار جهانیان و جداکننده حق از باطل در میان این امت و در شهر حکمت و وصی فرستاده رحمت، تأیید شده است.

«وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي» (به بهایی ناچیز نفروشید) در منزلت پیامبری محمد ﷺ و امامت علی ﷺ و پاکان خاندان او ﷺ...

یهودیان مدینه، پیامبری محمد ﷺ را انکار و به او خیانت کردند و گفتند: «ما می دانیم که محمد ﷺ پیامبر است و علی ﷺ وصی اوست؛ اما نه تو محمدی و نه این علی است و به علی ﷺ اشاره کردند.» آنگاه خداوند، لباس هایی را که بر تنشان و کفش هایی که بر پاهایشان بود، به سخن در آورد و هر یک از آنها به صاحب خود گفتند: «دروغ گفתי ای دشمن خدا! محمد پیامبر، همین است و علی وصی، همین...»^۱

بنی اسرائیل متذکر آل محمد ﷺ

«سوره بقره» بزرگترین سوره «قرآن کریم» و مشتمل بر ۲۸۶ آیه

۱. قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ: «[ثُمَّ] قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْيَهُودِ: وَآمَنُوا أَيُّهَا الْيَهُودُ بِمَا أَنْزَلْتُ عَلَيَّ مُحَمَّدًا [نَبِيًّا] مِنْ ذِكْرِ نُبُوتِهِ، وَآبَاءَ إِمَامَةِ أُخِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ وَعَثْرَتِهِ [الطَّيِّبِينَ] الطَّاهِرِينَ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ فَإِنَّ مَثَلُ هَذَا الذِّكْرِ فِي كِتَابِكُمْ - أَنَّ مُحَمَّدًا النَّبِيَّ سَيِّدَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ - الْمُؤَيَّدُ بِسَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَخَلِيفَةِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَارُوقِ هَذِهِ الْأُمَّةَ، وَبَابِ مَدِينَةِ الْحِكْمَةِ، وَوَصِيَّ رَسُولِ رَبِّ [الرَّحْمَةَ].

وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي الْمُنْزَلَةَ لِنُبُوتِ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَإِمَامَةِ عَلِيِّ ﷺ وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ عَثْرَتِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا بِأَنْ تَجْحَدُوا نُبُوتَ النَّبِيِّ [مُحَمَّدٍ] ﷺ وَ إِمَامَةَ الْإِمَامِ [عَلِيِّ] ﷺ [وَأَلْهَمًا] [...] وَ هُوَ لِأَنَّ يَهُودَ الْمَدِينَةَ جَحَدُوا نُبُوتَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ خَانُوهُ، وَ قَالُوا: نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّ مُحَمَّدًا نَبِيٌّ، وَ أَنَّ عَلِيًّا وَصِيُّهُ، وَ لَكِنْ لَسَيْتَ أَنْتَ ذَاكَ وَ لَا هَذَا - يُشِيرُونَ إِلَى عَلِيِّ ﷺ فَانْطَقَ اللَّهُ تَعَالَى تِيَابَهُمُ الَّتِي عَلَيْهِمْ، وَ خَفَافَهُمُ الَّتِي فِي أَرْجُلِهِمْ، يَقُولُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا لِلْآبِسَةِ: كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، بَلِ النَّبِيُّ مُحَمَّدٌ ﷺ هَذَا، وَ الْوَصِيُّ عَلِيُّ ﷺ هَذَا...» (علامه بحرانی، سنیدها ششم، «ترجمه البرهان»، ج ۲، صص ۲۹۸-۲۹۹؛ به نقل از حسن بن علی، امام یازدهم ﷺ، «التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري ﷺ»، ص ۲۲۹).

است. بخش قابل توجهی از این سوره، اختصاص به خطابات صریح به «بنی اسرائیل»، بیان نعمت‌های داده شده به این قوم و حوادث رفته بر آنان دارد.

جز اینها، در تفسیر و تأویل آیات بسیار زیادی، حضرات معصومان علیهم السلام از بخش پنهانی، باطنی و دور از منظر مورخان پرده‌برداری کرده و سهمی از اسرار و سنت‌های ثابت و لایتغیر را بیان می‌دارند. سنت‌هایی که در فراز و فرودهای حیات فرهنگی و تمدنی همه اقوام و از جمله مسلمانان تکرار شده یا در آینده تکرار خواهد شد.

در «تفسیر البرهان»، اثر سیدهاشم بحرانی، روایات شنیدنی بسیاری از امام حسن عسکری علیه السلام درباره نقطه عطف‌هایی از حیات «بنی اسرائیل» در عصر حضرت موسی علیه السلام و جز آن آمده است که به نحو شگفت‌آوری، حضور نورانی و روحانی اهل بیت علیهم السلام در آن فراز و نشیب‌ها و توجه ویژه خداوند متعال به ساحت اهل بیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله را مکشوف می‌سازد.

انتظار فردا و وفاداری به آل محمد صلی الله علیه و آله؛ وظیفه بنی اسرائیل

انتظار دیدار فردا، از میان ذریه اسماعیل، مهم‌ترین شاخصه حیات فرهنگی و عقیدتی بنی اسرائیل در عصر و عهد حضرت موسی علیه السلام و پیامبران و انبیای پس از ایشان است. به جز این، از میان خطابات قرآنی که با عبارت «یا بنی اسرائیل!» آغاز می‌شود، سهم بزرگی متوجه باقی‌مانده بنی اسرائیل در عصر پیامبر آخرالزمان، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و سهمی نیز متوجه مسلمانان و «بنی اسماعیل» می‌شود.

قراین موجود در روایات و احادیث تفسیری تأویل‌کننده، شأن نزول آیات و سایر اماره‌های این معانی را معلوم می‌سازد. به واقع، جنبه تذکارتی این

آیات، چه برای مسلمانان و چه برای یهودیان (بنی‌اسرائیل) پررنگ‌تر از سایر جنبه‌ها، خود را می‌نماید.

«یا بنی‌اسرائیل اذکروا نِعْمَتِی الَّتِی اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ اَوْفُوا بِعَهْدِی اَوْفِ بِعَهْدِکُمْ وَ اِیَّایَ فَارْهَبُون؛^۱

ای فرزندان اسرائیل! نعمت‌هایم را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آورید و به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم و تنها از من بترسید.»

حضرت امام حسن عسکری (علیه‌السلام) در معنی و تفسیر آیه فرمودند:

«یا بنی‌اسرائیل اذکروا نِعْمَتِی الَّتِی اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ» آنگاه که محمد را به پیامبری برانگیختم و او را در شهرتان جای دادم و این‌گونه شما را برای گرویدن به او و ره‌سپردن به سویش به دشواری نینداختم و نشانه‌های او و دلایل راستگویی‌اش را برایتان آشکار نمودم تا درباره‌ او به شک و تردید نیفتید.

«وَ اَوْفُوا بِعَهْدِی» [عهدی] که پیامبرانتان از پیشینیان شما گرفتند و آنان را فرمان دادند آن پیمان را به فرزندان خود رسانند تا به محمد عرب قریشی هاشمی که با نشانه‌های آشکار هویدا می‌شود و به معجزه‌هایی شگفت تأیید می‌گردد، ایمان آورند؛ معجزاتی، همچون آنگاه که گوشت کتف مسموم با او سخن گفت و گرگ با او لب به سخن گشود و خداوند غذای اندک را برایش بسیار کرد و سنگ‌های سخت را برایش نرم ساخت و آب‌های جاری را برایش خشک نمود و هیچ پیامبری از پیامبران خود را به نشانه‌ای تأیید نکرد؛ جز آنکه برای او، همانند آن یا بهتر از آن را آورد. علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) را از بزرگترین اولیای او قرار داد. کسی که برادر

و همراه او بود و عقلش از عقل او و دانشش از دانش او و بردباری اش از بردباری او سرچشمه داشت و پس از آنکه با دلایل چیره و دانش والا و برتری بی چون و چرای خود، بهانه های ستیزه جویان محمد صلی الله علیه و آله را برچید، با شمشیر بران خود به حمایت از دین او برخاست.

«أَوْفَ بَعْدِكُمْ» که به خاطر آن، آسایش جاودان را در سرای کرامت و اقامتگاه رحمت، برایشان واجب کردم.

«وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونَ» در مخالفت با محمد صلی الله علیه و آله؛ زیرا من آن خداوند توانايم که هرکس بر سر پذیرش من با شما بستیزد، شرش را از سرتان رفع می کنم؛ حال آنکه اگر مخالفت با مرا برگزینید، آن ستیزه جویان نمی توانند انتقام مرا از شما دور کنند.^۱

همه رسولان و انبیای سلف از امت خود درباره وصی بعد از خود پیمان گرفتند و به ایشان اعلام کردند که وفای به این پیمان ها، شرط جلب رضای خداوند و تجربه بهشت وعده داده شده است؛ اما در هر عصری در میان همه امت ها تنها عده قلیلی بر این عهد ماندند و مابقی نافرمانی کرده و

۱. آل الإمام علیهم السلام: «قال الله عز وجل: يا بني إسرائيل ولد يعقوب إسرائيل الله اذكروا نعمتي التي أنعمت عليكم لما بعثت محمدا صلی الله علیه و آله، و أقررت في مدينتكم، و لم أجسبكم الخط و الترحال إليه، و أوضحت علاماته و دلائل صدقه لئلا يشبه عليكم حاله. و أوفوا بعهدى الذى أخذته على أسلافكم، أنبيأؤهم و أمرؤهم أن يؤدوه إلى إخالقهم - ليؤمنوا بمحمد العربى [القرشى] الهاشمى، المبان بالآيات، و المؤيد بالمعجزات - التى منها: أن كلمته ذراع مسومة، و ناطقه ذيب، و حن إليه عود المنبر و كثر الله له القليل من الطعام، و الآن له الصلب من الأحجار، و صلب له المياة السائلة و لم يؤيد نبيا من أنبيائه بدلالة - إلا جعل له مثلها أو أفضل منها و الذى جعل من أكبر آياته على بن أبى طالب عليه السلام شقيقه و رفيقه، عقله من عقله و علمه من علمه، [و حكمه من حكمه] و حلمه من حلمه، مؤيد دينه بسيفه الباتر بعد أن قطع معاذير المعاندین بدليله القاهر، و علمه الفاضل، و فضله الكامل. أوف بعهدكم الذى أوجبت به لكم نعم الأبد - فى دار الكرامة و مستقر الرحمة و إياى فارهبون فى مخالفة محمد صلی الله علیه و آله، فإنى القادر على صرف بلاء من يعادىكم على موافقتى، و هم لا يقدرون على صرف انتقامى عنكم - إذا أثرت مخالفتى.» (حسن بن على، امام يازدهم عليه السلام، «التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكرى عليه السلام»، صص ۲۲۷-۲۲۸).

پیمان گسستند.

ابن عباس^۱ از رسول خدا ﷺ روایت می کند که چگونه امت های پیشین عهد خود را درباره اوصیای انبیاء گسستند و در ادامه فرمودند:

«...من به زودی شما را ترک خواهم گفت و از میان شما رخت برخواهم بست و از امت خود، درباره ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) پیمان گرفته ام؛ حال آنکه آنان سنت امت های پیشین خود را در سرپیچی و نافرمانی از وصی من پیش گرفته اند. بدانید که من پیمان را با شما درباره علی تجدید می کنم...»

ای مردم! پس از من، علی (علیه السلام) امام و جانشین من در میان شماست. او وصی و وزیر من و برادر و یاور من و شوی دختر پدر فرزندان من و صاحب شفاعت و حوض و لوای من است. هر که او را منکر شود، مرا منکر شده و هر که مرا انکار کند، خداوند عز و جل را انکار کرده است و هر کس به امامت او اقرار کند، به پیامبری من اقرار کرده و هر کس به پیامبری من اقرار کند، به یگانگی خداوند عز و جل اقرار کرده است...»^۲

۱. عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب مشهور به ابن عباس، پسر عموی پیامبر ﷺ و امام علی (علیه السلام) از صحابه پیامبر ﷺ و یاران سه امام اول شیعیان (علی، حسن، حسین)، وی از مشهورترین مفسران قرآن در قرن اول هجری و از محدثان به نام بود و جد خلفای بنی عباس نیز به شمار می آید. (ویکی شیعه، دانش نامه مجازی مکتب اهل بیت (علیهم السلام))

۲. «...إِنِّي مُفَارِقُكُمْ عَنْ قَرِيبٍ وَ خَارِجٍ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ وَ قَدْ عَهَدْتُ إِلَى أُمَّتِي فِي عَلِيٍّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ إِنَّهَا الرَّأْيَةُ سَنَنْ مِنْ قَبْلِهَا مِنَ الْأُمَّةِ فِي مُخَالَفَةِ وَصِيِّ وَ عَصِيَانِهِ إِلَّا وَ إِنِّي مُجَدِّدٌ عَلَيْكُمْ عَهْدِي فِي عَلِيٍّ [...] أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ عَلِيًّا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ وَ هُوَ وَصِيِّ وَ وَزِيرِي وَ أَخِي وَ نَاصِرِي وَ زَوْجُ ابْنَتِي وَ أَبُو وَ لَدِي وَ صَاحِبُ شَفَاعَتِي وَ حَوْضِي وَ لَوَائِي مَنْ أَنْكَرَهُ فَقَدْ أَنْكَرَنِي وَ مَنْ أَنْكَرَنِي فَقَدْ أَنْكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ أَقْرَبَ بِإِمَامَتِهِ فَقَدْ أَقْرَبَ بِنُبُوتِي وَ مَنْ أَقْرَبَ بِنُبُوتِي فَقَدْ أَقْرَبَ بِوَحْدَانِيَّةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ...» (ابن بابويه، محمد بن علی، «معانی الأخبار»، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ.ق.، ص ۳۷۲).

استعانت از پیامبر فردا و خاندان ایشان، توسط بنی اسرائیل

بیان مستقیم و غیرمستقیم منزلت اهل بیت علیهم السلام نزد خداوند متعال و میزان تقرب ایشان نزد مؤمنان به ادیان توحیدی، تصویری از سلسله مراتب خلقت (از عالی به دانی) و نسبتی را که هر یک از موجودات می‌توانند با این ذوات مقدّسه پیدا کنند، ارائه می‌کند.

مقام وسیله بودن، واسطه فیض بودن و شفاعت درباره سایر بندگان را خداوند به صورت عملی و تجربه عینی به انبیاء و رسل و سایر مستضعفان گرفتار در بند ظالمان و ستمگران آموخته بود؛ چنان که همه انبیاء و رسل، در وقت ابتلاء به ابتلائات سخت، با ذکر نام این ذوات مقدّسه و سوگند خداوند به این اسماء، از همه گرفتاری‌ها نجات می‌یافتند.

«بنی اسرائیل»، به نحو شگفت‌آوری از سال‌های سخت اسارت در دست فرعونیان، متوجه و متذکر این مقامات شده و با چنگ انداختن به حبل اهل بیت علیهم السلام، خود را از گرفتاری‌ها رها می‌ساختند.

در تفسیر آیه ۴۹ از «سوره بقره»

«وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبُّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ
وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ»

او به یاد آرید] آنگاه که شما را از (چنگ) فرعونیان رها نیدیم؛ (آنها) شما را سخت شکنجه می‌کردند. پسران شما را سر می‌بریدند و زن‌هایتان را زنده می‌گذاشتند و در آن (امر)، آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود.»

حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمودند:

«خداوند متعال فرمود: و ای بنی‌اسرائیل! به یاد آورید «إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ» پیشینیان شما را نجات دادیم «مَنْ آلِ فِرْعَوْنَ» و کسانی که به فرعون در خویشاوندی و دین آئین او نزدیکی می‌جستند. «يَسُومُونَكُمْ» شما را شکنجه می‌کردند، «سُوءَ الْعَذَابِ» به شکنجه‌های سختی که بر شما روا می‌داشتند؛ از جمله شکنجه‌های سخت آنها این بود که فرعون، آنان را به ساخت و ساز مجبور کرده بود و چون می‌ترسید که از کار کردن بگریزند، فرمان داده بود تا آنان را غل و زنجیر کنند و آنان در چنین حالتی، خشت‌ها را از پله‌ها به طبقات بالا می‌بردند و گاه می‌شد یکی از آنها سقوط کند و جان سپارد یا زمین‌گیر شود؛ اما فرعونیان هیچ به او اعتنا نمی‌کردند تا اینکه خداوند متعال به موسی علیه‌السلام وحی کرد: به آنها بگو، هر کاری را با درود فرستادن بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خاندان پاکش آغاز کنند تا آن کار برایشان سبک گردد. آنان چنین کردند و کارها برایشان سبک گشت و فرمان داد تا هر کس درود فرستادن بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خاندانش را از یاد برد و سقوط کرد و زمین‌گیر شد، اگر در توانش بود، برای سلامتی خود، بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خاندانش درود فرستد و اگر یارای این کار را نداشت، دیگران بالای سرش، بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خاندانش درود فرستند تا برخیزد و از آن حادثه آسیبی نبیند و آنان چنین کردند و سلامت خویش را بازیافتند.

«يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ» چون به فرعون گفتند: در بنی‌اسرائیل پسری زائیده

می‌شود که مرگ تو و فروپاشی پادشاهی‌ات به دست اوست، فرمان داد تا پسران نورسیده بنی اسرائیل را سر ببرند. زنی از زنان بنی اسرائیل به قابله‌ها رشوه داد تا داستان بارداری او را فاش نکنند و بارداری‌اش به پایان رسد. آنگاه فرزند خود را در صحرائی یا در غاری یا در مکانی مخفی به دنیا آورد و بالای سر او ده بار گفت: درود بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش. پس خداوند فرشته‌ای فرستاد تا نوزاد را پرورش دهد و از یک انگشتش شیر برای او جاری ساخت تا بیاشامد و از انگشت دیگر، غذایی نرم تا تناول کند. روزها گذشت و در میان قوم بنی اسرائیل کسانی که البته تعدادشان بیشتر از کشته شدگان بود، جان سالم به در بردند و بزرگ شدند و این‌گونه بنی اسرائیل رشد یافت.

«وَيَسْتَخِينُونَ نِسَاءَكُمْ» آنها را بر جا می‌گذاشتند و به کنیزی می‌گرفتند. پس، بنی اسرائیل نزد موسی فریاد شکایت بر آورد و گفتند: فرعونیان با دختران و خواهران ما هم‌بستر می‌شوند. خداوند به آن دختران فرمان داد تا به هنگام ناخشنودی از این کار، بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او علیهم السلام درود فرستند و این‌گونه خداوند آن مردان را به کاری یا دردی یا مرضی مزمن یا لطفی از لطف‌های خود مشغول می‌کرد و آنان را از دختران دور می‌نمود. پس، دیگر هیچ زنی با آنان، هم‌بستر نمی‌شد و خداوند به برکت درود فرستادن بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او، شر آنها را از سر ایشان کم می‌کرد.

«وَفِي ذَلِكُمْ» یعنی در این راه، نجاتی که خداوند به آن شما را رهایی بخشید، «بَلَاءٌ» نعمتی «مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ» بزرگ است.

خداوند عز و جل فرمود: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ادْكُرُوا» ای فرزندان اسرائیل!

به یاد آرید^۱ آنگاه راکه بلا از پیشینیان شما دور شد و با درود فرستادن بر محمد ﷺ و خاندان پاکش بر آنان سبک گشت. پس آیا نمی دانید که اگر شما به هنگام دیدار این خاندان به ایشان ایمان آورید، نعمت برایتان بسی برتر و والاتر و بزرگواری خداوند در حق شما نیک تر و فزون تر خواهد بود؟^۲

«وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَيْنِ...الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَيْنِ

۱. سوره بقره، آیه ۴۶.

۲. قَالَ الْإِمَامُ عليه السلام: «قَالَ تَعَالَى: وَادْكُرُوا يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ أَنْجَيْنَا أَسْلَافَكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ وَهُمْ الَّذِينَ كَانُوا يَدْنُونَ إِلَيْهِ بِقَرَابَتِهِ وَبِدِينِهِ وَمَذْهَبِهِ يَسُومُونَكُمْ كَمَا نُوِيْعِدُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ شِدَّةَ الْعَذَابِ كَانُوا يَحْمِلُونَهُ عَلَيْكُمْ. قَالَ: وَكَانَ مِنْ عَذَابِهِمُ الشَّدِيدِ - أَنَّهُ كَانَ فِرْعَوْنُ يُكَلِّفُهُمْ عَمَلَ الْبِنَاءِ وَالطِّينِ - وَيَخَافُ أَنْ يَهْرَبُوا عَنِ الْعَمَلِ، فَأَمَرَ بِتَقْيِيدِهِمْ فَكَانُوا يَنْقَلُونَ ذَلِكَ الطِّينَ عَلَى الْإِسْلَامِ إِلَى السُّطُوحِ، فَرُبَّمَا سَقَطَ الْوَاحِدُ مِنْهُمْ فَمَاتَ أَوْ زَمِنَ وَلَا يَخْفَلُونَ بِهِمْ إِلَى أَنْ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى عليه السلام: قُلْ لَهُمْ: لَا يَبْتَدِءُونَ عَمَلًا - إِلَّا بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ لِيَخْفَ عَلَيْهِمْ.

فَكَانُوا يَفْعَلُونَ ذَلِكَ، فَيَخْفَ عَلَيْهِمْ وَ أَمَرَ كُلَّ مَنْ سَقَطَ وَ زَمِنَ - مَعَنْ نَسَى الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ - أَنْ يَقُولَهَا عَلَى نَفْسِهِ إِنْ أَمَكْنَهُ - أَى الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَوْ يُقَالَ عَلَيْهِ إِنْ لَمْ يُمْكِنَهُ، فَإِنَّهُ يَقُومُ وَلَا يَضُرُّهُ ذَلِكَ فَفَعَلُوهَا فَسَلِمُوا. يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ ذَلِكَ لَمَّا قِيلَ لِفِرْعَوْنَ: أَنَّهُ يُوَلِّدُ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ مَوْلُودٌ يَكُونُ عَلَى يَدِهِ هَلَاكُكَ، وَ زَوَالُ مُلْكِكَ. فَأَمَرَ بِذَبْحِ أَبْنَائِهِمْ، فَكَانَتْ الْوَاحِدَةُ [مِنْهُمْ] تُصَانِعُ الْقَوَائِلَ عَنْ نَفْسِهَا - لِئَلَّا يَنْمَ عَلَيْهَا [وَأَيْتَمَ] حَمَلُهَا، ثُمَّ تَلْقَى وَلَدَهَا فِي صَحْرَاءٍ، أَوْ غَارِ جَبَلٍ، أَوْ مَكَانٍ غَامِضٍ وَ تَقُولُ عَلَيْهِ عَشْرَ مَرَّاتٍ الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، فَيَقْبِضُ اللَّهُ [لَهُ] مَلَكًا يَرِيْبِيهِ، وَ يَدْرُسُ مَنْنَ إِضْبَعِ لَهُ لَبِنًا يَمْصُهُ، وَ مِنْ إِضْبَعِ طَعَامًا [لَيْنًا] يَتَغَذَّاهُ إِلَى أَنْ نَشَسَا بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ كَانَ مِنْ سَلَمٍ مِنْهُمْ وَ نَشَأَ أَكْثَرُ مَعَنْ قَتْلِ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ يُقْبِضُونَهُنَّ وَ يَتَّخِذُونَهُنَّ إِمَاءً، فَضَجُّوا إِلَى مُوسَى وَ قَالُوا: يَفْتَرِعُونَ بَنَاتِنَا وَ أَخَوَاتِنَا، فَأَمَرَ اللَّهُ تَلْسِيكَ الْبَنَاتِ كُلَّمَا رَأَيْتَ مِنْ ذَلِكَ - صَلِّينَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ فَكَانَ اللَّهُ يَرُدُّ عَنْهُنَّ أَوْلِيَّكَ الرَّجَالِ، إِمَّا بِشُغْلٍ أَوْ مَرَضٍ أَوْ زَمَانَةٍ أَوْ لَطْفٍ مِنَ الطَّيِّبِينَ فَلَمْ يَفْتَرِسْ مِنْهُنَّ امْرَأَةً، بَلْ دَفَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ عَنْهُنَّ - بِصَلَاتِهِنَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ. ثُمَّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَ فِي ذَلِكُمْ أَى فِي ذَلِكَ الْإِنجَاءِ - الِسْدَى أَنْجَاكُمْ مِنْهُمْ رَبُّكُمْ بِلَاءٍ نِعْمَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٍ كَبِيرٍ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا إِذْ كَانَ الْبَلَاءُ يُصْرَفُ عَنْ أَسْلَافِكُمْ - وَ يَخْفَ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ، أَمَا تَعْلَمُونَ أَنْكُمْ إِذَا شَاهَدْتُمُوهُ، وَ آمَنْتُمْ بِهِ كَانَتْ النِّعْمَةُ عَلَيْكُمْ أَكْثَرًا وَ أَجْزَلَ. (بحرانی، سیدهاشم، «ترجمه البرهان»، ج ۲، صص ۳۱۲-۳۱۴؛ به نقل از حسن بن علی، امام یازدهم عليه السلام، «التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام»، صص ۲۴۲-۲۴۴).

فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ. ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ؛^۱ و هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات بخشیدیم و فرعونیان را در حالی که شما نظاره می‌کردید، غرق کردیم و آنگاه که با موسی چهل شب قرار گذاشتیم. آنگاه در غیاب وی، شما گوساله را (به پرستش) گرفتید؛ در حالی که ستمکار بودید. پس از آن، بر شما بخشودیم. باشد که شکرگزاری کنید و آنگاه که موسی را کتاب و فرقان (= جداکننده حق از باطل) دادیم، شاید هدایت یابید.»

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند:

«خداوند عز و جل فرمود: «و به یاد آورید» «إِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ» به گونه‌ای که نیمی از نیم دیگر جدا شد. «فَأَنْجَيْنَاكُمْ» در آن میان، خاندان فرعون و قومش را غرق کردیم «وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» به آنان، در حالی که غرق می‌شدند و این بدان سبب بود که چون موسی علیه السلام به دریا رسید، خداوند عز و جل به او وحی کرد: «به بنی اسرائیل بگو دوباره مرا به یگانگی یاد کنید و در قلب‌هایتان، یاد محمد صلی الله علیه و آله، سرور تمامی بندگان زن و مرد مرا بگذرانید و در دل‌هایتان ولایت علی علیه السلام، برادر محمد صلی الله علیه و آله، و ولایت خاندانش را باز تکرار کنید و بگویید: خداوندا! به حق شکوه ایشان، ما را از روی این آب بگذران، تا این گونه آب برایتان به خشکی تبدیل شود.»

پس موسی به آنان این سخن گفت، آنان گفتند: «آیا ما را به کاری که نمی‌خواهیم و امانی داری؟ مگر نه این است که ما به خاطر ترس از مرگ

از دست فرعونیان در گریزیم؟ حال تو می‌خواهی با گفتن این کلمات ما را به میان این دریای خروشان بفرستی؟ نمی‌دانیم از این کار تو، چه بر سر ما خواهد آمد.»

کالب بن یوحنا سوار بر اسب و روبه روی آن خلیج چهار فرسخی به موسی علیه السلام گفت: «ای پیامبر خدا! آیا خداوند تو را فرمان داده که ما این کلمات را بر زبان آوریم و به آب داخل شویم؟»
فرمود: «بله.»

گفت: «و تو امر می‌کنی که چنین کنیم؟»
فرمود: «بله.»

پس او ایستاد و همان‌طور که موسی فرمان داده بود، دوباره خدا را به یگانگی و محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری و علی علیه السلام و پاکان خاندان ایشان را به ولایت، یاد کرد. سپس گفت: «خدایا! به حق شکوه ایشان مرا از روی این آب بگذران» و سپس با اسب به آب زد و بر روی آن تاخت. ناگهان آب دریا به زیر پای اسب او چون زمینی نرم شد، تا اینکه به آن سوی خلیج رسید و باز اسب را تاخت و برگشت و به بنی‌اسرائیل گفت: «ای بنی‌اسرائیل! از خداوند و از موسی فرمان برید که این دعا، کلید گشودن درهای بهشت و بستن درهای دوزخ و سبب نزول روزی است و موجب خشنودی آفریدگار قادر متعال از بندگان زن و مرد خود می‌شود؛ اما آنان سرپیچی کردند و گفتند: «ما فقط از روی زمین به راه می‌افتیم.»

آنگاه خداوند متعال به موسی وحی کرد «أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ» [با عصای خود بر این دریا بزن] و بگو: خداوند! به شکوه محمد و خاندان پاک او، این دریا را بشکاف.»

چون چنین گفت، دریا شکافته شد و زمین تا آن سوی خلیج نمایان گشت.

موسی علیه السلام گفت: «داخل شوید.»

گفتند: «زمین گل آلود است و می ترسیم در آن فرو رویم.»
خداوند عز و جل فرمود: «ای موسی! بگو: خداوندا! به حق شکوه محمد و
خاندان پاکش زمین را خشک فرما.» چون چنین گفت، خداوند، باد صبا
را فرستاد و آن زمین خشک شد.

موسی علیه السلام گفت: «داخل شوید.»

گفتند: «ای پیامبر خدا! ما دوازده قبیله از دوازده پدر هستیم، اگر از یک
راه داخل شویم، هر قبیله ای می خواهد از همراهان خود پیشی گیرد و این
گونه، از در گرفتن نزاع بین قبیله ها در امان نخواهیم بود. پس اگر برای
هر گروه از ما راهی جداگانه باشد، از آنچه که بر آن بیم داریم، در امان
خواهیم بود.»

خداوند به موسی فرمان داد تا با عصای خود به تعداد قبایل آنها، به دوازده
نقطه دریا، دوازده ضربه بزند و بگوید: «خداوندا! به حق شکوه محمد و
خاندان پاکش، زمین را به ما بنما و آب را از ما دور گردان.»
پس، دوازده راه در میان دریا گشوده شد و زمین کف دریا، با وزش باد صبا
خشکید.

موسی علیه السلام گفت: «داخل شوید.»

گفتند: «اگر هر گروه از ما پا در یکی از این راه ها بگذارد، نخواهد دانست
چه بر سر دیگران می آید.»

خداوند عز و جل فرمود: «بر هر یک از این کوه های آب، در میان این
دوازده راه، ضربه ای بزن.»

موسی علیه السلام چنین کرد و گفت: خداوندا! به حق شکوه محمد صلی الله علیه و آله و خاندان
پاکش، در این دریا راه های فراخی بگشا به گونه ای که اینان یکدیگر را

ببینند.»

پس چنین شد و آنها به دریا داخل شدند و چون به پایان راه رسیدند، فرعون و قومش سر رسیدند و برخی داخل شدند وقتی آخرین گروه آنها پا در دریا گذاشت و اولین گروه خواست تا بیرون رود، دریا به امر خداوند متعال آنان را در میان گرفت و آنان پیش چشم یاران موسی علیه السلام غرق شدند. این همان کلام خداوند عز و جل است که فرمود: «وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» به سوی آنها. خداوند عز و جل در زمان محمد صلی الله علیه و آله به بنی اسرائیل فرمود: «چون خداوند متعال به خاطر بزرگواری محمد صلی الله علیه و آله و دعای موسی علیه السلام و توسل او به خاندان محمد صلی الله علیه و آله برای نزدیکی به خداوند، این چنین نعمت را بر پیشینیان شما تمام نمود، آیا کنون که شما محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او علیهم السلام را می بینید، در نمی یابید که بایست به ایشان ایمان آورید؟»^۱

۱. قَالَ الْإِمَامُ علیه السلام: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا مَاءَ الْبَحْرِ فَرَقًا - يَنْقَطِعُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ... فَأَنْجَيْنَاكُمْ» هُنَاكَ وَ أَغْرَقْنَا فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ «وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» إِلَيْهِمْ وَ هُمْ يَغْرَقُونَ وَ ذَلِكَ أَنَّ مُوسَى علیه السلام لَمَّا انْتَهَى إِلَى الْبَحْرِ، أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: قُلْ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: جَدِّدُوا تَوْحِيدِي - وَ أَمْرُوا بِقُلُوبِكُمْ ذَكَرَ مُحَمَّدٌ سَيِّدِ عِبِيدِي وَ إِمَائِي، وَ أَعِيدُوا عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ الْوَلَايَةَ لِعَلِيِّ أَخِي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ، وَ قُولُوا: اللَّهُمَّ بِجَاهِهِمْ جَوِّزْنَا عَلَيَّ مَتْنِ هَذَا الْمَاءِ. فَإِنَّ الْمَاءَ يَتَحَوَّلُ لَكُمْ أَرْضًا.

فَقَالَ لَهُمْ مُوسَى ذَلِكَ. فَقَالُوا: أَتُورَدُ عَلَيْنَا مَا نَكْرَهُ، وَ هَلْ فَرَرْنَا مِنْ [آل] فِرْعَوْنَ إِلَّا مِنْ خَوْفِ الْمَسُوتِ وَ أَنْتِ تَقْتَحِمُ بِنَا هَذَا الْمَاءَ الْغَمْرَ بِهَذِهِ الْكَلِمَاتِ، وَ مَا يُدْرِينَا مَا يَحْدُثُ مِنْ هَذِهِ عَلَيْنَا فَقَالَ لِمُوسَى علیه السلام كَالْبِ بْنِ يُوْحَنَّا وَ هُوَ عَلَيَّ ذَابَّةٌ لَهُ، وَ كَانَ ذَلِكَ الْخَلِيجُ أَرْبَعَةَ فَرَاسِخٍ - يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَمَرَكَ اللَّهُ بِهَذَا أَنْ تَقُولَهُ وَ تَدْخُلَ الْمَاءَ فَقَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: وَ أَنْتِ تَأْمُرْنِي بِهِ قَالَ: بَلَى [قَالَ]: فَوَقَّفَ وَ جَدَّدَ عَلَيَّ نَفْسَهُ مِنْ تَوْحِيدِ اللَّهِ - وَ نُبُوَّةَ مُحَمَّدٍ وَ وَلَايَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ آلِهِمَا مَا أَمَرَهُ بِهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ بِجَاهِهِمْ جَوِّزْنِي عَلَيَّ مَتْنِ هَذَا الْمَاءِ. ثُمَّ أَقْحَمَ فَرَسَهُ، فَرَكَّضَ عَلَيَّ مَتْنِ الْمَاءِ، وَ إِذَا الْمَاءُ مِنْ تَحْتِهِ كَأَرْضٍ لَيْتَنِي حَتَّى بَلِّغَ آخِرَ الْخَلِيجِ، ثُمَّ عَادَ رَاكِضًا، ثُمَّ قَالَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَطِيعُوا مُوسَى فَمَا هَذَا الدُّعَاءُ إِلَّا مِفْتَاحُ أَبْوَابِ الْجَنَانِ، وَ مَغَالِيقُ أَبْوَابِ النَّيْرَانِ، وَ مُنْزَلُ الْأَرْزَاقِ، وَ جَالِبُ عَلَيَّ عِبَادِ اللَّهِ وَ إِمَائِهِ رَضِيَ [الرَّحْمَنُ] الْمُهَيَّمِينَ الْخَلَاقِ. فَأَبَوْا، وَ قَالُوا: [نَحْنُ] لَا نَسِيرُ إِلَّا عَلَيَّ الْأَرْضِ. فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى: أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ وَ قُلْ: اللَّهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ لَمَّا

راز انکار و عناد بنی اسرائیل با محمد وآل محمد علیهم السلام

اصطلاح «اهل کتاب» سی و یک بار در «قرآن کریم» و در عموم موارد، مقابل مشرکان آمده و به نحو خاص، از دو گروه «یهودی و نصارا» به عنوان اهل کتاب یاد شده است؛ چنان که فرموده است:

فَلَقْتَهُ، فَفَعَلَ، فَاَنْفَلَقَ، وَظَهَرَتِ الْأَرْضُ إِلَى آخِرِ الْخَلِيجِ. فَقَالَ مُوسَى ع: ادْخُلُوهَا. قَالُوا: الْأَرْضُ وَحَلَةٌ نَخَافُ أَنْ نَرْسِبَ فِيهَا. فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا مُوسَى قُلْ: اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ جَفَّفْهَا. فَقَالَهَا، فَأَرْسَلِ اللَّهُ عَلَيْهَا رِيحَ الصَّبَا فَجَفَّتْ وَقَالَ مُوسَى: ادْخُلُوهَا. فَقَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ - نَحْنُ اثْنَا عَشْرَةَ قَبِيلَةً بَنُو اثْنِي عَشَرَ أَبَا، وَإِنْ دَخَلْنَا رَامَ كُلِّ فَرِيقٍ مَنَا تَقَدَّمَ صَاحِبُهُ وَلَا نَأْمَنُ بِوُقُوعِ الشَّرِّ بَيْنَنَا، فَلَوْ كَانَ لِكُلِّ فَرِيقٍ مَنَا طَرِيقٌ عَلَى حِدَةٍ لَأْمَنَّا مَا نَخَافُهُ. فَأَمَرَ اللَّهُ مُوسَى أَنْ يَضْرِبَ الْبَحْرَ - بَعْدَهُمْ اثْنِي عَشْرَةَ ضَرْبَةً فِي اثْنِي عَشَرَ مَوْضِعًا إِلَى جَانِبِ ذَلِكَ الْمَوْضِعِ، وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ - بَيْنَ الْأَرْضِ لَنَا وَرَأْمِ الْمَاءِ عِنَّا فَصَارَ فِيهِ تَمَامُ اثْنِي عَشَرَ طَرِيقًا، وَجَفَّ قَرَارُ الْأَرْضِ بِرِيحِ الصَّبَا فَقَالَ: ادْخُلُوهَا. فَقَالُوا: كُلُّ فَرِيقٍ مَنَا يَدْخُلُ سِكَّةً مِنْ هَذِهِ السُّكَّ - لَا يَدْرِي مَا يَحْدُثُ عَلَى الْآخِرِينَ.

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: فَاضْرِبْ كُلَّ طُودٍ مِنَ الْمَاءِ بَيْنَ هَذِهِ السُّكَّ. فَضْرَبَ وَقَالَ: اللَّهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ - لَمَّا جَعَلْتَ فِي هَذَا الْمَاءِ طَبَقَانَا وَأَسْعَةً - يَرَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا [مِنْهَا]. فَحَدَّثَتْ طَبَقَانَا وَأَسْعَةً يَرَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا [مِنْهَا] ثُمَّ دَخَلُوهَا. فَلَمَّا بَلَغُوا آخِرَهَا جَاءَ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ، فَدَخَلَ بَعْضُهُمْ، فَلَمَّا دَخَلَ آخِرُهُمْ، وَ هُمْ أَوْلَهُمْ بِالْخُرُوجِ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى الْبَحْرَ فَانْطَبَقَ عَلَيْهِمْ، فَفَرَقُوا، وَأَصْحَابُ مُوسَى يَنْظُرُونَ إِلَيْهِمْ - فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ إِلَيْهِمْ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ فِي عَهْدِ مُحَمَّدٍ ص: فَإِذَا كَانَ اللَّهُ تَعَالَى فِعْلَ هَذَا كُلِّهِ بِأَسْلَافِكُمْ - لِكِرَامَةِ مُحَمَّدٍ ص، وَ دُعَاءِ مُوسَى، دُعَاءِ تَقَرُّبٍ بِهِمْ [إِلَى اللَّهِ] أَ فَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلَيْكُمْ الْإِيمَانَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ إِذْ [قَدْ] شَاهَدْتُمُوهُ الْآنَ. «(بحرانی، سید هاشم، «ترجمة البرهسان»، ج ۲، صص ۳۱۴-۳۱۶؛ به نقل از حسن بن علی، امام یازدهم علیه السلام، «التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام»، صص ۲۴۵-۲۴۷).

«أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنزِلَ الْكِتَابُ عَلَي طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ»^۱

قرآن را برای این فرستادیم که نگوید (کتاب تورات و انجیل) بر دو طایفه (یهود و نصارا) فرستاده شد و ما از تعلیم درس آن کتاب الهی غافل و بی‌بهره ماندیم.»

فقه‌ها به استناد به آیات قرآن و روایات، عنوان اهل کتاب را در رتبه اول، شامل یهودیان و نصرانیان (مسیحیان) و مجوسیان (زرتشتیان) نموده‌اند و سپس پیروان بعضی از مذاهب، مانند صابئین را نیز به عنوان اهل کتاب ملحق نموده‌اند.^۲

آیه ۲۲ از «سوره حج» مؤید این مطلب است که اهل کتاب را معرفی می‌فرماید و از مشرکان جدا می‌سازد.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۳

مسلمان کسانی که ایمان آورده‌اند و یهود و صابئین و نصارا و مجوس و کسانی که شرک آوردند، خدا در روز رستاخیز میانشان امتیاز می‌نهد و از هم جدایشان می‌کند که خدا بر همه چیز گواه است.»

پس از بعثت رسول مکرم اسلام ﷺ و انزال «قرآن کریم»، اگر چه بر اهل کتاب، حقانیت این امر معلوم شد، اما به تأیید قرآن و روایات اهل بیت (علیهم‌السلام)، از روی حسد، آن‌همه را انکار کردند؛ بلکه آرزو می‌کردند مسلمانان

۱. سوره انعام، آیه ۱۵۶.

۲. ویکی‌فقه، دانش‌نامه حوزوی ذیل عبارت «اهل کتاب»

۳. سوره حج، آیه ۱۷.

از ایمان خویش برگردند؛ لذا بنا را بر نافرمانی و سرکشی گذاشته و علیه «بنی اسرائیل»، روی به کین کشی آوردند.

در «سوره نساء، آیه ۵۴» خداوند می‌فرماید:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا؛^۱

بلکه حسد می‌ورزند با مردم (یعنی پیامبر و مسلمانان) چون آنها را خدا به فضل خود برخوردار نمود که البته ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنها ملک و سلطنتی بزرگ عطا کردیم.»

چنان‌که بیان شد، بی‌اطلاعی از راز و رمز بسیاری از مناقشات مزمن و ریشه‌دار از یک‌سو و بی‌خبری از تقدیر کلی الهی و اراده حضرتش که مبین ابتدا و انتها و مسیر عمومی حرکت عالم و آدم است از سوی دیگر، باعث و موجد لغزش‌ها، خطاها و بالأخره شراکت غیرمستقیم و مستقیم در جنایت‌های بزرگ جنایتکاران می‌شود؛ حتی اگر به اندازه تراشیدن قلم یا اظهار نظری شود که جنایتکاران بتوانند از آن، به نفع خود بهره ببرند. قرن‌ها از کینه‌اشرار یهود علیه خدا، دین‌خدا و بندگان خدا می‌گذرد. همه تاریخ گذشته، مشحون این کین‌کشی است. صورت‌های مختلف آن را در قتل و غارت مؤمنان و تحریف ارسال و کتب آسمانی می‌توان سراغ گرفت؛ این در حالی بود که دریافته بودند که به حقیقت، میراث‌بر نبوت، کتاب و حکمت و سرانجام امامت، جز آل محمد علیهم السلام از فرزندان اسماعیل علیه السلام کسی نیست.

حسادت اهل کتاب بر مقام اهل بیت علیهم السلام و تغییر مسیر تاریخ

موضوع حسادت اهل کتاب، اعمّ از یهود و نصارا، درباره آل محمد صلی الله علیه و آله از شاخه بنی اسماعیل، موجد انحرافات و نقطه عطف‌هایی شد که آثار وضعی خود را در بروز انحراف‌های عقیدتی، تاکنون بارز ساخته است و از همین مسیر نیز به برکشیده شدن حوزه‌های فرهنگی و تمدنی غیرالهی، مدد رسانده است.

اگر چه خداوند متعال به منظور اتمام حجت با اهل کتاب و ممانعت از بروز چنین انحرافات، از طریق انبیای «بنی اسرائیل»، متذکر این معنا و پاس‌داشت حق پیامبر آخرالزمان و اوصیای گرامی‌اش شده بود.

از این امر مهم، خداوند متعال با عنوان «عهد و میثاق» اخذ شده از انبیاء و امت‌هایشان یاد کرده است و در آیات متعددی به صراحت بیان می‌دارد که اهل کتاب به حدّی از این موضوع و حقانیت مقام آل‌الله با خبر بودند که ایشان را همچون پسران خود می‌شناختند.

آیات ۱۹-۲۰ از «سوره انعام» گواه این مدعاست. خداوند می‌فرماید:

«قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا أُخْرَى

قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلَّ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ. الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛

بگو: گواهی چه کسی از همه برتر است؟ بگو: خدا میان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن، شما و هر کس را [که این پیام به او] برسد، هشدار دهم. آیا واقعاً شما گواهی می‌دهید که در جنب خدا، خدایان دیگری است؟ بگو: من گواهی نمی‌دهم. بگو: او تنها معبود یگانه است و بی‌تردید، من از آنچه شریک [او] قرار می‌دهید، بیزارم.»
کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده‌ایم، همان گونه که پسران خود را می‌شناسند، او [=پیامبر] را می‌شناسند. کسانی که به خود زیان زده‌اند، ایمان نمی‌آورند.»

به جز این، آنجا که خداوند در «آیات ۱۴۵ و ۱۴۶ سوره بقره» درباره تغییر قبله سخن می‌گوید، پس از ابلاغ فرمان تغییر قبله، خطاب به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

«وَلِّسْنِ أَتَيْتَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلِّسْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ، الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛

و اگر هر گونه معجزه‌ای برای اهل کتاب بیاوری [باز] از قبله تو پیروی نمی‌کنند و تو [نیز] پیرو قبله آنان نیستی و خود آنان پیرو قبله یکدیگر نیستند. پس از علمی که تو را [حاصل] آمده، اگر از هوس‌های ایشان

پیروی کنی، در آن صورت، جداً از ستمکاران خواهی بود.

کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، همان گونه که پسران خود را می‌شناسند، او [محمد] را می‌شناسند؛ و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می‌دارند، و خودشان [هم] می‌دانند.»

در زمان حیات ائمه معصومان علیهم السلام، برخی از مسلمانان درباره کیفیت این اخذ پیمان از اهل کتاب درباره رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام پرسش کرده و طالب پاسخ بوده‌اند؛ از جمله نقل شده است که حبیب سجستانی از امام باقر علیه السلام درباره قول خداوند عزوجل که فرمودند:

«و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد؛ البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاری‌اش کنید» پرسید: چگونه می‌شود عیسی علیه السلام به موسی علیه السلام ایمان بیاورد و یاری‌اش کند، در حالی که زمانه‌اش را درک نکرده است و چگونه عیسی علیه السلام به محمد صلی الله علیه و آله ایمان بیاورد و یاری‌اش کند، در حالی که زمانه‌اش را درک نکرده است؟

امام فرمودند:

«ای حبیب! همانا قرآن آیات بسیاری را مطرح کرده و در آن، حرفی اضافه به کار نرفته است و این توهمی است که مردان زده‌اند [که در قرآن خطا دارد] و این اشتباهی است که قاریان مرتکب شده‌اند.

«و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای این چنین آمد.»

ای حبیب! به خدا قسم! امتی از امت‌ها قبل از موسی علیه السلام از دنیا نرفت؛ مگر آنکه خداوند از آنها درباره تمامی انبیای بعد از او که خداوند

مبعوث می‌دارد، میثاق گرفت و امتی که موسی علیه السلام در میان آنها ظهور کرد، آن را تکذیب کردند و به آن [عهد] ایمان نیاوردند و او را درباره این عهد یاری نکردند؛ مگر عده اندکی از آنها و همانا امت عیسی علیه السلام او را درباره محمد صلی الله علیه و آله انکار کردند و به او ایمان نیاوردند و یاری‌اش نکردند؛ مگر تعداد اندکی از آنها.

و چنین است که این امت (امت مسلمان) به آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره عهد با علی بن ابی طالب علیه السلام مطرح کرده بود، مقابله کردند؛ عهدی که در روزی در میان مردم اقامه کرد و علی علیه السلام را در میان آنان [به امامت] منصوب ساخت و مردم را به ولایت و اطاعت از او در حیاتش دعوت کرد و از آنها درباره این عهد شهادت گرفت. پس کدام میثاق بیش از این قول رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام مورد تأکید قرار گرفت؟ به خدا قسم! که [امت] مقابله کردند و تکذیب نمودند.»^۱

امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه

۱. عَنْ حَبِيبِ السَّجِسْتَانِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ» فَكَيْفَ يُؤْمِنُ مُوسَى علیه السلام بِعِيسَى علیه السلام وَ يَنْصُرُهُ وَ لَمْ يُدْرِكْهُ وَ كَيْفَ يُؤْمِنُ عِيسَى علیه السلام بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ يَنْصُرُهُ وَ لَمْ يُدْرِكْهُ؟

فَقَالَ علیه السلام: «يَا حَبِيبُ إِنَّ الْقُرْآنَ قَدْ طُرِحَ مِنْهُ آيٌ كَثِيرَةٌ وَ لَمْ يُزِدْ فِيهِ إِلَّا حُرُوفٌ أَخْطَأَتْ بِهَا الْكُتُبَةُ وَ تَوَهَّمَتْهَا الرِّجَالُ وَ هَذَا وَ هُمْ فَأَقْرَأَهَا وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ أُمَّةِ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ هَكَذَا أَنْزَلَهَا اللَّهُ يَا حَبِيبُ فَوَاللَّهِ مَا وَفَّتْ أُمَّةٌ مِنَ الْأُمَّةِ الَّتِي كَانَتْ قَبْلَ مُوسَى علیه السلام بِمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهَا مِنَ الْمِيثَاقِ لِكُلِّ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ بَعْدَ نَبِيِّهَا وَ لَقَدْ كَذَبَتْ الْأُمَّةُ الَّتِي جَاءَهَا مُوسَى علیه السلام لَمَّا جَاءَهَا مُوسَى علیه السلام وَ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ وَ لَا نَصَرُوهُ لَمَّا جَاءَهَا إِلَّا الْقَلِيلُ مِنْهُمْ وَ لَقَدْ كَذَبَتْ أُمَّةٌ عِيسَى علیه السلام بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ وَ لَا نَصَرُوهُ لَمَّا جَاءَهُمْ إِلَّا الْقَلِيلُ مِنْهُمْ وَ لَقَدْ جَحَدَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ بِمَا أَخَذَ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الْمِيثَاقِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام يَوْمَ أَقَامَهُ لِلنَّاسِ وَ نَصَبَهُ لَهُمْ وَ دَعَاهُمْ إِلَى وَلايَتِهِ وَ طَاعَتِهِ فِي حَيَاتِهِ وَ أَشْهَدَهُمْ بِذَلِكَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ فَأَيُّ مِيثَاقٍ أَوْكَدُ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَوَاللَّهِ مَا وَفَّوْا بِهِ بَلْ جَحَدُوا وَ كَذَّبُوا.» (عیاشی، محمد بن مسعود، «تفسیر العیاشی»، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ.ق، ج ۱، صص ۱۸۰-۱۸۱).

«وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱

«بسیاری از اهل کتاب، پس از اینکه حق برایشان آشکار شد، از روی حسدی که در وجودشان بود، آرزو می‌کردند که شما را، بعد از ایمانتان، کافر گردانند. پس عفو کنید و درگذرید، تا خدا فرمان خویش را بیاورد، که خدا بر هر کاری تواناست»

فرمودند:

«بسیاری از جماعت اهل کتاب پس از اینکه حق برایشان آشکار شد، به وسیله وارد کردن شبهات بر شما، دین شما را می‌ربایند. آنان از روی حسدی که در وجودشان بود، می‌خواستند شما به کفر بگرایید. حسادت به اینکه، شما به وسیله محمد و علی علیهم السلام و خاندان پاک و طاهرش گرامی داشته شدید، بعد از آنکه حق با معجزاتی که دلالت به صدق محمد صلی الله علیه و آله و فضل علی و خاندان پاکش علیهم السلام می‌کرد، برای آنان آشکار شد.»^۲

قبل از بعثت رسول خاتم صلی الله علیه و آله به خاطر آنچه اوصیای حضرت عیسی علیه السلام اعلام کرده بودند، مردانی از سراسر جهان خود را منتظر دیدار پیامبر آخرالزمان می‌شناختند و مترصد اعلام بعثت بودند؛ از جمله ایرانیان و از جمله سلمان فارسی که خود در زمره مستقبلان از این پیامبر مکرم است.

۱. سوره بقره، آیه ۱۰۹.

۲. «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا بَمَا يُورِدُونَ عَلَيْكُمْ مِنَ الشُّبُهَةِ حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ لَكُمْ يَأْنِ أَكْرَمِكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ آلِهِمَا الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ بِالْمُعْجَزَاتِ الدَّلَالَةِ عَلَى صِدْقِ مُحَمَّدٍ وَ فَضْلِ عَلِيٍّ وَ آلِهِمَا الطَّيِّبِينَ مِنْ بَعْدِهِ.» (حسن بن علی، امام یازدهم علیه السلام) «التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام»، قم،

چنان‌که می‌دانید سلمان فارسی در عمر بلند خود و از عصر جوانی برای کشف حقیقت و دست‌یابی به رسول خدا ﷺ دیار خود را ترک کرد و حتی بنا بر شسواهدی، پاره‌ای از مواریت انبیای پیشین را نزد او به امانت گذارده بودند که پس از دیدار رسول اکرم ﷺ آن‌همه را به ایشان تسلیم نمود. آثار نبوت و میراث رسالت، عبارت بود از عصای موسی علیه السلام، تابوت عهد، پیراهن یوسف علیه السلام، خاتم سلیمان علیه السلام، نعلین شیت علیه السلام، تیر و کمان اسماعیل علیه السلام و سایر آثار رسالت.

این آثار و امانات توسط اوصیای حضرت عیسی علیه السلام که ۱۲ نفر بودند، دست به دست گشت تا آنکه توسط ربی باسط، که دوازدهمین وصی بود، در آستانه بعثت پیامبر و رسول جهانی اسلام، به واسطه سفارش حضرت عیسی علیه السلام در هنگامه‌ای که آخرین وصی در شرف رحلت بودند، به دست سلمان فارسی رسید و سلمان، آن مواریت را تسلیم پیامبر مکرم اسلام ﷺ نمود و به سبب تقرب خاص به اهل بیت علیهم السلام ملقب به لقب «منا اهل البيت» شد.

انبیای «بنی‌اسرائیل» مدت مأموریتشان کوتاه، مخاطبانشان مخصوص و محدود به بنی‌اسرائیل و اولاد و ذریه یعقوب علیه السلام و برخی دیگر از اقوام پیرامونی بود و در مقابل، مأموریت رسالت «بنی‌اسماعیل» ابدی و جهانی و خلافت در میانشان نیز جهانی و همیشگی اعلام شده بود.

این انتقال میراث نبوت و همچنین خلافت جهانی بنی‌اسماعیل چیزی بود که اشرار یهود و نه مؤمنان موسی کلیم‌الله علیه السلام و اوصیای عیسی علیه السلام تاب تحملش را نداشتند.

ابن عباس می‌گوید:

چون پیامبر اکرم ﷺ در غزوه «بنی قریظه»، کعب بن اسد را فراخواند

تاگردنش را بزند و او را آوردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در وی نگریستند و فرمودند:

«ای کعب! آیا سفارش ابن حواش، دانشمندی که از «شام» می آمد، برایت مفید نبود که گفت: شراب و نان را در شام فرو گذاشتم و با سختی و مشتی خرما به خاطر پیامبری که مبعوث می شود، آمدم. او همین اوان برانگیخته می شود و در «مکه» طلوع می کند و این شهر، هجرتگاه اوست و او خندان و کشنده دشمنان است. به چند تکه نان و چند دانه خرما اکتفا می کند و بر حمار برهنه سوار می شود. در چشمانش سرخی و بین دو کتفش خاتم نبوت است. شمشیرش را بر دوشش می نهد و از هیچ کس پروا ندارد. سلطنتش بدان جا رسد که کفش و پای کسی بدان جا نرسیده باشد؟»

کعب گفت: ای محمد! چنین است و اگر نبود که می ترسم یهود مرا سرزنش کند [که هنگام مرگ ترسید]، به تو ایمان می آوردم و تصدیقت می کردم؛ ولیکن من بر دین یهودم، بر آن زندگی می کنم و بر آن نیز خواهم مرد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «او را بیاورید و گردنش را بزنید.»

آوردند و گردنش را زدند.^۱

اعلام «بیت المقدس» به عنوان پایتخت حکومت جهانی مسیح یهودی،

۱. لَمَّا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِكَعْبِ بْنِ أَسَدٍ لِيَضْرِبَ عُنُقَهُ فَأُخْرِجَ وَ ذَلِكَ فِي غَزْوَةِ بَنِي قُرَيْظَةَ نَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ لَهُ يَا كَعْبُ أَمَا نَفَعَكَ وَصِيَّةُ ابْنِ حَوَّاشِ الْحَبْرِيِّ الَّذِي أَقْبَلَ مِنْ الشَّامِ فَقَالَ تَرَكْتُ الْخَمْرَ وَ الْخَمِيرَ وَ جِئْتُ إِلَى الْمَوْسَى [الْيُوسُفَ] وَ التَّمُورِ لِنَبِيِّ يُعَيْبُ هَذَا أَوْ أَنْ خَرُوجِهِ يَكُونُ مَخْرَجُهُ بِمَكَّةَ وَ هَذِهِ دَارُ هَجْرَتِهِ وَ هُوَ الضُّحُوكُ الْقِتَالِ يَجْتَرِي بِالكَسِيرَاتِ وَ التَّعْرَاتِ وَ يَرْكَبُ الحِمَارَ العَارِيَّ فِي عَيْنِيهِ حُمْرَةٌ وَ بَيْنَ كَتْفَيْهِ خَاتَمُ النُّبُوَّةِ يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ وَ لَا يُبَالِي بِمَنْ لَاقِيَ يَبْلُغُ سُلْطَانَهُ مُنْقَطِعِ الخَيْفِ وَ الحَافِرِ قَالَ كَعْبٌ قَدْ كَانَ ذَلِكَ يَا مُحَمَّدُ وَ لَوْ لَا لَأَنَّ الْيَهُودَ تُعَيِّرُنِي أَنِّي جِئْتُ عِنْدَ القِتْلِ لَأَمَنْتُ بِكَ وَ صَدَّقْتُكَ وَ لَكِنِّي عَلَى دِينِ الْيَهُودِيَّةِ عَلَيْهِ أَحْيَا وَ عَلَيْهِ أَمُوتُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَدَّمُوهُ وَ اضْرِبُوا عُنُقَهُ فَقُدِّمَ وَ ضُرِبَ عُنُقُهُ. (ابن بابويه، محمد بن علي، «كمال الدين و تمام النعمة»، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۵ هـ.ق.)

از سوی مسیحیان صهیونیست ساکن «ایالات متّحده آمریکا»، تلاش برای تخریب «مسجدالأقصى»، ساخت پایه‌های «هیکل سلیمان» اطراف این مسجد و... جملگی به این کین و حسد درباره «بنی‌اسماعیل» برمی‌گردد. آخرین پیامبران «بنی‌اسرائیل»، حضرت زکریّا علیه‌السلام، یحیی علیه‌السلام و عیسی علیه‌السلام به پیروان خود اعلام فرمودند که نبوت از ما بنی‌اسرائیل در حال قطع شدن و انقراض است و نوید پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از نسل «بنی‌اسماعیل» را دادند. شایان ذکر است که جدّ رسول خدا، معد بن عدنان، از نوادگان حضرت اسماعیل علیه‌السلام بود.

به جز بنی‌اسرائیل، همراهان دیرین، یعنی بنی‌امیه و بنی‌عبّاس هم طیّ همه قرن‌های گذشته، سعی در منحرف ساختن سلسله وصایت از بنی‌اسماعیل و انتقال آن به بنی‌امیه کردند.

به شهادت تاریخ، یهود طیّ همه قرون گذشته و از فردای رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در خانه بنی‌امیه لانه گزیده بود. فتنه‌های سیاسی، اجتماعی در سال‌های حیات ائمه معصومان علیهم‌السلام پس از رحلت حضرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، شهادت امام علی علیه‌السلام و پس از ایشان، فرزندان گرامی‌اش، امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام بدون انگشت‌اشارت یهود و عمل یهودیانه بنی‌امیه اتفاق نمی‌افتاد.

بنی اسرائیل و دوبار فساد در زمین

موضوع عهد شکنی و فساد انگیزی بنی اسرائیل سابقه‌ای دراز داشته و در زمره بارزترین رویکردها و عملکردهای آنان قابل شناسایی است.

در وقت صدور مهم‌ترین فرمان حضرت موسی علیه السلام پس از رهایی از «مصر» و پشت سر گذاردن سختی‌های گذر از دریا، بنی اسرائیل را در روی گردانی از رویا رویی با عمالقه و فرو گذاردن امر آسمانی آن پیامبر عالی مقام، مشاهده می‌کنیم؛ واقعه‌ای که موجب به تأخیر افتادن امری بسیار مهم و تعیین کننده شد.

ماجرای قوم عمالقه

با همه کج رفتاری و ناسپاسی، خداوند متعال، «بنی اسرائیل» را تحت زعامت حضرت موسی علیه السلام به دروازه‌های سرزمین مقدس رساند. دیاری که عمالقه^۱ بر آن حکم می‌راندند و با ستمگری تمام روزگار می‌گذراندند.

۱. عمالقه، قومی بزرگ با قامتی دراز و تنومند و با سابقه کهن بودند که در مناطق مختلف جهان سکونت داشتند و از جمله یکی از محل‌های سکناى آنان، سرزمین مقدس بود. آنان از فرزندان عملیق بن لاوذ بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام بودند. (ابن منظور، محمّد بن مکرم، «لسان العرب»، محقق و مصحح احمد فارس صاحب الجوائب، بیروت، دار صادر، چاپ سوم،

خداوند مأموریت فتح این سرزمین و پاکسازی آن را بر دوش بنی اسرائیل نهاده بود؛ اما آنان از انجام آن سرباز زده و حضرت موسی علیه السلام را تنها گذاردند. این مأموریت، آخرین فرصتی بود که مجال توبه و بازگشت را برای بنی اسرائیل فراهم می‌آورد و همه نعمت‌های زمینی و آسمانی را فرارویشان قرار داده و به این وسیله، به آقایی تمام می‌رسیدند.

از ابابصیر روایت شده است: حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند:

«همانا به بنی اسرائیل گفته می‌شد که به سرزمین مقدس وارد شوید؛ اما وارد آن نشدند تا اینکه آنان و فرزندان‌شان [از ورود به آن] محروم شدند و تنها فرزندان فرزندان آنها داخل شهر گشتند.»^۱

کناره‌گیری بنی اسرائیل از فرمان بردن از خداوند

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَ لَكُم مُلُوكًا وَ آتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ. يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ لَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ

ج ۱۰، ص ۲۷۱).

در «قرآن» به صراحت نامی از این قوم برده نشده است؛ اما برخی از مفسران، آیاتی را که اشاره به اقوامی قوی هیکل و درشت‌اندام دارد، در وصف گروهی از عمالقه دانسته‌اند. (طبرسی، فضل بن حسن، «مجمع البیان فی تفسیر القرآن»، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ج ۱، ص ۲۴۴).

خاستگاه اصلی این قوم «حجاز» بوده است. آنان پیش از اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام به همراه هاجر علیه السلام به «مکه» برود، در آنجا ساکن بودند. (طریحی، فخرالدین، «مجمع البحرین»، تحقیق سید احمد حسینی، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ج ۵، ص ۲۱۸).

و گفته شده است که اسماعیل علیه السلام با دختری از عمالقه ازدواج کرده است. (ابن بابویه، محمد بن علی، «من لا یحضره الفقیه»، محقق علی اکبر غفاری، قم، انتشارات اسلامی، ج ۲، ص ۲۳۲).

۱. عن ابی بصیر قال قال ابو عبد الله علیه السلام لی: «إن بنی اسرائیل قال لهم ادخلوا الأرض المقدسة فلم يدخلوها حتی حرمها علیهم و علی ابنائهم - و إنما دخلها أبناء الأبناء.» (عیاشی، محمد بن مسعود، «تفسیر العیاشی»، ج ۱، ص ۳۰۴).

فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ. قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنذُرُهَا
 حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ. قَالَ رَجُلَانِ مِنَ
 الَّذِينَ يَخَافُونَ أُنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا إِذْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ
 غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَنذُرُهَا
 أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَازْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ. قَالَ
 رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ.
 قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى
 الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ؛^۱

و [یاد کن] زمانی را که موسی به قوم خود گفت:

«ای قوم من! نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که در میان شما،
 پیامبرانی قرار داد و شما را پادشاهانی ساخت و آنچه را که به هیچ کس از
 جهانیان نداده بود، به شما داد.

ای قوم من! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته است،
 در آید و به عقب بازنگردید که زیانکار خواهید شد.»

گفتند: ای موسی! در آنجا مردمی زورمندند و تا آنان از آنجا بیرون نروند
 ما هرگز وارد آن نمی شویم. پس اگر از آنجا بیرون بروند، ما وارد خواهیم
 شد.

دو مرد از [زمره] کسانی که [از خدا] می ترسیدند و خدا به آنان نعمت
 داده بود، گفتند: «از آن دروازه بر ایشان [بتازید و] وارد شوید که اگر از
 آن در آمدید، قطعاً پیروز خواهید شد و اگر مؤمنید، به خدا توکل کنید.»
 گفتند: «ای موسی! تا وقتی آنان در آن [شهر] اند ما هرگز پای در آن ننهیم.

تو و پروردگارت برو [ید] و جنگ کنید که ما همین جا می‌نشینیم.»
 [موسی] گفت: «پروردگارا! من جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم؛
 پس میان ما و میان این قوم نافرمان، جدایی بینداز.»
 [خدا به موسی] فرمود: «[ورود به] آن [سرزمین] چهل سال بر ایشان
 حرام شد، [که] در بیابان سرگردان خواهند بود. پس تو بر گروه نافرمانان
 اندوه مخور.»

این نافرمانی، «بنی‌اسرائیل» را مستعد و مستحق نزول بلا گرداند و
 چهل سال سرگردانی را روزی آنان قرار داد و در این سال‌های سخت،
 حضرت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام، برادرش از دنیا رفتند؛ در حالی که سخت
 مضطر، تنها و دورافتاده از یاران و برادران صمیمی بودند.
 از زیاد بن منذر، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که درباره سخن خداوند
 متعال که می‌فرماید: «به دروازه سجده‌کنان وارد شوید» فرمودند:

«همانا این [موضوع] در زمانی بود که موسی علیه السلام از «تیه» جدا شد و به
 آن شهر آباد وارد شدند؛ در زمانی که بنی‌اسرائیل خطاهایی مرتکب شده
 بودند. پس خداوند می‌خواست که اگر آنان توبه کنند، آنها را نجات دهند.
 پس به آنان فرمود: «هنگامی که به دروازه‌های شهر رسیدید، سجده کنید
 و سخن نیکو بگویید تا اشتباهات شما فروبریزند، اگر که نیکوکارید.
 پس آنچه خداوند خواسته بود، [برخی از آنان] به انجام رساندند؛ اما
 کسانی که ستم‌پیشه بودند، سخن خداوند را تغییر دادند و سخنی نادرست
 [غیر از آنچه خداوند فرمان داده بود] جایگزین آن ساختند. بدین ترتیب،
 خداوند متعال آنان را عقوبت کرد.»^۱

۱. عَنِ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا إِنَّ ذَلِكَ جِبْنَ فَصَلَ مُوسَى مِنْ أَرْضِ التِّيهِ فَدَخَلُوا الْعُمْرَانَ وَكَانَ بَنُو إِسْرَائِيلَ أَخْطَأُوا خَطِيئَةَ فَأَحَبَّ اللَّهُ أَنْ

گذر از دروازه شهر

از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «هنگامی که موسی علیه السلام بنی اسرائیل را به سرزمین مقدس رساند، به آنها فرمود که داخل شوند؛ اما ابا کردند. بنابراین در مساحت چهل فرسخ، چهل سال سرگردان شدند. پس هنگامی که عصر می شد، از آن مساحت می خواستند بیرون بروند، ندایی می آمد که به ناچار باید در این مکان بمانی. پس به میزانی که خداوند مقدر کرده بود، دور آن زمین می گشتند تا آنکه به جای اول خود بازمی گشتند و صبح در منازل خود بودند که از آن مهاجرت را آغاز کرده بودند. پس بدین گونه چهل سال گذشت و در این سال ها، برای آنها من و سلوی قرار داده شد تا اینکه تمامی آنها [پی که از ورود به شهر ابا کرده بودند] هلاک شدند؛ الا دو مرد: یوشع بن نون و کالب بن یوفنا که آن دو کسانی بودند که نعمت های خداوند بر بنی اسرائیل بودند؛ در حالی که موسی و هارون علیهم السلام نیز از دنیا رفته بودند. پس یوشع و کالب و فرزندان بنی اسرائیل داخل شهر شدند و همراه با آنها، سنگ حضرت موسی علیه السلام بود که با عصا به آن ضربه می زد و از آن، آب جاری می شد.»^۱

يُنْقِذُهُمْ مِنْهَا إِنْ تَابُوا فَقَالَ لَهُمْ إِذَا انْتَهَيْتُمْ إِلَى بَابِ الْقَرْيَةِ فَاسْجُدُوا وَقُولُوا حِطَّةٌ تَنْحَطَّ عَنْكُمْ خَطَايَاكُمْ فَأَمَّا الْمُخْسِنُونَ ففَعَلُوا مَا أَمَرُوا بِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا فزَعَمُوا حِطَّةَ حَمْرَاءَ فَبَدَّلُوا فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ رِجْزًا. (قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، «قصص الأنبياء علیهم السلام»، ص ۱۷۴.)

۱. عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «لَمَّا انْتَهَى بِهِمْ مُوسَى علیه السلام إِلَى الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ قَالَ لَهُمْ ادْخُلُوا فَأَبَوْا أَنْ يَدْخُلُوهَا فَتَاهُوا فِي أَرْبَعَةِ فَرَاسِخٍ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَكَانُوا إِذَا أَمَسُوا نَادَى مُنَادِيهِمْ أَمْسَيْتُمْ الرَّحِيلَ حَتَّى إِذَا انْتَهَى إِلَى مَقْدَارٍ مَا أَرَادُوا أَمَرَ اللَّهُ لِلْأَرْضِ فَدَارَتْ بِهِمْ إِلَى مَنَازِلِهِمْ الْأُولَى فَيُضْبِحُونَ فِي مَنَازِلِهِمْ الَّذِي أَرْتَحِلُوا مِنْهُ فَمَكَّثُوا بِذَلِكَ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الْمَنُّ وَالسَّلْوَى فَهَلَكُوا فِيهَا أَجْمَعِينَ إِلَّا رَجُلَيْنِ يَوْشَعَ بْنِ نُونٍ وَكَالِبَ بْنَ يَوْفَنَّا اللَّذَيْنِ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَمَاتَ مُوسَى وَهَارُونَ علیهم السلام فَدَخَلَهَا يَوْشَعُ بْنُ نُونٍ وَكَالِبُ وَابْنَاؤُهُمَا وَكَانَ مَعَهُمْ حَجَرٌ كَانَ مُوسَى يَضْرِبُهُ بِعَصَاهُ فَيَنْفَجِرُ مِنْهُ الْمَاءُ لِكُلِّ سَبْطٍ عَيْنٍ.» (قطب الدین راوندی، سعید

«بنی‌اسرائیل»، یکی پس از دیگری، از آزمایش‌های الهی مردود شدند و از این‌رو، سال‌های سال مبتلای به سرگردانی و حیرانی بودند. طاعونی سخت، در نیمی از روز، یکصد و بیست هزار نفر از آنان را به هلاکت رساند، جماعتی که روی برتافته و در نافرمانی تمام روزگار گذراندند.^۱

سرانجام حضرت موسی علیه‌السلام

پس از عصیان «بنی‌اسرائیل» و سرپیچی از فرمان حضرت موسی علیه‌السلام برای ورود به سرزمین مقدّس و نزول بلای سرگردانی چهل ساله در وادی «تیه»، آن حضرت در میان سختی و تنهایی ماند تا آن هنگام که برای کفن و دفن بدن مطهرش هیچیک از بنی‌اسرائیل حاضر نبودند. در روایتی که جناب صدوق در «کمال الدین» از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ذکر کرده، عمر حضرت موسی علیه‌السلام ۱۲۶ و عمر جناب هارون علیه‌السلام ۱۳۳ سال ذکر شده است.

قبر حضرت موسی علیه‌السلام را عموماً در کوه «نبا» یا «نبو» در کنار جاده اصلی، پهلوی تلسی قرمز رنگ ذکر کرده‌اند و قبر هارون علیه‌السلام را در «طور سینا».

از حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره قبر حضرت موسی علیه‌السلام سؤال شد، آن حضرت فرمودند:

«آن [قبر] بر کنار راه بزرگی، پهلوی تل سرخ است...»^۲

بن هبة الله، «قصص الأنبياء عليهم‌السلام»، ص ۱۷۲.

۱. حسن بن علی، امام یازدهم علیه‌السلام، «التفسیر المنسوب الی الامام الحسن العسکری علیه‌السلام»، صص ۲۶۰-۲۶۱.

۲. «هُوَ عِنْدَ الطَّرِيقِ الْأَعْظَمِ عِنْدَ الْكَثِيبِ الْأَحْمَرِ...» (ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، ج ۱، ص ۱۵۴).

درباره کیفیت وفات حضرت موسی علیه السلام امام صادق علیه السلام فرموده است:
«چون اجلش فرا رسید و مدت عمرش به پایان آمد و روزی اش به پایان رسید، ملک الموت علیه السلام نزد او آمد و گفت: «سلام بر تو ای کلیم الله!»
موسی گفت: «و علیک السلام. تو کیستی؟»
گفت: «من ملک الموت.»
گفت: «برای چه آمدی؟»
گفت: آمده‌ام تا تو را قبض روح کنم.»
موسی بدو گفت: «از کجا روحم را می‌گیری؟»
گفت: «از دهانت.»
موسی علیه السلام گفت: «چگونه چنین می‌کنی؛ در حالی که با این دهان با خدایم
جلّ جلاله تکلم کرده‌ام.»
گفت: «از دستت.»
موسی علیه السلام گفت: «چگونه چنین می‌کنی؛ در حالی که با آن، تورات را
برگرفته‌ام.»
گفت: «از پایت.»
موسی علیه السلام گفت: «چگونه چنین می‌کنی؛ در حالی که با آنها بر طور سینا
گام نهاده‌ام.»
گفت: «از چشمانت.»
موسی علیه السلام گفت: «چگونه چنین می‌کنی؛ در حالی که همیشه به رحمت
حقّ چشم دوخته‌ام.»
گفت: «از گوشت.»
موسی علیه السلام گفت: «چگونه چنین می‌کنی؛ در حالی که با آنها، کلام
پروردگارم جلّ جلاله را شنیده‌ام.»

خدای تعالی به ملک الموت وحی فرمود: «جانش را مگیر تا آنکه او باشد که آن را درخواست نماید.» ملک الموت بیرون آمد و موسی علیه السلام تا آنجا که خداوند اراده فرمود، زنده بود و یوشع بن نون را خواست و بدو وصیت کرد که امرش را مکتوم بدارد و پس از خود، به جانشینش وصیت نماید و از میان قوم خود، غایب شد.

در دوران غیبتش، مردی را دید که به حفر گوری مشغول بود. به او گفت: «آیا می خواهی در این کار کمکت کنم؟»

آن مرد گفت: «آری» و او را کمک کرد تا گور را کند و لحد را پرداخت. سپس موسی علیه السلام در آن خوابید تا بنگرد [اندازه اش] چگونه است. پس خدای تعالی پرده ها را کنار زد و او جایگاه خود را در بهشت دید و گفت: «ای خدای من! مرا قبض روح کن!» پس ملک الموت جانش را همان جا گرفت و دفنش کرد و خاک بر او ریخت و آنکه به حفر قبر مشغول بود، کسی جز ملک الموت نبود که به صورت آدمی در آمده بود و این در صحرای «تیه» بود و فریادکننده ای از آسمان ندا در داد که: «موسای کلیم در گذشت و کیست که دار فانی را وداع نکند؟»^۱

۱. جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عُمَارَةَ عَنِ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَخْبَرَنِي بِوَفَاةِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام. فَقَالَ عليه السلام: «إِنَّهُ لَمَّا أَتَاهُ أَجَلُهُ وَاسْتَوْفَى مَدَّتَهُ وَانْقَطَعَ أَكْلُهُ أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا كَلِيمَ اللَّهِ فَقَالَ مُوسَى وَعَلَيْكَ السَّلَامُ مِنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا مَلِكُ الْمَوْتِ قَالَ مَا الَّذِي جَاءَ بِكَ قَالَ جِئْتُ لِأَقْبِضَ رُوحَكَ فَقَالَ لَهُ مُوسَى عليه السلام مِنْ أَيْنَ تَقْبِضُ رُوحِي قَالَ مِنْ فَمَكَ قَالَ مُوسَى عليه السلام كَيْفَ وَقَدْ كَلَّمْتُ بِهِ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ فَمِنْ يَدَيْكَ قَالَ كَيْفَ وَقَدْ حَمَلْتُ بِهِمَا التَّوْرَةَ قَالَ فَمِنْ رَجْلَيْكَ قَالَ كَيْفَ وَقَدْ وَطَّئْتُ بِهِمَا طَوْرَ سَيْنَاءَ قَالَ فَمِنْ عَيْنِكَ قَالَ كَيْفَ وَلَمْ تَزَلْ إِلَى رَبِّي بِالرَّجَاءِ مَمْدُودَةً قَالَ فَمِنْ أذُنَيْكَ قَالَ كَيْفَ وَقَدْ سَمِعْتُ بِهِمَا كَلَامَ رَبِّي عِزَّ وَجَلَّ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى مَلِكِ الْمَوْتِ لَا تَقْبِضْ رُوحَهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يُرِيدُ ذَلِكَ وَخَرَجَ مَلِكُ الْمَوْتِ فَمَكَثَ مُوسَى عليه السلام مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَمَكُثَ بَعْدَ ذَلِكَ وَدَعَا يُوْشَعَ بْنَ نُونٍ فَأَوْصَى إِلَيْهِ وَأَمَرَهُ بِكُتْمَانِ أَمْرِهِ وَبِأَنْ يُوصِيَ بَعْدَهُ إِلَى مَنْ يَقُومُ بِالْأَمْرِ وَغَابَ مُوسَى عليه السلام عَنْ قَوْمِهِ فَمَرَّ فِي غَيْبَتِهِ بِرَجُلٍ وَهُوَ يَحْفَرُ قَبْرًا فَقَالَ لَهُ أَلَا أَعَيْنَكَ عَلَى حَفْرِ هَذَا الْقَبْرِ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ بَلَى فَأَعَانَهُ حَتَّى حَفَرَ الْقَبْرَ وَسَوَّى اللَّحْدَ ثُمَّ

بعد از آن حضرت، یوشع بن نون، از پیامبران «بنی اسرائیل» جانشین حضرت موسی علیه السلام شد. وی از نوادگان حضرت یوسف نبی علیه السلام بود و به مدت سی سال، زندگی کرد^۱ و به هدایت ایشان، بنی اسرائیل به جنگ عمالقه که در سرزمین مقدس ساکن بودند، رفتند و شهر «اریحا» و سرزمین «فلسطین» را فتح کردند.^۲

فساد انگیزی بنی اسرائیل

موضوع فسادانگیزی بنی اسرائیل، فصل بزرگی از تاریخ انبیای الهی و همه آنچه را که بر مؤمنان و مستضعفان گذشته، به خود اختصاص داده است. این مفسده‌جویی پیایی، سرانجام این قوم را مبتلای «سنت استبدال» و خروج از طرح کلی الهی در همراهی با انبیاء برای تأسیس مدینه طیبه ساخت و موجب شکل‌گیری سلسله ممتدی شد که «قبیله رحمت» را از «قبیله لعنت» جدا می‌ساخت.

کتب مقدس از قول خداوند متعال از این انحراف بزرگ بنی اسرائیل رونمایی کرده و سرانجام تاریخ را برملا ساخته‌اند.

«قرآن کریم» در «آیات ۴-۷ سوره اسراء» از وقوع دو مفسده بزرگ سخن به میان آورده است و می‌فرماید:

«وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ

اضْطَجَعَ فِيهِ مُوسَى عليه السلام لِيَنْظُرَ كَيْفَ هُوَ فَكَشَفَ اللَّهُ لَهُ الْغَطَاءَ فَرَأَى مَكَانَهُ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ يَا رَبِّ ائْتِنِي إِلَيْكَ فَقَبِضْ مَلِكَ الْمَوْتِ رُوحَهُ مَكَانَهُ وَدَفَنَّهُ فِي الْقَبْرِ وَسَوِّ عَلَى التُّرَابِ وَكَانَ الَّذِي يَحْفَرُ الْقَبْرَ مَلِكَ الْمَوْتِ فِي صُورَةِ آدَمِيٍّ وَكَانَ ذَلِكَ فِي النَّبِيِّ فَصَاحَ صَائِحٌ مِنَ السَّمَاءِ مَاتَ مُوسَى كَلِيمُ اللَّهِ وَ أَى نَفْسٍ لَا تَمُوتُ...» (ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، ج ۱، ص ۱۵۳-۱۵۴).

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، ج ۱، ص ۲۷.

۲. مجلسی، محمدباقر، «بحار الأنوار»، ج ۱۳، ص ۱۸۶.

وَلْتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا. فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا. ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا. إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا؛ و در کتاب آسمانی [شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که: قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواید خاست.

پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند، بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها [یتان برای قتل و غارت شما] به جست‌وجو درآیند و این تهدید تحقق‌یافتنی است.

پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‌دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم. اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید، به خود [بد نموده‌اید] و چون تهدید آخر فرا رسد [بیایند] تا شما را اندوهگین کنند و در معبد [تان] چنان‌که بار اول داخل شدند [به زور] درآیند و بر هر چه دست یافتند، یکسره [آن را] نابود کنند.»

مفسران «قرآن کریم» هر یک وجوه مختلفی از این دو مفسده بزرگ را بیان داشته و سعی در رمزگشایی از آیات کرده‌اند.

نظر برخی از مفسران قرآن کریم

دیدگاه مفسران در مورد دو سرکشی و تبهکاری بزرگ فرزندان اسرائیل و پیامدهای آن، متفاوت است. به جاست که چکیده و فشرده بهترین و مهم‌ترین دیدگاه‌ها را در اینجا بیاوریم.

به باور گروهی از مفسران، پس از نخستین سرکشی و طغیانگری «بنی اسرائیل»، خدا یکی از شاهان «ایران»، یا یکی از شاهان «بابل»، بخت‌النصر را به کیفر بیدادشان بر آنان چیره ساخت.

۱. بخت‌النصر که از دست نشانندگان «نمرود» و از مادری آلوده‌دامان بود، بر «بیت‌المقدس» چیره شد و مسجد را ویران ساخت، «تورات» را به آتش کشید و لاشه مردارها را به مسجد افکند و در برابر خون «یحیی» هفتاد هزار تن از آنان را قتل عام کرد و زنان و کودکانشان را به بند اسارت کشید، خانه‌ها را غارت نمود و با ده‌ها هزار اسیر به بابل بازگشت که این اسیران، یک قرن در بردگی مجوسیان بودند.

آنگاه خدا توبه بنی اسرائیل را پذیرفت و با تحویل مطلوب فکری و عقیدتی و عملی در آنان، رحمت خود را جایگزین غضب ساخت و یکی از شاهان ایران زمین را که خدا شناس بود، وسیله بازگشت آنان به بیت‌المقدس

ساخت.

آنان یک قرن راه شرف و دوستی را در بیت‌المقدس پیش گرفتند و خدا اقتدار و آزادی به آنان ارزانی داشت؛ اما دگرباره به بد مستی روی آوردند و طغیانگری و بیداد پیشه ساختند که کیفر کارشان گریبانشان را گرفت و یکی از شاهان «روم» بر آنان تاخت و ضمن گرفتن بیت‌المقدس و ویران ساختن آن، مردم را به اسارت گرفت؛

۲. «محمد بن اسحاق» در این مورد می‌گوید:

بنی‌اسرائیل به نافرمانی خدا پرداختند؛ اما در میانشان جوانانی خداجو بودند که خدا به خاطر شایسته‌کرداری آنان، از آن مردم کفران‌گر می‌گذشت و کیفرشان نمی‌کرد؛ باشد که به خود آیند.

اما سرانجام، پس از طغیانشان نخستین بلا بر آنها فرود آمد و آن این‌گونه بود که خدا پس از «زکریا»، پیامبری به نام «شعیا» را به سوی آنان فرستاد و او پیامبری بود که نوید آمدن مسیح علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله را به آنان داد و پادشاه آنان را به حق و عدالت فرا خواند و به مردم هشدارها داد؛ اما آنها نشنیدند و نپذیرفتند. فرمانروای آنان بیمار گردید و در همان شرایط بود که مورد هجوم «سخاریب» و ششصد هزار تن از نیروهای او قرار گرفتند و بیت‌المقدس در آستانه سقوط قرار گرفت.

مردم با دلهره و نگرانی بسیار به پیامبرشان روی آوردند و زبان به ندامت گشودند. شعیا، با دعای خویش فرمانروای آنان را بهبود بخشید و با سر و سامان گرفتن جامعه از یک سو و تشویق و ترغیب پیامبرش به پایداری از سوی دیگر، سرانجام بنی‌اسرائیل جان گرفتند و دشمن را شکست دادند و سخاریب به اسارت آنان در آمد و لشکرش تار و مار گردید.

آنان او را به فرمان خدا آزاد ساختند تا برود و مردم خویش را

از راز شکست سپاه گران خود با خبر سازد؛ او رفت و پس از هفت سال در آستانه مرگ قرار گرفت و پیش از مرگ، فرزند زاده خویش، «بخت النصر» را به جانشینی خود برگزید.

پس از هفده سال از آن روزهای خوش، فرمانروای بنی اسرائیل مُرد و جانشینانش به جنگ قدرت پرداختند. پیامبرشان از فرجام سیاه کاری، آنان را هشدار داد؛ اما آنان به جای حق‌پذیری، قصد جان او کردند و او از شرارت آنان، در دل درختی بسیار بزرگ نهان گردید و آن تبهاران آن حضرت را با درخت به دو نیم کردند.

خدا پیامبر دیگری به نام «ارمیا» را که از نوادگان هارون علیه السلام بود، به سوی آنان گسیل داشت؛ اما آنان دعوت عادلانه و توحیدی او را نیز نشنیدند و آن حضرت آنان را رها کرد و رفت.

آنگاه بود که پس از طغیان و گناه و از هم گسیختگی بسیار آنان، «بخت النصر» به «بیت المقدس» تاخت آورد و به جنایت‌های تکان‌دهنده‌ای دست یازید و با هزاران اسیر به «بابل» باز آمد...؛

۳. به باور پاره‌ای، این کیفر آنان به خاطر ریختن خون یحیی علیه السلام آن پیامبر بزرگ خدا بود؛ چرا که زمامدار شهوت‌پرست آنان می‌خواست با دختر همسر خویش ازدواج نماید و یحیی علیه السلام این کار را روا نمی‌شمرد. این حق‌گویی و حق‌پویی آن پیامبر بزرگ، بر مادر دختر - که عنصری تبهار بود - گران آمد و با به دل گرفتن کینه کور او، زمامدار خودکامه را به کشتن «یحیی» وسوسه کرد و او را به این شقاوت هولناک فرمان داد. پاره‌ای آورده‌اند که: خون یحیی علیه السلام همچنان جوشش داشت تا آنگاه که بخت النصر بر آنان تاخت و هفتاد هزار تن را به خاک و خون کشید. آری، آنگاه بود که خون او از جوشش فروماند.

همه مفسران و مورخان بر آنند که حضرت یحیی علیه السلام به هنگام طوفان و طغیان دوم بنی‌اسرائیل به شهادت رسید.

۴. «مقاتل» بر آن است که میان تبهکاری اول و دوم آنان، دو‌یست سال فاصله بود.

۵. برخی بر آنند که پس از طغیان نخست بنی‌اسرائیل، بخت‌النصر آنان را درهم کوبید و پس از فتنه دوم و شهادت یحیی علیه السلام به دست آنان، شاهان «ایران» و «روم» بر آنان تاختند و ضمن درهم کوبیدن «بیت‌المقدس»، هشتاد هزار تن از آنان را نابود کردند و آن شهر تا زمان خلیفه دوم، ویران بود و او آن را دگر باره ساخت و آباد کرد و آنگاه چنان شد که هیچ فرد رومی بدون اجازه و دلهره، توان ورود به آنجا را نداشت؛

۶. و برخی دیگر بر این باورند که پس از تبهکاری نخست آنان، «جالوت» بر آنان تاخت و پس از تبهکاری دومشان، «بخت‌النصر» با آنان به جنگ برخاست و نابودشان کرد؛ و الله اعلم.^۱

مرحوم علامه طباطبایی در «تفسیر المیزان» نظر به تأویل آیات «سوره اسراء» از قول ائمه هدی علیهم السلام داشته و از قول مفسر «البرهان» می‌نویسد:

تفسیر «برهان» از «ابن قولویه» نقل کرده که وی به سند خود از صالح بن سهل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در ذیل آیه «وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» فرمودند:

«یکی کشته شدن امیر المؤمنین علیه السلام و یکی ضربت خوردن حسن بن علی علیه السلام است»

و در تفسیر «وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا» فرموده‌اند:

۱. طبرسی، فضل بن حسن، «ترجمه مجمع البیان»، مترجم: علی کرمی، قم، مؤسسه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان، ۱۳۸۷، ج ۱۵، ذیل تفسیر آیات ۴-۸ سوره اسراء (بنی‌اسرائیل).

«مقصود کشتن حسین بن علی علیه السلام است»

و در باره جمله: «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ أُولَاهُمَا» فرمودند:

«وقتی که حسین یاری شود، «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ»، قبل از قیام قائم علیه السلام قومی برانگیخته شود که هیچ خونی از آل محمد علیهم السلام را بی انتقام نگذارند و انتقام همه خون‌های ریخته شده از اهل بیت علیهم السلام را بگیرند، «وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا» و این وعده‌ای است شدنی»^۱

مؤلف: در این معنا، روایت‌های دیگری نیز هست که سیاقش مانند این روایت تطبیق حوادثی است که در این امت واقع می‌شود و در میان بنی‌اسرائیل اتفاق افتاده است و در حقیقت، در مقام تصدیق مطلبی است که رسول خدا پیش‌بینی کرده و فرموده بود:

«این امت به زودی همان را که بنی‌اسرائیل مرتکب شد، دقیقاً و مطابق النعل بالنعل مرتکب خواهد شد؛ حتی اگر بنی‌اسرائیل داخل سوراخی رفته باشد، این امت نیز خواهد رفت.»

پس این روایات را نباید جزو روایاتی شمرد که آیه مورد بحث را تفسیر می‌کند؛ بلکه تنها در مقام جری و تطبیق است؛ چرا که می‌بینیم هر کدام از این روایت‌ها، آیه را به گونه‌ای تطبیق کرده‌اند.^۲

۱. بحرانی، سید هاشم، «البرهان»، ج ۲، ص ۴۰۷، ح ۳.
۲. طباطبایی، سید محمد حسین، «ترجمه تفسیر المیزان»، ج ۱۳، صص ۵۷-۵۸، ذیل تفسیر آیات ۲-۸ سوره اسراء.

تأویل ائمه معصومان علیهم السلام

رمزگشایی از بسیاری از آیات «قرآن کریم» بدون مدد جستن از روایات و تأویلات رسیده از حضرات معصومان علیهم السلام که عالم به باطن آیات و راسخون در علمند، ممکن نیست.

ائمه هدی علیهم السلام در تأویل آیات ۴ تا ۷ از «سوره اسراء»، اشاره قرآنی درباره فساد بنی اسرائیل را به شهادت رساندن و آزار و اذیت به اهل بیت علیهم السلام دانسته‌اند؛ چنان که نقل شده است:

عبد الله بن قاسم بطل درباره آیه شریفه: «وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لُتْفِيسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ...»^۱ از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند:

«این آیه به کشتن علی بن ابی طالب علیه السلام و نیزه زدن به حسن علیه السلام نظر دارد. و «و نیز سرکشی خواهید کرد» حاکی از کشته شدن امام حسین علیه السلام است. و «چون از آن دو بار وعده نخستین در رسید...» حکایت از ریخته شدن خون حسین علیه السلام دارد و «گروهی از بندگان خویش را که جنگاورانی زورمند بودند بر سر شما فرو فرستادیم، آنها حتی در درون خانه‌ها

۱. «و بنی اسرائیل را خبر دادیم که، دو بار در زمین فساد خواهید کرد» (سوره اسراء، آیه ۴).

هم کشتار کردند» بر مردمی دلالت دارد که خداوند پیش از ظهور امام قائم علیه السلام می فرستد و هیچ کس را که مسئول خونی است در خاندان محمد صلی الله علیه و آله وانگذارند؛ مگر آنکه او را بکشند. «و این وعده به انجام رسید» یعنی ظهور امام قائم علیه السلام و مقصود از آیه شریفه: «بار دیگر شما را بر آنها غلبه دادیم...» رجعت امام حسین علیه السلام است با هفتاد تن از یاران وفادار خود که کلاه خودهای زرین بر سر دارند، از دو سو و به مردم خبر می دهند که این حسین علیه السلام است که رجعت کرده و بیرون آمده تا هیچ مؤمنی درباره آن حضرت شک و تردید نکند و بدون تردید، او دجال و شیطان نیست و هنوز حجت بن الحسن علیه السلام میان مردم است و چون در دل مؤمنان استوار شود که او حسین علیه السلام است، اجل امام دوازدهم که حجت است، فرارسد و همانا امام حسین علیه السلام خواهد بود که او را غسل می دهد و کفن و حنوط می کند و به خاکش می سپارد و عهده دار تجهیز جنازه وصی نشود؛ مگر وصی و امام.»^۱

علو، کشتن امام حسین علیه السلام است

محمد بن جعفر کوفی رزازی، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از موسی

۱ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» قَالَ: «قَتَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَطَعَنَ الْحَسَنَ علیه السلام وَ لَتَعْلَنَ عُلُوًّا كَبِيرًا» قَالَ: قَتَلَ الْحُسَيْنَ علیه السلام. «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ أُولَاهُمَا» فَإِذَا جَاءَ نَصْرُ دَمِ الْحُسَيْنِ علیه السلام «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أَوْلَىٰ بِأَسْ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ»، قَوْمٌ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ علیه السلام فَلَا يَدْعُونَ وَتَرَا لَأَلَّ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله إِلَّا قَتَلُوهُ. «وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا» خُرُوجِ الْقَائِمِ علیه السلام «ثُمَّ رَدَدْنَا لِكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ» خُرُوجِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فِي سَبْعِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِمُ الْبَيْضُ الْمَذْهَبُ لِكُلِّ بَيْضَةٍ وَجْهَانِ الْمُؤَدُّونَ إِلَى النَّاسِ أَنْ هَذَا الْحُسَيْنُ علیه السلام قَدْ خَرَجَ حَتَّى لَا يَشْكُ الْمُؤْمِنُونَ فِيهِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ بِدَجَّالٍ وَلَا شَيْطَانٍ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ علیه السلام بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ - فَإِذَا اسْتَفْرَّتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام جَاءَ الْحُجَّةُ الْمَوْتُ فَيَكُونُ الَّذِي يُغْسَلُهُ وَ يُكْفَنُهُ وَ يُحْنَطُهُ وَ يَلْحَدُهُ فِي حُفْرَتِهِ - الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام - وَ لَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ. (كليني، محمد بن يعقوب، «الكافي»، ج ۸، ص ۲۰۶.)

بن سعدان، از عبد الله بن القاسم الحضرمی از صالح بن سهل، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام در ذیل فرموده حق تبارک و تعالی «وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لُتْفِيسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ»، نقل نموده که آن جناب فرمودند: «مقصود از «مرتین» یکی کشتن حضرت علی علیه السلام بوده و دیگری زخم زبان زدن به امام حسن علیه السلام می باشد و مراد از «وَلَتَعْلَنَّ عَلُوًّا كَبِيرًا» کشتن حضرت امام حسین علیه السلام می باشد.»^۱

رددنا اموالکم و... یعنی رجعت

از رفاعه بن موسی نقل می کند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «اولین کسی که به دنیا برمی گردد، حسین علیه السلام و اصحاب اویند و از یزید و یاراناش، آنگاه بدون ذره ای کم و زیاد، از آنان انتقام گیرد.»
آنگاه امام صادق علیه السلام فرمودند:

«سپس بر ضد آنها، دولت به شما دادیم و به مال و اولاد مددتان کردیم و عدد افرادتان را زیادتر کردیم.»^۲

عباد یعنی یاران قائم علیهم السلام

از حمران بن اعین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که حضرت این آیه را می خواندند «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بِأَسْ شَدِيدٍ» و

۱. حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْقُرَشِيِّ الرَّزَّازُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ الْحَنَاطِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَاسِمِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ - لُتْفِيسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» قَالَ عليه السلام: «قَتَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَطَعَنَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام وَ لَتَعْلَنَ عَلُوًّا كَبِيرًا قَتَلَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام...» (ابن قولويه، جعفر بن محمد، «کامل الزیارات»، ص ۶۲-۶۳).

۲. «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَكْبُرُ إِلَيَّ الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَأَصْحَابُهُ وَيَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَأَصْحَابُهُ فَيَقْتُلُهُمْ حَذْوًا الْقَذَىٰ بِالْقَذَىٰ.» ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا.» (عیاشی، محمد بن مسعود، «تفسیر العیاشی»، ج ۲، ص ۲۸۲).

می فرمودند:

«این بندگان خدا، قائم علیه السلام و یاران او هستند که سخت نیرومند می باشند.»^۱
تفسیر و تأویل رسیده درباره آیات، پرده از کیفر بزرگی برمی دارد که خداوند درباره مفسد بنی اسرائیل وضع فرموده و در آخرالزمان، فصل ظهور حضرت موعود، مصداق یافته و معمول داشته می شود تا پس از آن، مؤمنان بی هیچ پروا در سایه سار منجی موعود همه ادیان، حیات طیبه را تجربه کنند.

۱. عَنِ خُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: كَلِمَانِ يَقْرَأُ «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أَوْلَىٰ بِأَسْ شَدِيدٍ» ثُمَّ قَالَ: «وَهُوَ الْقَائِمُ علیه السلام وَأَصْحَابُهُ أَوْلَىٰ بِأَسْ شَدِيدٍ.» (عیاشی، محمد بن مسعود، «تفسیر العیاشی»، ج ۲، ص ۲۸۱).

فصل سوم:

امر این امت هم مثل امر بنی اسرائیل است

رخدادهای مشترک بدون کم و زیاد

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به رخدادهای مشترک و بدون کم و زیاد در میان بنی اسرائیل و بنی اسماعیل اشاره کرده و فرمودند:

«يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ مَا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذُو النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ حَذُو الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ»^۱

هر اتفاقی که در بنی اسرائیل رخ داد، در این امت هم رخ می‌دهد. قدم جای قدم آنان می‌گذارند و تیر به همانجا که آنان زدند، می‌زنند.»

گویی غفلت از سنت‌های ثابت تاریخی، همه اقوام را شاهد تکرار تاریخ و حوادث رفته بر سایر امت‌ها می‌کند.

قوانین و سنن تاریخی، به مراتب قوی‌تر از قوانین جاری در میان پدیده‌های فیزیکی جهان مادی بوده و قادر به تنظیم یا دگرگونی همه مناسبات و معاملات فردی و جمعی‌اند و با قدرت در سرنوشت انسان‌ها، نقش‌آفرینی می‌کنند.

آنچه که موجب بود تا طی هزاره‌ها و قرون، انبیای الهی یکی پس از

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، «من لا یحضره الفقیه»، ج ۱، ص ۲۰۳.

دیگری، برای هدایت انسان‌ها پای بر عرصه هستی بگذارند، تکرار تاریخ تکرار اعمال مردمان در سرکشی و عصیان و بالأخره تکرار این سنن ثابت بود. امت پیامبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله نیز حسب پیش‌بینی آن رسول گرامی، بر همین مدار مستقر شدند، مداری که مرضی رضای خداوند نبود؛ اما اثرات وضعی‌اش را بر جای می‌گذارد.

مسلمانان به جای آنکه پا جا پای انبیای عظام الهی بگذارند، پا جا پای اشرار «بنی‌اسرائیل» گذاشتند.

مرحوم صدوق در کتاب «کمال‌الدین و تمام‌النعمه» می‌فرماید: به سند صحیح از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل است که فرمودند:

«كُلُّ مَا كَانَ فِي الْأُمَّمِ السَّالِفَةِ يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلَهُ حَذْوِ النَّعْلِ
بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ؛^۱

آنچه در امت‌های سابق واقع شده است، بدون کم و زیاد در این امت هم واقع می‌شود.»

و متأسفانه این امت به نحو خاص، به همان راهی رفت که بنی‌اسرائیل پیش از آن رفته بودند.

۱. ابن‌بابویه، محمد بن علی، «کمال‌الدین و تمام‌النعمه»، ج ۲، ص ۵۳۰.

۱. کبر و حسد اولین بنیان‌های شیطانی

حسد، اولین پدیده و فبیح‌ترین صفات اخلاقی آشکار شده در عالم خلقت است که اول ابلیس و پس از آن قابیل و سلسله بلند بنی ابلیس را مبتلا و در مفاک هلاکت افکند. شگفت آنکه این نیز از روز نخست تا به امروز، به نحو خاص، متوجه آل محمد صلی الله علیه و آله بوده است.

در «تفسیر قمی» از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«منظور از ناس در این آیه (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ...)»
امیرالمؤمنین و ائمه معصومان علیهم السلام هستند که مورد حسد واقع شده‌اند و
ملک عظیم، خلافت بعد از نبوت است که آن نیز به ائمه علیهم السلام عطا شده
است.»^۲

خداوند متعال، جناب آدم علیه السلام را نیز در وقت مشاهده صورت‌های نوری
اهل بیت علیهم السلام بر بلندای عرش، متذکر دوری از حسد درباره اینان شده بود،

۱. سوره نساء، آیه ۵۴.
۲. «يَعْنِي بِالنَّاسِ هُنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةَ علیهم السلام عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ
إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا وَ هِيَ الْخِلَافَةُ بَعْدَ النَّبُوَّةِ وَ هُمْ الْأَئِمَّةُ علیهم السلام.»
(قمی، علی بن ابراهیم، «تفسیر قمی»، قم، دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۱، ص
۱۴۰).

مبادا که در دام ابلیس افتاده و با ابتلای به حسد، از درگاه الهی رانده شوند. ابلیس، نیک دریافته بود که خطاب «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۱ من در زمین جانشینی قرار می‌دهم. خبر فرارسیدن فصلی از حیات بر عرصه هستی و در میان جن و انس می‌دهد که در آن فصل، حضرت خلیفه‌الله، ولی‌الله الأعظم در منصب قائم‌مقامی خداوند متعال، بر جمیع ساکنان عالم امکان حکم می‌راند و این واقعه بر ابلیس و پس از آن، «بنی قابیل» و «بنی اسرائیل» گران می‌آید. بدین سبب، ابلیس همه همت خویش را مصروف آن داشت تا با رهزنی انسان، او را از ورود به حصن حصین ولایت خداوند متعال و اهل بیت علیهم‌السلام بازدارد؛ چرا که آن رسول مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده بودند که:

«وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»^۲
ولایت علی بن ابی‌طالب قلعه محکم من است؛ پس هر کس وارد حصن من
شود، از عذاب من در امان می‌ماند.»

۱. سوره بقره، آیه ۳۰.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، «عیون أخبار الرضا علیه‌السلام»، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ ه.ق.، ج ۲، ص ۱۳۶.

حسد بر محمد و آل محمد ﷺ

کلام زیبا و پرمغزی از حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است که فرمودند:

«الْحَسَدُ مِقْنَصَةُ إِبْلِيسَ الْكُبْرَى؛ حَسَدُ دَامِ بَزْرَگِ ابْلِيسِ اسْت.»

و در کلامی دیگر، از آن به عنوان «شَرِّ الامْرَاضِ»^۱ یعنی بدترین بیماری‌ها

و خوی فرومایگان و تنگ‌نظران یاد کرده‌اند:

«الْحَسَدُ دَابُّ السُّفْلِ وَ اَعْدَاءُ الدُّوْلِ»^۲

حسد شیوه آدم فرومایه پست مرتبه و طریقه دشمنان دولت‌هاست.»

حسد درباره جایگاه و مقام اهل بیت (علیهم السلام) در صبحگاه آفرینش، از ابلیس،

آغاز و پس از آن، نسل به نسل، به «بنی قابیل» و «بنی اسرائیل» منتقل

گردید و تابعان آنان، یعنی بنی‌امیه را نیز به خود مبتلا ساخت. جناب

مولانا در دفتر اول از «مثنوی» بلند خود می‌فرماید:

ور حسد گیرد تو را در ره گلو

در حسد ابلیس را باشد غلو

۱. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، «تصنیف غرر الحکم و درر الکلم»، قم، دفتر تبلیغات، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۲۹۹.

۲. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، «تصنیف غرر الحکم و درر الکلم»، ص ۳۰۰.

۳. همان، ص ۲۹۹.

کاوز آدم ننگ دارد از حسد

با سعادت جنگ دارد از حسد

عقبه‌ای زین صعب‌تر در راه نیست

ای خنک آن، کش حسد همراه نیست

وی دلیل اصلی رانده شدن ابلیس از آستان حضرت خداوندی را حسد دانسته و راز خودداری از سجده بر آدم (علیه السلام) را همین می‌شناسد و می‌فرماید:

ترک سجده از حسد گیرم که بود

و در پایان توصیه دارد:

هان و هان ترک حسد کن با شهان

ورنه ابلیسی شوی اندر جهان^۱

همه کین‌ورزی بنی‌امیه نیز درباره امیرالمؤمنان علی (علیه السلام) به حسد

فرزندخواندگان ابلیس درباره ولایت، امامت و خلافت ایشان برمی‌گشت.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده بودند:

«هرکس به علی حسادت ورزد، به من حسادت ورزیده است. هرکس بر

من حسادت ورزد، کافر است و به جهنم خواهد رفت.»^۲

هر چه در گذر زمان، از قابلیت‌ها، توانایی‌ها و فضیلت‌های امام علی (علیه السلام)

بر مردم آشکارتر می‌شد، بر میزان حسد و کین بنی‌امیه و تلاش آنان برای

ساقط کردن ایشان از جایگاه خاصش نیز افزوده می‌شد.

در تفسیر آیه مبارکه

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ

۱. مولوی، «مثنوی معنوی»، دفتر دوم، بخش ۹۹.

۲. قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «مَنْ حَسَدَ عَلِيًّا فَقَدْ حَسَدَنِي وَمَنْ حَسَدَنِي فَقَدْ كَفَرَ» وَ فِي خَبَرٍ: «وَمَنْ حَسَدَنِي دَخَلَ النَّارَ.» (ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، «مناقب آل أبي طالب (علیهم السلام)»، ج ۳، ص ۲۱۳.)

الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا؛^۱

بلکه آنان به گروهی از مردم، به خاطر آنچه خدا از فضلش به آنان عطا کرده بود، رشک می‌ورزند. تحقیقاً ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و به آنان، فرمانروایی بزرگ بخشیدیم.»

ریشه‌های کینه و حسد بنی‌امیه

در منابع تاریخی، از کینه و دشمنی ریشه‌دار بنی‌امیه درباره بنی‌هاشم سخنان بسیاری به میان آمده است.

جناب عبدمناف، جدّ سوم رسول خدا ﷺ بود که از ایشان، چهار پسر به نام‌های هاشم، عبد شمس، مطلب و نوفل، به دنیا آمدند.

عبدشمس، پدر امیه سرسلسله امویان است که با دیدار فضایل هاشم، به مخالفت با او برخاست و برای فریب مردم سعی کرد با بذل و بخشش، قلوب مردم را به سوی خود جذب کند تا شاید مردم از اطراف هاشم پراکنده شوند؛ اما این عمل بی‌تأثیر بود.

امر بر آن شد تا امیه با عموی خود، هاشم، پیش کاهنی رفته و از او بخواهد که یکی از آنها را تصدیق کند و گواهی دهد که کدامیک زمام امور را به دست گیرد.

جناب هاشم با بزرگواری، اما مشروط، این مراجعه به دانای عرب را پذیرا شد. شرط این بود که هر کس در این دیدار محکوم شد، هر سال یکصد شتر در مراسم حجّ قربانی کند، دوم آنکه شخص محکوم به مدّت ده سال از «مکه» تبعید شود.

هنگامی که آن دو نزد کاهن رفتند و چشم دانای عرب به چهره هاشم افتاد، زبان به مدح گشود و او را تأیید کرد و طبق قرار قبلی، امیه «مکه» را به قصد «شام» ترک گفت و زمینه‌های حسادت موروثی بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه شروع گردید و نفوذ آل‌امیه را در این سرزمین فراهم ساخت.^۱

آثار این حسادت موروثی ۱۳۰ سال پس از اسلام نیز ادامه داشت و جنایاتی به بار آورد که در تاریخ بشریت بی‌سابقه است، داستان گذشته علاوه بر اینکه آغاز عداوت دو طایفه را روشن می‌کند. علل نفوذ امویان را در محیط شام نیز واضح می‌سازد و معلوم می‌شود که روابط کهن امویان با اهالی این مرز و بوم، مقدمات حکومت امویان را در این مناطق، فراهم ساخته بود.^۲

با فوت عبدمناف، مناصب اجتماعی او بین هاشم و عبدشمس تقسیم شد، بدین صورت که منصب رفادت (اطعام حجاج) و سقایت (آب‌دهی حجاج) به هاشم و منصب قیادت (فرماندهی جنگ‌ها و شاخه نظامی قریش) بر عهده عبدشمس گذاشته شد. علاوه بر این، به طور کلی ریاست قریش بعد از عبدمناف به هاشم واگذار شد... از همین زمان، قبیله قریش به دو شاخه مهم «بنی‌هاشم» و «بنی عبدشمس» تقسیم می‌شود که در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، رقابت فشرده‌ای را با هم آغاز می‌کنند.^۳

امویان در عصر جاهلی، از توانگران قریش به شمار می‌آمدند و

۱. سبحانی، جعفر، «فروغ ابدیت»، ج ۱، صص ۸۷-۸۸؛ به نقل از مرکز مطبوعاتی دارالتبلیغ اسلامی.

۲. همان، ص ۸۸.

۳. حضرتی، حسن، «بن‌مایه‌های رخداد عاشورا (بررسی تاریخی)»، مجله تاریخ اسلام، بهار ۱۳۷۹، شماره ۱، ص ۹۴.

بجارت‌پیشه بودند و با قبایل دیگر برای کسب تصدّی منصب‌های «کعبه» و به رخ کشیدن برتری‌شان، درگیری داشتند.^۱

در مقابل، «بنی‌هاشم»، به‌رغم ضعف در فعالیت‌های اقتصادی، از حیثیت اجتماعی و فرهنگی برتری نسبت به «بنی‌امیه» برخوردار بودند.

ظهور پیامبری از بنی‌هاشم، باعث حسادت بنی‌امیه گردید؛ از دودمان بنی‌اسماعیل. این موضوع همان اندازه برای بنی‌امیه سخت و سنگین بود که برای بنی‌اسرائیل. از این رو، امویان و دیگر قبایل قریش، مواضع سختی در برابر رسول خدا ﷺ اتخاذ کردند، تنها تعداد انگشت‌شماری به پیامبر ایمان آوردند و برای حفظ ایمانشان، به «حبشه»، مهاجرت کردند.^۲

از امیه، حرب و صخر به جا ماندند و ریشه‌های شجره ملعونه را تشکیل دادند.

ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد:

از دشمنان سرسخت اسلام که به تکذیب پیامبر خدا، ﷺ به پاخاستند، ابوسفیان بن حرب بن امیه بود که در جنگ‌هایی که بر ضد اسلام صورت می‌گرفت، پیشگام و پرچم به دست بود. دشمنان پیامبر ﷺ نیروهای احد و خندق و غیر اینها به راه انداختند و از سوی خدا و پیامبرش ﷺ مورد لعن قرار گرفتند؛ آن‌هم نه یک بار و دوبار، بلکه مکرر و متعدّد تا اینکه سرانجام در زیر نفاق، کفر خود را پوشاندند و بر اسلام و مسلمانان ضربه زدند و خداوند در «آیه ۶۰ سوره اسراء» با تعبیر «شجره ملعونه» آنان را رسوا ساخت و هیچ‌کس از مفسران قرآن در این مورد، اختلافی نکرده

۱. محمودی، علی، «بنی‌امیه»، پژوهشکده باقر العلوم؛ به نقل از «اعلام قرآن»، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، بوستان، قم، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۲۳۴.

۲. محمودی، علی، «بنی‌امیه»، پژوهشکده باقر العلوم.

است.^۱

با رحلت رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، همه کین و حسد بنی‌امیه، متوجه امام علی علیه السلام شد، جماعت گرد آمده در «سقیفه»، امر خلافت بر حق امام را بر مدار دیگری چرخانده و غاصب این امر مهم و مورد تأیید و خواست خداوند شدند.

علامه تهرانی به استناد منابع تاریخی می‌نویسد:

باری، یکی از مصادیق اعظم شجره خبیثه، طایفه بنی‌امیه هستند که در «قرآن کریم»، از آن نیز به شجره ملعونه نام برده شده است. شیخ محمود ابوریّه در این باره می‌گوید:

اما اختلاف ریشه‌دار که میان بنی‌امیه و بنی‌هاشم در عصر جاهلیت بوده است، ما رشته سخن را در این زمینه به مورخ کبیر «مقریزی» می‌سپاریم؛ زیرا وی در کتاب خود، «النزاع و التخاصم فیما بنی‌امیه و بنی‌هاشم» درباره آن تسجیل کرده است و اینک ما برخی از گفتار او را ذکر می‌نماییم:

من بسیار در فکر فرورفته و در شگفت می‌افتادم از سرکشی بنی‌امیه برای امر خلافت، با آنکه از ریشه و بن و اصل رسول الله دورتر هستند و بنی‌هاشم نزدیک می‌باشند و با خود می‌گویم: چگونه به فکر خلافت افتادند؟ بنی‌امیه و بنی‌مروان بن حکم طرید و تبعیدی رسول الله آنکه رسول خدا بر او لعنت فرستاد، کجا و فکر خلافت، بسا وجود تحکیم عداوت میان بنی‌امیه و بنی‌هاشم در ایام جاهلیت و از آن گذشته، شدت عداوت بنی‌امیه با رسول الله و مبالغه ایشان در آزار و اذیت او و استمرارشان در تکذیب او در آنچه از طرف خداوند آورده بود، از روزی

۱. «شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید»، ج ۱۵، صص ۱۷۴-۱۷۵.

امر این امت هم مثل امر بنی اسرائیل است ■ ۱۷۷

که خدای سبحان او را مبعوث به رسالت کرد و به دین هدایت و آئین حق دعوت نمود تا هنگامی که مگه فتح شد و برخی از آنها به اسلام داخل شدند.

سوگند به جان خودم ابداً هیچ فاصله‌ای بیشتر از فاصله بنی‌امیه با امر خلافت وجود ندارد؛ زیرا میان بنی‌امیه و خلافت هیچ پیوندی وجود ندارد و هیچ پیوندی وجود ندارد و هیچ رابطه‌ی نسبی نیز موجود نمی‌باشد...^۱

چهره‌های مشهور بنی‌امیه در زمان حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از بیعت با ایشان سرباز زدند و به بهانه خونخواهی عثمان با عایشه همراه شدند و جنگ جمل راه انداختند و امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و بسیاری از بنی‌هاشم و شیعیان را به شهادت رساندند.^۲

نخستین کسی که در بنی‌امیه حکومت تشکیل داد و دولت اموی را پایه‌گذاری کرد، معاویه پسر ابوسفیان بود.^۳

وی یک دولت عربی محض در «شام» پی‌افکند که ۹۰ سال دوام یافت و پس از او ۱۳ تن از اعضای خاندان او بر جهان اسلام حکومت کردند.^۴

۱. حسینی تهرانی، حسین، «امام شناسی»، ج ۱۸، ص ۲۶۵.

۲. «اعلام قرآن»، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، بوستان، قم، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۲۳۴.

۳. خرمشاهی، بهاء‌الدین، «دانش‌نامه قرآن و قرآن‌پژوهی»، تهران، بوستان و ناهید، چاپ اول، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۹۲.

۴. صدر حاج سید جوادی، احمد و بهاء‌الدین خرمشاهی و کامران فانی، «دائرةالمعارف تشیع»، تهران، مؤسسه دائرةالمعارف تشیع، ۱۳۷۱، چاپ اول، ج ۳، ص ۴۵۰.

سابقه حسد در بنی اسرائیل و ماجرای طالوت

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در نامه ای خطاب به معاویه نوشتند:

«...طایفه‌ای از بنی اسرائیل بودند که به پیامبر خود گفتند: «برای ما پادشاهی قرار ده تا در راه خدا بجنگیم.» چون خداوند، طالوت را به پادشاهی فرستاد، بر او حسد بردند و گفتند: «از کجا او را بر ما پادشاهی است» و پنداشتند که خود سزاوارتر از او به پادشاهی هستند. همه اینها چیزهایی است که پیش از این اتفاق افتاده و اینک آنها را برای تو حکایت می‌کنیم و تفسیر و تأویل آنها نزد ماست و آنکه دروغ بنده، نومید شود. نمونه‌های آن را در شما می‌یابیم» و این آیات و هشدارها قومی را که ایمان نمی‌آورند، سود نمی‌کند.»

پیامبر ما صلی الله علیه و آله هم چون آمد، بر او کافر شدند و بر او حسد بردند و حال آنکه نبوت چیزی است که خدای تعالی به هر یک از بندگانش که بخواهد، ارزانی‌اش می‌دارد. آری! از اینکه خداوند ما را بر دیگران فضیلت نهاده است، قومی حسد می‌برند.

بدان که ما اهل بیت، همان خاندان ابراهیم هستیم که بر آنان رشک بردند. ما مورد حسد واقع شدیم؛ همچنان که پدرانمان پیش از این، مورد

حسد واقع شده بودند»^۱

این صفت اخلاقی مذموم، در آنچه که بر «بنی‌اسرائیل» گذشت و موجب دور شدن آنان از رحمت الهی در نقطه‌عطف‌های مختلف شد، نقش عمده‌ای ایفا کرده است. طالوت از جمله مردانی صاحب‌نام در بنی‌اسرائیل بود که مورد رشک و حسد واقع شد.

«قرآن کریم» در «سوره بقره»، ماجرای رفته بر بنی‌اسرائیل و آنچه را که پس از رحلت حضرت موسی علیه‌السلام و وصی ایشان، جناب یوشع بن نون باعث پراکندگی و ضعف و ذلت آنها شد، باز می‌فرماید.

گرچه واسطیس چهل سال سرگردانی در «صحرای سینا»، تحت زعامت یوشع بن نون، «بنی‌اسرائیل» بر عمالقه فائق آمده و «سرزمین مقدس» را به چنگ آورند، اما از تقوا و پاکی روی برگردانده و فاسد و تباه شدند. این واقعه چنان بنی‌اسرائیل را ضعیف نمود که دیگر بار عمالقه، آرامیون و فلسطینی‌ها بر آنها فائق آمده و بر آنها، تاختن آغاز کردند و سرانجام مغلوب شدند. در این میان، «تابوت سکینه»، یادگار بزرگ ایشان نیز به غنیمت برده شد.

انسان چون گله‌ای بی چوپان لگدمال شده و روی به ضعف و نابودی گذاردند تا اینکه دیگر بار، خداوند متعال رحمت آورده، پیامبری دیگر،

۱. «...طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ائْتِنَا مَلَكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ لَهُمْ طَالُوتَ مَلَكًا حَسَدَوْهُ وَقَالُوا إِنِّي يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَزَعَمُوا أَنَّهُمْ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ كُلُّ ذَلِكَ نَقَصَ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَ عِنْدَنَا تَفْسِيرُهُ وَ عِنْدَنَا تَأْوِيلُهُ وَ قَدْ خَابَ مَنْ أَفْتَرَى وَ نَعْرِفُ فِيكُمْ شَبَهَهُ وَ أَمْثَالَهُ وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَ النَّذْرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ وَ كَانَ نَبِينَا صَ فَلَمَّا جَاءَهُمْ كَفَرُوا بِهِ حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ لِيَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ حَسَدًا مِنْ الْقَوْمِ عَلَيَّ تَفْضِيلَ بَعْضِنَا عَلَيَّ بَعْضُ الْأَوْ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ آلِ إِبْرَاهِيمَ الْمَخْسُودُونَ حَسَدَنَا كَمَا حَسَدَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلِنَا سُنَّةً...» (ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، «الغارات»، قم، دارالکتاب الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ.ق، ج ۱، ص ۱۱۸).

صموئیل (شموئیل) نبی علیه السلام را به سویشان فرستاد و آنها به سوی آن نبی فته، از وی مطالبه پادشاهی کردند:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِكِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»^۱

آیا مشاهده نکردی جمعی از بنی اسرائیل را بعد از موسی که به پیامبر خود گفتند: زمامدار (و فرماندهی) برای ما انتخاب کن تا (زیر فرمان او) در راه خدا پیکار کنیم. پیامبر آنها گفت: شاید اگر دستور پیکار به شما داده شود، (سرپیچی کنید و) در راه خدا، جهاد و پیکار نکنید. گفتند: چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم؛ در حالی که از خانه‌ها و فرزندانمان رانده شده‌ایم (و شهرهای ما به وسیله دشمن اشغال و فرزندان ما اسیر شده‌اند؟)؛ اما هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد، جز عده کمی از آنان، همه سرپیچی کردند و خداوند از ستمکاران آگاه است.»^۲

به رغم تصور و گمان «بنی اسرائیل»، طالوت نه از نسل انبیاء بود و نه از نسل پادشاهان؛ بلکه چوپانی تنومند و چابک بود. بدین سبب، از روی جهالت و تعصب، فرماندهی طالوت را پس زده و خود را برتر از او تصور کردند. شایان ذکر است در میان بنی اسرائیل، همواره سنت این بود که پیامبران از سبط «لاوی» و پادشاهان از سبط «یهودا» باشند.^۳ از این رو، خطاب به صموئیل گفتند: «ما از وی شایسته‌تریم.»

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۶.

۲. ترجمه آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی.

۳. عیاشی، محمد بن مسعود، «تفسیر العیاشی»، ج ۱، ص ۱۲۲.

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنْتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۱

و پیامبرشان به آنها گفت: خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است. گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند با اینکه ما از او شایسته‌تریم و او ثروت زیادی ندارد؟ گفت: خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد و احسان خداوند وسیع است و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است»^۲

به عبارت دیگر، بنی اسرائیل درباره طالوت حسد کردند و او را پس زدند؛ اما آنچه را که خداوند دام راه طالوت قرار داد و باعث قرار گرفتن وی در دامان جناب صموئیل شد نیز شنیدنی است.

وی ابتدا شهرتی نداشت و در «مصر» با پدرش در یکی از دهکده‌های ساحلی رودخانه زندگی می‌کرد.^۳

طالوت چارپایان پدر خویش را به چرا می‌برد و کشاورزی می‌کرد. روزی برخی چارپایان در بیابان گم شدند. وی به همراه دوستان خود به جست‌وجوی آنها در اطراف رودخانه به گردش درآمد تا اینکه به نزدیکی شهر «صوف» رسیدند. دوست وی گفت:

ما اکنون به سرزمین صوف رسیده‌ایم. شهر اشموئیل پیامبر. بیا تا نزد

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۷.

۲. ترجمه آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی.

۳. مکارم شیرازی، ناصر، «تفسیر نمونه»، ج ۲، ص ۲۳۱.

وی رویم، شاید در پرتو وحی و فروغ رأی او به گم‌شده خویش راه یابیم. هنگامی که وارد شهر شدند، با اشموئیل برخورد کردند. همین که چشمان اشموئیل و طالوت به یکدیگر افتاد، میان دل‌های آنها آشنایی برقرار شد.

اشموئیل از همان لحظه، طالوت را شناخت و دانست که این جوان همان است که از طرف خداوند برای فرماندهی جمعیت تعیین شده است. هنگامی که طالوت سرگذشت خود را برای اشموئیل شرح داد، اشموئیل به او گفت که چهارپایان هم اکنون در راه دهکده، رو به باغستان پدرت روانه هستند. از ناحیه آنها نگران نباش؛ ولی من تو را برای کاری بسیار بزرگتر از آن، دعوت می‌کنم. خداوند تو را مأمور نجات بنی اسرائیل ساخته است. طالوت نخست از این پیشنهاد تعجب کرد و سپس با خوشوقتی آن را پذیرفت. اشموئیل به قوم خود گفت:

خداوند طالوت را به فرماندهی شما برگزیده، لازم است همگی از او پیروی نمایید و خود را برای جهاد با دشمن آماده سازید.^۱

در برابر ناباوری «بنی اسرائیل» و سرباز زدن ایشان از فرمانبری، حضرت پیامبر، جناب شموئیل برای آنان نشانه‌ای بیان کرد تا شاید به حقیقت دریابند که جناب طالوت همان پادشاه انتخاب شده خداوند است که امارت بر بنی اسرائیل برای وی رقم زده شده است.

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ

۱. دانش‌نامه حوزوی ویکی‌فقه، ذیل طالوت، به نقل از «تفسیر نمونه»، ج ۲، صص ۲۳۱-۲۳۷.

لَايَةٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛^۱

و پیامبرشان به آنها گفت: نشانه حکومت او این است که (صندوق عهد) به سوی شما باز خواهد آمد. (همان صندوقی که) در آن، آرامشی از پروردگار شما و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد؛ در حالی که فرشتگان، آن را حمل می‌کنند. در این موضوع، نشانه‌ای (روشن) برای شماست، اگر ایمان داشته باشید.»^۲

دو لشکر یکی به فرماندهی طالوت و دیگر به فرماندهی جالوت در مقابل هم قرار گرفتند. در تاریخ یهود (عهد عتیق) از طالوت، به عنوان اولین پادشاه «بنی‌اسرائیل» یاد شده است و او را به نام (شائول) خوانده‌اند. طالوت آنگاه که اراده سست بنی‌اسرائیل را در رویارویی با سپاه مسلح جالوت مشاهده کرد، در اردوگشی، امتحانی سخت از بنی‌اسرائیل به عمل آورد:

«فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ؛^۳

و هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی‌اسرائیل منصوب شد و) سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: «خداوند شما را به وسیله یک نهر آب، آزمایش می‌کند آنها (که به هنگام تشنگی) از آن بنوشند، از

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۸.

۲. ترجمه آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی.

۳. سوره بقره، آیه ۲۴۹.

من نیستند و آنها که جز یک پیمان با دست خود، بیشتر از آن نخورند، از من هستند.» جز عده کمی، همگی از آن آب نوشیدند. سپس هنگامی که او و افرادی که به او ایمان آورده بودند، (و از بوته آزمایش، سالم به در آمدند)، از آن نهر گذشتند، (از کمی نفرات خود، ناراحت شدند و عده ای) گفتند: امروز، ما توانایی مقابله با (جالوت) و سپاهیان او را نداریم؛ اما آنها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رستاخیز، ایمان داشتند) گفتند: چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه های عظیمی پیروز شدند و خداوند با صابران (و استقامت کنندگان) است.»

آن گروه اندک (۳۱۳ نفره) بر جالوت طاغی فائق آمده و دیگر بار «بنی اسرائیل» شکوفایی و قدرت خویش را تجربه کردند. آنکه در رویارویی با جالوت، موفق به کشتن وی و پیروزی بنی اسرائیل شد، کسی جز داوود علیه السلام نبود. وی در آن هنگامه، جوان ناشناسی بود که در میان لشکر بنی اسرائیل، پیشانی جالوت را هدف سنگ پرتابی خود ساخت و وی را از پای درآورد.

جمع کثیری از مفسران، عدد یاران طالوت را در پیکار با جالوت با تعداد مهاجران و انصار، عدد یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر و با شمار اصحاب امام عصر عجلت فرجه برابر دانسته و ۳۱۳ نفر برشمرده اند.^۱

«قرآن» به سرگذشت و سرانجام او اشاره کرده است؛ اما در مورد سرانجام طالوت، اختلافاتی وجود دارد. برخی می گویند نخوت و غرور پیروزی او را از راه حق دور ساخت و (به سبب محبوبیتی که او در بنی اسرائیل داشت) نسبت به او حسادت کردند و در نبردی که با فلسطینی ها داشت، کشته

۱. «دائرة المعارف تشیع»، حاج سید جوادی، احمد صدر، تهران، نشر شهید سعید محبتی، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص ۲۵۳.

شد.^۱

برخی گویند در اثر این حسادت، به توبه و پشیمانی روی آورد و آواره بیابان‌ها شد، محلّ دفن او را «اران» می‌دانند.^۲

از امام جعفر صادق (علیه‌السلام) نقل است که فرمودند:

«یاران طالوت به زودی آزمایش شدند که خداوند فرمود: «به زودی شما

را به رودی مبتلا خواهیم کرد^۴ و یاران قائم نیز همانند آن آزمایش

خواهند شد.»^۵

ابتلاء و امتحان از سنت‌های خداوند متعال است که هیچ دیارالبشری،

حتی پیامبران از آن استثنا نشده‌اند. به عبارتی، ابتلاء، هم نردبانی است

برای طی درجات و ارتقا به مراتب عالی کمالی و قرب الی‌الله و هم پلکانی

برای سقوط به درکات

۱. خزائلی، «اعلام القرآن»، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۷۱، ص ۴۲۳.

۲. «دائرةالمعارف تشیع»، ص ۲۵۳.

۳. محمودی، علی، «دانش‌نامه طالوت»، سایت پژوهشکده باقرالعلوم (علیه‌السلام)، بخش فرهنگ علوم انسانی و اسلامی، ۱۳۹۶/۰۶/۲۶.

۴. برگرفته از مفهوم آیه «إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ»، سوره بقره، آیه ۲۴۹.

۵. «إِنَّ أَصْحَابَ طَالُوتَ ابْتُلُوا بِالنَّهْرِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى - مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ وَ إِنَّ أَصْحَابَ الْقَائِمِ ع يُبْتَلُونَ بِمِثْلِ ذَلِكَ.» (ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم نعمانی، «الغیبه»، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ هـ.ق.، ص ۳۱۶).

۲. تعرّب بعد الهجرة (اعرابی شدن پس از هجرت)

به رغم کین و حسد «بنی اسرائیل» و همه اقدامات بازدارنده که علیه مؤمنان «بنی اسماعیل» در کار وارد ساختند، پیامبر خاتم از نسل اسماعیل (علیه السلام) مبعوث و دین کامل به واسطه ایشان نازل شد و «مکه» به عنوان قطب جهان اسلام، پذیرای خیل کثیری از مسلمانان شد که به گرد خانه «کعبه» طواف کردند؛ در «هجر اسماعیل» به نماز ایستاده و در سرزمین «منا» مراسم قربانی را به جا آوردند؛ اما گویی توطئه بنی اسرائیل پایان نداشت. در زمان حیات حضرت رسول الله ﷺ و پس از آن، با دسیسه شیاطین جنّی و انسی، مسلمانان به تدریج عقب گرد کرده و با پس سر انداختن فرامین و فرمایشات رسول مکرم ﷺ گام بر همان جاده‌ای نهادند که بنی اسرائیل سالیان دراز بر آن طیّ طریق کرده بودند. از این بازگشت، با عبارت تعرّب^۱ بعد الهجرة یاد می‌شود. (اعرابی شدن پس از هجرت)

بازگشت به خلق و خوی اعراب بادیه‌نشین جاهلی، پس از هجرت از «مکه» به «مدینه» و قبول اسلام، بیانگر مفهومی است که درباره آن روایات

۱. تعرّب در لغت یعنی خود را شبیه اعراب کردن. (ابن منظور، محمّد بن مکرم، «لسان العرب»، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ه.ق.، ج ۱، ص ۵۸۶.)

متعددی وارد شده و سخن از حرمت آن به میان آمده است.

در روایتی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است:

«علت حرمت تعرب بعد از هجرت، بازگشت از دین و ترک یاری

پیامبران و حجت‌های خداوند علیهم السلام شمرده شده است.»^۱

و نیز در روایتی از امام صادق علیه السلام، تعرب بعد از هجرت، به ترک ولایت

ائمه علیهم السلام پس از معرفت آن، تفسیر شده است.^۲

از «تعرب بعد الهجرة» به عنوان یکی از گناهان کبیره یاد شده و در

«اصول کافی» در «باب کبائر» درباره آن تصریح شده است. امام موسی بن

جعفر علیه السلام در پاسخ سؤال سائلی که از شمار گناهان کبیره پرسیده بود،

فرمودند:

«التَّعْرُبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ.»^۳

ائمه هدی علیهم السلام این گناه را در ردیف «شُرک» آورده‌اند. محمد بن مسلم، از

امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

«کبائر هفت عمل است: قتل مؤمن از روی عمد، قذف محصنه (تهمت زدن

به زن پاکدامن و شوهر دار)، فرار از نبرد، تعرب بعد هجرت، اکل ما یتیم

به ظلم، اکل ربا پس از بینه و هر آنچه خداوند بر ارتکاب آن، وعده به

آتش داده است.»^۴

۱. «حَرَّمَ اللَّهُ التَّعْرُبَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ لِلرُّجُوعِ عَنِ الدِّينِ وَ تَرْكِ الْمَوَازِرَةِ لِلْأَنْبِيَاءِ وَ الْحُجَجِ.» (شیخ

حرّ عاملی، محمد بن حسن، «وسائل الشیعه»، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.،

ج ۱۵، ص ۱۰۰.)

۲. «الْمُتَعْرِبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ التَّارِكُ لِهَذَا الْأَمْرِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ.» (شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسن،

«وسائل الشیعه»، ج ۱۵، ص ۱۰۰.)

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۲، ص ۲۷۷.

۴. «الْكِبَائِرُ سَبْعٌ قَتْلُ الْمُؤْمِنِ مُتَعَمِّدًا وَ قَذْفُ الْمُحْصِنَةِ وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ وَ التَّعْرِبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ وَ أَكْلُ مَسَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا وَ أَكْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ وَ كُلُّ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ.» (کلینی، محمد

بن یعقوب، «الکافی»، ج ۲، ص ۲۷۷.)

شما به پیروی از بنی اسرائیل خواهید رفت!

بازگشت به اخلاق و مرام اعرابی، در همان عصر و عهد رسول اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد؛ اما منحصر در آن ظرف زمانی نماند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز درباره این بازگشت به عقب متذکر شدند.

«لَتَسْلُكَنَّ سَبِيلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ - حَذَوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ - حَتَّى
إِنَّ أَحَدَهُمْ لَوْ دَخَلَ جُحْرًا ضَبًّا لَدَخَلْتُمُوهُ!»^۱

هرچه در امت‌های گذشته رخ داده است، بدون کم و زیاد در امت من هم واقع شود؛ حتی اگر یکی از آنها در خانه سوسماری رفته باشد، شما هم می‌روید.»

مرحوم کشی در کتاب «رجال»^۲ در شرح حال حیان بن سراج از برید عجلی نقل می‌کند که گفت:

۱. حسن بن علی، امام یازدهم علیه السلام، «التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام»، ص ۴۸۱.

۲. «رجال کشی»، یکی از معتبرترین کتب شیعیان در علم رجال است که در نیمه دوم قرن چهارم توسط محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی، منسوب به روستای «کش»، محدث و رجال شناس شیعه، تألیف گردید. اصل کتاب موجود نیست و تنها خلاصه آن است که محمد بن حسن طوسی به شاگرد خود املا کرده است. موضوع کتاب ذکر احوال و طبقات راویان حدیث در زمان معصومان علیهم السلام است. (دانش‌نامه آزاد ویکی‌پدیا، دانش‌نامه حوزوی ویکی‌فقه.)

خدمت حضرت صادق (علیه السلام) رسیدم، فرمودند:

«اگر اندکی زودتر آمده بودی، حیّان سراج را هم می‌دیدى (حیّان از پیروان متعصب محمد حنفیه بوده که به آنان کیسانی می‌گویند) اینجا نشسته بود، صحبت از محمد حنفیه و زنده بودن وی به میان آمد [چون کیسانی‌ها می‌گویند محمد حنفیه نمرده؛ بلکه غایب شده است] من به او گفتم: «مگر ما و شما معتقد نیستیم و از پیغمبر روایت نمی‌کنیم که هر چه در بنی‌اسرائیل بوده، در این امت هم نظیرش هست؟»
گفت: چرا.

گفتم: «تاکنون ما از شما دیده‌ایم یا شنیده‌ایم که عالمی در جلوی چشم مردم مرده باشد، زنانش را تزویج کرده باشند، اموالش را قسمت کرده باشند، باز هم زنده و جاوید باشد؟ (یعنی زندگی دنیای او مستدام باشد) جوابی نداد و برخاست.»^۱

باز کشتی در شرح حال سلمان فارسی از عبد الله بن سنان، از حضرت صادق (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمودند:

«شکر خدای را که مرا به دین خود رهبری کرد... [از حالی به حال دیگر منتقل خواهید شد (و اوضاعتان تحول یابد) بدون کم و زیاد از روش بنی‌اسرائیل پیروی می‌کنید... (و قوم موسی از) آن هفتاد نفری که موسی را به کشتن هارون متهم کردند، دچار زلزله شده و همه مردند و سپس خدا

۱. دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فَقَالَ لِي: «لَوْ كُنْتَ سَبَقْتَ قَلِيلًا أَدْرَكْتَ حَيَّانَ السَّرَّاجِ، قَالَ، وَأَشَارَ إِلَى مَوْضِعٍ فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ (علیه السلام): «وَكَانَ هَاهُنَا جَالِسًا فَذَكَرَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنْفِيَّةِ وَذَكَرَ حَيَاتَهُ وَجَعَلَ يُطْرِيهِ وَيُقَرِّظُهُ، فَقُلْتُ لَهُ يَا حَيَّانُ أَلَيْسَ تَزْعُمُ وَيَزْعُمُونَ وَتُرَوُّونَ وَتُرَوُّونَ لَمْ يَكُنْ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ شَيْءٌ إِلَّا وَهُوَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلُهُ قَالَ بَلَى، قَالَ، فَقُلْتُ فَهَلْ رَأَيْنَا وَرَأَيْتُمْ أَوْ سَمِعْنَا وَسَمِعْتُمْ بِعَالَمٍ مَاتَ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ فَتَكْحَ نَسَاؤُهُ وَقُسِمَتْ أَمْوَالُهُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ فَقَامَ وَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ شَيْئًا.» (کشتی، محمد بن عمر، «رجال الکشتی»، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.، ص ۳۱۴).

زنده‌اشان کرد و آنان را پیامبران مرسل یا غیر مرسل قرار داد (برگشتند) امر این امت هم مثل امر بنی اسرائیل است. شما را به کجا می‌برند؟ [...]»^۱ مهم‌ترین و بلندترین گام در طریق عاصیان «بنی اسرائیل» در روزهای نخستین پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برداشته شد.

طبرسی در «احتجاج» از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که:

«سه روز پس از دفن پیغمبر صلی الله علیه و آله سلمان خطبه‌ای خواند و در ضمن خطبه فرمودند: «مردم سخن مرا گوش کنید [...] شما روش بنی اسرائیل را پیش گرفته‌اید. به خدا! مثل بنی اسرائیل بدون کم و زیاد وضعتان تغییر یابد، از حالی به حال دیگر شوید [...]»^۲

حسن بن سلیمان قمی در رساله خود، از حمران بن اعین نقل می‌کند که گفت:

«قُلْتُ لَهُ: كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ شَيْءٌ لَا يَكُونُ هَاهُنَا مِثْلَهُ؟ فَقَالَ: لَا؛^۳

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «چیزی در بنی اسرائیل بوده که نظیرش در این امت نباشد؟» فرمودند: «نه»

مسلمانان، همچون بنی اسرائیل در موضع امتحاناتی مشابه قرار داده شدند تا صادق از مدعی و منافق بازشناخته شود و حجت بر همگان تمام شود. جز این، تشابه نتایج هر عمل، در هر قوم و در هر عصر، پرده از سنتی

۱. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانِي لِدِينِهِ [...] لَتَرْكِبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ سُنَّةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ الْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ [...] وَالسَّبْعِينَ الَّذِينَ اتَّهَمُوا مُوسَى عَلَى قَتْلِ هَارُونَ فَأَخَذَتْهُمْ الرَّجْفَةُ مِنْ بَعْثِهِمْ، ثُمَّ بَعَثَهُمُ اللَّهُ أَنْبِيَاءَ مُرْسَلِينَ وَغَيْرَ مُرْسَلِينَ، فَأَمْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَأَمْرِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَيْنَ يَذْهَبُ بِكُمْ.» (کشی، محمد بن عمر، «رجال الکشی»، صص ۲۰-۲۵).

۲. «بَعْدَ أَنْ دُفِنَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَقَالَ فِيهَا أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا عَنِّي حَدِيثِي [...] تَعْلَمُونَ أَمَا وَاللَّهِ لَتَرْكِبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ [...]» (کشی، محمد بن عمر، «رجال الکشی»، ج ۱، ص ۱۱۱).

۳. حلی، حسن بن سلیمان، «مختصر البصائر»، همان، ص ۱۰۵.

ثابت برمی‌دارد تا دانسته شود در هر زمان و هر مکان که عملی انجام شود، عکس‌العمل و بازگشت آن ثابت بوده و عیناً ظاهر خواهد شد. بدین سبب، معنی تاریخ را، وقایع رفته بر اقوام و ملل و عبرت و چراغی فراروی روندگان دانسته‌اند.

۳. پوشاندن حق به باطل، سیره نامیمون بنی اسرائیل

«بنی اسرائیل»، در دو نقطه عطف مهم، در پی آنچه که در «تورات» و «زبور» آمده بود و پیامبران بنی اسرائیلی درباره‌اش تذکر داده بودند، منکر رسالت و نبوت حضرت عیسی علیه السلام و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله شدند و به بهانه آنکه اینان، مصداق پیامبران وعده داده شده از قبل و در کتب آسمانی نیستند، بر همان مدار عصیان و نافرمانی حرکت کرده و بر طغیان خود افزودند. خداوند متعال در آیات متعددی، بنی اسرائیل را مخاطب ساخته و فرمودند:

«وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛^۱

و حق را به باطل درنیامیزید و حقیقت را با آنکه خود می‌دانید، کتمان نکنید.»

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند:

«خداوند با این آیه، قومی از یهود را مخاطب ساخت که حق را به باطل می‌پوشاندند و می‌پنداشتند محمد، پیامبر خدا و علی، اچنان‌که در کتب

تورات و انجیل اعلام شده بود [وصی اوست؛ ولی آن دو پانصد سال پس از آن روزگار می آیند. پس رسول خدا ﷺ به آنها فرمودند:

«آیا موافقید تورات میان ما حکم کند؟»

عرض کردند: «بله.»

آنها تورات را آوردند و از روی آن برخلاف آنچه در آن بود، خواندن آغاز کردند. آنگاه خداوند طوماری را که از رویش می خواندند، دگرگون ساخت؛ حال آنکه دو تن از قاریان یهود آن را گشوده بودند و یکی اولش را در دست گرفته بود و دیگری آخرش را. آن طومار به ماری دو سر تبدیل شد و هر سری از آن، دست راست آن قاری را که او را گرفته بود، به دهان گرفت و می رفت تا به زیر فشاری سهمگین دست هایشان را خرد کند و در آن حال، دو مرد یهودی به فغان افتادند و نعره سر دادند. در آن میان، طومارهای دیگری نیز بود. پس زبان گشودند و گفتند: «همچنان در این عذاب گرفتارید تا وصف محمد ﷺ و پیامبری او را در «تورات» قرائت کنید و وصف علی (علیه السلام) و امامت او را بر هر آنچه خداوند متعال نازل فرموده است، از تورات بخوانید.» پس آن دو یهودی تورات را درست خواندند و به رسول خدا ﷺ ایمان آوردند، امامت علی (علیه السلام) ولی خدا و وصی او ﷺ را باور کردند. ۱»

۱. قَالَ الْإِمَامُ (علیه السلام) «خَاطَبَ اللَّهُ بِهَا قَوْمًا مِنَ الْيَهُودِ لَبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ بَأَنَّ زَعَمُوا أَنَّ مُحَمَّدًا (علیه السلام) نَبِيٌّ، وَأَنَّ عَلِيًّا وَصِيٌّ، وَلَكِنَّهُمَا يَأْتِيَانِ بَعْدَ وَقْتِنَا هَذَا بِخُمْسَائَةِ سَنَةٍ. فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ): أَرْضَوْنَ التَّوْرَةَ بَيْنِي وَبَيْنِكُمْ حَكْمًا قَالُوا: بَلَى. فَجَاءُوا بِهَا، وَجَعَلُوا يَقْرَأُونَ مِنْهَا خِلَافَ مَا فِيهَا، فَقَلَبَ اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ الطُّومَارِ السِّدِّي كَانُوا مِنْهُ يَقْرَأُونَ، وَهُوَ فِي يَدِ قَرَاءَيْنِ مِنْهُمْ، مَعَ أَحَدِهِمَا أَوْلَاهُ، وَمَعَ الْآخَرِ آخِرُهُ فَانْقَلَبَ ثَعْبَانَا لَهُ رَأْسَانِ، [و] تَنَاولَ كُلُّ رَأْسٍ مِنْهُمَا يَمِينًا مَن هُوَ فِي يَدِهِ، وَجَعَلَ يَرْضِضُهُ وَيَهْشِمُهُ، وَيَصِيحُ الرَّجُلَانِ وَيَضْرُخَانِ وَكَانَتْ هُنَاكَ طُومَارُ أَخْرُ فَنَطَقَتْ وَقَالَتْ: لَا تَزَالَانِ فِي هَذَا الْعَذَابِ حَتَّى تَقْرَأَا مَا فِيهَا - مِنْ صِفَةِ مُحَمَّدٍ (ﷺ) وَنُبُوْتِهِ، وَصِفَةِ عَلِيِّ (علیه السلام) وَإِمَامَتِهِ - عَلِيٌّ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهَا. فَقَرَأَهُ صَحِيحًا، وَأَمْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ (ﷺ) وَاعْتَقَدَا إِمَامَةَ عَلِيِّ (علیه السلام) وَوَلِيِّ اللَّهِ وَوَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ.»

«بنی اسرائیل»، نه تنها مأمور به ایمان آوردن به پیامبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله و اوصیای ایشان بودند؛ بلکه مأمور ابلاغ این امر به نسل‌های بعد از خود نیز شدند و این امر، در قالب پیمانی از آنها اخذ شده و درباره‌اش متعهد شده بودند، هرچند بعداً منکر شدند.

در تفسیر و تأویل آیه مبارکه

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۱

و چون از شما پیمان محکم گرفتیم و (کوه) طور را بر فراز شما افراشتیم (و فرمودیم) آنچه را به شما داده‌ایم به جدّ و جهد بگیرید. سپس شما بعد از آن (پیمان)، رویگردان شدید...»

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند:

«خداوند عزوجل فرمود: «وَ إِذْ أَخَذْنَا» و به یاد آورید هنگامی را که گرفتیم «ميثاقکم» و عهد‌هایتان را تا به دستورات «تورات» و فرقانی که به موسی عطا کرده‌ایم، عمل کنید و نیز به آنچه ویژه ذکر محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و امامان پاک خاندان ایشان نوشته شده، گردن نهید که ایشان سروران همه آفریدگان و برپادارنده حق هستند و زمانی را به یاد آورید که از شما پیمان گرفتیم تا به این حقیقت، اقرار کنید و آن را به نسل‌های پس از خود برسانید و به آنها دستور دهید که آن را به نسل‌های پس از خود، یکی پس از دیگری تا آخرین ساکنان دنیا برسانند تا همگی به محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر خدا ایمان آورند و از دستوراتی که وی از جانب خدا

(حسن بن علی، امام یازدهم علیه السلام، «التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام»، ص ۲۳۰؛ بحرانی، سید هاشم، «البرهان»، تهران، کتاب صبح، چاپ دوم، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۳۰۰).
۱. سوره بقره، آیه ۶۳.

درباره علی علیه السلام، ولی خدا، به آنها می‌دهد، اطاعت کنند و در برابر اخباری که درباره جانشینان خود به گوش آنها می‌رسانند، سر فرود آورند؛ همان کسانی که پس از او، فرمان خداوند متعال را برپا می‌دارند؛ اما شما از پذیرفتن آن سرباز زدید و بزرگی فروختید...»^۱

در نقطه عطف اول، یعنی در عصر و عهد بعثت حضرت عیسی علیه السلام نیز، «بنی اسرائیل» درباره آن حضرت مبتلای اختلاف و دودستگی شده و جمعی ره به وادی باطل سپرده و منکر بعثت حضرت عیسی علیه السلام برای بنی اسرائیل شدند؛ بلکه سخت بر او و یاران و حواریونش شوریده و دست آخر، عزم خود را برای مصلوب ساختن ایشان جزم کردند. خداوند درباره این دودستگی بنی اسرائیل در «سوره صف» می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّنْتَ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتَ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ»^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یاوران خدا باشید؛ همان‌گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: «چه کسانی در راه خدا یاوران من هستید؟» حواریون گفتند: «ما یاوران خداییم.»

۱. قَالَ الْإِمَامُ علیه السلام: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ: وَ [اذْكُرُوا] إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ عَهْدَكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا بِمَا فِي التَّوْرَةِ، وَ مَا فِي الْفُرْقَانِ الَّذِي أُعْطِيْتَهُ مُوسَىٰ مَعَ الْكِتَابِ الْمَخْصُوصِ بِذِكْرِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ الطَّيِّبِينَ مِنَ آلِهِمْ، بِأَنَّهُمْ سَادَةُ الْخَلْقِ، وَ الْقَوَّامُونَ بِالْحَقِّ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ أَنْ تَقْرُوا بِهِ، وَ أَنْ تَسُودُوهُ إِلَىٰ أَخْلَافِكُمْ، وَ تَأْمُرُوهُمْ أَنْ يُؤَدُّوهُ إِلَىٰ أَخْلَافِهِمْ - إِلَىٰ آخِرِ مُقَدَّرَاتِي فِي الدُّنْيَا، لِيُؤْمِنَنَّ بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّ اللَّهِ، وَ يُسَلِّمَنَّ لَهُ مَا يَأْمُرُهُمْ [بِهِ] فِي عَلِيٍّ وَ لِيُؤَدُّوا إِلَيَّ عَنِ اللَّهِ، وَ مَا يُخْبِرُهُمْ بِهِ [عَنْهُ] مِنْ أَحْوَالِ خَلْفَائِهِ بَعْدَهُ - الْقَوَّامِينَ بِحَقِّ اللَّهِ، فَأَيَّدْتُمْ قَبُولَ ذَلِكَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْوهُ.» (حسن بن علی، امام یازدهم علیه السلام، «التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام»، ص ۲۶۶).

۲. سوره صف، آیه ۱۴.

در این هنگام، گروهی از «بنی اسرائیل» ایمان آوردند و گروهی کافر شدند؛ ماکسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنانشان، تأیید کردیم و سرانجام بر آنان پیروز شدند!»

جماعتی که رسول خدا، عیسی بن مریم علیه السلام را منکر شده و در خصومت و ورزی تا به آنجا پیش رفتند، بی تردید، قول آن حضرت درباره بعثت پیامبر آخر الزمان، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را نیز نمی پذیرفتند و مترصد می ماندند تا طی نقشه‌ای شوم، ایشان را نیز به قتل برسانند.

بدین سبب بود که وقتی آن حضرت بشارت آمدن پیامبر بعد از خودشان را دادند، از در انکار درآمدند و ایشان را جادوگر خواندند.

«وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ؛^۱

و آن زمان که عیسی پسر مریم گفت: «ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم؛ در حالی که کتاب آسمانی پیش از خود، یعنی تورات را تصدیق می‌کنم و به آمدن رسولی بعد از خودم، به نام احمد بشارت می‌دهم.» پس زمانی که آیات روشن برایشان آورد، گفتند: «این سحری آشکار است.»

این همه در حالی بود که خداوند متعال با معجزات فراوان و داد و دهش‌های بی‌شمار، حجت را بر «بنی اسرائیل» تمام؛ بلکه آنان را از مسیر برکات ذکر نام محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله غرق در نعمت بی‌شمار کرده بود، شاید که متذکر شوند و متأسفانه چنین نشد.

ذیل تفسیر و تأویل آیه مبارکه

«وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبُّونَ أَبْنَاءَكُمْ
وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ»^۱

و به یاد آورید آنگاه که شما را از (چنگ) فرعونیان رهانیدیم؛ (آنها) شما را سخت شکنجه می کردند، پسران شما را سر می بریدند و زن هایتان را زنده می گذاشتند و در آن (امر)، آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود.»

حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) در تفسیر این آیات و شرح ماجرای رفته بر بنی اسرائیل متذکر شدند که خداوند حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و آل ایشان (علیهم السلام) را به آنان معرفی کرده و به آنها آموخته بود که از مسیر ذکر نام و توسل به آنها می توانند خود را از سختی ها برهانند.
ایشان فرمودند:

«خداوند متعال فرمود: و ای بنی اسرائیل! به یاد آورید «وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ» پیشینیان شما را نجات دادیم «مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» و کسانی که به فرعون در خویشاوندی و دین و آئین او نزدیکی می جستند، «يَسُومُونَكُمْ» شما را شکنجه می کردند «سُوءَ الْعَذَابِ» به شکنجه های سختی که بر شما روا می داشتند؛ از جمله شکنجه های سخت آنها این بود که: فرعون، آنان را به ساخت و ساز مجبور کرده بود و چون می ترسید که از کار کردن بگریزند، فرمان داده بود تا آنان را غل و زنجیر کنند و آنان در چنین حالتی، خشت ها را از پله ها به طبقات بالا می بردند و گاه می شد یکی از آنها سقوط کند و جان سپارد، یا زمین گیر شود؛ اما فرعونیان هیچ به او اعتنا نمی کردند تا

اینکه خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی کرد: به آنها بگو، هر کاری را با درود فرستادن بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش آغاز کنند تا آن کار بر ایشان سبک گردد. آنان چنین کردند و کارها برایشان سبک گشت و فرمان داد تا هر کس درود فرستادن بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش را از یاد برد و سقوط کرد و زمین گیر شد، اگر در توانش بود، برای سلامتی خود، بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرستد و اگر یارای این کار را نداشت، دیگران بالای سرش، بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرستند تا برخیزد و از آن حادثه آسیبی نبیند و آنان چنین کردند و سلامت خویش بازیافتند.

«يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ» چون به فرعون گفتند: در بنی اسرائیل پسری زائیده می شود که مرگ تو و فروپاشی پادشاهی ات به دست اوست، فرمان داد تا پسران نورسیده بنی اسرائیل را سر ببرند. زنی از زنان بنی اسرائیل به قابله ها رشوه داد تا داستان بارداری او را فاش نکنند و بارداری اش به پایان رسد. آنگاه فرزند خود را در صحرائی یا در غاری یا در مکانی مخفی به دنیا آورد و بالای سر او ده بار گفت: درود بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش! پس خداوند فرشته ای فرستاد تا نوزاد را پرورش دهد و از یک انگشتش شیر برای او جاری ساخت تا بیاشامد و از انگشتی دیگر، غذایی نرم تا تناول کند. روزها گذشت و در میان قوم بنی اسرائیل کسانی که البته تعدادشان بیشتر از کشته شدگان بود، جان سالم به در بردند و بزرگ شدند و این گونه بنی اسرائیل رشد یافت.

«يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ» زنان آنها را بر جا می گذاشتند و به کنیزی می گرفتند. پس بنی اسرائیل نزد موسی فریاد شکایت بر آوردند و گفتند: فرعونیان با دختران و خواهران ما هم بستری می شوند. خداوند به آن دختران فرمان داد تا به هنگام ناخشنودی از این کار، بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او علیه السلام

درود فرستند و این‌گونه خداوند آن مردان را به کاری یا دردی یا مرضی مزمن یا لطفی از لطف‌های خود مشغول می‌کرد و آنان را از دختران دور می‌نمود. پس دیگر هیچ زنی با آنان، هم‌بستر نمی‌شد و خداوند به برکت درود فرستادن بر محمد ﷺ و خاندان پاک او، شرّ آنها را از سر ایشان کم می‌کرد.

«وَفِي ذَلِكُمْ» یعنی در این راه نجاتی که خداوند به آن، شما را رهایی بخشید، «بَلَاءٌ» نعمتی «مَنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ» بزرگ است. خداوند عزوجل فرمود: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا» [ای فرزندان اسرائیل! به یاد آورید] آنگاه را که بلا از پیشینیان شما دور شد و با درود فرستادن بر محمد ﷺ و خاندان پاکش برای آنان کار سبک گشت؛ پس آیا نمی‌دانید که اگر شما به هنگام دیدار این خاندان به ایشان ایمان آورید، نعمت برایتان بسی برتر و والاتر و بزرگواری خداوند در حق شما نیک‌تر و فزون‌تر خواهد بود؟^۲

متأسفانه چنان که ذکر شد، بعد از این امت ناسپاس (بنی‌اسرائیل)، مسلمانان نیز گام بر همان طریق بنی‌اسرائیلی گذارده و پیش رفتند و شد آنچه نباید می‌شد.

سعید بن هبة الله راوندی در «قصص الانبياء» از عبد الاعلی بن اعین نقل می‌کند که گفت:

به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم:

حدیثی از پیغمبر ﷺ نقل می‌کنند که فرمودند: «هر چه می‌خواهی

۱. سوره بقره، آیه ۴۶.

۲. «تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام)»، ج ۱۲۰، ص ۲۴۲؛ بحرانی، سید هاشم، «البرهان»، ج ۲، صص ۳۱۳-۳۱۴.

امر این امت هم مثل امر بنی اسرائیل است ■ ۲۰۱

بی پروا راجع به بنی اسرائیل نقل کن، آیا ما می توانیم هر چه می خواهیم
به آنان نسبت دهیم؟

فرمودند:

«مگر نشنیده‌ای که پیغمبر ﷺ فرمودند: «در دروغ گویی همین بس که

[شخص] هر چه بشنود، نقل کند؟»

گفتم: «پس مراد از این حدیث چیست؟»

فرمودند:

«مقصود این است که هر چه قرآن درباره «بنی اسرائیل» می فرماید،

بی پروا درباره این امت هم بگو.»^۱

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ حَدِيثُ يَرْوِيهِ النَّاسُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ حَدَّثَ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ؟ قَالَ: «نَعَمْ.» قُلْتُ: فَتَحَدَّثَ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا سَمِعْتَهُ وَلَا حَرَجَ عَلَيْنَا. قَالَ: «أَمَا سَمِعْتَ مَا قَالِ كَفَى بِالْمَرْءِ كَذِبًا أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ؟» فَقُلْتُ: فَكَيْفَ هَذَا؟ قَالَ: «مَا كَانَ فِي الْكِتَابِ أَنَّهُ كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَحَدَّثَ أَنَّهُ كَائِنٌ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ وَلَا حَرَجَ.» (قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، «قصص الأنبياء عليهم السلام»، مشهد، مرکز پژوهش‌های اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق.، ص ۱۸۷؛ ابن بابویه، محمد بن علی، «معانی الأخبار»، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ ه.ق.، ص ۱۵۹.)

۴. ماجرای سدّ الابواب

از جمله وقایع مشابه و مشترک در میان «بنی اسرائیل» و امت پیامبر آخرالزمان، ماجرای «سدّ الابواب» است. سدّ الابواب به معنای مسدود کردن درهاست و به واقعه‌ای اشاره دارد که طی آن، پیامبر اسلام ﷺ به امر پروردگار، درب همه خانه‌هایی را که به «مسجدالنّبی» در «مدینه» باز می‌شدند، مسدود ساخت.

پایه‌های مسجدالنّبی، در نخستین روزهای ورود پیامبر ﷺ به «مدینه» و پس از مهاجرت از «مکه»، برکشیده شد و پس از آن، اتاق‌هایی را برای همسران پیامبر ﷺ در آن ایجاد کردند و به تدریج، برخی از اصحاب نیز برای خود در کنار مسجد اتاقی بنا کردند. هر یک از این اتاق‌ها دری نیز به مسجد داشت و محلی برای رفت و آمد صاحبان آن به مسجد شده بود تا آنکه دستور سدّ کردن درهای آن اتاق‌ها از سوی خداوند متعال صادر و ابلاغ شد.

برخی پس از شنیدن این دستور ناراحت شدند و اعتراض کردند، حضرت فرمودند:

«من مأمور بستم این درها، غیر از درِ خانه علی شده‌ام. شما در این باره

سخنانی گفتید؛ به خدا سوگند! من از پیش خودم، به بستن یا گشودن دری دستور ندادم. من به وظیفه‌ای مأمور شدم و از آن تبعیت کردم.»^۱
در پی اعتراض برخی صحابه، رسول مکرّم ﷺ طی خطبه‌ای اعلام داشتند:

«ایها الناس! خداوند عزّ و جلّ به جناب موسی و هارون (علیهم السلام) امر فرمود که در مصر برای قومشان خانه‌هایی بسازند و بعد فرمان داد که در مسجد موسی و هارون، جنب بیتوته نکرده و به زنان نزدیک نشوند؛ مگر جناب هارون و فرزندان او.

و علی (علیه السلام) نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی است؛ بنابراین جایز نیست برای احدی که در مسجد من نزدیک به زنان شده و نه جنب در آن بیتوته کند؛ مگر علی (علیه السلام) و فرزندان او.

پس هر کس از این معنا بد حال شده و بدش آمده است، پس آنجا! (با دست مبارک به طرف «شام» اشاره فرمودند).^۲ [یعنی به شام برود].
اعلام این امر، شاهد معتبری است برای اعلام برتری و صلاحیت ظاهری

۱. أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبَزَّازِ، بِبَغْدَادَ، ثنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ، حَدَّثَنِي أَبِي، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، ثنا عَوْفٌ، عَنْ مَيْمُونِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ قَالَ: كَانَتْ لِنَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَبْوَابٌ شَارِعَةٌ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ يَوْمًا: سُدُّوا هَذِهِ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ قَا: فَتَكَلَّمُوا فِي ذَلِكَ نَابِسٍ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَمَدَ اللَّهَ، وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ ﷺ: «أَمَا بَعْدُ: فَإِنِّي أَمَرْتُ بِسَدِّ هَذِهِ الْأَبْوَابِ غَيْرِ بَابِ عَلِيٍّ، فَقَالَ فِيهِ قَائِلُكُمْ، وَاللَّهِ مَا سَدَدْتُ شَيْئًا وَلَا فَتَحْتُهُ، وَلَكِنْ أَمَرْتُ بِشَيْءٍ فَاتَّبَعْتُهُ.» (الحاكم، ابو عبد الله، «المستدرک علی الصحیحین للحاکم»، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول ۱۴۱۱ هـ.ق، ج ۳، ص ۱۲۵؛ احمد بن حنبل، «فضائل الصحابه»، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ.ق، ج ۲، ص ۵۸۱، ح ۹۸۵).

۲. «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ مُوسَى وَهَارُونَ أَنْ يَبْنِيَا لِقَوْمِهِمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَأَمَرَهُمَا أَنْ لَا يَبْنِيَا فِي مَسْجِدِهِمَا جُنْبٌ وَلَا يَقْرَبَ فِيهِ النِّسَاءَ إِلَّا هَارُونَ وَذُرِّيَّتُهُ وَأَنَّ عَلِيًّا عَمِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَقْرَبَ النِّسَاءَ فِي مَسْجِدِي وَلَا يَبْنِيَا فِيهِ جُنْبٌ إِلَّا عَلِيٌّ وَذُرِّيَّتُهُ فَمَنْ سَاءَ ذَلِكَ فَهَاهُنَا وَضَرْبَ بِيَدِهِ نَحْوَ الشَّامِ.» (ابن بابويه، محمد بن علی، «علل الشرائع»، قم، کتاب فروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۰۲).

امر این امت هم مثل امر بنی اسرائیل است ■ ۲۰۵

و باطنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مقایسه با سایر صحابی و فضیلت ایشان نزد خداوند متعال و نسبتی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یافته‌اند.

در احتجاج امیرالمؤمنین علی علیه السلام با جماعتی در مسجد «مدینه»، حضرت در اثبات منزلت هارونی خویش فرمودند:

«آیا می‌دانید که عمر بن خطاب طمع کرد که شکافی به قدر چشمش از

منزلش به مسجد باز کند؛ ولی حضرت مانع شد؛ سپس پیامبر خطبه‌ای

خواند و فرمود: «خداوند به موسی امر کرد که مسجد طاهری بنا کند که

کسی جز او و هارون و دو پسرش در آن ساکن نشوند. خداوند به من هم

دستور داده که مسجد طاهری بنا کنم که جز من و برادرم و دو پسرش در

آن ساکن نشویم.» گفتند: آری؛ به خدا قسم.^۱

شاید برای بعضی این پرسش باقی باشد که آیا طهارت حضرات

معصومان علیهم السلام شامل طهارت ظاهری جسمی نیز می‌شود؟ خداوند متعال در

آیه مبارکه تطهیر می‌فرماید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۲

همانا خداوند متعال اراده فرموده است تا فقط، آلودگی را از شما خاندان

[پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.»

کلمه «رجس» شامل هرگونه آلودگی و پلیدی ظاهری و باطنی می‌شود.

رجس به معنی چرکی و پلیدی و رجس به معنی زشتی، قبیح، وسوسه

۱. «أَفَتَعْلَمُونَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَرَصَ عَلَى كُوَّةِ قَدْرَ عَيْنِهِ يَدْعُهَا مِنْ مَنْزِلِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَأَبَى عَلَيْهِ ثُمَّ خَطَبَ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ مُوسَى أَنْ يَبْنِيَ مَسْجِدًا طَاهِرًا لَا يَسْكُنُهُ غَيْرُهُ وَ غَيْرُ هَارُونَ وَ ابْنَيْهِ وَ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ مَسْجِدًا طَاهِرًا لَا يَسْكُنُهُ غَيْرِي وَ غَيْرُ أَخِي وَ ابْنَيْهِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ.» (هلالی، سلیم بن قیس، «کتاب سلیم بن قیس الهلالی، قم، الهادی، چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ. ق.، ج ۲، ص ۷۹۰).

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

شیطان و کار زشت ذکر شده است.^۱

پرواضح است آنکه هم‌سنگ قرآن و هم‌کفو آن است. ضرورتاً پاک از هرگونه نجاست ظاهری و باطنی نیز هست.

در «حدیث ثقلین» که مورد گواهی و توافق علمای اهل سنت و شیعه است، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اهل بیت خویش را کفو و هم‌سنگ قرآن معرفی و اعلام کرده‌اند:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ، وَأَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛^۲

همانا من شما را ترک می‌کنم؛ در حالی که برای شما دو ثقل گذارده‌ام، کتاب خدا (قرآن) و اهل بیتم را همانا این دو از هم جدا نمی‌شوند تا آن زمان که بر من وارد شوید بر حوض (کوثر).»

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، سخن از روی هوا و هوس نمی‌گوید و قول و فعلش حجت و سنت ثابت است علی‌الاطلاق تا برپایی قیامت کبری و آیه تطهیر و قول رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سند طهارت ظاهری و باطنی اهل بیت علیهم‌السلام است. در شأن نزول و معرفی مصداق اهل بیت علیهم‌السلام، احادیث بسیاری وارد شده است؛ از جمله آنکه امام صادق علیه‌السلام از پدرش امام باقر علیه‌السلام از جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند. جابر می‌گوید:

من در اتاق ام سلمه، همسر پیامبر، نزد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودم که خداوند

۱ واژه‌نامه «المعانی» به آدرس www.almaany.com، ذیل واژه.

۲ حدیث ثقلین از روایات متواتر میان شیعه و اهل سنت است که با قریب همین الفاظی که ذکر شد در کتب مختلف روایی، از اسناد متعدد، ذکر شده است؛ از جمله کتب شیعه: کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۲۹۴؛ هلالی، سلیم بن قیس، «کتاب سلیم بن قیس الهمدانی»، ج ۲، ص ۶۴۷؛ ابن بابویه، محمد بن علی، «الخصال»، ج ۱، ص ۶۵؛ طوسی، محمد بن الحسن، «الأمالی» قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ.ق.، ص ۲۵۵.

این آیه را نازل فرمود:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ...»

در این هنگام، رسول الله ﷺ، حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام را فراخواند، جلوی خود نشانند، علی علیه السلام را فراخواند و پشت سر خود نشانند و فرمود: «خداوند! اینان اهل بیت منند، پلیدی را از آنان دور دار و آنان را پاکیزه گردان.»

ام سلمه که شاهد این صحنه بود، پرسید:

ای رسول خدا! آیا من هم با آنانم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ فرمودند:

«توبه راه خیر هستی.»

من گفتم:

ای پیامبر خدا! خداوند این خاندان پاکیزه و ذریه مبارک را حرمت و اکرام کرد که پلیدی را از آنان دور ساخت.

فرمودند:

«ای جابر! زیرا آنان خاندان من و از گوشت و خون من هستند. برادرم علی، بزرگ اوصیا، دو پسر (حسن و حسین) بهترین نوادگان (پیامبران) و دخترم، فاطمه بزرگ بانوان است و مهدی از ماست.»

جابر گوید: پرسیدم: ای رسول خدا! مهدی کیست؟

فرمودند:

«امامان بعد از من، از نسل حسین هستند، نهمین آنان قائم است که سراسر زمین را از عدالت پر کند و بر تأویل قرآن قتال کند؛ چنان که من بر تنزیل آن قتال کردم.»

این روایت با تفاوت‌های اندکی، همچون این مورد که پیامبر صلی الله علیه و آله این

چهار نفر را در کنار خود در زیر کساء (عبای خود) جای داد و آنگاه آیه را تلاوت فرمود، در منابع شسیعه و سنی، همچون «کتاب سلیم»، «الخصال» ابن‌بابویه، طبری، حاکم نیشابوری و دیگران آمده است.

نسبت موسی علیه السلام با هارون علیه السلام

در شرح وقایع سخت رفته بر حضرت موسی علیه السلام و جناب هارون علیه السلام آمده است:

حضرت موسی علیه السلام در هنگامه بعثت و قبول رسالت، از خداوند متعال درخواست کرد تا هارون را به عنوان وزیر و مشاور، با او همراه سازد. شگفت آنکه نام این پیامبر خدا، یکصد و سی و شش بار و در سی و چهار سوره قرآن ذکر شده است.

موسی علیه السلام در شبانگاهی سرد و در وقت بازگشت به سوی «مصر»، آن زمان که در تاریکی سرگردان و حیران مانده بود، با دیدن آتشی در دوردست (از جانب کوه طور) و به امید به دست آوردن آتش، به آن سو روانه شد؛ اما در نزدیکی آتش، صدایی او را مخاطب قرار داد که می فرمود: «ای موسی! منم خداوند، پروردگار جهانیان، عصای خود را بیفکن!» و چون [موسی] دید آن عصا مثل ماری می جنبد، پشت کرد و برنگشت. [خطاب آمد] «ای موسی! پیش آی! مترس که تو در امانی...» و فرمود: به «سوی فرعون و سران کشور او برو؛ زیرا آنان همواره قومی نافرمانند.» موسی گفت: «پروردگارا! من کسی از ایشان را کشته ام، می ترسم مرا

بکشند و برادرم هارون از من زبان آورتر است. پس او را با من به دستگیری گسیل دار تا مرا تصدیق کند؛ زیرا می ترسم مرا تکذیب کنند.»
 خطاب آمد: «به زودی بازویت را به [وسیله] برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو تسلطی قرار خواهیم داد که با [وجود] آیات ما به شما دست نخواهند یافت. شما و هر که شما را پیروی کند، چیره خواهید بود.»^۱

از این پس، هارون، برادر، وزیر و پشتیبان حضرت موسی (علیه السلام) شد؛ چنان که خداوند از قول حضرت موسی (علیه السلام) فرمود:

«وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، هَارُونَ أَخِي. اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي كَئِي نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا، وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا!»^۲

و برای من دستگیری از کسانم قرار ده، هارون برادرم را. پشتم را به او استوار کن و او را شریک کارم ساز تا تو را فراوان تسبیح گویم و فراوان به یاد تو باشم.»

جناب هارون (علیه السلام) زبان گویای حضرت موسی (علیه السلام)، پشتیبان ایشان و شریک او در امر رسالت خطیر شد.

«وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۳

و هر دوی آنها را به صراط مستقیم رهنمون شدیم.»

۱. «إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلِي مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبَلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ . اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَإِضْمَمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ . قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يُقْتَلُونِ وَأَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ . قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكَمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ» (سوره قصص، آیه ۳۰ و ۳۵).

۲. سوره طه، آیات ۲۹-۳۵.

۳. سوره صافات، آیه ۱۱۸.

و هر دو صاحب نعمت هدایت و ولایت شدند.

«قرآن کریم» به مقام پیامبری هارون علیه السلام به صراحت اشاره فرموده

است:

«وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا»^۱

ما از رحمت خود، برادرش هارون که پیامبر بود، به او بخشیدیم.»

آن دو حضرت، دستور پروردگار را لَبَّیک گفته و رسالت خویش را به انجام رساندند و در این مسیر، فراز و نشیب‌های بسیاری را پشت سر گذاردند؛ سرانجام موسی علیه السلام و هارون علیه السلام بر فرعون فائق آمدند، شبانه از «مصر» به سوی «فلسطین» حرکت کردند و هزاران نفر بنی اسرائیلی را با خود از مصر خارج کردند.

جناب هارون علیه السلام سه سال از حضرت موسی علیه السلام بزرگتر بود و در زمان رویارویی با فرعون، هشتاد ساله بود.

عزیمت به میقات طور

سخت‌ترین موقعیت پیش آمده برای آن نبی خدا، عزیمت حضرت موسی علیه السلام به «کوه طور» و میقات چهل روزه برای دریافت الواح مقدس بود. حضرت هارون، به عنوان جانشین در نزد «بنی اسرائیل» ماند و در وقت توطئه سامری و سوق دادن بنی اسرائیل به سمت گوساله پرستی، آنان را نصیحت و از این عمل زشت برحذر داشت؛ اما آن قوم ناسپاس سر از اطاعت هارون علیه السلام پیچیده و به راه سامری رفتند.

خداوند در «سوره اعراف، آیه ۱۵۰» در این باره می‌فرماید:

«وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بُشِمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛

هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به نزد قوم خود بازگشت او آنان را گمراه و از دین برگشته یافت [گفت: «پس از من، بدجانشینانی برایم بودید!»، آیا درباره امر پروردگار خویش [و تمديد ميعاد] عجله کردید؟ و الواح را بینداخت و سر برادرش [هارون] را گرفته و به سوی خود می کشید. هارون گفت: «ای پسر مادرم! این قوم مرا تضعیف کردند و نزدیک بود مرا بکشند. پس مرا دشمن شاد مکن و مرا در شمار ستمکاران نیاور.»

هارون، شخصیتی اساسی در ماجرای نبوت و رسالت حضرت موسی عليه السلام به شمار می آید. آنچه او را در میان «بنی اسرائیل» متمایز می ساخت، این بود که از نوادگان «لاوی» و از طبقه خاص کاهنان بزرگ به شمار می رفت. بعضی از پژوهشگران معتقدند که قبیله هارون قبل از دوره موسی در «مصر»، عشیره ای کاهنی بودند و قبل از لاوی ها عقیده موسی را پذیرفتند و همانان به خاطر جایگاه خود، دین جدید را نشر دادند.^۱

رحلت حضرت هارون عليه السلام، مقدم بر حضرت موسی عليه السلام بود و از این رو، برخلاف جایگاه حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام مقام وصایت به جناب هارون عليه السلام نرسید و حضرت یوشع بن نون به عنوان وصی و خلیفه و جانشین، بعد از حضرت موسی عليه السلام برگزیده شد.

۱. المسیری، محمد عبدالوهاب، «دائرة المعارف يهود، يهودیت صهیونیسم» ترجمه مؤسسه مطالعات و پژوهش های تاریخ خاورمیانه، چاپ اول، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۱۴۸.

مطابق حدیثی که شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام نقل کرده، ماجرای رحلت حضرت هارون علیه السلام چنین بوده است که حضرت موسی و هارون علیهم السلام به «طور سینا» رفتند و در آنجا، به خانه‌ای برخوردند که بر آن درختی بود و دو جامه بر آن درخت آویزان بود.

موسی به هارون گفت:

جامه‌ات را بیرون آر و این دو جامه را بپوش و داخل این خانه شو و روی تختی که در آن قرار دارد، بخواب.

هارون چنان کرد و چون روی تخت خوابید، خدای تعالی قبض روحش کرد و مرگش فرا رسید.

موسی علیه السلام به نزد «بنی اسرائیل» بازگشت و داستان قبض روح هارون را به آنها خبر داد. بنی اسرائیل موسی را تکذیب کردند و گفتند: تو او را کشته‌ای و آن حضرت را متهم به قتل هارون کردند.

موسی علیه السلام برای رفع این اتهام، به خدای تعالی پناه برد و خداوند به فرشتگان دستور داد جنازه هارون را روی تختی در هوا حاضر کردند و «بنی اسرائیل» او را دیدند و دانستند که هارون از دنیا رفته است.^۱

۱ و عن ابن بابویه عن أبيه حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال موسى لهارون عليه السلام امض بنا إلى جبل طور سيناء ثم خرجا فإذا بيت على باب شجرة عليها ثوبان فقال موسى لهارون اطرح ثيابك وادخل هذا البيت ولبس هاتين الحلتين ونم على السرير ففعل هارون فلما ان نام على السرير قبضه الله إليه وارتفع البيت والشجرة ورجع موسى إلى بني إسرائيل فأعلمهم ان الله قبض هارون ورفعته إليه فقالوا كذبت انت قتلته فبشكا موسى عليه السلام ذلك إلى ربه فأمر الله تعالى الملائكة فأنزلته على سرير بين السماء والأرض حتى رآته بنو إسرائيل فعلموا انه مات.» (قطب الدين راوندی، سعید بن هبة الله، «قصص الأنبياء عليهم السلام»، مشهد، مرکز پژوهش‌های اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق.، ص ۱۷۴؛ هاکس، جیم، «قاموس کتاب مقدس»، ترجمه عبدالله شیبانی، ص ۱۱۴.)

۵. مباهله

مباهله در اصطلاح قرآن و روایات به معنی «بریکدیگر لعنت کردن» است^۱ و در معنی همدیگر را نفرین کردن و دعای بد کردن نیز آمده است^۲ و در اصطلاح، به این معناست که دوتن یا دو گروه یکدیگر را دعای بد کنند. پس هرکدام ظالم باشد، حق تعالی وی را رسوا گرداند و نعمت و عذاب خود را بر وی فرورستد و ذریه او را مستأصل و هلاک گرداند.^۳

در حدیثی از رسول خدا ﷺ روایت شده است که حضرت فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ اسْمُهُ أَخْبَرَنِي أَنَّ الْعَذَابَ يَنْزِلُ عَلَى الْمُبْطِلِ عَقِيبَ الْمُبَاهَلَةِ
وَ يُبَيِّنُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ بِذَلِكَ»^۴

خداوند عزیز به من خبر داده که پس از مباهله، عذاب بر گروه باطل نازل می‌شود و حق را از باطل مشخص می‌سازد.»

۱. فرهنگ فارسی معین، ذیل واژه.

۲. لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه.

۳. دانش‌نامه ویکی‌فقه حوزوی، به نقل از بلاذری، احمد بن یحیی، «فتوح البلدان» ترجمه محمد توکل، ص ۹۵.

۴. مفید، محمد بن محمد، «الارشاد علی معرفة حجج الله علی العباد»، ج ۱، ص ۱۶۷.

کیفیت مباحله

هر یک از طرفین مباحله انگشتان دستشان را در بین انگشتان طرف مقابل قرار می‌دهند و این جملات را بیان می‌کنند:

«اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ إِنْ كَانَ أَبُو مَسْرُوقٍ جَحَدَ حَقًّا وَ ادَّعَى بَاطِلًا فَأَنْزِلْ عَلَيْهِ حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ عَذَابًا أَلِيمًا!»

ای خدایی که پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه‌ای و پروردگار عرش با عظمت هستی! اگر فلانی (طرف مقابل در مباحله) منکر حق است و نسبت به آن کفر می‌ورزد، پس نازل گردان بر او، آتشی از آسمان و عذابی دردناک.»

مناسب‌ترین وقت برای انجام مباحله را «بین الطلوعین»، یعنی از زمان طلوع فجر تا طلوع خورشید ذکر کرده‌اند.

سابقه مباحله در تاریخ انبیاء علیهم‌السلام

مباحله حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در «مدینه»، اولین مباحله رسولی از رسولان خداوند متعال نبود.

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در روایتی طولانی نقل شده است:

«هنگامی که در داستان مباحله حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهلش از مسجد بازگشتند، جبرئیل هبوط کرد و عرض کرد: «یا محمد! خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: «همانا بنده من موسی، با دشمنش قارون به وسیله برادرش هارون و فرزندان هارون مباحله کرد. پس در اثر آن، قارون و

اهل و مالش و آنکه همراه او بودند، در زمین فرو رفتند. به عزت و جلالم قسم ای احمد! اگر تمامی زمین و مردمان آن با تو و اهل کساء مباحله می کردند، آسمان در هم شکسته می شد و کوهها زیر و رو می شدند و زمین در هم می پیچید و چیزی باقی نمی ماند؛ مگر آنچه که [خداوند] اراده می کرد.»^۱

مباحله اولیاء الله، نشان مقام مستجاب الدعوه بودن ایشان و ایمان آنان به صدق گفتار و صحت اعتقادشان است. امام صادق (علیه السلام) نیز به یاران خود دستور مباحله در وقت مواجهه با مخالفان می دادند.

یکی از یاران آن حضرت به نام ابومسروق به حضرتش گفت: من با مخالفان با آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲ برفضیت و پیشوایی شما استدلال می کنم. آنان می گویند این آیه مربوط به فرماندهان سپاه است و وقتی با آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^۳ بر امامت علی (علیه السلام) احتجاج می کنم، می گویند: این آیه مربوط به افراد با ایمان است و نه شخص خاصی و هر موقع با آیه «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۴ استدلال می کنم، مخالفان می گویند:

۱. فی کتاب جعفر بن محمد الدورستی، یاسناده إلى النبی ﷺ حدیث طویل، یذکر فیہ خروجہ - (علیه السلام) - للمباحله و فیہ: «فلما رجع النبی ﷺ بأهله» و صار إلى مسجده هبط جبرائیل - (علیه السلام) - و قال: یا محمد، إن الله یقرئک السلام، و یقول: إن عبدی موسی باهل عدوه قارون بأخیه هارون و بنیه، فحسف بقارون و أهله و ماله و من وازره من قومه و بعزتی أقسم و جلالی یا أحمد، لو باهلت بک و بمن تحت الكساء من أهلک أهل الأرض و الخلائق جمیعا لتقطعت السماء کسفا و الجبال زبرا و لساخت الأرض، فلم تستقر أبدا إلا أن أشاء ذلک.» (قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، «تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب»، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸، ج ۱۰، ص ۱۰۵).

۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

۳. سوره مائده، آیه ۵۵.

۴. سوره شوری، آیه ۲۳.

این آیه مربوط به تمام بستگان پیامبر است.

امام صادق علیه السلام در پاسخ وی فرمودند:

«در چنین صورتی، آنان را به مباحله دعوت کن.»

آنگاه نحوه مباحله را بیان کردند و فرمودند:

«چیزی نمی‌گذرد؛ مگر اینکه آثار مباحله (نزول عذاب) را مشاهده

می‌کنی.»^۱

۱. عَنْ أَبِي مَسْرُوقٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ: «إِنَّا نُكَلِّمُ النَّاسَ فَنَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَيَقُولُونَ نَزَلَتْ فِي أَمْرَاءِ السَّرَايَا فَنَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ - إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَىٰ آخِرِ الْآيَةِ فَيَقُولُونَ نَزَلَتْ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَنَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ فَيَقُولُونَ نَزَلَتْ فِي قُرْبَى الْمُسْلِمِينَ. قَالَ عليه السلام: «فَلِمَ أَدْعُ شَيْئًا مِمَّا حَضَرَنِي ذِكْرُهُ مِنْ هَذِهِ وَشَبَّهَهُ إِلَّا ذِكْرَتَهُ فَقَالَ لَسِي إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَادْعُهُمْ إِلَى الْمَبَاهِلَةِ.» [...] ثُمَّ قَالَ لِي: «فَإِنَّكَ لَا تَلْبِثُ أَنْ تَرَىٰ ذَلِكَ فِيهِ فَوَاللَّهِ مَا وَجَدْتُ خَلْقًا يُجِيبُنِي إِلَيْهِ.» (كَلِينِي، مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، «الكَافِي»، ج ۲، ص ۵۱۳).

داستان مباحله نبی اکرم ﷺ با اهل نجران

خداوند متعال در «قرآن کریم» می‌فرماید:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ
أَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ
اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ!»^۱

هرگاه بعد از علم و دانشی که (در باره مسیح) به تو رسیده (باز) کسانی
با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را
دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود، آنگاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر
دروغگویان قرار دهیم.»

موضوع شأن نزول این آیه، واقعه‌ای است که در سال دهم هجری در
«مدینه» اتفاق افتاد.

افرادی از سوی رسول خدا ﷺ مأمور تبلیغ اسلام در منطقه «نجران»
از بلاد «یمن» شدند. مسیحیان نجران نیز افرادی را مانند سید و عاقب و
ابوحارثه به نمایندگی از سوی خود برای گفت‌وگو با پیامبر اسلام ﷺ به

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

مدینه گسیل داشتند.

گروه نجران وارد مدینه شد و با پیامبر ﷺ دیدار کرد. آنها گفتند: ای محمد! آیا تو صاحب و سرور ما را می‌شناسی؟
پیامبر ﷺ فرمودند: «سرور شما کیست؟»
گفتند: عیسی بن مریم.
پیامبر ﷺ فرمودند: «او عبد و رسول خداست.»
گفتند: به ما نشان بده کسی را که خدا مانند او آفریده باشد، در آنچه دیده و شنیده‌ای...

جبرئیل (علیه السلام) این آیه را بر پیامبر ﷺ آورد:

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ!»^۱

مثل عیسی نزد خداوند، همچون آدم است که او را از خاک آفرید و سپس به او فرمودند: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد.
به استناد این آیه، الوهیت حضرت مسیح (علیه السلام)، چنان که مسیحیان مدعی آن بودند، رد می‌شود؛ اما آنان از پذیرش این سخن سرباز زدند و لجاجت ورزیدند تا اینکه «آیه مباهله» نازل گردید و پیامبر ﷺ به مسیحیان پیشنهاد مباهله دادند.

هنگامی که نمایندگان مسیحیان «نجران» با این پیشنهاد مواجه شدند، به یکدیگر نگاه کرده و متحیر ماندند. آنان مهلت خواستند تا در این باره فکر و اندیشه و مشورت کنند.^۲

آنان به بزرگان خود مراجعه کردند و از آنان مشورت خواستند. اسقف

۱. سوره آل عمران، آیه ۵۹.

۲. «تفسیر نور»، ج ۲، ص ۷۶.

انان گفت:

فردا بنگرید اگر محمد با اهل و فرزند خود آمد، از مباحله پرهیزید و اگر با اصحاب خویش آمد، پس مباحله کنید که کاری از او ساخته نیست^۱ . طبق آیه مباحله، پیامبر ﷺ می‌بایست فرزندان و زنان خود و کسانی را که مانند نفس خویش باشند، به همراه می‌آورد و اینان کسانی نبودند جز حسن بن علی علیه السلام، حسین بن علی علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام^۲ . روز بعد، پیامبر ﷺ برای مباحله آمد؛ در حالی که دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفته بودند و حضرت علی علیه السلام پیشاپیش ایشان و حضرت فاطمه علیها السلام پشت سر ایشان می‌رفتند. مسیحیان نیز آمدند؛ در حالی که اسقف در جلویشان بود، وقتی آنها نبی اکرم ﷺ را با این افراد دیدند، درخواست کردند همراهان پیامبر معرفی شوند. به آنها گفته شد:

این پسر عمه و داماد پیامبر و محبوب‌ترین مردم نزد اوست و این دو پسر، نوه دختری پیامبر و از صلب علی علیه السلام هستند و این زن فاطمه علیها السلام دختر وی است و عزیزترین مردم است نزد پیامبر.^۳

سپس پیامبر ﷺ پیش رفت و بر دو زانو نشست. اباحارثه، اسقف آنها گفت:

به خدا قسم! این مرد مثل انبیاء نشسته است. پس به مباحله تن ندادند. یکی از بزرگان نصارا گفت: ای اباحارثه! جلو برو و مباحله کن.

۱. «تفسیر مجمع البیان فی تفسیر القرآن»، ج ۲، ص ۷۶۲.
۲. عن ابن عباس: «...فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَمَعَهُ فَاطِمَةُ وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ فَقَالَ: هَؤُلَاءِ أَبْنَاؤُنَا وَنِسَاؤُنَا وَنَفْسُنَا...» (حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، «شواهد التنزیل» ج ۱، ص ۱۵۷).
۳. «هذا ابن عمه علي بن أبي طالب وهو صهره وأبو ولده وأحب الخلق إليه وهذاان الطفلان إنسا بنته من علي وهما من أحب الخلق إليه وهذه الجارية بنته فاطمة أعز الناس عليه وأقربهم إلى قلبه.» (مفید، محمد بن محمد، «الارشاد»، ج ۱، ص ۱۶۸).

اباحارثه گفت:

به خدا قسم که مباحله نمی‌کنم؛ زیرا او را بر مباحله پرجرئت می‌بینم و می‌ترسم که راستگو باشد که در این صورت، به خدا هیچ نیرویی برای ما نباشد. چهره‌هایی می‌بینم که اگر از خدا بخواهند که کوه‌ها را از جای بکنند، حتماً خواهد کند. با او مباحله نکنید که هلاک خواهید شد و در همهٔ جهان، یک نصرانی زنده نخواهد ماند.

سپس اسقف به پیامبر ﷺ گفت:

ای ابالقاسم! مباحله نمی‌کنیم؛ لیکن به مصالحه حاضریم. با ما مصالحه کن. پیامبر ﷺ با آنها به دو هزار حله، هر حله‌ای به قیمت چهل درهم مصالحه کرد و اینکه سی زره و سی نیزه و سی اسب عاریه دهند که اگر در «یمن»، آشوبی و جنگی پیش آمد، مسلمانان به کار برند و رسول خدا ﷺ ضمانت فرمودند که عاریه‌ها را سالم به آنها بازگردانند و این قرارداد را مکتوب کردند.

نقل است این واقعه سبب شد پس از مدتی، دو تن از بزرگان مسیحیت به نام سید و عاقب، مسلمان شوند و ایمان بیاورند.^۱ و روایت شده است که نبی مکرّم ﷺ فرمودند:

«به کسی که جانم در دست اوست، عذاب بر اهل نجران مستولی شده بود و اگر لعن می‌کردم به خوک و میمون مسخ می‌شدند و وادی دوزخ برای آنان شعله‌ور می‌گشت و اهل نجران را خداوند از زمین می‌کند؛ آن‌گونه که پرندگان از سر شاخهٔ درختان می‌پرند و هنگامی که چنین چیزی بر مسیحیان اتفاق می‌افتاد، تمامی آنها هلاک می‌شدند.»^۲

۱. «تفسیر مجمع البیان»، ج ۲، صص ۷۶۲-۷۶۳؛ به نقل از مجتبی صداقت، مقاله «مباحله» در سایت پژوهشکده باقرالعلوم به آدرس:

www.pajoohe.net

۲. «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ الْعَذَابَ قَدْ تَدَلَّى عَلَى أَهْلِ نَجْرَانَ وَ لَوْ لَاعْتَنُوا لَمُسُخُوا قِرْدَةً وَ

داستان مباحله حضرت موسی (علیه السلام)

قارون بن یصهر از افراد ثروتمند «بنی اسرائیل» بود که «قرآن کریم» او را در بدکاری، در ردیف فرعون و وزیرش هامان قرار داده است.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ. إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ»^۱

و به راستی! موسی را با معجزات خود و برهانی آشکار فرستادیم. به سوی فرعون و هامان و قارون؛ ولی [آنان] گفتند: (موسی) جادوگری بسیار دروغگو است.»

برخی منابع قارون را عامل فرعون در میان «بنی اسرائیل» دانسته‌اند که بر ایشان ظلم بسیار کرد. برخی از مفسران، قارون را از مصادیق آیه
«الَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ»^۲

خَنَازِيرَ وَ لِأَضْرَمَ عَلَيْهِمُ الْوَادِي نَارًا وَ لَأَسِيَّتَاصِلَ اللَّهُ نَجْرَانَ وَ أَهْلَهُ حَتَّى الطَّيْرَ عَلَى رُءُوسِ الشَّجَرِ وَ لَمَّا حَالَ الْحَوْلَ عَلَى النَّصَارَى كُلِّهِمْ حَتَّى يَهْلِكُوا.» (ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، «مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)»، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹ هـ.ق.، ج ۳، صص ۳۶۹-۳۷۱)

۱. سوره غافر، آیات ۲۳-۲۴.

۲. سوره احزاب، آیه ۶۹.

کسانی که موسی را اذیت کردند.»

دانسته‌اند.

«قرآن کریم»، ثروت قارون را چنین توصیف می‌کند:

«وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ؛^۱

ما آن قدر از گنج‌ها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه

زورمند مشکل بود.»

قارون قبل از کوچ بنی‌اسرائیل به سمت سرزمین موعود، به موسی علیه‌السلام

ایمان آورد و با گذشت زمان، صاحب موقعیتی در میان یهودیان شد و حتی

او را عالم به «تورات» نیز دانسته‌اند.^۲ قارون دارای صدای زیبایی بود و

تورات را به زیبایی برای یهودیان می‌خواند.^۳ وی به همراه «بنی‌اسرائیل»،

«مصر» را ترک کرد و به سمت سرزمین موعود حرکت کرد؛ اما به جهت

نافرمانی در جنگ، خداوند بنی‌اسرائیل را سال‌ها در بیابان سرگردان

ساخت.^۴

برخی منابع، قارون را پسرعمو یا پسرخاله حضرت موسی علیه‌السلام معرفی

۱. سوره قصص، آیه ۷۶.

۲. دانش‌نامه مجازی ویکی‌شیعه، ذیل واژه قارون، به نقل از طوسی، محمد بن حسن، «التبیان فی تفسیر القرآن»، ج ۸، ص ۱۷۵.

۳. دانش‌نامه مجازی ویکی‌شیعه، ذیل واژه قارون؛ به نقل از ابن‌کثیر، «البدایة و النهایة»، چاپ ۱۴۰۷ هـ.ق، ج ۱، ص ۳۰۹.

۴. «قالوا یا موسی انا لئن ندخلها أبدا ما داموا فيها فاذهب أنت و ربك فقاتلا انا هاهنا قاعدون، قال رب انی لا املك الا نفسي و اخی فافرق بیننا و بین القوم الفاسقین، قال فإنها محرمة علیهم أربعین سنة یتیهون فی الأرض فلا تأس علی القوم الفاسقین؛

گفتند: ای موسی! تا وقتی آنان در آن [شهر] اند ما هرگز پای در آن ننهیم. تو و پروردگارت برو! و جنگ کنید که ما همین جا می‌نشینیم. [موسی] گفت: «پروردگارا! من جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم؛ پس میان ما و میان این قوم نافرمان جدایی بینداز. [خدا] به موسی [فرمود]: «[اورود به] آن [سرزمین] چهل سال بر ایشان حرام شد، [که] در بیابان سرگردان خواهند بود. پس تو بر گروه نافرمانان اندوه مخور.»» (سوره مائده، آیه ۲۴-۲۶).

می‌کنند.

راوندی در مقایسه‌ای جالب در کتاب «خرایج و جرایح» می‌نویسد:
موسی بن عمران علیه السلام به پسر عمویش، قارون مبتلا بود؛ چنانچه امام
زمان علیه السلام به عمویش جعفر کذاب مبتلا بود و خداوند اذیت او را از
مهدی علیه السلام دفع کرد و کلمه خود را بلند نمود و او را از مهدی علیه السلام بیم داد.^۱
نام قارون چهار بار در سه سوره «قرآن» آمده است و این کتاب شریف او
را مظهر ثروت‌اندوزی، طغیان و غرور معرفی کرده و همواره مورد سرزنش
قرار داده است.

حضرت موسی علیه السلام مواجه به مثلث زور، زر و تزویر، یعنی فرعون، قارون
و هامان وزیر بود. سه ضلعی که این پیامبر را تهدید و تضعیف و در ارکان
ایمان «بنی اسرائیل»، رخنه ایجاد می‌کردند.

نصایح مؤمنان و دلسوزان نیز در دل این سه شخص، که نماینده سه
گروه بزرگ بودند، چندان اثر نداشت؛ از جمله آنکه، خطاب به فرعون آمده
است:

«وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»^۲

و هرگز در زمین، در جست‌وجوی فساد مباش که خداوند مفسدان را
دوست ندارد.»

جالب اینکه قارون، چونان دو یار قرینش، همه دارایی فراهم آمده را
حاصل علم و عمل خویش می‌شناخت و استکبار می‌ورزید؛ چنانکه در
پاسخ نصایح ناصحان می‌گفت:

۱ و إن موسی بن عمران علیه السلام کان مبتلی باین عمه قارون کما أن القائم المهدی علیه السلام کان مبتلی
بعمه جعفر الکذاب و إن الله تعالی دفع معرفته عن المهدی علیه السلام و جعل کلمته العلیا و أخافه من
المهدی علیه السلام. (قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، «الخرائج و الجرائح»، ج ۲، ص ۹۳۹).
۲. سوره قصص، آیه ۷۷.

«قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي»^۱

این ثروت را به مدد دانشی که نزد من است، به دست آورده‌ام.»

خودداری از پرداخت زکات و تهمت به موسی (علیه السلام)

قارون متکبری زرمدار بود که با به رخ کشیدن زر و زیور خود، باعث حسرت خوردن مردم می‌شد و آنان را در طریق دین‌داری و اظهار بندگی خداوند، به لغزشگاه فساد و گناه می‌کشید. به قول «قرآن کریم»:

«فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»^۲

آراسته به زیورهای خود، به میان مردمش آمد، آنان که خواستار زندگی دنیوی بودند، گفتند: «ای کاش! آنچه به قارون داده شده، ما را نیز می‌بود که او سخت برخوردار است.»

در واقع، با مکر خداوند از سویی، قارون، خود در معرض امتحان سخت قرار می‌گرفت و از دیگرسو، مردم به واسطه قارون مبتلا شده و به امتحان کشیده می‌شدند و تنها عده اندکی بودند که به راه ثواب می‌رفتند؛ آنان که، صاحب علم و بصیرت کافی برای تشخیص بودند.

«وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَن آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَاقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ»^۳

و آنان که صاحب علم بودند، گفتند: وای بر شما! برای آنها که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته می‌کنند، ثواب خدا بهتر است و بدین ثواب،

۱. سوره قصص، آیه ۷۸.

۲. سوره قصص، آیه ۷۹.

۳. سوره قصص، آیه ۸۰.

جز صابران نمی‌رسند.»

و سرانجام، آخرین مرتبه از ابتلا و امتحان قارون فرا رسید. حکم دریافت زکات صادر شد و حضرت موسی علیه السلام به قارون اعلام داشت که می‌بایست از او مالیات دریافت شود. او نیز در ابتدا، برای پرداخت زکات مالش موافقت نمود؛ اما

سپس به خانه رفت و بعد از حساب، مبلغ زکات را بسیار بالا دانست... گروهی از بنی اسرائیل را (که طرفدارش بودند) جمع کرده و گفت: «ای بنی اسرائیل! موسی شما را به کارهایی فرمان داد که اطاعت او کردید و اکنون می‌خواهد مال‌های شما را بگیرد...!»

قارون از حضار سؤال کرد که:

آیا این بار هم زیر بار موسی رفته و اموالتان را به وی می‌دهید؟ گفتند: خیر! ولی چگونه می‌توان با او مقابله کرد؟

اندیشه‌ای شیطانی در سر قارون افتاد. بر آن شد تا به مدد زنی بدکاره، شخصیت حضرت موسی علیه السلام را خدشه‌دار کرده و او را متهم سازد و از آن زن خواستند تا علیه آن حضرت گواهی دروغ دهد و در ازای آن، مزد دریافت کند.

قارون به نزد حضرت موسی علیه السلام رفت و از ایشان برای سخن گفتن در جمع مردم و ابلاغ دستورات خداوند دعوت به عمل آورد. حضرت پذیرا شد و به گفت‌وگو نشست و فرمود:

خداوند به من دستور داده که جز او را پرستش نکنید. صلهٔ رحم به جا آورید و در مورد زناکار دستور داده است اگر زنای محصنه باشد،

۱. دانش‌نامه مجازی مکتب اهل بیت علیهم السلام، ویکی‌شیعه؛ به نقل از طبری، «تاریخ الطبری»، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۴۴۷؛ ابن اثیر، «الکامل»، ۱۳۸۵ هـ.ق، ج ۱، ص ۲۰۵.

سنگسار شود.

قارون به موسی علیه السلام گفت:

حتی اگر تو این اعمال را انجام داده باشی؟!

موسی علیه السلام فرمود: «حتی اگر من آنها را انجام دهم.»

قارون گفت: بنی اسرائیل گمان می کنند با فلان روسپی زنا کرده ای.

موسی علیه السلام فرمود: «او را بیاورید. اگر چنین گفت، می پذیرم.»

سپس آن زن را آوردند.

موسی علیه السلام فرمود: «آنچه را اینان می گویند، می پذیری؟»

زن گفت: نه! دروغ گفته اند. آنها برای من مزدی قرار دادند تا تو را متهم

کنم....

موسی علیه السلام آنها را نفرین کرد و زمین آنها را بلعید.^۱

حضرت موسی علیه السلام مباحله کرد

علامه طباطبایی، صاحب تفسیر «المیزان» در این باره می نویسد:

به دنبال آن زن بدکاره فرستادند و گفتند: تو چگونه گواهی می دهی؟

موسی علیه السلام رو به او کرد و فرمود: به خدا سوگندت می دهم، حقیقت را

فاش بگو!

زن بدکاره با شنیدن این سخن، تکان سختی خورد، لرزید و منقلب شد و

گفت:

اکنون که چنین می گویی، من حقیقت را فاش می گویم. اینها از من دعوت

کردند و پاداش سنگینی قرار دادند که تو را متهم کنم؛ ولی گواهی می دهم

۱. دانش نامه مجازی مکتب اهل بیت علیهم السلام، ویکی شیعه؛ به نقل از طبری، «تاریخ الطبری»، ۱۳۸۷ ه.ق.، ج ۱، ص ۴۴۷؛ ابن اثیر، «الکامل»، ۱۳۸۵ ه.ق.، ج ۱، ص ۲۰۵.

که تو پاکی و رسول خدایی!

در روایت دیگری آمده است که آن زن گفت: وای بر من! من هر کار خلاقی کرده‌ام؛ اما تهمت به پیامبر خدا نزده‌ام و سپس دو کیسه پولی را که به او داده بودند، نشان داد و گفتنی‌ها را گفت.

موسی (علیه السلام) به سجده افتاد و گریست. در اینجا بود که فرمان مجازات قارون زشت‌سیرت توطئه‌گر صادر شد. در همین روایت آمده است که خدا فرمان خسف (فرو رفتن در زمین) را در اختیار موسی (علیه السلام) قرار داد. در اینجا، «قرآن مجید» می‌گوید:

«فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ؛^۱

ما او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم.»

او و اطرافیان‌ش، او و هم‌سنگران‌ش، او و یاران ظالم و ستمگرش همه در اعماق زمین فرو رفتند و هیچکس نتوانست یاری‌اش کند و نجاتش دهد.^۲

«فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَ يَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ؛^۳

پس او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم و در برابر خدا، هیچ گروهی نبود که یاری‌اش کند و خود یاری کردن خویش را نمی‌توانست. روز دیگر آن کسانی که دیروز آرزو می‌کردند که به جای او می‌بودند، می‌گفتند، شگفتا که خدا روزی هر کس را که خواهد، فراوان کند یا تنگ سازد! اگر خدا به

۱. سوره قصص، آیه ۸۱.

۲. طباطبایی، محمدحسین، «المیزان»، ج ۱۶، ص ۱۲۵.

۳. سوره قصص، آیات ۸۱-۸۲.

ما نیز نعمت فراوان داده بود، ما را نیز در زمین فرو می‌برد و شگفتا که کافران رستگار نمی‌شوند!»

داستان قارون در «تورات»

«تورات» از قارون با نام قورح یاد کرده است. بنا بر گفته تورات، قارون و پیروانش معتقد بودند که خداوند در میان «بنی‌اسرائیل» بوده و دیگر نیازی به ریاست و نبوت موسی و هارون (علیهم‌السلام) نیست:

قارون با اشخاصی از فرزندان ییسرائیل (اسرائیل) یعنی دویست و پنجاه نفر... علیه مُشه (موسی) قیام نمودند. بر ضدّ مُشه (موسی) و آهرون (هارون) اجتماع نموده و به آنها می‌گفتند (فخر فروشی) برای شما کافی است؛ چون که جمعیت تماماً مقدّس هستند و خداوند در میان آنهاست؛ چرا بر جمعیت خداوند فخر می‌فروشید؟^۱

قارون و اقوامش دارای موقعیت مناسبی بوده و حتی خداوند انجام برخی اعمال عبادی را بر عهده آنان سپرده بود:

(موسی در خطاب به قارون و پیروانش) گفت: آیا از برای شما کم است که خداوند ییسرائیل (اسرائیل) شما را از جمعیت ییسرائیل جدا ساخته تا شما را مقرب درگاه خود کند و خدمت میشکان خداوند را انجام دهید و جلو جمعیت ایستاده برای آنها خدمت نمایید؟ و (به خصوص) تو و برادرانت فرزندان لوی (خاندان قهات) را همراه تو مقرب‌تر نمود؟ (حالا) خواستار کوهن (کاهن) شدن هم هستید؟^۲

در نهایت، خداوند قارون و پیروانش را به جهت نافرمانی و مشکلات

۱. «عهد عتیق»، سفر اعداد، ۱۶: ۲-۳.

۲. همان، ۱۶: ۹-۱۰.

امر این امت هم مثل امر بنی اسرائیل است ■ ۲۳۱

مهمی که به وجود آوردند، دچار عذاب الهی کرد:

زمینی که زیر (پای) آنها بود، شکافته شد. آن زمین دهان خود را باز کرده آنها و خانه‌ها و تمام اشخاصی را که متعلق به قورح (قارون) بودند و همه دارایی آنها را بلعید. آنها و هر چه داشتند زنده به گور رفتند و از میان جماعت نابود شدند و (شکاف) زمین بر روی آنها بسته شد.^۱

۱. «عهد عتیق»، سفر اعداد، ۱۶: ۳۱-۳۳.

۶. سامری در بنی اسرائیل و بنی اسماعیل

رویکرد «بنی اسرائیل» به سامری و گوساله پرستی، نقطه عطف مهمی در حیات فرهنگی و مادی این قوم است؛ زاویه‌ای که هیچ‌گاه بسته نشد و با گذر زمان، باز و بازتر گردید و موجبات انحراف و انشقاق عظیمی از جریان توحیدی انبیای الهی را فراهم آورد.

این واقعه پس از خروج از «مصر»، عبور از دریا، تجربه معجزات و شناسایی مأموریت تعریف شده برای این قوم از مسیر «تورات» و کلام وحیانی حضرت موسی علیه السلام اتفاق افتاد. به قول «قرآن کریم»،

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ...»^۱

هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت...» خداوند متعال با پیامبرش، حضرت موسی علیه السلام وعده گذارده بود تا بر بلندای «طور»، به مدت چهل شب خلوت گزیده و سپس فرمان‌های الهی را بدو بسپارد؛ اما آنگاه که با کوله‌باری از الواح فرود آمد، بنی اسرائیل را گوساله پرست یافت.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

«وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ»^۱

و آنگاه که با موسی چهل شب قرار گذاشتیم. پس شما (در غیبت او) گوساله‌پرستی اختیار کردید؛ در حالی که ستمکار بودید.»

ماجرای گوساله‌پرستی «بنی‌اسرائیل» به سامری که خود از بزرگان عصر حضرت موسی (علیه السلام) بود، برمی‌گردد. نام وی سه بار در «قرآن کریم» آمده است. ابن عباس از او به موسی، فرزند ظفر نام برده که از منافقان [بنی‌اسرائیل] بوده و به ظاهر، خود را از طرفداران موسی قلمداد می‌کرد و در حقیقت، گاوپرست بود.^۲

حضرت موسی (علیه السلام) با گروهی از برجستگان بنی‌اسرائیل به «کوه طور» رفت تا الواح «تورات» را از درگاه خداوند بگیرد تا همان کتاب آسمانی، قانون اساسی مردم گردد.

نخست طبق وعده خدا، به بنی‌اسرائیل فرمود:

«من سی روز از میان شما غائبم، جانشین من برادرم هارون است، در پرتو راهنمایی‌های او به زندگی ادامه دهید تا من بازگردم.»^۳

حضرت موسی (علیه السلام) به کوه طور رفت و به مناجات و عبادت پرداخت. سی

۱. سوره بقره، آیه ۵۱.

۲. قال ابن عباس: اسمه موسى بن ظفر و كان منافقا قد أظهر الإسلام و كان من قوم يعبدون البقر. (مجلسی، محمدباقر، «بحار الانوار»، بیروت، دار احیاء التراث، ج ۱۳، ص ۲۴۴).

۳. برگرفته از آیه ۱۴۲ سوره اعراف: «وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»

و با موسی، سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم. تا آنکه وقت معین پروردگارش در چهل شب به سر آمد و موسی [هنگام رفتن به کوه طور] به برادرش هارون گفت: «در میان قوم من جانشینم باش و [کار آنان را] اصلاح کن و راه فسادگران را پیروی مکن.»

سبانه روز به پایان رسید، خداوند ده روز دیگر به آن افزود و مجموع آن چهل روز گردید.

در غیاب حضرت موسی (علیه السلام)، موسی بن ظفر (سامری) پس از فریفتن «بنی اسرائیل» و جمع آوری طلاهای ایشان، مجسمه گوساله‌ای طلایی ساخته و بنی اسرائیل را به پرستش آن دعوت نمود.

خداوند متعال در «سوره طه» آیات ۸۵ تا ۹۹ به تفصیل، به عملکرد سامری پرداخته و می‌فرماید:

«قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ؛^۱

ما قوم تو را آزمایش کردیم و سامری آنها را به گمراهی کشید.»

زمینه های بازگشت و به عبارت دیگر، «تعرب بعد از هجرت» در بنی اسرائیل بود و ضرورتاً می‌بایست چهره آنان افشا و نقاب از آن برداشته می‌شد.^۲

فتنه سامری در حقیقت، ابتلای بنی اسرائیل بود تا صف اهل نفاق از مؤمنان جدا شود و در همان حال، امتحان و ابتلای سامری نیز بود. به درازا کشیده شدن اقامت حضرت موسی (علیه السلام) در «طور»، مجال امتحان بنی اسرائیل را فراهم آورد.

آن زمان که حضرت موسی (علیه السلام) از غیبت چهل روزه بازگشت و بنی اسرائیل را گوساله پرست یافت، خشمناک به سراغ برادر خویش، هارون رفت، گریبان ایشان را گرفت و جویای واقعه شد.

۱. سوره طه، آیه ۸۵.

۲. در سومین مجلد از مجموعه کتاب‌های منتشر شده «قبیله لعنت، بنی اسرائیل و سامری» به نحو مبسوط و مستدل این واقعه مورد بررسی و پژوهش واقع شده است. این مجموعه را انتشارات هلال به زیور طبع آراسته است و از مسیر فروشگاه اینترنتی «یاران شاپ» با آدرس www.yaranshop.ir قابل اکتساب است.

«فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي. قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا مِّنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ»^۱

حضرت موسی (علیه السلام) در حالی که خشمگین بود، به سوی بنی‌اسرائیل بازگشت و به آنان گفت: ای قوم! مگر پروردگارتان (در باره نزول تورات) به شما وعده نیکو نداده بود؟ آیا زمان آن وعده بر شما طولانی آمد یا آنکه خواستید غضب خداوند بر شما فرود آید که وعده مرا تخلف کردید؟ بنی‌اسرائیل در جواب گفتند:

ما به اراده خویش با وعده تو مخالفت نکردیم؛ بلکه ما را وادار کردند آنچه از زیور قوم فرعون با خود داشتیم، در آتش افکنیم و سامری این چنین القا کرد.»

حضرت موسی (علیه السلام) سامری را از جامعه طرد کرد و مردم او را به عنوان مردی نجس و آلوده شناسناخته و با او تماس نمی‌گرفتند؛ لذا سر به بیابان‌ها نهاد و همچنان در بیماری جسمی و روحی و نفرت مردم ماند تا به هلاکت رسید. آنگاه گوساله را قطعه قطعه کرده و سوزاندند و خاکسترش را به «نیل» پاشیدند.^۲

خداوند متعال در «سوره نساء» در شرح حال «بنی‌اسرائیل»، می‌فرماید:

«ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا»^۳

۱. سوره طه، آیه ۸۶ و ۸۷.

۲. مجلسی، محمدباقر، «بحار الانوار»، ج ۱۳، ص ۲۴۶.

۳. سوره نساء، آیه ۱۵۳.

امر این امت هم مثل امر بنی اسرائیل است ■ ۲۳۷

آنگاه پس از آن‌همه معجزات روشن‌گر که برای آنها آمد، گوساله پرستیدند و ما از این [گناهشان] هم درگذشتیم و به موسی حجتی روشن عطا کردیم.»

علامه طباطبایی (ره) می‌فرماید:

منظور از اتخاذ گوساله، بت پرستی است؛ آن‌هم بعد از ظهور و وضوح بطلان آن یا منظور بیان این حقیقت است که خدای سبحان منزّه از شائبه جسمیت و حدوث است و چنین عقیده‌ای از رسواترین جهالت‌های بشری است و منظور از «عفو» این است که موسی علیه السلام به آنان دستور داد که به سوی خالق خود، توبه برده، یکدیگر را به قتل برسانند. همین که به جان هم افتادند، خداوند آنان را عفو کرد و دستور متارکه [قتال] را داد. نگذاشت تا به آخر یکدیگر را بکشند و منظور از «سلطان مبین»، موسی علیه السلام است که آن جناب را به گوساله پرستان و برسامری و گوساله‌اش مسلط کرد.^۱

پشیمانان بنی اسرائیل، از حضرت موسی علیه السلام پرسیدند: آیا توبه ما پذیرفته می‌شود؟ حضرت فرمود: کفاره گناه شما این است که با یکدیگر بجنگید و همدیگر را بکشید.

قوم موسی علیه السلام این مجازات را پذیرفتند. قرار شد همه آنانی که گوساله را پرستیده بودند، در زمانی معین به «بیت المقدس» بیایند و آنگاه که حضرت موسی علیه السلام بر بالای منبر می‌رود، آنها جنگ خود را شروع کنند. آنگاه که حضرت به بالای منبر رفتند، آنها جنگ خود را شروع کردند و برادران و پدران خود را می‌کشتند تا وقتی که ده هزار نفر کشته شدند.

۱. طباطبایی، محمد حسین، «المیزان»، ج ۸، صص ۳۲۰-۳۲۱ و ج ۵، صص ۲۱۴ و ج ۱۴، صص ۲۶۶-۲۷۷.

جبرئیل بر حضرت موسی (علیه السلام) نازل شد و گفت: ای موسی! به آنها بگو دست از جنگ بردارید. خدای متعال شما را بخشید. در این هنگام، این سخن از سوی خدا بر آنها نازل شد که:

«این برای شما نزد خالقتان بهتر است. توبه کنید؛ همانا خداوند توبه‌پذیر و مهربان است!»^۱

هدایتگری هارون (علیه السلام) و کفر سامری

در ماجرای فرمان سجده بر آدم (علیه السلام) و استکبار ورزی ابلیس، سرانجام وی از آستان قرب الهی مطرود و رجیم و ملعون خوانده شد؛ اما به جای انابه و پوزش، با گستاخی تمام اعلام داشت:

«قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»^۲

چون تو مرا گمراه کردی، من نیز بندگان را از راه راست گمراه می‌سازم. آنگاه از جلوی رو و پشت سر و از طرف راست و چپ، به آنان می‌تازم و بیشتر آنان را سپاس‌گزار نمی‌یابی...

استقرار بر صراط مستقیم، یعنی رهزنی به مدد اغواگری و فریب تا آنکه

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): «...فَإِنَّ مُوسَى (علیه السلام) لَمَّا خَرَجَ إِلَى الْمِيْقَاتِ - وَرَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ وَقَدْ عَبَدُوا الْعَجَلَ - قَالَ لَهُمْ «يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ» فَقَالُوا وَكَيْفَ نَقْتُلُ أَنْفُسَنَا - فَقَالَ لَهُمْ مُوسَى ااغْدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَمَعَهُ سِكِّينٌ أَوْ حَدِيدَةٌ أَوْ سَيْفٌ - فَإِذَا صَعَدْتُ أَنَا مِنْبَرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَكُونُوا أَنْتُمْ مُتَلَثِّمِينَ لَا يَعْزُبُ أَحَدٌ صَاحِبَهُ - فَأَقْتُلُوا بَعْضُكُمْ بَعْضًا - فَاجْتَمَعُوا سَبْعِينَ أَلْفَ رَجُلٍ - مِمَّنْ كَانُوا يَعْبُدُوا الْعَجَلَ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَلَمَّا صَلَّى بِهِمْ مُوسَى (علیه السلام) وَصَعِدَ الْمَنْبَرَ - أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ يَقْتُلُ بَعْضًا - حَتَّى نَزَلَ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ قُلْ لَهُمْ يَا مُوسَى ارْفَعُوا الْقَتْلَ فَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ - فَقَتَلَ عَشْرَةَ أَلْفٍ - وَانزَلَ اللَّهُ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ - إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ...» (قمی، علی بن ابراهیم، «تفسیر القمی»، ج ۱، ص ۴۷).

۲. سورة أعراف، آیات ۱۶-۱۷.

رونده از رفتن بازماند.

آنکه در قلعه امن و حصن حصین مقیم شده، از دستبرد شیطان مصون است؛ اما آنکه در طی طریق، رو به قلعه امن سیر می کند، در معرض اغوا و امتحان قرار داده می شود تا چهره حقیقی اش برملا و به نحوی آبدیده شود. سست عهدی و ناسپاسی، هر رونده ای را شکار ابلیس و جنود ابلیس می سازد.

در «سوره بقره»، خداوند خطاب به «بنی اسرائیل» می فرماید:

«وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ
وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ
اسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ؛^۱

و قطعاً موسی برای شما معجزات آشکاری آورد. سپس آن گوساله را در غیاب وی [به خدایی] گرفتید و ستمکار شدید و آنگاه که از شما پیمان محکم گرفتیم و [کوه] طور را بر فراز شما برافراشتیم و [گفتیم] آنچه را به شما داده ایم، به جد و جهد بگیرید [و به دستورهای آن] گوش فرا دهید. گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم و بر اثر کفرشان [مهر] گوساله در دلشان سرشته شد...»

شیطان، سگ تربیت شده خداوند برای گرفتن نامحرمان دروغ زن و ناسپاس است؛ ورنه به قول خداوند حکیم او را بر دل بندگان مخلص راهی نیست.

مهر گوساله، در دل بنی اسرائیل مخلص نیفتاد؛ چنان که هارون عليه السلام و جمعی محدود، در امان ماندند؛ اما ستمکاران، نافرمانان، ناسپاسان و

عهدشکنان، استعداد فریفته شدن یافتند و در دام سامری، گرفتار آمدند. جالب آنکه، جناب هارون آنان را متذکر سرانجام عمل گوساله پرستی و آزمایش الهی شده بود.

«وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي. قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ»^۱

ای قوم! شما به وسیله این [گوساله] مورد آزمایش قرار گرفته اید و پروردگار شما [خدای] رحمان است، پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا پذیرا باشید.»

گفتند: «ما هرگز از پرستش آن دست بر نخواهیم داشت تا موسی به سوی ما بازگردد.»

این سنت ثابت خداوند متعال است که همگان در معرض ابتلا و امتحان قرار گرفته و صالح از طالح جدا می شود.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرانشان و از امام علی علیه السلام نقل می فرمایند:

«روزی مردی از اهل شام برای پرسش مسائلی نزد ایشان رفت. آن مرد پرسید: چرا گاو چشمش را بر هم می نهد و سر به آسمان بلند نمی کند؟ حضرت فرمودند: این به جهت شرم از خداوند عز و جل است و زمانی که قوم موسی علیه السلام گوساله را پرستیدند، این حیوان سرش را به زیر انداخت و بلند نکرد.»^۲

۱. سوره طه، آیات ۹۰-۹۱.

۲. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا علیه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام أَنَّهُ: «سَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ عَنْ مَسْأَلٍ فَكَانَ فِيهَا سَأَلُهُ عَنِ الثَّوْرِ مَا بَالُهُ غَاضٌ طَرْفَهُ لَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ حَيَاءٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا عَبَدَ قَوْمُ مُوسَى الْعِجْلَ نَكَسَ رَأْسَهُ.» (ابن بابویه،

سابقه گوساله پرستی در بنی اسرائیل

ویل دورانت، صاحب کتاب مفصل «تاریخ تمدن» درباره وضع مذهب در میان «بنی اسرائیل» می نویسد:

یهودی‌ها در آغاز پیدایش در صحنه تاریخ، بیابان گردانی بودند که از اجنه هوا می ترسیدند و سنگ و چارپایانی از قبیل گوساله را می پرستیدند و حضرت موسی (علیه السلام) چنان که می دانیم نتوانست عادت گوساله پرستی را به تمامی، از میان قوم خود ریشه کن کند؛ زیرا عادت تقدیس مصریان نسب به گاو، هنوز از یادها نرفته بود. در تاریخ قوم یهود، دلایل فراوانی است که از گاو پرستی آن قوم حکایت می کند.^۱

با غیبت چهل روزه حضرت موسی (علیه السلام) و با حيله سامری، به ناگهان «بنی اسرائیل» به عادت شرک آلودی بازگشت کردند که طی سال‌های دراز اقامت در «مصر»، با آن مانوس بودند.

به جز این، هنگامی که به اتفاق حضرت موسی (علیه السلام) از آب گذر می کردند،

محمد بن علی، «علل الشرائع»، ج ۲، ص ۴۹۴.
۱. دورانت، ویل، «تاریخ تمدن»، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۵۷.

صحنه گاوپرستی قومی آن سوی «نیل» را مشاهده کرده و از حضرت تقاضای بتی، همانند آنان کردند. آن حضرت آنان را شدیداً ملامت و مورد سرزنش قرار داده بود.

در سابقه حیات فرهنگی «بنی‌اسرائیل»، ما شاهد دو گوساله هستیم:

اولی، گوساله طلایی؛^۱

دومی: گوساله سرخ.^۲

دکتر عبدالوهاب المسیری در «دائرةالمعارف یهودی، یهودیت و صهیونیسم» ذیل عبارت «گوساله طلایی»، پس از ذکر ماجرای سابق الذکر گوساله طلایی ساختن سامری و پرستش آن در غیاب حضرت موسی (علیه السلام)، می‌نویسد:

پرستش گوساله‌های طلایی در دیانت کنعانیان باستان، امر غریبی نبود؛ چرا که گاو، نماد دوست‌داشتنی رویش و باروری بود و کلمه «ایل» به گاو پدر در دین آنها اشاره می‌کرد. برخلاف دومین فرمان از ده فرمان،^۳ شکل گاو و مجسمه‌اش به پرستش‌های عبرانیان و نیز هنر و فرهنگ آنان راه یافت. در زمان «سلیمان»، به هنگام بنای «هیکل» می‌بینیم که حوض موسوم به «حوض مفرغی» تصویرگر مفاهیم بت‌پرستانه است؛ چه این حوض بر پشت دوازده گاو قرار داشت که هر سه گاو رو به یکی از جهات چهارگانه داشتند.^۴ پرستش گوساله‌های طلایی مجدداً به دست «یربعام» در «دان» و «بیت‌ایل» برپا شد. (گفته می‌شود یربعام پرستش گوساله را از پرستش گوساله آپیس در «مصر»، اقتباس کرد. همچنین گفته می‌شود که

1. Golgen Calf.

2. Red Heifer.

۳. «عهد عتیق»، سفر خروج ۴/۲۰.

۴. «عهد عتیق»، اول پادشاهان ۲۶/۷-۲۳.

این همان پرستش «هاتور»، گاو مقدس بوده است.)
برخی نیز معتقدند که این گوساله، تجسم یهوه نبوده است؛ بلکه پایه‌ای
نمادین برای تجلی نامرئی یهوه بوده است.
در تعالیم جدید یهودیت، گوساله طلایی معانی مختلفی یافته است.
صهیونیست‌ها آن را به عنوان نماد یهودیانی که در خارج سرزمین مقدس
زندگی می‌کنند، به کار می‌برند؛ یعنی کسانی که از مهاجرت به اسرائیل،
به خاطر سطح زندگی مادی بالایی که در تبعید به دست آورده‌اند، سر
باز زده‌اند؛ اما مخالفان صهیونیست‌ها آن را اشاره‌ای می‌دانند به گرایش
حلولی بت‌پرستانه‌ای که صهیونیست‌ها در بین یهود رواج داده‌اند که همان
پرستش گوساله طلایی جدید یا دولت صهیونیستی است. بعد از «جنگ
اکتبر»، بعضی از اسرائیلیان نظریه امنیت اسرائیل را از آن جهت که این
نظریه، یک امنیت دروغین به اسرائیلیان داده است، به گوساله طلایی
تشبیه می‌کنند.^۱

جناب المسیری، در معرفی «گوساله سرخ» می‌نویسد:

گوساله سرخ، معادل عبری «بارا» یا «دوما» به گوساله‌ای گفته می‌شود که
خاکستر آن برای پاک شدن افراد یا اشیای نجس شده در اثر تماس با بدن
مردگان مورد استفاده قرار می‌گرفت.

یک گاو سرخ بی‌عیب که هرگز یوغ برگردنش گذاشته نشده باشد.^۲
در «تلمود» آمده است که گوساله باید کاملاً سرخ باشد و نباید در آن
رنگ دیگری به چشم بخورد و حتی اگر در پشت آن، دو موی سیاه یافت
شود، در آن صورت نمی‌تواند گوساله‌ای مقدس باشد و برای چنین مراسمی

۱. المسیری، عبدالوهاب، «دائرة المعارف یهودی، یهودیت و صهیونیسم»، ج ۴، ص ۱۶۶.

۲. «عهد عتیق»، سفر اعداد ۲/۱۹.

از آن استفاده شود. به نظر می‌رسد که در اینجا، رنگ سرخ، نماد گناه است. سفر چهارم از سدر ششم تلمود، به آداب و رسوم مربوط به گوساله سرخ می‌پردازد.

بدیهی است که جسد مرده برای کاهنان از مهم‌ترین منابع نجاست شناخته می‌شود. اگر کاهنی به جسد یک یهودی، حتی به شکل غیر مستقیم برخورد کند؛ یعنی مثلاً از قبرستان، بیمارستان یا خانه‌ای که در آن جسد مرده‌ای باشد، گذر کند، این کار او را نجس خواهد کرد؛ اما اجساد بیگانگان نجاستی به همراه ندارد؛ زیرا آنها مقدس نیستند. یهودی در صورت نجس شدن به همین حال باقی می‌ماند؛ مگر آنکه به شیوه‌ای که در سفر اعداد (بخش ۱۹) ذکر شده و شرحش در تلمود آمده است، با خاکستر گوساله سرخ، خود را تطهیر کند. این سنت تا قرن ششم ادامه یافت تا آنکه خاکستر آخرین گوساله سرخ رنگ از میان رفت. از آن زمان به این سو، تمام یهودیان ناپاکند و بیگانگان نیز که در هر حال ناپاک هستند و راهی برای پاک شدن ندارند. با توجه به اینکه زمین معبد در منطقه «مسجد الأقصى» همچنان پاک است، به همین دلیل ورود هر یهودی به آن، گناه محسوب می‌شود و وی اجازه چنین کاری ندارد و نمی‌تواند در آنجا، نماز بخواند.

اما چرا یهودیان یک گاو سرخ نمی‌کشند تا از خاکستر آن برای پاک شدن استفاده نمایند؟ در اینجا می‌بینیم که تنگنا و دوری عجیب پیش می‌آید؛ زیرا گاو را تنها کاهنان پاک می‌توانند قربانی کنند و این در حالی است که آنان چندین قرن است که ناپاک باقی مانده‌اند. هم‌اکنون، مرکزی برای تحقیق در مورد گاو سرخ وجود دارد و یکی از مجله‌های علمی دینی در اسرائیل پیشنهاد داده که یکی از زنان باردار خاندان کاهنان، در خانه‌ای

که روی ستون‌های بلندی ساخته شده، از همه دور نگه داشته شود تا هیچ یهودی‌ای در آن نباشد. سپس چند روپات، زایمان آن زن را انجام دهند و کودک به دنیا آمده تا سیزده سال از هر انسانی جدا نگه داشته شود تا در آن زمان، به عنوان یک کاهن پاک بتواند گاو سرخ را قربانی کند و مشکل حل شود. برخی دیگر پیشنهاد داده‌اند پیرامون آثار به جای مانده از معبد، حفاری‌هایی شود تا شاید شیشه‌ی محتوی خاکستر گاو سرخ پیدا شود و بدین ترتیب مشکل حل گردد.

مجله «تایم» در شماره ۱۶ اکتبر سال ۱۹۸۹ م. خبر داد که قرار است کاهنان پاکسازی بدن خود را آغاز کنند و نمایندگان نهاد اصلی حاخامی در اسرائیل، دو هفته را در اروپا سپری کردند تا شاید جنین گاوی سرخ بیابند و در شکم یکی از گاوهای مزرعه‌ای در اسرائیل قرار دهند.

روزنامه «یدیעות آحرونوت» به نقل از حاخام «شمار یاشور» (یکی از رهبران گروه‌های فعال در بازسازی معبد سلیمان) نوشت که او با یک ذره‌بین قوی، گاوی سرخ رنگ را در «کفار حسیدیم» معاینه کرده است که حتی یک موی سیاه نیز در آن دیده نمی‌شود (این گوساله در اثر تلقیح مصنوعی یک گاو آمریکایی و یک گاو اسرائیلی با رنگ‌های سفید و سیاه به دنیا آمده است). بنابراین این گاو شایستگی آن را دارد که برای انجام مراسم عبادی مربوط به تطهیر و ورود به منطقه «مسجد الاقصی» که گفته می‌شود «معبد سلیمان» در آن قرار داشته، مورد استفاده قرار گیرد. برخی از حاخام‌ها این تلاش را محکوم ساختند و هشدار دادند که ممکن است، منجر به جنگ شود.^۱

۱. المسیری، عبدالوهاب، «دائرة المعارف یهودی، یهودیت و صهیونیسم»، ج ۵، صص ۲۶۲-۲۶۳.

وجود سامری در میان هر امتی

سامری عهد و عصر حضرت موسی (علیه السلام) از بین رفت؛ اما نام او و عملش تبدیل به نمادی و نشانه‌ای ماندگار در تاریخ شد تا در هر کجا و در هر زمان، صفت سامری در هیئت شخصی بارز و نمودار شود، مجال مقایسه و نتیجه‌گیری برای دیگران فراهم آید و به عبارتی، از تاریخ گذشته عبرت گیرند.

این کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مؤید عبارت سابق‌الذکر است. ایشان فرمودند:
«هر امتی، سامری دارد.»

ابن عباس می‌گوید:

چون جنگ جمل پایان یافت و حضرت پس از ایراد خطبه‌ای شدید‌اللقن در مسیری که می‌رفتند با حسن بصری برخورد نمودند. او مشغول وضو گرفتن بود.

امیرالمؤمنین فرمودند: «ای حسن! در وضوی خود دقت کن و شرایط آن را رعایت نما. آداب ظاهری و باطنی آن را مراقب باش!»

حسن بصری به طور اعتراض آمیزی جواب می‌دهد: دیروز بود که تو با مردمی می‌جنگیدی که شهادت به توحید داده معتقد به رسالت خاتم‌النبین بوده، در رعایت آداب و شرایط وضو مراقبت داشته، فرایض خود را به

جا می آوردند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: «در صورتی که چنین بوده و تو شاهد این جریان بودی، پس برای چه برخلاف ما، از آن مردم (اصحاب جمل) طرفداری و مساعدت نکردی؟»

حسن بصری می گوید: به خدا سوگند! درست گفتمی و من کلام تو را تصدیق می کنم. در روز اول جنگ بود که از خانه بیرون آمده، غسل کردم و حنوط به بدن مالیدم. اسلحه جنگ را همراه خود برداشتم و معتقد بودم که تخلف کردن از همراهی ام المؤمنین، عایشه، با کفر برابر است و راه خود را به سوی لشکرگاه بصره پیش رفتم و چون به نزدیکی «حریبه» رسیدم، آوازی شنیدم که می گفت: «ای حسن! مراجعت کن. قاتل و مقتول هر دو در آتش جهنم خواهند بود.» من با حالت وحشت و اضطراب به منزل خود بازگشتم.

و چون روز دوم شد، باز همان عقیده مرا از جای خود حرکت داد و از منزل خود به نیت قتال و محاربه بیرون آمدم. باز چون به محل حریبه رسیدم، همان آواز را شنیدم که برگرد قاتل و مقتول هر دو در آتشند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

«این سخن درست؛ ولی آیا می دانی آن آواز که بود؟ آن آواز از برادر تو ابلیس بود و سخن او نیز درست و صحیح است؛ زیرا که قاتل و مقتول از اهل بصره و اصحاب جمل هر کدام باشند، داخل در آتشند.»^۱

۱. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا فَرَّغَ عَلِيُّ عليه السلام مِنْ قِتَالِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَضَعَ قَتْبًا عَلَى قَتَبٍ ثُمَّ صَعَدَ عَلَيْهِ فَخَطَبَ [...] بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنْ خُطْبَتِهِ فَمَشِينَا مَعَهُ فَمَرَّ بِالْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ وَهُوَ يَتَوَضَّأُ. فَقَالَ عليه السلام: «يَا حَسَنُ أَسْبِغِ الْوُضُوءَ.» فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ قَتَلْتَ بِالْأَمْسِ أَنَسًا يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ يُصَلُّونَ الْخَمْسَ وَيُسَبِّحُونَ الْوُضُوءَ. فَقَالَ لَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «فَقَدْ كَانَ مَا رَأَيْتَ فَمَا مَنَعَكَ أَنْ تُعِينَ عَلَيْنَا عَدُونَنَا؟» فَقَالَ: وَ

یا اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وصف او فرمودند:

«هر امتی سامری دارد و سامری این امت، حسن بصری است.»^۱

حال با این توصیفات می توان گفت، حسن بصری، شاگرد و شیعه و مخلص امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است؟

بعد از حسن بصری، این روند توسط شاگرد او سفیان ثوری ادامه پیدا کرد. سفیان ثوری برخلاف بقیه، نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) بغض و کینه را علنی می کرد. روایات متعددی در این زمینه وجود دارد و همچنین احادیثی را می ساخت و آنها را به حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) نسبت می داد که در کتب مربوطه آمده است.

سامری، دروغ زن، حيله گر، زرپرست و رهنمی است که در هر دوره و زمان، بر سر راه مستضعفان نشسته و باعث انحراف و نگون بختی آنان می شود و شناسایی این تجسم رهنمی عقل، مجال کشف مصادیق دیگر آن را که در میان هر قومی رخ می نماید، ممکن می سازد و در مصونیت بخشی به هر قوم، مصلحان و احیاگران را یاری می دهد. در احتجاج جالبی، ابن عباس به

الله لأُصدقك يا أمير المؤمنين. لقد خرجت في أول يوم فاغتسلت و تحنطت و صببت عليّ سلاحي و أنا لا أشك في أن التخلف عن أم المؤمنين عائشة هو الكفر فلما انتهيت إلى موضع من الخريجة ناداني مناد يا حسن إلى أين؟ أرجع فإن القاتل و المقتول في النار فرجعت ذعراً و جلست في بيتي فلما كان في اليوم الثاني لم أشك أن التخلف عن أم المؤمنين عائشة هو الكفر فتحنطت و صببت عليّ سلاحي - و خرجت أريد القتال حتى انتهيت إلى موضع من الخريجة فناداني مناد من خلفي يا حسن إلى أين؟ أرجع مرة بعد أخرى فإن القاتل و المقتول في النار. قال عليّ (عليه السلام) «صدقك أفتدري من ذلك المنادي؟» قال: لا قال (عليه السلام) «ذاك أخوك إبليس و صدقك أن القاتل و المقتول منهم في النار...» (طبرسي، احمد بن علي، «الإحتجاج على أهل اللجاج»، مشهد، نشر مرتضى، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۱، ص ۱۷۱).

۱. عن يحيى الواسطي قال: لما افتتح أمير المؤمنين (عليه السلام) اجتمع الناس عليه و فيهم الحسن البصري و معه الألواح فكان كلما لفظ أمير المؤمنين (عليه السلام) بكلمة كتبها فقال أمير المؤمنين (عليه السلام) بأعلى صوته: «ما تصنع؟» فقال: نكتب آثاركم لنجدت بها بعدكم. فقال أمير المؤمنين (عليه السلام) «أما إن لكل قوم سامري و هذا سامري هذه الأمة أما إنه لا يقول لا مساس و لكن يقول لا قتال.» (طبرسي، احمد بن علي، «الإحتجاج على أهل اللجاج»، ج ۱، ص ۱۷۲).

امر این اّمت هم مثل امر بنی اسرائیل است ■ ۲۴۹

استناد ماجرای رفته بر قوم موسی علیه السلام و سامری، تلویحاً اشاره به سامری
اّمت پیامبر آخرالزمان کرده است.

گوساله پرستی در امت اسلام

روزی ابن عباس رو به معاویه کرد و گفت:

خدای عز و جل در کتابش می فرماید: «قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ»^۱ عده کمی از بندگان من شکرگزار هستند»، و می فرماید: «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ»^۲ بیشتر مردم - اگر چه حرص داشته باشی - مؤمن نیستند.» و می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ»^۳ مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند که اینان کم هستند» و درباره حضرت نوح (عليه السلام) می فرماید: «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ»^۴ به همراه او، جز عده کمی ایمان نیاوردند.» ای معاویه! از این مطلب تعجب می کنی؟

عجیب تر از مسئله ما، کار بنی اسرائیل است. ساحران به فرعون گفتند: «هر حکمی می خواهی بنما، این زندگی دنیا می گذرد. ما به پروردگار عالم

۱. سوره سبأ، آیه ۱۳.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۳.

۳. سوره ص، آیه ۲۴.

۴. سوره هود، آیه ۴۰.

ایمان آورده ایم.»^۱ آنان به موسی ایمان آوردند و او را تصدیق نمودند و تابع او شدند. او هم با آنان و تابعان خود از بنی اسرائیل به راه افتاد تا آنان را از دریا گذرانید و عجایب را به آنان نشان داد و این در حالی بود که او را قبول داشتند و «تورات» را تصدیق می‌کردند و به دین او اقرار داشتند. حضرت موسی علیه السلام آنان را از کنار قومی که بتان خود را می‌پرستیدند عبور داد، گفتند: «ای موسی! برای ما هم خدایی قرار بده؛ همان طور که آنان خدایانی دارند.»^۲ سپس گوساله را اتخاذ کردند و همگی - به جز هارون و اهل بیتش - ملازم آن شدند و سامری به آنان گفت: «این خدای شما و خدای موسی است.»

سپس حضرت موسی علیه السلام به آنان گفت:

«بر سرزمین مقدسی که خداوند برایتان مقدر کرده است، داخل شوید.»
در جواب آنچه خداوند در کتابش نقل کرده است، گفتند:

«إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنذُرُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ»^۳

در آنجا، قومی زورگو هستند و تا آنان از آنجا خارج نشوند، ما هرگز داخل نمی‌شویم. اگر از آن خارج شدند، ما داخل می‌شویم.»

تا آنجا که حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: «پروردگارا! من جز خودم و برادرم را در اختیار ندارم. بین ما و قوم فاسقان جدایی بینداز.» سپس گفت: «پس بر قوم فاسقان تأسف مخور و ناراحت مباش!»

این امت هم همان مثال را به طور مساوی اجرا کردند. اینان فضایل

۱. اشاره به آیه ۷۲ از سوره طه.

۲. اشاره به آیه ۱۳۸ از سوره اعراف.

۳. سوره مائده، آیه ۲۲.

و سوابقی با پیامبر ﷺ و منزلت‌های نزدیکی با او داشتند. به دین محمد ﷺ و «قرآن» اقرار داشتند تا آنکه پیامبرشان از آنان مفارقت کرد. آنگاه اختلاف نمودند و متفرق شدند و بر یکدیگر حسد بردند و با امام و ولی‌اشان مخالفت کردند تا آنکه از ایشان باقی نماند بر آنچه با پیامبرشان عهد کرده بودند؛ جز رفیق ما که نسبت به پیامبرمان به منزله هارون نسبت به موسی است و چند نفر کمی که خدا را با دین و ایمانشان ملاقات کردند و دیگران به پشت سرشان عقب‌گرد کردند؛ همان طور که اصحاب حضرت موسی علیه السلام با اتخاذ گوساله و پرستش آن و گمان اینکه خدایشان است و اجتماعشان بر سر آن، به جز هارون و فرزندانش و عده کمی از اهل بیتش چنین کردند.^۱

۱. فَأَقْبَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَلَيَّ مُعَاوِيَةَ فَقَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ [فِي كِتَابِهِ] «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ» وَيَقُولُ «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» وَيَقُولُ «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ» وَتَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ يَا مُعَاوِيَةُ؟ وَأَعْجَبُ مِنْ أَمْرِنَا أَمْرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ: إِنَّ السَّحِرَةَ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ «فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ.» فَأَمَنُوا بِمُوسَى وَصَدَّقُوهُ وَاتَّبَعُوهُ فَسَارَ بِهِمْ وَبِمَنْ تَبِعَهُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَقْطَعَهُمُ الْبَحْرَ وَارَاهُمُ الْأَعْجِيبَ وَهُمْ يُصَدِّقُونَ بِهِ وَبِالتَّوْرَةِ يُقْرُونَ لَهُ بِدِينِهِ فَمَرَّ بِهِمْ عَلَى قَوْمٍ يَعْبُدُونَ أَصْنَامًا لَهُمْ «فَقَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ...» ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ فَعَكَفُوا عَلَيْهِ جَمِيعًا غَيْرِ هَارُونَ وَاهْلِ بَيْتِهِ وَقَالَ لَهُمُ السَّهْمِيُّ «هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى.» ثُمَّ قَالَ لَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ «ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ» فَكَانَ مِنْ جَوَابِهِمْ مَا قَصَّ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنُذْخِلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ حَتَّىٰ قَالَ مُوسَى «رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ.» ثُمَّ قَالَ: «فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ.»

فَاخْتَدَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ ذَلِكَ الْمَثَالَ سَوَاءً وَقَدْ كَانَتْ لَهُمْ فَضَائِلٌ وَسَوَابِقٌ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَنْسَازِلٌ مِنْهُ قَرِيبَةٌ وَمُقَرَّرِينَ بِدِينِ مُحَمَّدٍ وَالْقُرْآنِ حَتَّىٰ فَارَقَهُمْ نَبِيُّهُمْ فَاخْتَلَفُوا وَتَفَرَّقُوا وَتَحَاسَدُوا وَخَالَفُوا إِمَامَهُمْ وَوَلِيَّهُمْ حَتَّىٰ لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ عَلَىٰ مَا عَاهَدُوا عَلَيْهِ نَبِيُّهُمْ غَيْرَ صَاحِبِنَا الَّذِي هُوَ مِنْ نَبِيِّنَا بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَنَفَرٍ قَلِيلٍ لَقُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَىٰ دِينِهِمْ وَإِيمَانِهِمْ وَرَجَعَ الْأَخْرُونَ الْقَهْقَرَىٰ عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ كَمَا فَعَلَ أَصْحَابُ مُوسَى عليهم السلام بِاتِّخَاذِهِمُ الْعِجْلَ وَعِبَادَتِهِمْ إِيَّاهُ وَزَعَمَهُمْ أَنَّهُ رَبُّهُمْ وَإِجْمَاعِهِمْ عَلَيْهِ غَيْرِ هَارُونَ وَوَلَدِهِ وَنَفَرٍ قَلِيلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ.

(هلالی، سلیم بن قیس، «کتاب سلیم بن قیس الهلالی»، قم، الهادی، چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ. ق.)

حضرت رسول ﷺ در آخرین روز حیات و از زبان جبرئیل علیه السلام به سامری امت خود اشاره کرده و از راز انشقاق و انحراف در امت خود، پس از رحلت پرده برمی دارد.

سلیم بن قیس می گوید: از سلمان شنیدم که می گفت:
بعد از آنکه آن مرد آن سخن را گفت^۱ و پیامبر ﷺ غضبناک شد و «کتف»
را رها کرد، از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمودند: «آیا از پیامبر ﷺ
نپرسیم چه مطلبی می خواست در کتف بنویسد که اگر آن را می نوشت،
احدی گمراه نمی شد و دو نفر هم اختلاف نمی کردند؟»
من سکوت کردم تا کسانی که در خانه بودند، برخاستند و فقط
امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام باقی ماندند. من و دو رفیقم ابو
ذر و مقداد هم خواستیم برخیزیم که علی علیه السلام به ما فرمودند: «بنشینید.»
حضرت می خواست از پیامبر ﷺ سؤال کنند و ما هم می شنیدیم؛ ولی
خود پیامبر علیه السلام ابتدا فرمودند: «برادرم! نشنیدی دشمن خدا چه گفت؟!
جبرئیل کمی قبل از این نزد من آمد و به من خبر داد که او، سامری این
امت است و رفیقش گوساله آن است و خداوند تفرقه و اختلاف را بعد
از من، بر امتم نوشته است؛ بنابراین جبرئیل به من دستور داد بنویسم آن
نوشته ای را که می خواستم در کتف بنویسم و این سه نفر را بر آن شاهد
بگیرم. برایم ورقه ای بیاورید...»^۲

۱. منظور از «کتف» هم استخوان پهن شانه گاو یا شتر است که برای نوشتن از آن استفاده می کردند.

۲. عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ سَلْمَانَ يَقُولُ سَمِعْتُ عَلِيًّا عليه السلام بَعْدَ مَا قَالَ ذَلِكَ لِلرَّجُلِ مَا قَالَ وَ غَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ دَفَعَ الْكَتْفَ - «أَلَا نَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ عَنِ الَّذِي كَانَ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكَتْفِ مِمَّا لَوْ كَتَبَهُ لَمْ يَضِلْ أَحَدٌ وَ لَمْ يَخْتَلَفْ ائْتَانُ؟» فَسَكَتَ حَتَّى إِذَا قَامَ مِنْ فِي الْبَيْتِ وَ بَقِيَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهم السلام وَ ذَهَبْنَا نَقُومُ أَنَا وَ صَاحِبِي أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ، قَالَ لَنَا عَلِيٌّ عليه السلام: «اجْلِسُوا.»

پیامبر به میقات پروردگارش می‌رفت و زمام امت خود را به دست با کفایت هارون زمان، علی بن ابی طالب علیه السلام سپرد تا آنان را از انشقاق و انحراف نجات داده و بر صراط مستقیم مستقر دارد؛ اما شد آنچه که شد. عهدها گسسته و پیمان‌ها یله شد. هارون منزوی، خانه‌نشین و دست بسته در کنجی افتاد و زاویه باز شده هر روز، بیش از پیش، از انشقاق و انحراف افزوده و حجم و کیفیت اختلاط و امتزاج حقایق و حیانی با برداشت‌های نفسانی هر روز، بیشتر و بیشتر شد تا آنجا که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

«لَبَسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفَرِّو مَقْلُوبًا؛^۱

اسلام را چون پوستینی وارونه می‌پوشند.»

گفتار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در بستر بیماری به بانوان مهاجر و انصار، پرده از پیامدهای عمل سامری در امت پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله برداشته و میزان خسارت وارد شده بر این امت را آشکار می‌سازد.

«به خدا سوگند! اگر دست باز می‌داشتند و زمام خلافت را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به دست او نهاده بود، از وی بازپس نمی‌گرفتند و در اختیارش باقی می‌گذاشتند، کاروان (ره گم کرده) بشریت را با کمال آرامش با سیری ملایم به سوی سعادت و حق، رهبری می‌نمود؛ بی آنکه به واسطه کشیدن افسار، مرکوب زخمی گردد و سوار بر آن نیز به واسطه جنبش‌های ناشی از حرکت بی‌رویه آن، در شکنجه و ناراحتی بیفتد تا ایشان را به

فَأَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ نَجِنُ نَسْمَعُ، فَأَبْتَدَأَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «يَا أُخِي! أَمَا سَمِعْتَ مَا قَالَ عَدُوُّ اللَّهِ أَتَانِي جِبْرَائِيلُ قَبْلَ فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ سَامِرِي هَذِهِ الْأُمَّةِ وَإِنَّ صَاحِبَهُ عَجَلُهَا، وَ أَنَّ لِلَّهِ قَدْ قَضَى الْفُرْقَةَ وَ الْاِخْتِلَافَ عَلَيَّ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، فَأَمَرَنِي أَنْ أَكْتُبَ ذَلِكَ الْكِتَابَ الَّذِي أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَهُ فِي الْكِتَابِ لَكَ، وَ أَشْهَدُ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةَ عَلَيْهِ، ادْعُ لِي بِصَحِيفَةٍ...» (هلالی، سلیم بن قیس، «کتاب سلیم بن قیس الهلالی»، ج ۲، ص ۸۷۷).

۱. شریف الرضی، محمد بن حسین، «نهج البلاغه (صبحی صالح)»، خطبه ۱۰۸.

سرچشمه جوی زلال و گوارای آب حیات برساند. جویباری که آبی پاک دو سمت آن موج می‌زد و اطراف و جوانب آن پاکیزه بود و آنان را سیراب می‌نمود. سیر و سیراب از آنجا باز می‌گرداند؛ در حالی که خودش از آن بهره‌ای نمی‌برد؛ مگر با جامی کوچک که تشنه‌ای تشنگی خود را رفع کند و اندکی غذا که گرسنه رفع گرسنگی خود بدان نماید و کوچکترین بهره‌ای به نفع خویش نمی‌برد و آن زمان بود که درهای برکات از زمین و آسمان به روی مردم گشوده می‌شد و خداوند به زودی، آنان را به سبب اعمال و کردارشان مؤاخذه خواهد کرد...»^۱

۱. «وَ اللَّهُ لَوْ تَكَافَأُوا عَنْ زَمَامِ نَبِيِّهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَأَغْتَلَقَهُ وَ لَبَسَ أَرْبَعَهُمْ سَيْرًا سَجْحًا لَا يَكَلُمُ خَشَاشَهُ وَ لَا يُتَعَتَعُ رَاكِبُهُ وَ لَأُورِدَهُمْ مِنْهَا نَمِيرًا فَضْفَاضًا تَطْفُحُ ضَفْتَاهُ وَ لَأُضِدِّرَهُمْ بِطَانًا قَدْ تَخَيَّرَ لَهُمُ الرَّيَّ غَيْرَ مَبْتَحَلٍ مِنْهُ بِطَانِلٍ إِلَّا بِغَمْرِ الْمَاءِ وَ رَدَعَهُ سُنُورَةَ السَّاعِبِ وَ لَفَتَحَتْ عَلَيْهِمْ بَرَكَاتُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ سَيَأْخُذُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.» (ابن بابویه، محمد بن علی، «معانی الاخبار»، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ.ق.، ص ۳۵۵).

اقتدای امیرمؤمنان علیه السلام به هارون علیه السلام

سکوت و خانه‌نشینی بیست و پنج ساله امام علی علیه السلام در عصر سه خلیفه خود خوانده، یکی از پررمز و رازترین حیات آن امام شناسایی می‌شود؛ در حالی که امام، همه تأییدهای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و همه زور بازو و شمشیر بران ایشان را با خود داشت.

خبر گرد آمدن مردم در «سقیفه»، وقتی به امام رسید که ایشان پیکر مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تجهیز کرده و در قبر گذاشته بودند. خداوند می‌فرماید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَمْ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ. أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ؛

الف، لام، میم. آیا مردم پنداشته‌اند که چون بگویند: ایمان آوردیم، رهایشان می‌کنند و دیگر امتحانشان نمی‌کنند؟ هر آینه مردمی را که پیش از آنها بودند، آزموده‌ایم تا خدا کسانی را که راست گفته‌اند، معلوم دارد و

دروغگویان را بشناسد. آیا آنان که مرتکب گناه می‌شوند، پنداشته‌اند که از ما می‌گریزند؟ چه بد داوری می‌کنند.»

امیرمؤمنان (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمودند:

«وقتی خدای سبحان این آیه را فرستاد: «الم، آیا مردم گمان کرده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم، رها می‌شوند و به آزمایش در نمی‌آیند؟» دانستم تا زمانی که رسول خدا ﷺ در میان ماست، فتنه بر ما فرود نمی‌آید. پرسیدم: «یا رسول الله! منظور از این فتنه که خداوند تو را به آن خبر داده، چیست؟» فرمودند: «یا علی! به زودی امتم پس از من، آزمایش می‌شوند.»

... و فرمودند: «یا علی! به زودی مسلمانان پس از من، به ثروتشان آزمایش می‌شوند و با دین‌داری خود بر خدا منت می‌نهند رحمتش را آرزو دارند و خود را از خشمش در امان دانند و با شبهات دروغ و هوس‌های غفلت‌زا حرام او را حلال شمارند، شراب را به اسم آب انگور و خرما و رشوه را به عنوان هدیه و ربا را به نام تجارت حلال دانند.»

گفتم: «یا رسول الله! در آن وقت، این چنین مردم را از کدام گروه حساب کنم؟ در موضع ارتداد، یا در مرتبه فتنه؟»

فرمودند: «در مرتبه فتنه.»^۱

«إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ سُجْبَانَهُ قَوْلَهُ «الم أ حسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا وهم لا يفتنون» عَلِمْتُ أَنَّ الْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَرَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَظْهُرِنَا. فَقُلْتُ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي أَخْبَرَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا؟» فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ بَعْدِي...» وَقَالَ ﷺ: «يَا عَلِيُّ إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَيَمْنُونَ بِدِينِهِمْ عَلَيَّ رِيْبَهُمْ وَيَتَمَنُّونَ رَجْمَتَهُ وَيَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ وَالسُّحْتِ بِالْهَدْيَةِ وَالرِّبَا بِالتَّبِيْعِ.» قُلْتُ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَبِأَيِّ الْمَنَازِلِ أَنْزَلَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ أَمْ بِمَنْزِلَةِ رَدَّةٍ أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ؟» فَقَالَ ﷺ: «بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ.» (شَرِيْف الرُّضِيِّ، مُحَمَّدُ بْنُ حُسَيْنٍ، «نَهْجُ الْبَلَاغَةِ (لِلصَّبْحِيِّ صَالِحٍ)»، خُطْبَةٌ ١٥٦، ص ٢٢٠).

از آن پس، فصل سکوت و خانه‌نشینی حضرت فرا رسید و تا بیست و پنج سال ادامه یافت.

امام علی علیه السلام در دو موضع، خود پرده از این راز خانه‌نشینی برداشته‌اند؛ اول در «نهج‌البلاغه» خطبه ۲۱۷. در آنجا استدلال فرمودند:

«خدایا! برای پیروزی بر قریش از تو کمک می‌خواهم که پیوند خویشاوندی مرا بریدند و کار مرا دگرگون کردند و همگی برای مبارزه با من در حقی که از همه آنان سزاوارترم، متحد گردیدند و گفتند: حق را اگر توانی بگیر یا اگر تو را از حق محروم دارند یا با غم و اندوه صبر کن یا با حسرت بمیر!»

به اطرافم نگریستم، دیدم نه یوری دارم و نه کسی که از من دفاع و حمایت کند؛ جز خانواده‌ام که مایل نبودم جانشان به خطر افتد. پس خار در چشم فرو رفته، دیده بر هم نهادم و با استخوان در گلو گیر کرده جام تلخ را جرعه جرعه نوشیدم و در فرو خوردن خشم در امری که تلخ‌تر از گیاه حنظل و دردناک‌تر از فرو رفتن تیزی شمشیر در دل بود، شکیبایی کردم.»^۱

جز این، امام علی علیه السلام با تاسی به کلام و امر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله این‌طور از راز سکوت پرده برمی‌دارند:

«رسول خدا به من فرمودند: «اگر یارانی یافتی، با آنان جهاد کن و اگر نیافتی، دست نگه‌دار و خون خویش حفظ کن تا که برای برپایی دین و

۱. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَ كَفَرُوا بِآيَاتِي وَ أَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي حَقًّا وَ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ غَيْرِي وَ قَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ يَأْخُذَهُ وَ فِي الْحَقِّ أَنْ نَمْنَعَهُ فَاصْبِرْ مَغْمُومًا أَوْ مِتْ مُتَأَسِّفًا فَانظُرْتُ فَإِذَا لَيْسَ رَافِدٌ وَ لَا ذَابٌ وَ لَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي فَضَنْتُ بِهِمْ عَلَى الْمَنِيَّةِ فَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَدْيِ وَ جَرَعْتُ رِيقِي عَلَى الشَّجَا وَ صَبَرْتُ عَلَى الْأَذَى وَ طَبَّتُ نَفْسِي عَلَى كَظْمِ الْغَيْظِ وَ مَا هُوَ أَمْرٌ مِنَ الْعَلَقَمِ وَ الْمِنْ حَرِّ الشُّفَارِ.» (شریف الرضی، محمد بن حسین، «نهج‌البلاغه (للسبحة صالحة)»، خطبه ۲۱۷، ص ۳۳۶).

کتاب خدا و سنت من یارانی بیابی.»

رسول خدا ﷺ به من خبر دادند که به زودی، امت مرا رها خواهند کرد و با فردی جز من، بیعت خواهند نمود و جز مرا پیروی خواهند کرد.
رسول خدا ﷺ به من خبر دادند که من نسبت به او، مانند هارونم نسبت به موسی و اندکی پس از حضرتش، سرنوشت امت، همانند هارون و پیروانش و گوساله و گوساله پرستان خواهد شد؛ آنک که موسی به هارون گفت:

«ای هارون! چرا هنگامی که دیدی گمراه شدند، از آنان جدا نشدی، آیا می خواستی مرا نافرمانی کنی؟!»

گفت: ای برادر! این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند» و گفت: «ای برادر! مرا سرزنش مکن، ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل جدایی انداختی و وصیتم را به کار نبستی!»

یعنی هنگامی که موسی، هارون را به جای خود بر آنان گمارد، به وی فرمود: «اگر گمراه شدند و یارانی یافت، با آنان جهاد کند و اگر نیافت، دست نگه دارد و خون خویش را حفظ کند و پراکنده اشان نسازد.»

و من ترسیدم که برادرم، رسول خدا ﷺ به من چنین گوید که: «چرا میان امت پراکندگی افکندی و وصیتم را به کار نبستی، به تو گفتم که اگر یارانی نیافتی، دست نگه داری و خون خود و اهل بیت و پیروانت را حفظ کنی؟»
پس از درگذشت رسول خدا ﷺ مردم به او روی آوردند و با وی بیعت کردند؛ در حالی که من سرگرم غسل و دفن رسول خدا بودم. سپس به قرآن پرداختم و با خود عهد بستم که جز برای انجام نماز ردایی برنگیرم و پای بیرون نهم تا که قرآن را در کتابی گرد آورم و چنین کردم.
سپس فاطمه را برداشتم و دست پسرانم، حسن و حسین را گرفتم و به

خانه یکایک مجاهدان بدر و پیشگامان در اسلام، از مهاجران و انصار رفتم و آنان را در مورد حقم، به خدا سوگند دادم و آنان را به یاری خویش فراخواندم. از همه آنان، تنها چهار نفر به دعوتم پاسخ دادند؛ سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر.

از خاندانم نیز کسی نبود تا از من پشتیبانی کند: حمزه در نبرد احد کشته شده بود و جعفر در نبرد موته. من بودم و دو عامی تندخوی بدبخت ناتوان خوار، عباس و عقیل که تازه از کفر به اسلام روی آورده بودند.

مردم مرا ناخوش داشتند و رها کردند، آن گونه که هارون به برادرش گفت، گفتم: «ای برادر! همانا که این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند.» هارون برایم الگوی نیکویی است و عهد و پیمان رسول خدا ﷺ برایم حجت نیرومندی...»^۱

۱. قَالَ [إِنْ وَجَدْتَ أَعْوَانًا فَايْتِزِدْ إِلَيْهِمْ وَ جَاهِدْهُمْ وَ إِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَارْكُفْ يَدَكَ وَ اجْحَن دَمَكَ حَتَّى تَجِدَ عَلَيَّ إِقَامَةَ الدِّينِ وَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي أَعْوَانًا وَ أَخْبَرَنِي ﷺ أَنَّ الْأُمَّةَ سَتَخَذُنِي وَ تَبَايَعُ غَيْرِي وَ تَتَّبِعُ غَيْرِي وَ أَخْبَرَنِي ﷺ أَنِّي مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ أَنَّ الْأُمَّةَ سَيَصِيرُونَ مِنْ بَعْدِهِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ وَ مَنْ تَبِعَهُ وَ الْعَجَلُ وَ مَنْ تَبِعَهُ إِذْ قَالَ لَهُ مُوسَى يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِي أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي. قَالَ يَا بَنِي أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي وَ قَالَ ابْنُ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي وَ إِنَّمَا يَعْنِي] أَنَّ مُوسَى أَمَرَ هَارُونَ حِينَ اسْتَخْلَفَهُ عَلَيْهِمْ أَنْ ضَلُّوا فَوَجَدَ أَعْوَانًا أَنْ يُجَاهِدَهُمْ وَ إِنْ لَمْ يَجِدْ أَعْوَانًا أَنْ يَكْفِ يَدَهُ وَ يَحْجَن دَمَهُ وَ لَا يَفْرُق بَيْنَهُمْ وَ إِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقُولَ لِي ذَلِكَ أَخِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ [لَمْ] فَرَّقْتَ بَيْنَ الْأُمَّةِ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي وَ قَدْ عَهَدْتَ إِلَيْكَ أَنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا أَنْ تَكْفِ يَدَكَ وَ تَحْجَن دَمَكَ وَ دَمَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ شِيعَتِكَ فَلَمَّا قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَالَ النَّاسِ إِلَيَّ أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعُوهُ وَ أَنَا مَشْغُولٌ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَغْسَلِهِ وَ دَفَنِهِ ثُمَّ شَغَلْتُ بِالْقُرْآنِ فَأَلْبَيْتُ عَلَى نَفْسِي أَنْ لَا أُرْتَدِيَ إِلَّا لِلصَّلَاةِ حَتَّى أُجْمَعَهُ [فِي كِتَابِ] فَفَعَلْتُ ثُمَّ حَمَلْتُ فَاطِمَةَ وَ أَخَذْتُ بِيَدِ ابْنِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَلَمْ أَدْعُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ وَ أَهْلِ السَّابِقَةِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ إِلَّا نَاشَدْتُهُمْ اللَّهُ فِي حَقِّي وَ دَعَوْتُهُمْ إِلَيَّ نَضْرَتِي فَلَمْ يَسْتَجِبْ لِي مِنْ جَمِيعِ النَّاسِ إِلَّا أَرْبَعَةٌ رَهْطُ سَلْمَانَ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادُ وَ الزُّبَيْرُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَصُولَ بِهِ وَ لَا أَقْوَى بِهِ أَمَّا حَمْزَةُ فَقُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ وَ أَمَّا جَعْفَرٌ فَقُتِلَ يَوْمَ مَوْتِهِ وَ بَقِيَتْ بَيْنَ جَلْفَيْنِ جَافِيَيْنِ ذَلِيلَيْنِ حَقِيرَيْنِ [عَاجِزَيْنِ] الْعَبَّاسُ وَ عَقِيلٌ وَ كَانَا قَرِيبِي الْعَهْدِ بِكُفْرٍ فَارْكُفْهُنِي وَ قَهْرُونِي فَقُلْتُ كَمَا قَالَ هَارُونَ لِأَخِيهِ - ابْنِ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي فَلِي بِهَارُونَ أَسْوَأَ حَسَنَةٍ وَ لِي بِعَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حُجَّةٌ قَوِيَّةٌ. « (هلالی، سلیم بن

جز این، امام علی (علیه السلام) در نامه‌ای به مردم «مصر»، به این نکته اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«آنگاه که پیامبر ﷺ به سوی خدا رفت، مسلمانان پس از وی در کار حکومت با یکدیگر درگیر شدند. سوگند به خدا! نه در فکر می‌گذشت و نه در خاطر می‌آمد که عرب خلافت را پس از رسول خدا ﷺ از اهل بیت (علیهم السلام) او بگرداند یا مرا پس از وی، از عهده‌دار شدن حکومت بازدارند. تنها چیزی که نگرانم کرد، شتافتن مردم به سوی فلان شخص بود. من دست باز کشیدم تا آنجا که دیدم گروهی از اسلام بازگشته، می‌خواهند دین محمد ﷺ را نابود سازند. پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارنش را یاری نکنم (و دست به قیام بزنم) رخنه‌ای در آن ببینم یا شاهد نابودی آن باشم که مصیبت آن بر من سخت‌تر از رها کردن حکومت بر شماست، که حکومت کالای چند روزه دنیا است...»^۱

قیس، «کتاب سلیم بن قیس الهمالی»، ج ۲، صص ۶۶۴-۶۶۵.

۱. «... فَلَمَّا مَضَى لِسَبِيلِهِ ﷺ تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَلَا يَخْطُرُ عَلَيَّ بِأَلِيٍّ أَنْ الْعَرَبُ تَعْدِلُ هَذَا الْأَمْرَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ص عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَا أَنَّهُمْ مَنَحُوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ فَمَا رَاعَنِي إِلَّا اثْنِيَالِ النَّاسِ عَلَيَّ أَبِي بَكْرٍ وَ إِنْجَفَالَهُمْ إِلَيْهِ لِيَتْبَاعُوهُ فَأَمْسَكَتُ يَدِي وَ رَأَيْتُ أَنِّي أَحَقُّ بِمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي النَّاسِ مِمَّنْ تَوَلَّى الْأَمْرَ بَعْدَهُ فَلَبِثْتُ بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحْقِ دِينِ اللَّهِ وَ مِلَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ إِبْرَاهِيمَ ﷺ فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا وَ هَذَا مَا يَكُونُ مُصِيبَتَهُ أَعْظَمَ عَلَيَّ مِنْ قَوَاتٍ وَ لَأَيَّةِ أُمُورِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ...» (شريف الرضي، محمد بن حسين، «نهج البلاغه (صبحي صالح)»، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق.، ص ۴۵۱، خطبه ۶۱: و من كتاب له (عليه السلام) إلى أهل مصر مع مالك الأشتر لما ولاه إمارتها.)

۷. شورشگران بر اوصیای پیامبران

چنین مقدر شده بود که آنچه در عهد و عصر حضرت موسی (علیه السلام) و خاندان و اوصیایش گذشته، عیناً در عهد و عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز حادث شود و مسلمانان نیز مورد امتحان الهی واقع و مبتلا شوند تا مؤمنان از منافقان بازشناخته شود.

عبدالله بن مسعود می گوید: به پیامبر عرض کردم: یا رسول الله! وقتی که از دنیا بروی، چه کسی شما را غسل می دهد؟

فرمودند: «هر پیامبری را وصی اش غسل می دهد.»

گفتم: ای رسول خدا! وصی شما کیست؟

فرمودند: «علی بن ابی طالب است.»

گفتم: ای رسول خدا! او پس از شما، چند سال زندگی خواهد کرد؟

فرمودند:

«سی سال؛ زیرا یوشع بن نون که وصی موسی (علیه السلام) بود، پس از او سی سال

زندگی کرد و صفورا دختر شعیب و زوجه موسی بر او شورید و گفت:

«من به خلافت، از تو شایسته ترم. یوشع با وی جنگید و همزمانش را

کشت و خودش را اسیر کرد و با او خوشرفتاری نمود.»

دختر ابوبکر نیز به زودی بر علی می‌شورد و در میان چند هزار نفر از امت، به جنگ او درآید و علی نیز با او می‌جنگد و هم‌زمانش را می‌کشد و او را اسیر می‌کند و با او خوشرفتاری می‌کند و درباره عایشه، خدای تعالی فرموده است: «در خانه‌های خود بمانید و همانند دوران جاهلیت اول خودنمایی نکنید» که مقصود از آن، صفورا دختر شعیب است.^۲

وصی حضرت موسی (ع)

پس از حضرت موسی (علیه السلام) الواح مقدس و سایر موارد آن حضرت به جناب یوشع بن نون رسید.

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره این پیامبر مکرم (صلی الله علیه و آله) و شورشگری همسر موسی (علیه السلام) علیه ایشان، می‌فرمایند:

«بعد از آن، یوشع بن نون (علیه السلام) به امر نبوت و خلافت قیام کرد و بر آزار و سختی و بلای سرکشان شکیبا بود تا آنکه سه تن از طواغیت درگذشتند و پس از آنها کارش بالا گرفت؛ اما دو تن از منافقان قوم موسی (علیه السلام) صفورا، دختر شعیب همسر موسی (علیه السلام) را به شورش واداشتند و به همراهی صد هزار نفر به جنگ یوشع بن نون آمدند و او با ایشان جنگید و بسیاری از آنها کشته شدند و بقیه به اذن خدای تعالی گریختند و صفورا، دختر

۱. سوره احزاب، آیه ۳۲.

۲. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قُلْتُ لِلنَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ يُغْسَلُكَ إِذَا مِتَّ؟ قَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «يُغْسَلُ كُلُّ نَبِيٍّ وَوَصِيِّهِ.» قُلْتُ: فَمَنْ وَصِيُّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.» قُلْتُ: كَمْ يَعْيشُ بَعْدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): «ثَلَاثِينَ سَنَةً فَإِنَّ يُوْشَعَ بْنَ نُونٍ وَوَصِيَّ مُوسَى عَاشِيَ بَعْدَ مُوسَى ثَلَاثِينَ سَنَةً وَخَرَجَتْ عَلَيْهِ صَفْرَاءُ بِنْتُ شُعَيْبٍ زَوْجَةَ مُوسَى (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَقَالَتْ أَنَا أَحَقُّ مِنْكَ بِالْأَمْرِ فَقَاتَلَهَا فُقِتِلَ مُقَاتِلِهَا وَأَسْرَهَا فَأَحْسَنَ أَسْرَهَا وَإِنَّ ابْنَةَ أَبِي بَكْرٍ سَخَّرَجُ عَلِيٍّ فِي كَذَا وَكَذَا الْفَأَمَّا مِنْ أُمَّتِي فَيُقَاتَلُهُ فَيُقَاتَلُهَا وَيَأْسِرُهَا فَيُحْسِنُ أَسْرَهَا وَفِيهَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى يَعْنِي صَفْرَاءَ بِنْتُ شُعَيْبٍ.» (ابن بابويه، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، ج ۱، صص ۲۷-۲۸).

شعیب اسیر شد و یوشع بن نون به او گفت: «در دنیا تو را بخشیدم تا پیامبر خدا موسی (علیه السلام) را ملاقات کرده و شکایت تو و قومت را بدو برم.» صفورا گفت: «وا ویلا! به خدا! اگر بهشت را بر من ارزانی کنند، شرمم آید که پیامبر خدا را در آن ملاقات کنم؛ زیرا که هتک حرمت وی را کرده‌ام و بر جانشین او شوریده‌ام.»^۱

یوشع بن نون عالم‌ترین مردی بود که همواره در سفر و حضر همراه با حضرت موسی (علیه السلام) بود.^۲ در تفسیر آیه ۶۰ از «سوره کهف» در داستان موسی و خضر (علیه السلام)، یوشع بن نون را یکی از دو مصاحب موسی (علیه السلام) دانسته‌اند. خداوند در این آیه می‌فرماید:

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا»^۳

و هنگامی که موسی به جوان (همراه) خود گفت: «همچنان خواهم رفت تا به محل تلاقی دو دریا برسم. هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم.» منظور از «فتاه» در اینجا، طبق گفته بسیاری از مفسران و بسیاری از روایات، یوشع بن نون مرد رشید و شجاع و با ایمان بنی اسرائیل است.^۴

۱. «ثُمَّ إِنَّ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) صَابِرًا مِنَ الطَّوَاغِيتِ عَلَى اللّٰوَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ الْجَهْدِ وَ الْبَلَاءِ حَتَّىٰ مَضَىٰ مِنْهُمْ ثَلَاثَ طَوَاغِيتٍ فَقَوَىٰ بَعْدَهُمْ أَمْرَهُ فَخَرَجَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنَ مُنَافِقِي قَوْمِ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بَصْفَرَاءَ بِنْتِ شُعَيْبٍ أَمْرَأَةَ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي مِائَةِ أَلْفِ رَجُلٍ فَقَاتِلُوا يُوشَعَ بْنَ نُونٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَتَلَهُمْ وَ قَتَلَ مِنْهُمْ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً وَ هَزَمَ الْبَاقِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَىٰ ذِكْرُهُ وَ أَسْرَ صَفْرَاءَ بِنْتِ شُعَيْبٍ وَ قَالَ لَهَا قَدْ عَفَوْتُ عَنْكَ فِي الدُّنْيَا إِلَىٰ أَنْ أَلْقَىٰ نَبِيَّ اللَّهِ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَأَشْكُو إِلَيْهِ مَا لَقِيتُ مِنْكَ وَ مِنْ قَوْمِكَ فَقَالَتْ صَفْرَاءُ وَ أَيْلَاهُ وَ اللَّهُ لَوْ أَيْبَحْتُ لِي الْجَنَّةَ لَأَسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَرَىٰ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ وَ قَدْ هَتَكَتُ حِجَابَهُ وَ خَرَجْتُ عَلَىٰ وَصِيهِ بَعْدَهُ.» (ابن بابويه، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، ج ۱، ص ۱۵۴).

۲. دانش‌نامه حوزوی ویکی‌فقه به نقل از «اعلام قرآن» خزائلی، ص ۷۱۲.

۳. سوره کهف، آیه ۶۰.

۴. دانش‌نامه حوزوی ویکی‌فقه، به نقل از «تفسیر نمونه»، ج ۱۲، ص ۴۸۰.

حضرت رسول خدا ﷺ در پاسخ به سؤال جناب سلمان فارسی، یوشع بن نون را اعلم امت موسی (علیه السلام) معرفی می فرمایند.

وصی رسول اکرم ﷺ

سلمان فارسی می گوید از رسول خدا ﷺ پرسیدم:
وصی تو از امت کیست؟ زیرا پیغمبری مبعوث نشده، جز آنکه از امت خود
وصی داشته است.

رسول خدا ﷺ فرمودند: «هنوز برای من بیان نشده است.» من تا مدتی
که خدا خواست درنگ کردم و سپس روزی به مسجد درآمدم. رسول
خدا ﷺ مرا آواز دادند و فرمودند:

«ای سلمان! مرا از وصی خودم که از امتم باشد، پرسیدی، بگو وصی
موسی از امت وی که بود؟»

گفتم: وصی اش، یوشع بن نون بود.

پیامبر تأملی کردند و فرمودند: «می دانی چرا به او وصیت کرد؟»
گفتم: خدا و رسولش داناترند.

فرمودند:

«به او وصیت کرد؛ زیرا پس از وی، اعلم امتش بود. وصی من و اعلم امتم
پس از من، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.»^۱

۱. عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: مَنْ وَصِيكَ مِنْ أُمَّتِكَ فَإِنَّهُ لَمْ يُعَيِّنْ نَبِيًّا إِلَّا كَانَ لَهُ وَصِيٌّ مِنْ أُمَّتِهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَمْ يُبَيِّنْ لِي. بَعْدَ فَمَكَشْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ أُمَكِّثُ ثُمَّ دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَنَادَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ سَأَلْتَنِي عَنْ وَصِيِّ مِنْ أُمَّتِي فَهَلْ تَدْرِي مَنْ كَانَ وَصِيٌّ مُوسَى مِنْ أُمَّتِهِ فَقُلْتُ كَلَانَ وَصِيَّهُ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ فَتَلَّهُ قَالَ فَهَلْ تَدْرِي لِمَ كَانَ أَوْصَى إِلَيْهِ؟ فَقُلْتُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: أَوْصَى إِلَيْهِ لِأَنَّهُ كَانَ أَعْلَمَ أُمَّتَهُ بَعْدَهُ وَ وَصِيٌّ وَ أَعْلَمَ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) ...» (ابن بابویه، محمد بن علی، «الأمالی»، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶، ص ۱۳).

امر این امت هم مثل امر بنی اسرائیل است ■ ۲۶۷

در پاره‌ای از احادیث، از یوشع بن نون به عنوان یکی از رجعت‌کنندگان در عصر ظهور، یاد شده است.^۱

بسیاری از رخدادهای عصر و عهد حضرت موسی علیه السلام و در میان بنی اسرائیل، به نحوی در عصر و عهد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در میان مسلمانان تکرار شده است؛ از جمله آنها، ماجرای اردوگشی همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله علیه ولی خدا و جانشین و وصی ایشان است؛ چنان که ذکر شد، صغیرا همسر حضرت موسی علیه السلام پس از وی، علیه جناب یوشع بن نون لشکرگشی کرد.

عایشه و جنگ جمل

پس از بیست و پنج سال خانه‌نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام و تجربه بسیار سخت و گران‌بار خلافت سه خلیفه خودخوانده پس از رحلت رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله مردم به در خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام هجوم آورده و از ایشان درخواست قبول خلافت کردند. این واقعه پس از به قتل رسیدن عثمان در ذی‌حجه سال ۳۵ هجری اتفاق افتاد.

امام علیه السلام ابتدا از قبول خلافت سر باز زده و فرمودند:

«مرا واگذارید و به سراغ دیگری بروید که روی به کاری دارم که چهره‌ها و رنگ‌های گوناگون دارد. نه دل‌ها را در برابر آن طاقت شکیبایی است و نه عقل‌ها را تاب تحمل. سراسر آفاق را ابری سیاه فروپوشیده و راه‌های

۱. رَوَى الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «يُخْرِجُ الْقَائِمُ عليه السلام مِنْ ظَهْرِ الْكُوفَةِ سَبْعَةَ وَ عَشْرِينَ رَجُلًا خَمْسَةَ عَشَرَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى عليه السلام الَّذِينَ كَانُوا يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدَلُونَ وَ سَبْعَةَ مِنْ أَهْلِ الْكَهْفِ وَ يُوْشَعَ بْنَ نُونٍ وَ سَلْمَانَ وَ أَبَا دَجَانَةَ الْأَنْصَارِيَّ وَ الْمُقْدَادَ وَ مَالِكَ الْأَشْتَرِ فَيَكُونُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَنْصَارًا وَ حُكَّامًا.» (عیاشی، محمد بن مسعود، «تفسیر العیاشی»، ج ۲، ص ۳۲)

روشن ناشناخته مانده است. بدانید که اگر دعوتتان را اجابت کنم، با شما چنان رفتار خواهم کرد که خود می‌دانم. نه به سخن کسی که در گوشم زمزمه کند، گوش فرا خواهم داد و نه به سرزنش ملامتگران خواهم پرداخت. اگر مرا به حال خود رها کنید، من نیز چون یکی از شما خواهم بود. شاید بیشتر از شما به سخن آنکه کار خود به او وامی‌گذارید، گوش سپارم و بیشتر از شما از او فرمان برم. اگر برای شما وزیر باشم، بهتر است از آنکه، امیر باشم.»^۱

آن وقت که اصرار افزایش یافت و سیل مردم بر در خانه امام سرازیر شد، امام احساس تکلیف کرد و بیعت مردم را پذیرا گشت. در خطبه ۵۴ «نهج‌البلاغه»، امام این واقعه را چنین توصیف فرموده‌اند:

«چنان بر من هجوم آوردند که شتران تشنه به آب‌شخور روی می‌آورند و چراننده پای‌بند آنها را بردارد و یکدیگر را بفشارند. چندان که پنداشتم خیال کشتن مرا در سر می‌پرورانند یا در محضر من، برخی خیال کشتن بعض دیگر را دارند. پشت و روی این کار را نگریستم و دیدم جز این راهی نیست که جنگ با آنان را پیش گیرم (با کسانی که در برابر حق قیام کرده‌اند) یا آنچه را محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای من آورده است، نپذیرم. پس پیکار را از تحمل کیفر، آسان‌تر دیدم و رنج این جهان را بر کیفر آن جهان بگزیدم.»^۲

۱. «دَعُونِي وَ التَّمَسُّوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَ أَلْوَانٌ لَا يَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَ إِنِّ الْآفَاقَ قَدْ أَغَامَتُ وَ الْحُجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ وَ اعْلَمُوا أَنِّي إِنِ اجْتَبَيْتُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَمْ أَضْغِرْ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَتَبَ الْعَاتِبِ وَ إِنِ تَرَكْتُمُونِي فَإِنَّا كَأَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطُوعُكُمْ لَعَنَ وَ لِيَتَمُوهُ أَمْرُكُمْ وَ أَنَا لَكُمْ وَ زَيْرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا.» (شریف‌الرضی، محمد بن حسین، «نهج‌البلاغه صبحی صالح»، خطبه ۹۲؛ و مسن کلام له ع لما أَرَادَهُ النَّاسُ عَلَيَّ الْبَيْعَةَ بَعْدَ قَتْلِ عَثْمَانَ، ص ۱۳۶).

۲. «فَتَدَاكُوا عَلَيَّ تَدَاكَ الْإِبِلِ الْهَيْمِ يَوْمَ وَرُودِهَا قَدْ أَرْسَلَهَا رَاعِيهَا وَ خُلِعَتْ مَثَانِيهَا حَتَّى ظَنَنْتُ

امام در خطبه معروف به «شقشقیه» (خطبه سوم از «نهج البلاغه») فرمودند:

«هان! به خدایی که دانه را شکافت و انسان را به وجود آورد. اگر حضور حضار و تمام بودن حجت بر من، به خاطر وجود یاور نبود و اگر نبود عهدی که خداوند از علما گرفته که در برابر شکم بارگی هیچ ستمگر و گرسنگی هیچ مظلومی، سکوت ننماید، دهنه شتر حکومت را بر کوهانش می انداختم و پایان خلافت را با پیمانۀ خالی اولش سیراب می کردم. آن وقت می دیدید که ارزش دنیای شما نزد من از آب بینی بز کمتر است.»^۱

در ظاهر، حجت بر امام تمام شده بود و ناگزیر به پذیرش خلافت بر مردمی جفاکار و نابه کار گشتند. متأسفانه چندی نگذشت که تمام سخنان و شروط امام به فراموشی سپرده شد.

در سال ۳۶ ه. ق. جماعتی به بهانه خون خواهی خلیفه مقتول، عثمان، گرد عایشه همسر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده و با رهبری وی و همراهی طلحه و زبیر، اردوگاه جنگی علیه امام در پیرامون «بصره» آراستند.

عایشه سوار بر اشتری سرخ موی، بنیان گذار اولین جنگ داخلی، در عصر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در جهان اسلام شد. اگر چه پیش از این واقعه دردناک، سران سپاه جمل با امام بیعت کرده بودند و از این رو، با

أَنَّهُمْ قَاتَلِيَّ أَوْ بَعْضَهُمْ قَاتَلَ بَعْضِي لَدَيَّ وَ قَدْ قَلْبْتُ هَذَا الْأَمْرَ بَطْنُهُ وَ ظَهَرَهُ حَتَّى مَنَعَنِي النَّوْمَ فَمَا وَجَدْتَنِي يَسْعُنِي إِلَّا قَتَالَهُمْ أَوْ الْجُحُودُ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله فَكَانَتْ مُعَالَجَةُ الْقِتَالِ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ مُعَالَجَةِ الْعِقَابِ وَ مَوَاتَاتُ الدُّنْيَا أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ مَوَاتَاتِ الْآخِرَةِ.» (شریف الرضی، محمد بن حسین، «نهج البلاغه صبحی صالح»، خطبه ۵۴؛ و من خطبه له علیه السلام و فیها یصف أصحابه بصفین حین طال منهم له من قتال أهل الشام، ص ۹۰).

۱. «أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ الْعُلَمَاءُ إِلَّا يَقْرَؤُوا عَلَيَّ كُظَّةَ ظَالِمٍ وَ لَا سَغْبَ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلَاهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ عِنْدِي أَرْهَدٌ مِنْ عَفْطَةِ عَنز.» (شریف الرضی، محمد بن حسین، «نهج البلاغه صبحی صالح»، خطبه ۲، ص ۴۸).

شکستن پیمان، لقب نامیمون ناکثین (بیعت‌شکنان) را بر خود حمل کردند. به همان سان که پیمان‌شکنان در همراهی با صفورا، همسر حضرت موسی علیه السلام بر جناب یوشع بن نون، جانشین حضرت موسی علیه السلام خروج کردند، ریاست‌طلبان «جنگ جمل» نیز بر امام علی علیه السلام خروج کردند.

امام در خطبه ۱۴۸ «نهج‌البلاغه» واقعه را چنین توصیف فرموده‌اند: «هر یک از آن دو نفر (طلحه و زبیر) امیدوار است که حکومت به دست او بیفتد و آن را به سوی خود می‌کشد، نه به سوی رفیقش، آنها نه به رشته‌ای از رشته‌های محکم الهی چنگ زده‌اند و نه به وسیله‌ای به او نزدیک شده‌اند؛ بلکه هر یک، بار کینه رفیقش را بر دوش می‌کشد و به زودی، پرده از روی آن برداشته خواهد شد.

به خدا سوگوند! اگر این دو به آنچه می‌خواهند برسند و حکومت را به دست گیرند، این یکی جان دیگری را می‌گیرد و آن دیگری می‌خواهد این را از میان بردارد.

هم‌اکنون گروه طغیانگر و فتنه‌انگیز به پا خاسته‌اند، کجا هستند پادشاه‌طلبان از خدا؟ و (مجاهدان مخلص) که در برابر آنان بایستند و آتش فتنه را خاموش کنند؛ در حالی که سنت‌ها برای آنها بیان شده و از پیش، به آنها خبر داده‌اند. (به یقین) هر ضلالتی علتی است و برای هر پیمان‌شکنی، دستاویز و بهانه‌ای.

به خدا سوگوند! من همچون کسی نخواهم بود که صدای بر سر و سینه کوبیدن سوگواران و ندای خبرگزار مرگ را بشنود و نزد گریه‌کنندگان حضور یابد؛ اما عبرت نگیرد.»^۱

۱. «كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَرْجُو الْأَمْرَ لَهُ وَ يَعْطِفُهُ عَلَيْهِ دُونَ صَاحِبِهِ لَا يَمْتَنَانِ بِحَبْلِ وَ لَا يَمُدَّانِ إِلَيْهِ بِسَبَبِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبٌ [حَامِلٌ] ضَبٌّ لِصَاحِبِهِ وَ عَمَّا قَلِيلٍ يُكْشَفُ قِنَاعُهُ بِهِ وَ اللَّهُ لَئِنْ

بیعت شکنان، به امید دستیابی به مقاصد، به قول امام در خطبه ۱۷۲ «نهج البلاغه»:

«به سوی جنگ بیرون شدند؛ در حالی که حرم رسول خدا ﷺ را همچون کنیزی که برای فروش می‌برند، به دنبال خود کشاندند و او را با خود، به سوی «بصره» روان ساختند. (طلحه و زبیر) زنان خود را در خانه نشانده و همسر رسول خدا ﷺ را در برابر تماشای خود و دیگران گذاشتند. آن هم در میان لشکری که مردی از آنان نبود؛ مگر اینکه دست طاعت به من داده بود و با آزادی و اختیار، بیعتم را پذیرفته بود. آنان به فرماندار من و خزانه‌داری مسلمانان و مردم «بصره» هجوم بردند. گروهی را شکنجه و عده‌ای را به مکر و حيله کشتند. به خدا قسم! اگر جز به یک نفر از مسلمانان دست نمی‌یافتند و عمداً و بدون گناه او را می‌کشتند، کشتن همه آنان بر من حلال بود؛ زیرا همه در آن قتل حاضر بودند؛ ولی مانع نشدند و از او به زبان و دست دفاع نکردند. چه رسد به اینکه اینان برابر با عددی که داخل بصره شدند، از مسلمانان به قتل رساندند.»^۱

امام، با جمله بیعت شکنان اتمام حجت فرمود و پیش از آغاز نبرد،

أَصَابُوا الَّذِي يُرِيدُونَ لِيَنْتَزِعَنَّ هَذَا نَفْسَ هَذَا وَ لِيَأْتِيَنَّ هَذَا عَلَيَّ هَذَا قَدْ قَامَتِ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ فَأَيْنَ الْمُجْتَسِبُونَ وَ قَدْ سُنِّتَ لَهُمُ السُّنُّنُ وَ قَدَّمَ لَهُمُ الْخَيْرُ وَ لِكُلِّ ضَلَّةٍ عِلَّةٌ وَ لِكُلِّ نَاكثٍ شُبُهَةٌ وَ اللَّهُ لَا أَكُونَ كَمَا سَمِعَ اللَّذْمَ يَسْمَعُ النَّاعِي وَ يَحْضُرُ الْبَاكِي ثُمَّ لَا يَعْتَبِرُ. (شريف رضى، محمد بن حسين، «نهج البلاغه صبحي صالح»، خطبة ۱۴۸، ص ۲۰۶).

۱. «فَخَرَجُوا يَجْرُونَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَمَا تُجْرُ الْأُمَّةُ عِنْدَ شَرَائِهَا مُتَوَجِّهِينَ بِهَا إِلَى الْبَصْرَةِ فَحَبَسِيَا نِسَاءَهُمَا فِي بُيُوتِهِمَا وَ أَبْرَزَا حَبِيسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَهُمَا وَ لَغَيْرَهُمَا فِي جَيْشٍ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَ قَدْ أُعْطَانِي الطَّاعَةَ وَ سَمَّحَ لِي بِالْبَيْعَةِ طَائِعًا غَيْرَ مُكْرَهٍ فَقَدَّمُوا عَلَيَّ عَامِلِي بِهَا وَ خَزَانَ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ وَ غَيْرَهُمْ مِنْ أَهْلِهَا فَقَتَلُوا طَائِفَةً صَبْرًا وَ طَائِفَةً غَدْرًا فَوَاللَّهِ [إِنْ] لَوْ لَمْ يُصِيبُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا رَجُلًا وَ أَحَدًا مُعْتَمِدِينَ لَقَتَلَهُ بِلَا جُرْمٍ جَرَّهُ لِحَلِّ لِي قَتْلِ ذَلِكَ الْجَيْشِ كُلِّهِ إِذْ حَضَرُوهُ فَلِمَ يَنْكُرُوا وَ لِمَ يَدْفَعُوا عَنْهُ بِلِسَانٍ وَ لَا يَبْدُ دَعْوَا [إِنَّهُمْ] أَنَّهُمْ قَدْ قَتَلُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَ الْعَدَّةِ الَّتِي دَخَلُوا بِهَا عَلَيْهِمْ.» (شريف رضى، محمد بن حسين، «نهج البلاغه (صبحي صالح)»، خطبة ۱۷۲، ص ۲۰۶).

مصحفی (نسخه‌ای از قرآن) به یکی از یارانش داد تا شورشیان را به پیروی از فرمان‌های آن فرا خواند و آنان را از تفرقه بازدارد و به وحدت دعوت کند؛ اما آنان او را به شهادت رساندند و چند تن از دیگر یاران امام (علیه السلام) را نیز با تیر کشتند. سپس امام (علیه السلام) فرمودند:

«اکنون جنگ رواست و هنگام نبرد است.»^۱

«اصحاب جمل»، پس از چند ساعت نبرد و دادن کشته بسیار، شب‌هنگام مغلوب شدند.^۲

هنگامی که سپاه جمل می‌گریخت، مروان بن حکم تیری به پای طلحه زد و او را زخمی کرد. طلحه را به خانه‌ای در «بصره» منتقل کردند و او در آنجا، به علت خون‌ریزی مرد. با مرگ طلحه، سپاهیان جمل پراکنده شدند و پا به فرار گذاردند.

بنا بر برخی منابع، زبیر نیز پشیمان از کار خویش، قبل از جنگ، از میان اصحاب جمل بیرون رفت. از روایتی دیگر برمی‌آید که پس از شکست سپاه جمل، زبیر از معرکه گریخت و به «مدینه» رفت.^۳

به هر روی، هنگامی که زبیر میدان را ترک کرد، عمرو بن جرموز با چند تن از یارانش به تعقیب او پرداخت و در جایی به نام «وادی السباع» او را غافل‌گیرانه کشت.^۴

۱. دانش‌نامه مجازی مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، ویکی‌شیعه، به نقل از بلاذری، «انساب الاشراف»، دمشق، چاپ فردوس اعظم، ج ۲، صص ۱۷۰-۱۷۱؛ یعقوبی، «تاریخ یعقوبی»، ترجمه ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲. دانش‌نامه مجازی مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، ویکی‌شیعه؛ به نقل از بلاذری، «انساب الاشراف»، ج ۲، ص ۱۷۱.

۳. دانش‌نامه مجازی مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، ویکی‌شیعه؛ به نقل از بلاذری، «انساب الاشراف»، ج ۲، ص ۱۸۱.

۴. دانش‌نامه مجازی مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، ویکی‌شیعه؛ طبری، «تاریخ طبری»، بیروت، موسسه اعلمی للمطبوعات، ج ۴، ص ۵۱۱.

فرماندهان امام علی علیه السلام با شجاعت بی نظیری به حمله پرداختند و رو به هودج عایشه گذاشتند. هر دستی که مهار شتر عایشه را می گرفت، به ضرب شمشیر لشکریان امام علی علیه السلام از بازو می افتاد تا اینکه عبدالرحمن بن سرد و به نقل از بعضی، امام حسن علیه السلام خود را به شتر رسانیده و آن را پی نمود. هودج در افتاد و مدافعان آن هم فرار کردند.

امام علی علیه السلام اسب برانند و نزد عایشه آمده و فرمودند:

«ای عایشه! آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو امر فرموده بود که این چنین کنی؟»

عایشه گفت:

یا اباالحسن! ظفر یافتی نیکویی کن و مالک شدی، عفو و مدارا فرما!

امام علی علیه السلام، محمد بن ابی بکر را مأمور نمود که خواهرش، عایشه را مراقبت کند و بعد هم او را به «مدینه» فرستاد.

فراریان «سپاه جمل» نیز که در اطراف «بصره» متواری بودند، جرئت بیرون آمدن از مخفیگاه خود نداشتند. امام علی علیه السلام فرمان داد که هر کس سلاح خود را زمین گذارد و تسلیم شود، مشمول فرمان عفو عمومی است. بصری‌ها که در انتظار بودند آن جناب به تلافی گذشته بپردازد، از شنیدن این خبر مسرور شدند و اسلحه را کنار گذاشتند و به خانه‌های خود رفتند. «جنگ جمل» در روز سی‌ام پایان یافت و لشکریان امام علی علیه السلام شهر بصره را تصرف کردند و لشکریان آن حضرت در حدود بیست هزار نفر بودند که قریب هزار و هفتصد نفر به درجه شهادت رسیدند و از سپاه جمل هم

۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، «مناقب آل ابی طالب علیهم السلام»، ج ۴، ص ۲۱.
۲. «یا عَائِشَةُ أَهَكَذَا أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ تَفْعَلِي؟» فَقَالَتْ: يَا أَبَا الْحَسَنِ ظَفَرْتَ فَأَحْسِنُ وَ مَلَكَتْ فَأَسْجِحُ. (ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، «مناقب آل ابی طالب علیهم السلام»، ج ۳، ص ۱۶۱).

که سی هزار نفر بودند، در حدود سیزده هزار نفر به قتل رسیدند.^۱
 امام، اندوهناک بر کشته طلحه و عبدالرحمن بن عتاب بن اسید گذشتند
 و فرمودند:

«ابو محمد در اینجا غریب افتاده است. به خدا سوگند که خوش نداشتم
 قریش کشته در زیر نور ستارگان افتاده باشند... آنان برای کاری که لایق
 آن نبودند، گردن کشیدند؛ ولی گردن‌هایشان شکسته شد و به مقصود
 نرسیدند!»^۲

۱. مرکز جهانی اطلاع‌رسانی آل‌البیت (علیهم‌السلام)، به آدرس پایگاه تخصصی نهج‌البلاغه، ذیل عبارت
 «جنگ جمل».

۲. «لَقَسِدُ أَصْبَحَ أَبُو مُحَمَّدٍ بِهَذَا الْمَكَانِ غَرِيباً أَمَا وَ اللَّهِ لَقَسِدُ كُنْتُ أَكْرَهُ أَنْ تَكُونَ قُرَيْشٌ قَتَلِي
 تَحْتَ بَطُونِ الْكَوَاكِبِ أَدْرَكْتُ وَتَرِي مِنْ بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ وَ [أَفَلْتَنِي أَعْيَارُ] أَفَلْتَنِي أَعْيَانُ بَنِي
 [جُمَح] جُمَحٌ لَقَدْ أَتَلَعُوا أَعْنَاقَهُمْ إِلَيَّ أَمْرٌ لَمْ يَكُونُوا أَهْلَهُ فَوَقِصُوا دُونَهُ.» (شریف‌رضی، محمد
 بن حسین، «نهج‌البلاغه (صبحی صالح)»، خطبه ۲۱۹، ص ۳۳۷).

فصل چہارم:

منجی موعود

به روایت بنی اسرائیل و بنی اسماعیل

مقصد غایی

خلافت و وراثت صالحان بر زمین، در صبحگاه آفرینش در نقشه کلی الهی وارد آمده بود؛ همان وقت که خداوند فرمود:

«وَ إِذِ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً؛^۱

و (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در زمین، جانشینی قرار خواهم داد.»

پس از آن، اراده خلل ناپذیر خداوند به جمیع انبیاء و رسل و در جمیع کتب آسمانی، اعلام و ابلاغ گردید تا همگان خود را مطابق این نقشه کلی ارائه شده، تنظیم و مناسباتشان را ترتیب دهند.

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ؛^۲

و در حقیقت، در زبور پس از تورات، نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من به ارث خواهند برد.»

بیان و معرفی «مقصد غایی» و نتیجه همه آمدن و شدن جمیع موجودات بر عرصه زمین، انفعال و بن بست را شکسته، تحرک و سیر و

۱. سوره بقره، آیه ۳۰.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

سفری معنی‌دار را به صاحبان عقول و اختیار القا می‌کند. قید «صالحون» در آیه مبارکه «سورة انبیاء»، خود سبب بیرون ماندن ناصالحان از جمع صالحان و بروز انگیزه شناسایی مصداق تامّ این صالحان و سرانجام تلاش برای ورود در جمع صالحان می‌شود. آنچه که فرزندان آدمی را تهدید کرده و با دسیسه شیطان، مستعد لغزش و سقوط در مفاک فسق و فجور می‌سازد، گم شدن «معنی بودن» و «مقصد غایی» برای این بودن و زیستن است و جمله انبیاء و رسل، با ارائه معنی بلندی برای بودن و ارائه تعریفی واضح و امیدبخش برای «مقصد» این مسافر، یعنی انسان، او را از انفعال، ندانم به کجایی، در جا زدن، تحیر و انفعال نجات دادند و بر صراط مستقیمی مستقر ساختند که به «بهشت موعود» ختم می‌شود.

به تأیید روایات رسیده از حضرات معصومان علیهم‌السلام، ما به ازای خارجی و مصداق تامّ و تمام «عبادی الصالحون» اهل بیت مکرم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، از طایفه «بنی‌اسماعیل» و به نحو خاص، حضرت صاحب الزمان عجل‌الله‌فرجه و یاران بی‌بدیل ایشانند که در آخرالزمان ظاهر شده و پس از تطهیر زمین از فاسدان، خود، به عنوان امام و حضرت خلیفه‌الله، میراث‌بر زمین و امارت و خلافت بر زمین و همه آنچه در آسمان‌ها و زمین است، حاضر خواهند شد. محمد بن عباس، با سلسله راویان، از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند:

«منظور از آیه «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»، آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین می‌باشند.»^۱

۱. «قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله». (بحرانی، سیدهاشم، «ترجمة البرهان»، ج ۶، ص ۳۸۱؛ به نقل از استرآبادی، علی، «تأویل الآیات

راوی در روایت دیگری، از قول امام محمدباقر علیه السلام می آورد:
«منظور از عبارت «إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا...» یاران مهدی علیه السلام در آخر الزمان
می باشند.»^۱

و علی بن ابراهیم نیز در تفسیر این آیه گفته است که همه کتاب‌های
آسمانی، ذکر بوده و منظور از «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ» امام
قائم علیه السلام و یارانش می باشند.^۲

الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة»، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.، ص
(۳۲۶).

۱. «قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ هُمْ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ.»
(بحرانی، سیدهاشم، «ترجمه البرهان»، ج ۶، ص ۳۸۲؛ به نقل از استرآبادی، علی، «تأویل
الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة»، ص ۳۲۷).

۲. بحرانی، سیدهاشم، «ترجمه البرهان»، ج ۶، ص ۳۸۲؛ به نقل از قمی، علی بن ابراهیم،
«تفسیر القمی»، ج ۲، ص ۷۷.

صفات خلیفة الله

لازمة تحقق مقام خلافت تام و اتم مورد نظر خداوند متعال، ظهور و پیدایی خلیفه‌ای است که:

۱. واجد تمامی صفات کمالی الهی؛
۲. صاحب ولایت کلیه تصرفی؛
۳. مجهز به جمیع تعالیم و کتب انبیاء و اولیای سلف؛
۴. میراث‌بر همه انبیاء و اوصیای پیش از خود؛
۵. متکی به دین کامل و کتاب جامع؛
۶. مأذون در تأسیس حکومت جهانی؛
۷. افضل از همه مخلوقات ساکن عالم امکان از اولین تا آخرین؛
۸. واجد عصمت کلیه؛
۹. و سرانجام نمایانگر تمام عیار مستخلف خود، یعنی خداوند متعال باشد.

در غیر این صورت، مراد از «جعل خلیفه» و «امامت صالحان»، چنان‌که منظور نظر خداوند متعال است، برآورده نمی‌شود.

در آیه مبارکه ۵ از «سوره قصص»، خداوند همه اراده و مقصود خود را اعلام می‌فرماید:

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛

و خواستیم بر کسانی که مستضعفان زمینند، منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارقان زمین قرار دهیم.»

چنان‌که حتی یکی از شروط سابق‌الذکر حاصل نیامده باشد، موضوع تحقق مقام خلافت تامه، مرتفع است.

هیچیک از انبیاء، رسولان و اوصیاء، به جز محمد و آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ واجد جمیع شرایط یاد شده نبوده و مدعی آن نیز نبودند؛ مگر جز این است که تنها در عهد و عصر پیامبر آخرالزمان، محمد بن عبدالله عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و اسلام، آیه اکمال دین، اعلام شد:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛^۱

امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آئینی برگزیدم.»

در روایات نقل شده از ائمه معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در تفسیر آیه پنجم از «سوره قصص» درباره امامت مستضعفان و میراث برندگان زمین، عموماً مراد از مستضعفان، بنی‌هاشم و اهل بیت پیامبر عَلَيْهِمُ السَّلَامُ شمرده شده است و مفهوم امامت، به امامت بر امت اسلام و مفهوم وراثت و تمکن به مالک گشتن شرق و غرب عالم و صاحب حکومت شدن اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تفسیر شده است.

۱. سوره مائده، آیه ۳.

برخی روایات در صفحات قبلی ذکر شد؛ برای مثال در «تفسیر نورالثقلین» در ذیل این آیه:

«أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۱

روایت معروفی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که:

«اگر تنها یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می‌گرداند تا اینکه مردی از من و خاندان من در آن روز، ظهور کند که نامش، نام من است و زمین را از قسط و عدل پر می‌کند؛ همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است.»^۲

علامه طباطبایی می‌نویسد:

روایات در مورد امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام و ظهور او و پر شدن زمین از قسط و عدل، بعد از اینکه از ظلم و ستم پر شده باشد، در طریق عامه و خاصه از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام به حدّ تواتر می‌رسد.^۳

ولایت تامّه و تکوینی

چنان‌که ذکر آن رفت، همه انبیاء و رسل متذکّر نام اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و وعده‌دهنده به بعثت نبی مکرم اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند و در نقطه عطف‌های مختلف، به مدد توسّل به اسماء متبرک پنج تن آل عبا، خود را از مخاطرات مهلک می‌رهانیدند.

آنچه که این توانایی و قدرت تصرفی را به این خاندان مبارک، یعنی

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.
۲. «لَسَوْ لِمُ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وَادِي فَيْمَلَاهَا عَدْلًا وَ قَسَطًا كَمَا مَلَّثْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.» (العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه، «تفسیر نورالثقلین»، قم، اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ هـ.ق.، ج ۳، ص ۴۶۴).
۳. طباطبایی، سید محمد حسین، «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج ۱۴، ص ۳۳۰.

حضرت محمد ﷺ و ائمه هدی (علیهم‌السلام) می‌داد، ولایت تامه و تکوینی ایشان به اذن الله بود؛ در حالی که سایر انبیاء و اولیاء، فاقد این حدّ از ولایت، در مقایسه با ایشان و این حدّ از تقرّب به ذات حضرت باری تعالی بودند. تقدّم در خلقت، در عالم نوری و روحی و برگزیدگی خاص، این ذوات مقدّسه را به عالی‌ترین مرتبه از قرب الی‌الله و ولایت تکوینی تامه رسانده بود؛ مقامی که از پیش از خلقت مادی برای آنان ثابت بود و تا قیامت کبرا نیز ادامه خواهد داشت.

برای تبیین موضوع ولایت و معرفی ویژگی‌های آنکه واجد ولایت تکوینی است، ناگزیر به گفت‌وگویی اجمالی در این باره هستیم و البته خوانندگان محترم را برای مطالعه کامل‌تر به کتاب «ولایت ولی‌الله» از مجموعه حریم یار، انتشار یافته از سوی «نشر موعود عصر»^۱ ارجاع می‌دهم.

مأموریت هر پیغمبری نسبت به خانواده، قبیله، دهکده، شهر، مملکت یا تمام روی زمین، مانند سلاطین روی زمین و قلمرو آنهاست و هر پیغمبری که مبعوث شده است، بر محل و قلمروی خود، به عنوان ولیّ و در سمت اولوالامری، قادر و توانا به هرگونه تصرّفی در آن می‌باشد و بر وفق آنچه که خدا او را مأمور کرده است، چنان که شاید و بایسد و به تمام معنی، مصالح و مفاسد کلیه امور دنیویّه و اخرویّه همه آنها را عهده‌دار خواهد بود؛ خواه اطاعت او را کنند یا معصیت او را نمایند و ولیّ غیر نبی را قلمرو و متصرّفات نیست و اگر تصرّفی کند، تصرّف او بر وفق درخواست از خدا انجام می‌گیرد و تصرّفات او رسمیت ندارد.^۱

۱. میرجهانی طباطبایی، سید حسن، «ولایت کلیه»، ص ۱۲.

ولایت کلیه

اما ولایت کلیه، مخصوص مخلوقی است که از حیث صفات کمالی، دارای عالی‌ترین مرتبه و مقدم بر کلیه خلایق و آفریده‌ها باشد؛ یعنی کسی باشد در میان خلق که از حیث مظهر بودن برای صفات خدا، از همه مخلوقات، مرتبه او اعلا و ارفع باشد؛ زیرا که اگر در میان خلق، کسی از او بالاتر باشد، در مظهریت، او ولی مطلق نخواهد بود؛ زیرا که مستلزم آن است که مفضول بر فاضلی مقدم باشد؛ یعنی آنکه، مرتبه او پست‌تر است، مقدم باشد بر کسی که مرتبه او بالاتر است و آن قبیح است.^۱

آنکه به عنوان خاتم پیامبران، صاحب دین کامل و جهانی است و دایره ولایتش بر کل موجودات تا قیامت کبریا، علی الدوام، مستولی است، دارای مقام ولایت کلیه نیز هست.

این ولایت، با فیض و لطف الهی علاوه بر وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء، به ولی الله الاعظم، امیر المؤمنین (علیه السلام) و یازده فرزندش و همچنین فاطمه زهرا (علیها السلام) سیده زنان عالم اختصاص یافته است.^۲

برای آنکه صاحب ولایت کلیه است و به اذن الله، بر نفس کلیه مخلوقات، اولی و خزینه‌دار علوم غیبیه و امین اسرار الهی است، شرایطی ذکر کرده شده که به اختصار، به آنها اشاره می‌شود:

۱. ولایت مطلقه؛ شرط آن، عصمت کلیه است؛ فطرتاً؛

۲. از حیث مظهر بودن برای صفات خدا، از همه مخلوقات، مرتبه او اعلا و ارفع باشد؛

۳. بزرگی او از غیر او باید بیشتر باشد؛ زیرا اگر کسی از او بزرگ‌تر باشد،

۱. میرجهانی طباطبایی، سید حسن، «ولایت کلیه»، ص ۲۷۶.

۲. همان، ص ۲۹.

محیط بر آن کس نخواهد بود؛

۴. صاحب ولایت کلیه، باب الله است؛ زیرا مدار ولایت مطلقه بر فضل و عدل است و چیزی از آن جاری نمی‌شود؛ مگر به دست ولی و اگر چنین نباشد، ولی مطلق نیست؛

۵. باید ولایت بر جمیع ممکنات داشته باشد؛

۶. باید محلّ مشیت و زبان و اراده خداوند باشد؛

۷. کسی باشد که خدا او را شاهد بگیرد برای خلق آسمان‌ها و زمین و آنچه که در عالم وجود، موجود شده و می‌شود؛

۸. باید از هر جهت، محیط بر عالم امکان و قاهر و غالب بر آن باشد؛ مانند قلب که مسلط و محیط بر تمام اعضا و جوارح بدن است؛

۹. باید معصوم از خطا و سهو و نسیان باشد و عالم به صلاح و فساد کلیه اعضای ممکنات؛

۱۰. باید در میان کلّ مخلوقات مطاع باشد که هر وقت و هر چه و هر که را بخواند، اجابت کنند؛

۱۱. او منوط به علمی است که محیط باشد بر موالی علیه و الا قدرت ندارد بر ترتیب آثار ولایت؛

۱۲. واجب است که محیط به ممکنات باشد تا آنها در مقابل ذات او، خاضع و خاشع باشند تا بتواند شئون ولایت خود را نسبت به جمیع آنها ظاهر کند؛ و الا نمی‌تواند؛

۱۳. واجب است که اول مخلوق باشد؛

۱۴. باید خاتم همه اولیا باشد تا ولایت او با ولایت ولی‌ای که بعد از او می‌آید، نقض نشود؛

۱۵. قدرت او بر تمام ممکنات احاطه داشته باشد؛ زیرا که او مظهر اسم

اعظم خداست؛ بلکه مظهر جمیع اسمای حسناى الهیه است و قلب او مکان مشیت حادثه مخلوقه است و او خازن علم و حکمت و حافظ هفتاد و دو حرف اسم اعظم است.

این مقام، تنها برای خاتم الانبیاء، حضرت رسول الله ﷺ و اهل بیت ایشان تا خاتم الاوصیا، حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه ثابت است.

کتب معتبر بسیاری درباره ولایت کلیه حضرت خاتم الانبیاء علیهم السلام نگاشته شده است که متکی و مستند به آیات قرآنی و روایات و احادیث متقن نبی اکرم صلی الله علیه و آله و حضرات معصومان علیهم السلام بوده و پرده از تمامی این شروط برداشته‌اند. به دلیل علو شأن و جایگاه رفیع این ذوات مقدس و نورانی، امکان معرفی و توصیف آنان برای ما و کلیه موجودات، به نحو تام و اتم وجود ندارد؛ جز آنچه که خداوند و حضرات معصومان علیهم السلام خودشان بنا بر مصالحی پرده را از روی آنها کنار زده و وجوهی از چهره تابناک خود را برای خلائق بیان کرده‌اند.

شروط اعلام شده، جملگی درباره حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بیان شده و محرز است، ایشان صاحب ولایت کلیه الهی‌اند؛ چنان که آیات و روایات بسیاری درباره ولایت ایشان، اوصیای ایشان و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در منابع شیعی و سنی بیان شده است.

پر واضح است که وقتی، شخصی به عنوان جانشین و نایب و نماینده تام الاختیار برای امامت و ولایت بر خلق روزگار انتخاب شده و مأموریت هدایت و مدیریت را از جانب آن ولی مطلق و تام، عهده‌دار می‌شود، ضرورتاً می‌بایست واجد تمامی شرایط و ویژگی‌های ایشان نیز باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خاتم الانبیاء، اشرف و افضل و اکمل همه انبیاء و اولیا، سید و پیشوای آنان است که خداوند، اطاعتش را هم‌ردیف خود قرار داده

و فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و

اولی الامر او را.»

و برای بر طرف کردن هر شبهه و تردیدی از میان خلائق، به صراحت

اعلام فرمود که رسول گرامی‌اش؛

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ؛^۲

هرگز او از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید و هر چه می‌فرماید، جز وحی

که بر او نازل شده، نیست.»

و بندگان، بلکه جمله ساکنان عوالم را مژده داد که همانا

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛^۳

ما نفرستادیم تو را مگر برای آنکه رحمت باشی، برای تمام عوالم.»

این همه کافی بود تا جمله مؤمنان بدانند که:

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؛^۴

پیامبر به مؤمنان، از خودشان سزاوارتر [و نزدیک‌تر] است.»

او معصوم از لغزش و نسیان و خطا، رسول برگزیده‌ای بود که منصب

ولایت کلیه را از آن خود داشت تا با امکان تصرف تمام و از روی رحمت و

شفقت، خلق عالم را در مسیر مستقیم هدایت نماید و در آخرین مجال و

وقت بودن در میان مردم، به صراحت، نایب و ولی و وصی خودش را اعلام

داشت و در پیش چشم خلق مؤمن و به اذن الله، معرفی‌اش نمود:

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲. سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

۳. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۴. سوره احزاب، آیه ۳۳.

«مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَعَلَى مُوَلَّاهُ»^۱

هر که را من بر او ولایت دارم، پس علی بر او ولایت دارد.»
ولایت اوصیا و خلفای دوازده گانه حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ولایت مطلقه کلیه است، به دلیل عدم جواز تفکیک؛ زیرا که بر هر صاحب ادراکی، واضح و روشن است که خلیفه و جانشین هر کسی حتماً باید بتواند از عهده کارهای آن کسی که سمت جانشینی او را دارد، برآید و آلا جانشینی و نیابت او رأساً غلط و موجب اختلاف و اختلال خواهد بود.^۲
به اتکای این بینش و شروط ضروری برای احراز مقام «منجی موعود» است که نبی خاتم و اوصیای ایشان، حضرت خاتم الاوصیا، مهدی صاحب الزمان عجل الله فرجه را به عنوان «مصلح کل» معرفی می نمایند که در آخر الزمان و تحت شرایط خاصی، آن هنگام که زمین آکنده از ظلم و جور شده باشد، ظهور کرده و پس از مرتفع نمودن همه موانع، زمین را آکنده از قسط و عدل می کند و دولت کریمه اش تا به آخر عمر دنیا، دوام خواهد آورد.

۱. حدیث غدیر.

۲. میرجهانی طباطبایی، سید حسن، «ولایت کلیه»، ص ۴۱.

منجی موعود از زبان رسول مکرم اسلام ﷺ

اولین نکته‌ای که جناب رسول الله ﷺ بدان اشاره می‌کنند، برخاستن مهدی موعود از میان امت خودشان است. مهم‌ترین دلیل این امر را در موضوعات و شروطی، چون ولایت کلیه این حضرت و پیوند بلامنازه‌اش با دین کامل و کتاب جهانی «قرآن» باید جست‌وجو کرد.

علی بن هلال از پدرش روایت نموده است که گفت:

در مریضی پیامبر ﷺ به حضورش شرفیاب شدم. دیدم فاطمه (علیها السلام) در بالین پدرش نشسته و اشک می‌ریزد. چون صدای گریه‌اش بلند شد، پیامبر سر برداشتند و فرمودند:

«فاطمه جان! چرا گریه می‌کنی؟»

عرض کرد: «می‌ترسم بعد از شما احترام ما از دست برود.»

فرمودند:

«عزیزم! مگر نمی‌دانی که خداوند به اهل زمین نگاه کرد و پدرت را از میان آنان برگزید. سپس نظر کرد و شوهرت را انتخاب کرد و به من وحی فرمود که تو را به او تزویج کنم؟»

دخترم! ما اهل بیتی هستیم که خداوند عزوجل هفت فضیلت به ما عطا

فرموده که به هیچ کس قبل و بعد از ما، عطا نفرموده است و آن اینکه: من خاتم پیامبران نزد خدا و بهترین آنها و محبوب ترین بندگان می باشم و با این امتیازات، پدر تو می باشم. جانشین من بهترین جانشینان پیغمبران و محبوب ترین آنها نزد خداست و او شوهر تو است. شهید ما بهترین شهدا و محبوب ترین آنها نزد خداوند است و او حمزه عبدالمطلب عموی پدر و شوهرت می باشد. جعفر بن ابی طالب که با دو بال در بهشت با فرشتگان پرواز می کند پسر عموی پدرت و برادر شوهرت، از ماست. در سبط این امت که حسن و حسین علیهما السلام دو فرزند تو و دو آقای اهل بهشت می باشند، از ماست و به خدا قسم! که پدرشان افضل از آنهاست.

یا فاطمه! به خداوندی که مرا به راستی برانگیخته، مهدی این امت نیز از ایشان می باشد، وقتی که دنیا هرج و مرج شود و آشوبها پدید آید و راهها مسدود گردد و اموال یکدیگر را به غارت برند، نه بزرگتر به کوچکتر رحم می کند و نه کوچکتر احترام بزرگتر را نگاه می دارد. خداوند کسی را برمی انگیزد که قلعه های ضلالت و دل های قفل زده را بگشاید و اساس دین را در آخر الزمان استوار سازد؛ چنان که من در اول زمان پدیدار گرداندم و زمین را پر از عدل نماید؛ همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است.»^۱

۱. عَنْ عَلِيِّ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ فِي الْجَاهِةِ الَّتِي قَبِضَ فِيهَا فَإِذَا فَاطِمَةُ عِنْدَ رَأْسِهِ فَبَكَتُ حَتَّى ارْتَفَعَ صَوْتُهَا فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهَا رَأْسَهُ وَقَالَ: «حَبِيبَتِي فَاطِمَةُ مَا الذَّرِي يُبْكِيكِ؟» فَقَالَتْ: «أَخْشَى الضَّيْعَةَ مِنْ بَعْدِكَ.» فَقَالَ: «يَا حَبِيبَتِي أَمَا عَلِمْتِ أَنْ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اطَّلَعَ عَلَيَّ أَهْلَ الْأَرْضِ اطَّلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ فَبَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ ثُمَّ اطَّلَعَ اطَّلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا بَعْلَكَ وَأَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أَنْكَحَكَ إِيَّاهُ يَا فَاطِمَةُ وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ قَدْ أَعْطَانَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سَبْعَ خِصَالٍ لَمْ يُعْطَ أَحَدًا قَبْلَنَا وَ لَا يُعْطَى أَحَدًا بَعْدَنَا أَنَا خَاتِمُ النَّبِيِّينَ وَ أَكْرَمُ النَّبِيِّينَ عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَحَبُّ الْمَخْلُوقِينَ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنَا أَبُوكَ وَ وَصِيَّ خَيْرِ الْأَوْصِيَاءِ وَ أَحَبَّهُمْ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ بَعْلُكَ وَ شَهِدْنَا خَيْرَ الشَّهَدَاءِ وَ أَحَبَّهُمْ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ حَمِزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَمُّ أَبِيكَ وَ عَمُّ بَعْلِكَ وَ مِنَّا مَنْ لَهُ جَنَاحَانِ يَطِيرُ فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَيْثُ يَشَاءُ وَ هُوَ ابْنُ عَمِّ أَبِيكَ وَ أَخُو بَعْلِكَ وَ مِنَّا سِبْطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ هُمَا ابْنَاكَ الْحَسَنُ وَ

آن رسول مکرم صلی الله علیه و آله واقعه ظهور منجی موعود را قبل از وقوع قیامت کبری، پس از آکنده شدن زمین از جور اعلام می‌فرمایند:

«قیامت منقضى نخواهد شد تا اینکه مردی از اهل بیت من به سلطنت رسد و او زمین را پر از عدل و داد کند؛ چنانکه پر از ظلم شده باشد و مدت سلطنت هفت سال است.»^۱

حضرت، برای دفع شبهه، در حدیث دیگری بیان می‌دارند که آن منجی از نسل فاطمه زهرا علیها السلام از فرزندان حسین بن علی علیه السلام و هم‌نام خودشان است و حتی کنیه ایشان را نیز بیان می‌کنند.

«مهدی از فرزندان من است. نامش همانند نام من و کنیه‌اش کنیه من و شبیه‌ترین مردم به من است؛ به لحاظ خلقت و اخلاق. او غیبت و حیرتی دارد که مردم در آن دوران، از دین‌هایشان گمراه می‌شوند. پس در این هنگام، همانند شهاب شکافنده پیش می‌آید و زمین را از قسط و عدل پر می‌کند؛ همان‌گونه که از ظلم و جور آکنده گشته بود.»^۲

حذیفه بن یمان روایت می‌کند: پیامبر خطبه‌ای ایراد فرمودند و آنچه

الْحُسَيْنُ وَ هُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَبُوهُمَا وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ خَيْرٌ مِنْهُمَا يَا فَاطِمَةُ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ إِنَّ مِنْهُمَا مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةُ إِذَا صَارَتِ الدُّنْيَا هَرَجًا وَ مَرَجًا وَ تَظَاهَرَتِ الْفِتْنُ وَ انْقَطَعَتِ السُّبُلُ وَ أَغَارَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَلَا كَبِيرَ يَرْجَمُ صَغِيرًا وَ لَا صَغِيرَ يُوقِرُ كَبِيرًا فَيَبْعَثُ اللَّهُ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْهُمَا مَنْ يَفْتِخُ بِحُضُونِ الضَّلَالَةِ وَ قُلُوبًا غَلَفًا يَقُومُ بِالدِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قُمْتُ بِهِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جُورًا.» (اربلی، علی بن عیسی، «کشف الغمّة فی معرفة الأئمة علیهم السلام»، ج ۲، ص ۴۶۸).

۱. «لَا تَنْقُضِي السَّاعَةَ حَتَّى يَمْلِكَ الْأَرْضَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ قَبْلَهُ جُورًا يَمْلِكُ سَبْعَ سِنِينَ.» (اربلی، علی بن عیسی، «کشف الغمّة فی معرفة الأئمة علیهم السلام»، ج ۲، ص ۴۶۸).

۲. «الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي إِسْمُهُ إِسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي أَشْبَهُ النَّاسَ بِي خُلُقًا وَ خُلُقًا تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ حَتَّى تَضِلَّ الْخَلْقُ عَنْ أَدْيَانِهِمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقْبَلُ كَالشَّهَابِ الثَّقَابِ فَيَمْلَأُهَا قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جُورًا.» (ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، ج ۱، ص ۲۸۷).

می باید اتفاق بیفتد، به ما اطلاع دادند. سپس فرمودند:

«اگر از عمر دنیا جز یک روز بیشتر نمانده باشد، خداوند آن روز را

چندان دراز گرداند تا مردی از اولاد من برانگیزد که هم نام من باشد.»

سلمان برخاست و عرض کرد:

ای رسول خدا! از کدام فرزند شما خواهد بود؟

فرمودند: «از این فرزندم.» و دست روی شانه حسین علیه السلام گذاشتند.^۱

رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله ضمن حدیثی بر این نکته تأکید می کنند که آن منجی موعود، عامل به سنت رسول اکرمند و ضرورتاً از همه سنن پیروی کرده و آن همه را احیا می کنند که دین رسول آخرین بدان استوار بود.

«قائم از فرزندان من است؛ نامش، نام من و کنیه اش؛ کنیه من است. شمائل

او شمائل من و روش او روش من است و مردم را بر آئین و دینم بدارد

و آنها را به کتاب پروردگارم فراخواند، کسی که او را اطاعت کند، مرا

اطاعت کرده است و کسی که او را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است

و کسی که او را در دوران غیبتش انکار نماید، مرا انکار نموده است و

کسی که او را تکذیب کند، مرا تکذیب کرده است و کسی که او را تصدیق

نماید، مرا تصدیق نموده است. از کسانی که گفتار مرا در باره او انکار و

تکذیب می کنند و از کسانی از امتم که مردم را از طریق او گمراه می سازند،

به خداوند شکایت می برم» و کسانی که ستم کرده اند، به زودی خواهند

دانست به کدام بازگشتگاه بر خواهند گشت.^۲

۱. خَطَبْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْنَا مَا هُوَ كَائِنٌ ثُمَّ قَالَ: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي اسْمُهُ اسْمِي.» فَقَامَ سَلْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ أَيِّ وُلْدِكَ هُوَ؟ قَالَ: «مَنْ وُلْدِي هَذَا وَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام.» (اربلي، علي بن عيسى، «كشف الغمة في معرفة الأئمة عليهم السلام»، ج ۲، ص ۴۶۹).

۲. «الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي وَ شِمَائِلُهُ شِمَائِلِي وَ سُنَّتُهُ سُنَّتِي يُقِيمُ النَّاسَ عَلَى مِلَّتِي وَ شَرِيعَتِي وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ مَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَاهُ

حضرت رسول الله ﷺ ضمن احادیثی از نزول اجلال حضرت عیسیٰ علیه السلام به زمین، در هنگامه ظهور منجی و اقتدای آن حضرت در نماز، به امام مهدی عجل الله فرجه یاد کرده و نماز گزاردن حضرت عیسیٰ علیه السلام پشت سر آن حضرت را به عنوان یکی از نشانه‌های منجی موعود معرفی می‌کنند. این سخن به طور کامل برخاستن منجی موعود از میان سایر امام را مرتفع می‌سازد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرمایند:

«همانا کسی که پشت سرش، عیسی بن مریم علیه السلام نماز می‌گزارد، همان دوازدهمین نفر از عترت [رسول خدا ﷺ] و [هفتمین فرزند حسین بن علی علیه السلام] است.»^۱

جابر بن عبدالله انصاری از حضرت رسول اکرم ﷺ روایت نموده است که فرمودند:

«در وقت ظهور [عیسی بن مریم] از آسمان [فرود می‌آید. پس امیر قیام‌کنندگان، مهدی عجل الله فرجه به او می‌گوید: «بفرمایید نماز بخوانیم.» پس [عیسی علیه السلام] می‌گوید: شما خود از جانب خدا، برخی بر برخی دیگر امیر هستید و این لطف خدا نسبت به این امت است.»^۲

رسول اکرم ﷺ در خطبه‌ای فرمودند:

فَقَدْ عَصَانِي وَ مِنْ اِنْكَرِهِ فِي غَيْبَتِهِ فَقَدْ اِنْكَرَنِي وَ مَنْ كَذَبَهُ فَقَدْ كَذَّبَنِي وَ مِنْ صَدَقَهُ فَقَدْ صَدَّقَنِي اِلَى اللّٰهِ اَشْكُو الْمُكْذِبِينَ لِي فِي اَمْرِهِ وَ الْجَاحِدِينَ لِقَوْلِي فِي شَأْنِهِ وَ الْمُضِلِّينَ لِأُمَّتِي عَنْ طَرِيقَتِهِ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. (ابن بابويه، محمد بن علی، «كمال الدين و تمام النعمة»، ج ۱، ص ۴۱۱).

۱. «إِنَّ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْعَثْرَةِ التَّاسِعِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.» (ابن بابويه، محمد بن علی، «كمال الدين و تمام النعمة»، ج ۲، ص ۵۲۷).

۲. «يَنْزِلُ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُ أَمِيرُهُمُ الْمَهْدِيُّ تَعَالَى صَلِّ بِنَا فَيَقُولُ أَلَا إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَيَّ بَعْضُ أُمَّرَاءِ تَكْرَمَةَ مِنْ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ.» (اربلي، علی بن عیسی، «كشف الغمة في معرفة الأئمة عليهم السلام»، ج ۲، ص ۴۷۴).

«به پا نمی‌شود قیامت؛ مگر اینکه:

۱. علم ترک شود؛
 ۲. زلزله زیاد شود؛
 ۳. فتنه بسیار شود؛
 ۴. هرج و مرج ظاهر گردد؛
 ۵. هوا و هوس‌ها در شماها زیاد شود؛
 ۶. تعمیرشده‌ها خراب شود و خراب‌شده‌ها تعمیر شود؛
 ۷. در مشرق و مغرب و جزیره‌العرب در زمین فرو روند؛
 ۸. دابة الارض خارج گردد؛
 ۹. دجال ظاهر شود؛
 ۱۰. یاجوج و ماجوج در زمین پراکنده شوند؛
 ۱۱. عیسی بن مریم از آسمان نازل می‌گردد.
 ۱۲. پس در این حال، باد نرمی، مانند حریر از طرف یمن بوزد؛
 ۱۳. پس وانگدارد احدی را که در او ذره‌ای از ایمان باشد؛ مگر اینکه از او بگیرد.
- قیامت به پا نشود؛ مگر وقتی که مردم همه از اشرار و بدان باشند. پس آتشی از طرف عدن آید که مردم روی زمین را به محشر برساند.»
- پس عرض کردند: ای پیغمبر خدا! چه زمانی چنین می‌شود؟
- فرمودند:
۱۴. در وقتی که قاریان با چاپلوسی با امرا و حکام رفتار کنند؛
 ۱۵. اغنیا و مال‌داران را بزرگ شمارید و به فقرا اهانت کنید و به نظر حقارت به آنها بنگرید؛
 ۱۶. غنا و آوازخوانی حرام در میان شما، ظاهر گردد؛

۱۷. زنا و عمل منافی عفت علناً و آشکارا انجام شود؛
۱۸. بناها را عالی و بلند بسازند؛
۱۹. قرآن را با غنا و آواز بخوانند؛
۲۰. اهل باطل بر اهل حق غلبه کنند؛
۲۱. امر به معروف و نهی از منکر در میان مردم کم شود؛
۲۲. نماز ضایع گردد؛
۲۳. مردم به دنبال شهوات نفسانی بروند؛
۲۴. به هوا و هوسها میل شود؛
۲۵. فرمان‌فرمایان ظالم به سرکار آیند؛
۲۶. آنها اهل خیانت باشند و وزیرای آنها فاسق و گناهکار باشند؛
۲۷. قاریان قرآن حریص در امر دنیا گردند؛
۲۸. نفاق در علما ظاهر گردد. در این هنگام، بلا بر آنها نازل گردد؛
۲۹. همچنین امتی که برای ضعیفانشان از اقویا انتقام نگیرند، پاکی و قداست پیدا نخواهند کرد؛
۳۰. مساجد را زینت کنند؛
۳۱. قرآن‌ها را طلاکاری کنند؛
۳۲. منبرها را بلند کنند؛
۳۳. صفوف و جماعت مردم زیاد باشند؛
۳۴. شیون و صداهای بی‌جا در مساجد بلند گردد؛
۳۵. مردم بدن‌هایشان با هم جمعند؛ ولی زبان‌هایشان مختلف است؛
۳۶. دین هر کدام لقلقهٔ زبان اوست و در قلب آنها، ایمان رسوخ نکرده است؛
۳۷. اگر به آنها عطا شود، شکر می‌کند و اگر روزی او برای امتحان، کم یا

منع گردد، کافر گردد؛

۳۸. به صغیرها و کوچک‌ها رحم نمی‌کنند و به پیران احترام روا نمی‌دارند؛

۳۹. همیشه خود را بر دیگران مقدم می‌دارند؛

۴۰. حریم خود را حفظ می‌کنند؛

۴۱. در حکم، جور و ظلم می‌کنند؛

۴۲. غلامان و افراد پست بر آنها حکومت می‌کنند؛

۴۳. بچه‌ها امور آنها را به دست می‌گیرند؛

۴۴. تدبیر امور آنها به دست زنان است؛

۴۵. مردها به طلا و نقره زینت می‌کنند؛

۴۶. لباس حریر و دیباج می‌پوشند؛

۴۷. دختران را اسیر می‌کنند؛

۴۸. قطع ارحام می‌کنند؛

۴۹. راهزنی می‌کنند؛

۵۰. باجگیران را در راه‌ها وامی‌دارند؛

۵۱. با مسلمانان جنگ می‌کنند و با کفار سازش می‌کنند.

۵۲. پس در چنین زمان، باران زیاد است و گیاه کم.

۵۳. تفریحات زیاد است؛

۵۴. علماء کم می‌شوند و حاکمان زیاد می‌شوند و افراد امین کم می‌شوند.

پس در این هنگام، فرات از کوهی از طلا جدا می‌شود و مردم بر او جنگ می‌کنند که از صد نفر نود و نه نفر کشته و یکی سالم می‌ماند.^۱

۱. خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «...أَنَّهُ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ عَلَى الْأَشْرَارِ ثُمَّ تَأْتِي نَارٌ مِنْ قِبَلِ عَدْنِ تَسُوقُ سَائِرَ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ تَحْشُرُهُمْ فَقَالُوا فَمَتَى يَكُونُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِذَا دَاهَنَ قَرَأُوكُمْ أَمْرَاءَكُمْ

اسامی امامان (علیهم السلام) از زبان رسول الله (صلی الله علیه و آله)

در روایات متعددی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اسامی و شمار امامان دوازده گانه آمده است.

احادیث مشهوری، چون «ثقلین»، «منزلت»، «یوم الدار»، «مدینه العلم»، «طیر مشوی»، «رایت»، «کساء»، «جابر» و «حدیث دوازده خلیفه»، مورد گواهی همه فرق اسلامی است و در همه آنها، امامان همگی از قریش و اهل بیت پیامبرند؛ جملگی مهدی اند و هادی و سرانجام، مهدی موعود (علیه السلام)

وَعَظَمْتُمْ أَغْنِيَاءَكُمْ وَ أَهَنْتُمْ فَقَرَاءَكُمْ وَ ظَهَرَ فِيكُمْ الْعِنَاءُ وَ فَشَا الزِّنَاءُ وَ عَلَا الْبِنَاءُ وَ تَغَنَيْتُمْ بِالْقُرْآنِ وَ ظَهَرَ أَهْلُ الْبَاطِلِ عَلَى أَهْلِ الْحَقِّ وَ قَلَّ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُضْيِعَتِ الصَّلَوَاتُ وَ اتَّبَعَتِ الشَّهَوَاتُ وَ مِيلَ مَعَ الْهَوَى وَ قَدِمَ أَمْرَاءُ الْجَوْرِ فَكَانُوا خَوْنَةً وَ الْوَزْرَاءُ فَسَقَةً وَ ظَهَرَ الْحِرْصُ فِي الْقُرَاءِ وَ النِّفَاقُ فِي الْعُلَمَاءِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَنْزِلُ بِهِمُ الْبَلَاءُ مَعَ أَنَّهُ مَا تَقَدَّسَتْ أُمَّةٌ لَا يَنْتَصِرُ لضعفها مِنْ قُوَّيها تَزُخْرَفُ الْمَسَاجِدُ وَ تُذْهَبُ بِالْمَصْبَاحِ وَ تُغْلَى الْمَنَابِرُ وَ تَكْثُرُ الصُّفُوفُ وَ تَرْتَفِعُ الضُّجَّاتُ فِي الْمَسَاجِدِ وَ تَجْتَمِعُ الْأَجْسَادُ وَ الْأَلْسُنُ مُخْتَلِفَةً وَ دِينُ أَجْدِهِمْ لِعَقَّةٍ عَلَى لِسَانِهِ إِنْ أُعْطِيَ شُكْرًا وَ إِنْ مَنَعَ كُفْرًا لَا يَرْجُمُونَ صَغِيرًا وَ لَا يُوقِرُونَ كَبِيرًا يَسْتَأْتِرُونَ أَنْفُسَهُمْ تَوَطَّأَ حَرِيمُهُمْ وَ يُجُورُونَ فِي حُكْمِهِمْ يَحْكُمُ عَلَيْهِمُ الْعَبِيدُ وَ تَمْلِكُهُمُ الصَّبِيانُ وَ تَدْبِرُ أُمُورَهُمُ النَّسَبَاءُ تَنَحَّلِي الذُّكُورَ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ يَلْبَسُونَ الْحَرِيرَ وَ الدَّبِيحَ وَ يَسْبُونَ الْجَوَارِيَ وَ يَقْطَعُونَ الْأَرْحَامَ وَ يُخَيِّفُونَ السَّبِيلَ وَ يَنْصَبُونَ الْعَشَارِينَ وَ يُجَاهِدُونَ الْمُسْلِمِينَ وَ يُسَالِمُونَ الْكُافِرِينَ فَهَنَّاكَ يَكْثُرُ الْمَطَرُ وَ يَقِلُّ النَّبَاتُ وَ تَكْثُرُ الْهَزَاتُ وَ يَقِلُّ الْعُلَمَاءُ وَ يَكْثُرُ الْأَمْرَاءُ وَ يَقِلُّ الْأَمْنَاءُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَنْحَسِرُ الْفِرَاتُ عَنْ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ فَيَقْتُلُ النَّاسَ عَلَيْهِ فَيَقْتُلُ مِنَ الْمَائَةِ تِسْعَةً وَ تِسْعُونَ وَ يَسْلُمُ وَاحِدًا» (ديلمی، حسن بن محمد، «إرشاد القلوب إلى الصواب»، قم، الشريف الرضي، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ.ق.، ج ۱، ص ۶۷)

آخرین آنهاست که در آخر الزمان ظهور می کند.

حدیث دوازده خلیفه، حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که خلفای بعد از خود را در دوازده خلیفه منحصر کرده اند که همگی از قبیله قریش هستند. این حدیث با الفاظ مختلفی از جابر بن سمره^۱ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتب معتبر اهل سنت، مثل «صحیح بخاری» آمده و به حدیث دوازده خلیفه مشهور شده است و از نظر حدیث شناسان اهل سنت، حدیثی صحیح است. هر چند که اهل سنت سعی در معرفی مصادیقی برای این دوازده خلیفه منصوب از سوی حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله کرده اند؛ اما جملگی در اینکه دوازده خلیفه و جانشین و به عبارتی هادی و مهدی امت، پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله معرفی و اعلام شده اند و نیز در وجود مهدی آخر الزمان و منجی موعود متفق القولند.

در «صحیح مسلم» این روایت از طرف متعدد نقل شده و خبر از جانشینی دوازده خلیفه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله می دهد:

جابر بن سمره می گوید: همراه پدرم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدیم، شنیدیم که حضرت می فرمودند:

«امر خلافت اسلامی به پایان نخواهد رسید؛ مگر اینکه دوازده جانشین

در میان آنها حکومت کند.»

سپس کلامی را فرمود که برایم معلوم نشد. به پدرم گفتم: حضرت چه

فرمودند؟

پدرم گفت: حضرت فرمودند: «تمام این دوازده خلیفه از قریش هستند.»^۲

۱. جبر بن سمره بن عمرو بن جنادة بن جندب سوائي، از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روای حدیث اثنا عشر خلیفه است.

۲. حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: حَدَّثَنَا رِفَاعَةُ بْنُ الْهَيْثَمِ الْوَاسِطِيُّ وَاللَّفْظُ لَهُ، حَدَّثَنَا خَالِدٌ يَعْنِي ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ الطَّحَّانِ،

در تعدادی از روایات «اثنی عشر»، به جای خلیفه، کلمه «نقبا» آمده است.

احمد بن حنبل در دو جا از مسندش، این روایت را نقل کرده است: مسروق گفت: ما در نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و او برای ما قرآن می خواند. مردی به او گفت: یا ابا عبد الرحمن! آیا شما از رسول خدا ﷺ نپرسیدید که بعد از او، چند خلیفه خواهند آمد؟ عبدالله گفت: از هنگامی که به عراق وارد شده‌ام، کسی این موضوع را از من نپرسیده است. ما از رسول خدا پرسیدیم، فرمودند: «خلفای من دوازده نفرند، مانند نقبای بنی اسرائیل»^۱

برخی از روایات، با تعبیر «اثنی عشر امیراً» وارد شده‌اند. بخاری در صحیح‌ترین کتاب‌های اهل سنت، روایت را این‌گونه نقل کرده است:

جابر بن سمره می‌گوید: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمودند: «بعد از من دوازده نفر امیر است.» سپس سخنی فرمودند که من نشنیدم. پدرم گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: «همگی آن خلفا از قریشند»^۲

عَنْ جُصَيْنٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي عَلِيٍّ النَّبِيِّ ﷺ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمُضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»، قَالَ: ثُمَّ تَكَلَّمْتُ بِكَلَامِ خَفِيِّ عَلِيٍّ، قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». (نیشابوری قشیری، ابوالحسین مسلم بن حجاج، «صحیح مسلم»، تحقیق فؤاد عبدالباقی، بیروت، نشر دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۱۴۵۲، ح ۱۸۲۱).

۱. حدثنا عبد الله حدثني أبي حدثنا حسن بن موسى حدثنا حماد بن زيد عن المجالد عن الشعبي عن مسروق قال: كنا جلوسا عند عبد الله بن مسعود وهو يقرئنا القرآن فقال له رجل: يا أبا عبد الرحمن هل سألتم رسول الله ﷺ كم تملك هذه الأمة من خليفة؟ فقال عبد الله بن مسعود: ما سألتني عنها أحد منذ قدمت العراق قبلك ثم قال: نعم ولقد سألتنا رسول الله ﷺ فقال: «اثنا عشر كعدة نقباء بنی اسرائیل.» (شیبانی، احمد بن حنبل، «مسند احمد بن حنبل»، مصر، مؤتسسه قرطبه، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۳۷۸۱ و ص ۴۰۶، ح ۳۸۵۹).
۲. حدثني محمد بن المثنى: حدثنا عُندَرٌ: حدثنا شعبة، عن عبد الملك: سمعت جابر بن

روایات متعددی در کتب اهل سنت و شیعه وارد شده است که در آنها، اسامی ائمه (علیهم السلام) ذکر شده است و بسیاری از آنها از احادیث متواتر می‌باشند. بخشی از این روایات را حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی در کتاب «منتخب الأثر»، جمع‌آوری نموده‌اند. ما در اینجا، تنها به چند روایت از یکی از کتاب‌های معتبر اهل سنت (ینابیع الموده) و کتب شیعه بسنده می‌کنیم:

- هنگامی که آیه

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛^۱

ای کسانی که ایمان آوردید، از خداوند و رسولش و صاحبان امر از آنان اطاعت کنید.»

نازل شد و اطاعت کسانی را به عنوان اولی الامر به طور مطلق واجب کرد و اطاعت ایشان را هم‌سنگ اطاعت پیامبر ﷺ قرار داد، جابر بن عبدالله انصاری^۲ از پیامبر ﷺ پرسید: اولی الامر چه کسانی هستند؟ فرمودند:

«ای جابر! اولی الامر خلیفه‌های من و جانشینان من بعد از من، هستند که امامان و پیشوایان مسلمانانند. اولین آنها، علی بن ابی طالب و پس از او، حسن و سپس، حسین و بعد از او، علی بن حسین و آنگاه، محمد بن علی

سمره قال: سمعت النبی ﷺ یقول: «یکون اثنا عشر أمیرا.» فقال: کلمة لم أسمعها، فقال أبی: إنه قال: «کلهم من قریش.» (بخاری جعفی، محمد بن اسماعیل، «صحیح بخاری»، تحقیق د. مصطفی دیب الغاء، یمامه، بیروت، دار ابن کثیر، چاپ سوم، ۱۴۰۷ هـ. ق.، ۱۹۸۷ م. ج ۶، ص ۲۶۴۰، ح ۶۷۹۶).

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲. صحابی پیامبر اسلام ﷺ و راوی «حدیث لوح». او را از اصحاب پنج امام (از امام علی تا امام باقر (علیهم السلام)) دانسته‌اند. او نخستین زائر امام حسین (علیه السلام) بود که در روز اربعین به «کربلا» رسید. او از افرادی بود که در بیشتر غزوه‌ها و سرتیپه‌های پیامبر ﷺ حضور داشت.

که در «تورات» به باقر معروف است و ای جابر! تو او را در خواهی یافت و چون او را ملاقات نمودی، سلام مرا به او برسان و پس از او، جعفر بن محمد الصادق و سپس، موسی بن جعفر و بعد از او، علی بن موسی و بعد از او، محمد بن علی و پس از او، علی بن محمد و سپس حسن بن علی و بعداً، فرزندش که هم اسم و هم کنیه من است. اوست حجت خدا در روی زمین و بقیه خدا در میان شهرهای خدا و او همان کسی است که از شیعیان خود، غیبتی طولانی خواهد نمود که هیچیک از افرادی که قائل به امامت او هستند، پایدار نخواهند ماند؛ مگر آن کس که خداوند قلب او را به مراتب ایمان و یقین آزموده باشد»^۱

- امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز در همین باره می فرمایند:

«من در خانه ام سلمه در خدمت پیامبر ﷺ بودم که آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۲ این است و جز این نیست که خداوند اراده کرده است که از شما اهل بیت، هرگونه پلیدی را دور کند و شما را پاک و مطهر گرداند.» نازل شد، پیامبر ﷺ به من فرمودند: «این آیه درباره تو و فرزندان، حسن و حسین و امامانی که از نسل تو به وجود می آیند، نازل شده است.»

گفتم: «یا رسول الله ﷺ! بعد از شما چند نفر به امامت می رسند؟»

۱. «هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَ أُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا لَقِيْتَهُ فَأَقْرِنْهُ مِنِّي السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِيُّ وَ كُنْيَى حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ يَفِيَّتُهُ فِي عِبَادَةِ ابْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ عَلَى الْقَوْلِ فِي إِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ.» (مجلسی، محمد باقر، «بحار الانوار»، ج ۲۳، ص ۲۹۰؛ «اثبات الهداة»، ج ۳، ص ۱۲۳؛ ابن شهر آشوب، محمد بن علی، «مناقب ابن شهر آشوب»، ج ۱، ص ۲۸۳).

۲. سورة احزاب، آیه ۳۳.

فرمودند: «بعد از من، تو امام می شوی، بعد از تو، حسن و بعد از حسن، حسین. بعد از حسین، فرزندش علی بن الحسین. بعد از علی، فرزندش محمد. بعد از محمد، فرزندش جعفر. بعد از جعفر، فرزندش موسی. بعد از موسی، علی. بعد از علی، فرزندش محمد. بعد از محمد، فرزندش علی و بعد از علی، فرزندش حسن و بعد از حسن، فرزندش حجت به امامت می رسند. نام های ایشان به همین ترتیب بر ساق عرش نوشته شده بود. از خدا پرسیدم اینها کیستند؟ فرمود: «امام های بعد از تو هستند. پاک و معصومند و دشمنانشان ملعون هستند.»^۱

تعابیری، همچون «اثنی عشر قیماً» و «اثنی عشر رجلاً» نیز در میان روایات اهل سنت وارد شده است؛ اما همگی در موضوع، جانشینی پس از پیامبر، دوازده نفر بودن این جانشینان و از قریش بودن آنان مشترک القولند. لاجرم باب هرگونه مجادله بر تشکیک کنندگان، بسته و باب وسیع اشتراک در باورها و هم سویی در عملکردها گشوده می شود که می تواند مبنایی برای خروج از اختلافات کمرشکن در عصر پرفتنه و بلای آخر الزمانی باشد و از همه مهم تر اینکه، چنانچه نقبای «بنی اسرائیل» منصوب از سوی خداوند متعال بودند، ضرورتاً جانشینان پیامبر اسلام نیز می بایست منصوب حضرت حق باشند.

۱. عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ وَ قَدْ نَزَلَتْ عَلَيْهِ هَذِهِ الْآيَةُ «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَلِيُّ! هَذِهِ الْآيَةُ نَزَلَتْ فِيكَ وَ فِي سَبْطِي وَ الْأُئِمَّةِ مِنْ وَ لَدَكَ.» قُلْتُ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ كَمِ الْأُئِمَّةِ بَعْدَكَ؟» قَالَ: «أَنْتَ يَا عَلِيُّ ثُمَّ ابْنَاكَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلِيُّ ابْنُهُ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ جَعْفَرٌ ابْنُهُ وَ بَعْدَ جَعْفَرٍ مُوسَى ابْنُهُ وَ بَعْدَ مُوسَى عَلِيُّ ابْنُهُ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيُّ ابْنُهُ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ ابْنُهُ وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ مِنْ وَ لَدِ الْحَسَنِ هَكَذَا وَ جَهْدَتْ أَسْمَائِيهِمْ مَكْتُوبَةٌ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَسَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هُمُ الْأُئِمَّةُ بَعْدَكَ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ وَ أَعْدَاؤُهُمْ مَلْعُونُونَ.» (مجلسی، محمدباقر، «بحار الانوار»، ج ۳۶، ص ۳۳۷؛ خزاز رازی، علی بن محمد، «کفایة الأثر»، قم، بیدار، ۱۴۰۱ هـ. ق.، ص ۱۵۷.)

مصدق حقیقی اوصیاء

«قرآن کریم» درباره انتصاب نقبا توسط خداوند متعال صراحت دارد.

«وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا؛^۱

و از میان آنها دوازده نقیب مبعوث کردیم.»

آنچه که شیعیان بر آن اتفاق دارند، ذکر نام این خلفا و امامان است که به تعبیر اهل سنت، امرا هستند و توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی شده‌اند. در واقع، آن حضرت با وارد کردن حصرهای مختلف، امت خویش را به سوی حقیقی‌ترین مصداق برای امامت و ولایت بر مسلمانان راهنمایی کرده‌اند. جز این، در روایات شیعی، جمله این جانشینان از بنی هاشمند و با توجه به اینکه خداوند خط سیر رسالت و امامت را پس از پایان یافتن وقت بنی اسرائیل و پس از حضرت عیسی علیه السلام از طریق «بنی اسماعیل» مقدر نموده است. صحت این دسته از روایات بیشتر از سایر روایات رسیده در منابع اهل سنت معلوم می‌گردد.

از دیدگاه شیعیان، تنها مصداق این روایات، ائمه اهل بیت علیهم السلام هستند نه کسان دیگر و در این باره، روایات صحیحی وجود دارد که ائمه اهل بیت علیهم السلام را علاوه بر تعداد، با اسم و نسب معرفی کرده است.

علاوه بر منابع بی‌شمار شیعی، در مدارک اهل سنت نیز (با همه کنترل‌هایی که انجام پذیرفته) روایاتی داریم که در آنها، به نام مبارک ائمه علیهم السلام تصریح شده است و ما در اینجا، به دو مورد از آنها اشاره میکنیم:

جوینی نقل کرده است که نعتل یهودی به پیامبر عرض کرد:

از وصی خود به ما خبر بده؛ چرا که برای تمامی پیامبران وصی و جانشین

بوده است و نبی ما یوشع بن نون را وصی خود قرار داد.

۱. سوره مائده، آیه ۱۲.

پیامبر اکرم ﷺ در جواب فرمودند:

«همانا وصی و خلیفه بعد از من، علی بن ابی طالب علیه السلام است و بعد از او، دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام و بعد از آن دو، نه امام دیگر از صلب حسین علیه السلام هستند.»

نعثل می گوید: ای محمد! نام آن نه نفر را برایم بگو! پیامبر هم نام یکایک آنان را بیان کردند.^۱

خوارزمی از سلمان نقل می کند که:

به حضور پیامبر ﷺ شرفیاب شدیم که حسین در آغوش او بود. چشمان او را بوسیدند و فرمودند:

«به درستی که تو سید و پدر سادات هستی. تو خود، امام و فرزند امام هستی. تو خود، حجت و فرزند حجت [خداوندی] و پدر نه حجت از نسل خود هستی که نهمین آنها قائم آنهاست.»^۲

۱. «...إن وصی و الخلیفة من بعدی علی بن ابی طالب علیه السلام و بعده سبطای: الحسن ثم الحسین یتلوه تسعة من صلب الحسین أئمة أبرار.» قال: یا محمد! فسئلمهم لی. قال: «نعم إذا مضی الحسین فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد، فاذا مضی محمد فابنه جعفر، فاذا مضی جعفر فابنه موسی، فاذا مضی موسی فابنه علی، فاذا مضی علی فابنه محمد ثم ابنه علی ثم ابنه الحسن ثم الحجّة ابن الحسن، فهذه اثنا عشر أئمة عدد نساء بنی اسرائیل.» (جوینی، «فرائد المسطین»، بیروت، مؤسسه المحمودی، ج ۲، ص ۱۳۴).

۲. عن سلمان المحمّدی قال: دخلت علی النبی صلی الله علیه و آله و إذا الحسین علیه السلام علی فخذته و هو یقبل عینیة، و یلثم فاه، و یقول: «إنک سید ابن سید أبو سادة، إنک امام ابن امام أبو أئمة، إنک حجة ابن حجة أبو حجج تسعة من صلبک تا سعمهم قائمهم.» (خوارزمی، موفق بن احمد، «مقتل خوارزمی»، نشر انوار الهدی، چاپ دوم، ۱۳۸۱، ج ۱، صص ۲۱۲-۲۱۳).

منجی موعود بنی اسرائیل

«بنی اسرائیل» را باید قومی همیشه منتشر و همیشه عهد شکن و متوهم خواند.

در آن سال‌های سخت که در اسارت فرعونیان بودند، در زیر آوار شلاق‌ها و سنگ‌ها، چشم به آمدن منجی داشتند تا آنکه خداوند متعال، جناب موسی علیه السلام را مبعوث ساخت و آنان را از چنگ ظلم فرعونیان خلاصی بخشید.

هیئات! که بر طبع ناسپاس آنان، پایبندی به عهد و پیمان خوش نمی‌آمد، ماجرای خودداری از همراهی با حضرت موسی علیه السلام در مجاهدت با «عمالقه» و دستیابی به سرزمین مقدّس، ماجرای گوساله سامری و گوساله پرستی بنی اسرائیل و همه آنچه که بر سر هارون نبی، یوشع بن نون و ده‌ها پیامبر و نبی مرسل علیهم السلام آوردند، حکایت تکراری سال‌های دراز زندگی بنی اسرائیل در عرصه هستی است.

آن هنگام هم که چشم به بعثت عیسی مسیح علیه السلام داشتند، با ظهورش، به روی حواریونش شمشیر کشیدند و دست آخر، آن نبی مکرم علیه السلام را تا پای صلیب کشیدند و بعثتش را دروغ اعلام کردند و سر بر فرمانش فرود

نیاورند.

با این همه، منابع توراتی، آکنده از اخبار آخر الزمان و فصل ظهور منجی موعود در آخر الزمان است.

«قرآن کریم» متذکر می شود که در منابع توراتی و از جمله «زبور» وعده آمدن منجی موعود داده شده بود.

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ؛^۱

و به تحقیق در زبور، بعد از ذکر، چنین نوشتیم که زمین را بندگان شایسته

من به ارث می برند.»

عنصر مشرکانه قومیت گرایی و نژادپرستانه در مرام «بنی اسرائیل» و یهود، همواره باعث بود تا آنان تنها یهودیان را بر حق دانسته و دریافته های محرف خود را حق مطلق بشناسند. از این رو، آنان با ترک پیش بینی های حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام مبنی بر انتقال میراث نبوت به «بنی اسماعیل»، در این گمان خام ماندند که صالحان میراث بر زمین، بنی اسرائیلند و لا غیر. همین امر، باعث طغیان آنان در برابر پیامبر آخر الزمان، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و عناد با ایشان شد.

دلایل بسیاری وجود دارد که نشان می دهد بشارت ظهور منجی موعود در آخر الزمان، در صحیفه های مختلف «تورات» وارد شده و جز این بشارت کلی، درباره شخص شخیص منجی موعود، یعنی حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه از خاندان اسماعیل و از فرزندان پیامبر آخر الزمان، حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز تصریح شده است.

علامه آیت الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی در مجموعه «العبقری الحسان

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

فی احوال مولانا صاحب الزمان» فصلی را به بشارت ظهور در «تورات» اختصاص داده و در طلیعة آن، دلایل خود را درباره موجود بودن این بشارت در تورات ذکر می‌کند و در فرازهایی با ترجمه دقیق آیات عهد عتیقی، این موضوع را اثبات می‌نماید و می‌نویسد:

بدان که دلیل ما بر موجود بودن این بشارت عظمی در تورات، چهار چیز است:

اول: قول خدای تعالی «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ...» است.
دوم: قول رسول خدا ﷺ [در خطبه غدیر است که فرمودند:] «أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهٖ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهٖ؛ [آگاه باشید که اویی که گذشتگان بشارت او را داده بودند، پیش روی شماست.]»^۱

سوم: احادیث روایت شده در این باب، مثل حدیثی که نعمانی در «الغیبه» به سند متصل از سالم اشل روایت کرده است که گفت: شنیدم حضرت ابوجعفر، محمد بن علی الباقر علیه السلام می‌فرمودند:

«موسی بن عمران در سفر اول تورات نگران شد به آنچه که به قائم آل محمد صلی الله علیه و آله عطا کرده شود. سپس موسی عرض کرد: «ای پروردگار من! مرا قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قرار بده.» خطاب رسید: «به درستی که او از ذریه احمد است و دیگری را این دولت در کنار نیاید.»

آنگاه در سفر ثانی نظر کرد و یافت از جلال و جبروتی که خدا به حضرت قائم صلی الله علیه و آله عطا می‌فرماید، مثل آنچه که در سفر اول یافته بود. باز همان تمنا نموده، همان جواب شنید.

آنگاه در سفر سوم نظر فرمود و دید مانند آنچه را که در آن دو سفر دیده

۱. مجلسی، محمدباقر، «بحار الانوار»، ج ۳۷، ص ۲۱۴.

بود. باز همان استدعا کرده، همان جواب شنید.^۱

چهارم: بعض آیاتی که در تورات رایجۀ موجوده مسطور است و از آنها

استفاده این بشارت عظمی می توان نمود....^۲

۱. عَنْ سَالِمِ الْأَشَلِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عليه السلام يَقُولُ: «نَظَرَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ فِي السَّفَرِ الْأَوَّلِ إِلَى مَا يُعْطَى قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ مِنَ التَّمَكِينِ وَالْفَضْلِ فَقَالَ مُوسَى رَبِّ اجْعَلْنِي قَائِمَ آلِ مُحَمَّدٍ فَقِيلَ لَهُ إِنَّ ذَاكَ مِنْ ذُرِّيَّةِ أَحْمَدَ ثُمَّ نَظَرَ فِي السَّفَرِ الثَّانِي فَوَجَدَ فِيهِ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ مِثْلَهُ فَقِيلَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ نَظَرَ فِي السَّفَرِ الثَّالِثِ فَرَأَى مِثْلَهُ فَقَالَ مِثْلَهُ فَقِيلَ لَهُ مِثْلَهُ.» (ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبة نعمانی»، ص ۲۴۰).

۲. نهاوندی، علی اکبر، «العبقری الحسان»، تصحیح و تحقیق: صادق برزگر بفرویی، حسین احمدی قمی، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ اول، ۱۳۸۶، ج ۱، صص ۹۳-۹۴.

فصل رهایی در منابع توراتی

ابتدا نظری داشته باشیم در بخش‌هایی از منابع توراتی موجود که موضوع و مفهوم «فصل رهایی» و ظهور منجی موعود در آخرالزمان را متذکر می‌شود:

در کتاب «اشعیای نبی» که یکی از پیامبران پیرو «تورات» است، آمده: نهالی از تنه یسی (پدر داوود) بیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت. مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین، به راستی حکم خواهد نمود. جهان را به عصای دهان خویش زده، شریران را به نفخه لب‌های خود خواهد کشت. کمر بند کمرش، عدالت خواهد بود و کمر بند میانش، امانت.^۱

در فراز دیگری از این کتاب آمده است:

موافق رؤیت چشم خود، داوری نخواهد کرد و بر وفق گوش‌های خود،

۱. «کتاب مقدس»، عهد عتیق، کتاب اشعیاء نبی، دارالسلطنة لندن، مطبوع سنة ۱۹۳۲ م، باب ۱۱، ص ۱۰۳۱، بند ۱-۶.

تنبیه نخواهد نمود.^۱

کیست که کسی را از مشرق برانگیخت، که عدالت او را نزد پاهای وی می‌خواند، امت‌ها را به وی تسلیم می‌کند و او را بر پادشاهان مسلط می‌گرداند و ایشان را مثل غبار به شمشیر وی و مثل کاه که پراکنده می‌گردد و به کمال وی تسلیم خواهد شد، نمود. ایشان را تعقیب نموده، به راه‌هایی که با پاهای خود نرفته، به سلامتی خواهد گذشت.^۲

در فرازی دیگر از کتاب «اشعیا»، گستره و میدان عمل آن منجی جهانی و عمر آن را همیشگی اعلام می‌دارد:

آنگاه انصاف در بیابان ساکن خواهد شد و عدالت در بوستان مقیم خواهد گردید و عمل عدالت، سلامتی و نتیجه عدالت، آرامی و اطمینان خاطر خواهد بود تا ابدالآباد و قوم من در مسکن سلامتی و در مساکن مطمئن و در منزل‌های آرامی، ساکن خواهند شد.^۳

جمع امت‌ها به سوی او روان خواهند شد... او امت‌ها را داوری خواهد نمود و قوم‌های بسیاری را تنبیه خواهد کرد... امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت.^۴

پیش‌تر ذکر شده است که یهودیان در پیمان با حضرت عیسی علیه السلام

۱. «کتاب مقدس»، عهد عتیق، کتاب اشعیا، نبی، باب ۱۱، ص ۱۰۳۱، بند ۱-۶.

۲. همان، باب ۴۱، بندهای ۲-۴، ص ۱۰۵۷.

۳. همان، باب ۳۲، بندهای ۱۶-۱۸.

۴. همان، باب دوم، بندهای ۲-۶.

در نیامده و با انکار وی، کمر به تصلیب ایشان بستند. از این رو، این مسیح یا ماشیح، غیر از مسیح مورد انتظار یهودیان است و آنان بر این باورند که آن مسیح موعود هنوز به دنیا نیامده است.

در کتاب «زبور» فعلی، درباره شرایط عصر ظهور و منجی موعود آمده است:

زیرا که شیریران منقطع می‌شوند؛ اما متوکلان به خداوند، وارث زمین خواهند شد. (۱۰) و حال اندکست که شیریر نیست می‌شود که هر چند مکانش را جست‌وجو نمایی، ناپیدا خواهد بود. (۱۱) اما متواضعان وارث زمین شده، از کثرت سلامتی متلذذ خواهند شد. (۱۲) شیریر به خلاف صادق، افکار مذمومه می‌نماید و دندان‌های خویش را بر او می‌فشارد. (۱۳) خداوند به او متبسم است؛ چون که می‌بیند که روز او می‌آید. (۱۴) شیریران شمشیر را کشیدند و کمان را چله کردند تا آنکه مظلوم و مسکین را بیندازند و کمان‌های ایشان شکسته خواهد شد. (۱۶) کمی صدیق از فراوانی شیریران بسیار بهتر است. (۱۷) چون که بازوهای شیریران شکسته می‌شود و خداوند صدیقان را تکیه‌گاه است. (۱۸) خداوند روزهای صالحان را می‌داند و میراث ایشان ابدی خواهد بود. (۱۹) در زمان بلا، خجل نخواهند شد و در ایام قحطی، سیر خواهند بود. (۲۰) لیکن شیریران هلاک خواهند شد و دشمنان خداوند، مثل پیه بره‌ها فانی، بلکه مثل دود، تلف خواهند شد. (۲۱) زیرا متبرکان خداوند، وارث زمین خواهند شد؛ اما ملعونان وی منقطع خواهند شد. (۲۹) صدیقان وارث زمین شده، ابداً در آن ساکن خواهند شد. (۳۴) به خداوند پناه برده، راهش را نگهدار که تو را به وراثت زمین بلند خواهند کرد و در

وقت منقطع شدن شریران، این را خواهی دید. (۳۸)^۱

در برخی از نسخه‌ها، به جای متوکلان در آیه ۱۰، عبارت منتظران آورده شده و به جای صدیقان در آیه ۲۹، صالحان به کار برده شده است. این ترجمه با آیات قرآنی وارد شده در این باره، هم‌خوانی بیشتری دارد.^۲ «بنی‌اسرائیل» شواهد بسیاری در «تورات»، دربارهٔ بعثت پیامبر آخرالزمان، محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و تولد منجی موعود از نسل ایشان داشتند؛ اما از روی حسادت و تعصب قومی، آن‌همه را پوشانده و از منظر عموم مردم خویش، دور ساختند.

صاحب «عبری الحسان» دو مورد از این خبائث یهودیانه را شاهد مثال می‌آورد:

بدان که خلاصهٔ آیات «پاراش لَخ لَخا» [تورات هفتگی] آنکه، پس از شکایت حضرت ابراهیم به درگاه خداوند قدیر علیم، از نداشتن فرزند و وعده دادن خداوند او را به کثرت نسل و ذریه به شمارهٔ ستاره‌های آسمان، خدای تعالی ابراهیم را خبر می‌دهد به اینکه اولاد او دو جوقه [گروه، دسته] خواهند بود:

اول: بنی‌اسحاق که چهارصد سال در تعب و محنت خواهند بود؛
دوم: بنی‌اسماعیل که خدمت دین خدا کنند و پس از ذلت، به مقام عزت و ثروت نایل شوند و آن در دور چهارم خواهد بود تا آنکه فرماید:
و یهی هشمش با آه و علاطاه‌هایاه و هنیه تنور عاشان و لبیداش اشرا
بر بن هگزاریم؛

۱. کتاب «عهد عتیق و جدید»، به همت انجمن پخش کتاب مقدسه در میان ملل، ۱۹۷۸ م.، مرموز ۳۷، بندهای ۹-۳۸.

۲. کتاب «عهد عتیق و جدید»، ص ۸۵۶.

یعنی: و آفتاب غروب کند و تاریک شود و اینک تنور دودکننده و چراغی مشتعل میان آن پاره‌ها عبور نماید.

این ناچیز گوید: مراد به دور چهارم، شریعت چهارم است. چنانچه مرحوم ملا محمد علی جدید الاسلام تصریح کرده [است]؛ نظر به اینکه مبدأ شریعت، ابراهیم است که در زمان خطاب ربّ الارباب برقرار بوده، پس شریعت چهارم، شریعت مقدّسه اسلام است که به ظهور آن، وعده الهیه نسبت به بنی اسماعیل به ظهور پیوست.

و مراد از غروب را بر همین معنی حمل کرده، پس مراد انکساف [کسوف و گرفتگی آفتاب و ماه] برخلاف عادت است؛ به نحوی که در علایم ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام در شریعت مقدّس اسلام وارد شده و با علامات مذکوره در اناجیل مطابق است یا مراد از غروب آفتاب، هرآینه غروب شمس حقیقت، یعنی غیبت ولی عصر - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - است و تنور دود، اشارت به پر شدن دنیا در زمان غیبت آن حضرت از ظلمات ظلم و کفر و شرک است؛ مانند تنوری از دود؛ مطابق آنچه در اخبار متواتره اسلامیّه ورود یافته که «يَمْلَأُ الْاَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.»

روایت جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله

شیخ اجل اکرم اقدم، احمد بن محمد بن عیّاش در «مقتضب الاثر»^۱ روایت نموده است از جابر بن یزید جعفی که گفت:

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمودند: «به درستی که خدای عزّ و جلّ به

۱. «مقتضب الاثر فی النصّ علی الائمه الاثنی عشر علیهم السلام»، ص ۲۳-۲۸.

سوی من در لیلۀ [شب] معراج وحی فرستاد: «ای محمّد! که را در زمین بر امت خود، جانشین کردی؟» و او به این داناتر بود.

گفتم: «ای پروردگار من! برادرم را.» فرمود: «ای محمّد! علی بن ابی طالب را؟» عرض کردم: «بلی! ای پروردگار من!»

خطاب رسید: «ای محمّد! من بر زمین آگاه شدم. پس تو را برگزیدم. ذکر نمی‌شوم تا آنکه تو با من ذکر شوی. آنگاه به نظر علو به آن نگاه کردم، پس علی بن ابی طالب (علیه السلام) را اختیار کردم و او را وصی تو گرداندم. تویی سید انبیاء و علی است سید اوصیاء. آنگاه برای او، نامی از نام‌های خود مشتق کردم. پس منم اعلی و او است علی.

یا محمّد! به درستی که علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه را از یک نور خلق کردم. آنگاه ولایت ایشان را بر ملائکه عرضه داشتم؛ هر یک که آن را قبول کرد، از مقربان شد و هر کس انکار کرد، از کافران شد.

ای محمّد! اگر بنده ای از بندگان، مرا عبادت کند تا آنکه منقطع شود از دنیا برود، آنگاه مرا به انکار ولایت ایشان ملاقات کند، او را در آتش خود، داخل کنم.»

آنگاه فرمود: «ای محمّد! آیا دوست داری ایشان را ببینی؟»

عرض کردم: «بلی!»

فرمود: «جلوی خود پیش برو.» پیش رفتم؛ ناگاه علی بن ابی طالب، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمّد بن علی، جعفر بن محمّد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمّد بن علی، علی بن محمّد و الحسن بن علی را دیدم و الحجّه القائم فی وسطهم کأنه الکوکب الدرّی؛ و حجّت قائم را در میان ایشان، مانند ستاره درخشنده دیدم و گفتم: «ای پروردگار من! اینها کیستند؟»

خطاب رسید: «ایشان امامان هستند و اینکه ایستاده، حلال را حلال و حرام را حرام می‌کند و از دشمنان من انتقام می‌کشد. ای محمد! او را دوست دار! زیرا من او را و کسی که او را دوست دارد، دوست دارم.»^۱

جابر جعفی گفت: چون سالم از حجر کعبه [حجر اسماعیل، طواف کعبه] برگشت، او را متابعت کردم و گفتم: ای ابا عمرو! تو را به خداوند قسم می‌دهم که آیا غیر از پدرت، تو را به این نام‌ها خبر داد؟

گفت: اما از رسول خدا جز پدرم خبر نداده؛ ولیکن من و پدرم نزد کعب الاحبار^۲ بودیم. او را شنیدم که می‌گفت: ائمه از این امت بعد از پیغمبر خود، بر عدد نقبای بنی اسرائیل است و علی بن ابی طالب (علیه السلام) پیدا شد.

پس کعب گفت: «هذا المقفی اولهم» این اول ایشان و یازده نفر از فرزندان

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي: «يَا مُحَمَّدُ مَنْ خَلَفَتْ فِي الْأَرْضِ فِي أُمَّتِكَ؟» وَهُوَ أَعْلَمُ بِذَلِكَ. قُلْتُ: «يَا رَبُّ! أَخِي.» قَالَ: «يَا مُحَمَّدُ! عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.» قُلْتُ: «نَعَمْ يَا رَبُّ!» قَالَ: «يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَطَلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَلَا أَذْكَرُ حَتَّى تُذَكِّرَ مَعِيَ فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ؛ ثُمَّ إِنِّي أَطَلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً أُجْسِرِي فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَجَعَلْتُهُ وَصِيكَ فَأَنْتَ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَعَلِيٌّ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ. ثُمَّ شَقَقْتُ لَهُ أَسْمَاءَ مِنْ أَسْمَائِي فَأَنَا الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي خَلَقْتُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالحُسَيْنَ وَالحُسَيْنَ وَ الْأئِمَّةَ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ ثُمَّ عَرَضْتُ وَلَايَتَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَمَنْ قَبَلَهَا كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ وَ مَنْ جَحَدَهَا كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.

يَا مُحَمَّدُ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عَبْدِي عَبَدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ ثُمَّ لَقِينِي جَاحِدًا لَوْلَايَتِهِمْ أَدْخَلْتُهُ نَارِي.»

ثُمَّ قَالَ: «يَا مُحَمَّدُ! أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟» فَقُلْتُ: «نَعَمْ.»

فَقَالَ: «تَقَدَّمْ أَمَامَكَ.»

فَتَقَدَّمْتُ أَمَامِي فَإِذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَالحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ الحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ كَأَنَّهُ الْكَوْكَبُ الدَّرِّيُّ فِي وَسْطِهِمْ. فَقُلْتُ: «يَا رَبُّ! مَنْ هَؤُلَاءِ قَالِ هَؤُلَاءِ الْأئِمَّةُ وَ هَذَا الْقَائِمُ مُحَلَّلٌ حَلَالِي وَ مُحَرَّمٌ حَرَامِي وَ يَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي يَا مُحَمَّدُ أَحِبُّهُ فَإِنِّي أَحِبُّهُ وَ أَحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ.» (ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبه للنعمانی»، ص ۹۳).

۲. یک یهودی از قبیله ذوالکیلا از «یمن» بود که مسلمان شد و در زمان عمر بن خطاب زندگی می‌کرد.

او است و کعب ایشان را به نام های آنها که در «تورات» است، نامید: نقرثیب، قنددا، وبیرا، مسغوراء، مسموعاه، دوموه، می‌ثوا [میشوا]، هذار، یشموا، بطور، نوقر، فیذموا [قیدموا].

ابو عامر هشام دستوانی که راوی این خبر است، گفت: شخصی یهودی را در «حیره» که نزدیک «کربلا» است، ملاقات نمودم؛ او را «عتوان بن اوسوا» می‌گفتند و او عالم یهود بود. او را از این نام‌ها سؤال کردم.

گفت: اینها اسم نیستند، اگر اسامی بودند، هرآینه در سلک اسماء رقم می‌شدند؛ لیکن اوصاف جمیله‌ای به زبان عبری صحیح برای گروهی است که آنها را در «تورات» می‌یابیم و اگر از غیر من سؤال نمودی، هرآینه از معرفت آنها کور خواهد بود تا اینجا یا خود را به کوری زند.

گفتم: چرا چنین کند؟

گفت: اما کوری؛ از روی جهل به آنها و به کوری زدن، برای آنکه معین [دنبال و در پی] بر فساد دین خود نباشد و کسی به این بصیرت پیدا نکند و اینکه من برای تو به این اوصاف اقرار می‌کنم، برای آن است که من مردی از اولاد هارون بن عمران هستم. به محمد ﷺ مؤمنم. ایمان خود را از یهود پنهان می‌کنم و هرگز بعد از تو، بر احدی اظهار نخواهم کرد تا بمیرم.

گفتم: چرا؟

گفت: من در کتب پدرهای گذشته خود یافته‌ام که به این پیغمبری که اسم او محمد است، در باطن ایمان بیاورید تا آنکه قائم از فرزندان او ظاهر شود. هرکس او را از ما درک کند، به او ایمان بیاورد و آخر آن نام‌ها به او وصف کرده شده [است].

گفتم: به چه مدح کرده شده؟

گفت: به اینکه بر جمیع دین‌ها غالب می‌شود و مسیح با وی خروج کند و

به دین او در آید و مصاحب او شود.
 گفتم: پس این اوصاف را برای من بگوی.
 گفت: آری! آن را ستر کن، مگر از اهلش.
 اما «نقرثیب»: او اول اوصیاء و وصی آخر انبیاء است؛
 اما «قیدوا»: او ثانی اوصیاء و اول عترت اصفیاء است؛
 اما «دبیرا»: او دوم عترت و سید شهداء است؛
 اما «مسفوراء»: پس او سید عبادت کنندگان خدای تعالی است؛
 اما «مسموعاه»: پس او وارث علم اولین و آخرین است؛
 اما «دوموه»: کسی که ناطق از سوی خداست صادق؛
 اما «مشیوا»: پس او بهترین محبوسین در زندان ظالمان است؛
 اما «هذار»: پس او مقهور دور شده از وطن ممنوع است؛
 اما «یشموا»: او کوتاه عمری است که آثارش طولانی است؛
 اما «بطور»: چهارم اسم او است، یعنی علی (علیه السلام)؛
 اما «نوقس»: پس او هم نام عم خود است؛
 اما «فیذموا»: او مفقود از پدر و مادر خویش است که به امر خداوند غایب
 است و حکم او را برپا می‌دارد.^۱

۱. قَالَ جَابِرٌ: فَلَمَّا انْصَرَفَ سَأَلْتُم مِّنَ الْكُتُبَةِ تَبِعْتُهُ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا عُمَرَ وَ أَنْشُدْكَ اللَّهُ هَلْ أَخْبَرَكَ أَحَدٌ غَيْرَ أَبِيكَ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ؟
 قَالَ: اللَّهُمَّ أَمَا الْحَدِيثُ عَنْ رَبِّهِ اللَّهِ ﷺ فَلَا، وَ لَكِنِّي كُنْتُ مَعَ أَبِي عِنْدَ كَعْبِ الْأَخْبَارِ؛ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الْأُئِمَّةَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا عَلِيٌّ عَدَدُ تَقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَ أَقْبَلُ عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) فَقَالَ كَعْبٌ: هَذَا الْمُقْفَى أَوْلَهُمْ وَ أَحَدُ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ، وَ سَمَاءُ كَعْبٍ بِأَسْمَائِهِمْ فِي التَّوْرَةِ تَقْوَيْثٌ، قَيْدُوا، دَبِيرَا، مَسْفُورَا، مَسْمُوعَا، دَوْمُوهُ، مَشْيُو، هَذَا، يَشْمُو، بَطُورٌ، نَوْقَسٌ؛ قَيْذَمُو.

قَالَ أَبُو عَامِرٍ هِشَامُ الدَّسْتَوَانِيُّ: لَقِيتُ يَهُودِيًّا بِالْحَيْرَةِ يُقَالُ لَهُ عَتُوبُ بَنِ أَوْسَوَا، وَ كَانَ حَبْرَ الْيَهُودِ وَ عَالِمَهُمْ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَ تَلَوْتُهَا عَلَيْهِ؛ فَقَالَ لِي: مِنْ أَيْنَ عَرَفْتَ هَذِهِ النَّعْوَاتِ؟ قُلْتُ: هِيَ أَسْمَاءٌ.

شیخ اجل امجد محمد بن ابراهیم نعمانی در «غیبت» خود گوید: عبدالحکیم بن حسن سمري برای من چیزی را از اسمای ائمه و عدد ایشان به زبان عبری قرائت کرد که مردی از یهود در «ارجان» او را املا نموده بود و او را حسن بن سلیمان می گفتند که از علمای یهود بود. من به لفظ او بیان می کنم و آنچه آن را خواندم، در آن جا بود.

خداوند پیغمبری را از فرزندان اسماعیل مبعوث می فرماید. اسم اسماعیل در تورات، اشموعیل است و اسم آن پیغمبر، «میمی یاد»، یعنی محمد ﷺ است. او بزرگ خواهد شد و از آل او، دوازده نفر ائمه و بزرگانند که به

قَالَ: لَيْسَتْ أَسْمَاءُ لَوْ كَانَتْ أَسْمَاءً لَتَطَرَّزَتْ فِي تَوَاطِي الْأَسْمَاءِ، وَ لَكِنَّهَا نُعُوتٌ لِأَقْوَامٍ وَ أَوْصَافٍ بِالْعِبْرَانِيَّةِ صَحِيحَةٌ نَجِدُهَا عِنْدَنَا فِي التَّوْرَةِ، وَ لَوْ سَأَلْتَ عَنْهَا غَيْرِي لَعِمِي عَنْ مَعْرِفَتِهَا أَوْ تَعَامِي.

قُلْتُ: وَ لَمْ ذَلِكَ؟

قَالَ: أَمَّا الْعِمِي فَلِلْجَهْلِ بِهَا، وَ أَمَّا التَّعَامِي لِثَلَا تَكُونَ عَلَى دِينِهِ ظَهِيْرًا وَ بِهِ خَبِيْرًا، وَ إِنَّمَا أَقَرَّرْتُ لِكَ بِهَذِهِ النُّعُوتِ لِأَنِّي رَجُلٌ مِنْ وَدِّ هَارُونَ بْنِ عِمْرَانَ مُؤْمِنٌ بِمُحَمَّدٍ ﷺ، أَسْرَرَ ذَلِكَ عَنْ بَطَانَتِي مِنَ الْيَهُودِ الَّذِينَ لَمْ أَظْهِرْ لَهُمُ الْإِسْلَامَ وَ لَنْ أَظْهِرَهُ بَعْدَكَ لِأَخِي حَتَّى أَمُوتَ.

قُلْتُ: وَ لَمْ ذَاكَ؟

قَالَ: لِأَنِّي أَجِدُ فِي كُتُبِ آبَائِي الْمَاضِينَ مِنْ وَدِّ هَارُونَ الْآلِ نُؤْمِنَ لِهَذَا النَّبِيِّ الَّذِي اسْمُهُ مُحَمَّدٌ ظَاهِرًا، وَ نُؤْمِنُ بِهِ بِأَطْنَا حَتَّى يَظْهَرَ الْمَهْدِيُّ الْقَائِمُ مِنْ وَدِّهِ؛ فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنَّا فَلْيُؤْمِنْ بِهِ، وَ بِهِ نُعْتِ الْأَخِيرَ مِنَ الْأَسْمَاءِ.

قُلْتُ: وَ بَعَا نَعْتُ بِهِ؟

قَالَ: بَأَنَّهُ يَظْهَرُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ يَخْرُجُ إِلَيْهِ الْمَسِيحُ قَيْدِينَ بِهِ وَ يَكُونُ لَهُ صَاحِبًا.

قُلْتُ: فَانَعْتُ لِي هَذِهِ النُّعُوتِ لِأَعْلَمَ عِلْمَهَا.

قَالَ: نَعَمْ فَعَدَّ عَنِّي وَ صُنِيَهُ إِلَّا عَنِ أَهْلِهِ وَ مَوْضِعِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

أَمَّا تَقْوِيمُ فَهُوَ أَوَّلُ الْأَوْصِيَاءِ وَ وَصِيَّيْهِ آخِرُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ أَمَّا قَيْدُوا فَهُوَ ثَانِي الْأَوْصِيَاءِ وَ أَوَّلُ الْعَثْرَةِ الْأَصْفِيَاءِ، وَ أَمَّا دَبِيرًا فَهُوَ ثَانِي الْعَثْرَةِ وَ سَيِّدُ الشَّهَدَاءِ، وَ أَمَّا مَفْسُورًا فَهُوَ سَيِّدُ مَنْ عَبَدَ اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ، وَ أَمَّا مَسْمُوعًا فَهُوَ وَارِثُ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ أَمَّا دَوْمُوهُ فَهُوَ الْمُدْرَةُ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ الصَّادِقُ، وَ أَمَّا مَشِيُوهُ فَهُوَ خَيْرُ الْمَسْجُونِينَ فِي سَجْنِ الظَّالِمِينَ، وَ أَمَّا هَذَا فَهُوَ الْمَنْخُوعُ بِحَقِّهِ النَّازِحُ الْأَوْطَانِ الْمَمْنُوعُ وَ أَمَّا يَشْمُوهُ فَهُوَ الْقَصِيرُ الْعُمُرِ الطَّوِيلِ الْأَثَرِ وَ أَمَّا بِطُورٍ فَهُوَ رَابِعُ اسْمِهِ؛ وَ أَمَّا نَوْقِسُ فَهُوَ سَمِيُّ عَمِّهِ، وَ أَمَّا قَيْدَمُوهُ فَهُوَ الْمَفْقُودُ مِنْ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ، الْغَائِبُ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ عِلْمُهُ وَ الْقَائِمُ بِحُكْمِهِ. (جوهری بصری، احمد بن عبد العزيز، «مقتضب الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر»، قم، انتشارات طباطبایی، چاپ اول، بی تا، صص ۲۶-۲۹).

ایشان اقتدا کرده می‌شود و نام‌های ایشان «نقرثیب» تا آخر آنچه گذشت و از او سؤال شد این اسامی، در کدام سوره [تورات] است؟ گفت: در مسند سلیمان؛ یعنی در قصه او.

این ناچیز گوید: خبر ابن عیاش و نعمانی به نحوی است که مرقوم افتاد؛ لیکن این بی‌مقدار در تورات حالیه نظر نموده، در قصه حضرت سلیمان که سفر ملوک است، چنین اسامی نیافت؛ بلکه در سفر تکوین، در شماره فرزندان اسماعیل، این اسامی را به این نحو می‌شمارد:

نبایوت و قیدار و ادبیل و می‌سام و مشماع و دومه و مسآ و حدار و تیما و یطور و نافیش و قدمه.

و الله تعالى اعلم بحقیقة الحال و علیه الاتکال.^۱

برای انجام مطالعات دقیق‌تر و تطبیقی و مستند به منابع توراتی، به کتاب «العبقری الحسان» مراجعه فرمایید.

۱. نهاوندی، علی اکبر، «عبقری الحسان»، ج ۱، صص ۱۰۰-۱۰۴.

بشارت به منجی موعود در سایر کتب انبیای بنی اسرائیل

«عهد عتیق» شامل ۳۹ کتاب است که پنج کتاب اول آن «تورات» خوانده می‌شود؛ با نام‌های «سفر پیدایش»، «خروج»، «لاویان»، «اعداد» و «تثنیه». بخش قابل توجهی از عهد عتیق، اختصاص به صحیفه‌های برخی از انبیای «بنی اسرائیل»، پس از حضرت موسی علیه السلام دارد.

این مجموعه متشکل از هفده صحیفه است و از صحیفه «اشعیای نبی» شروع و به صحیفه «ملاکی نبی» ختم می‌شود. در جای جای این صحیفه‌ها، از جمله در صحیفه «دانیال نبی»، «صفینای نبی»، «اشعیای نبی» و «زکریای نبی» و دیگران، ردّ و نشانه بشارت ظهور منجی موعود در آخرالزمان، قابل شناسایی و اشاره است. با اینکه می‌دانیم بخش قابل توجهی از این کتاب - تورات - مورد تحریف قرار گرفته و حقایقی از میان آیاتش حذف شده است.

در باب دوازدهم از «کتاب دانیال»،^۱ آیات یکم تا سیزدهم، این عبارات آمده است:

۱. کتاب مقدس «عهد عتیق و عهد جدید»، صص ۱۵۶۷-۱۵۶۸؛ «عهد عتیق»، انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل، ص ۱۳۰۹.

۱. آن فرستندهٔ آسمانی که لباس کتان بر تن داشت، در ادامهٔ سخنانش گفت: در آن زمان، فرشتهٔ اعظم، میکائیل، به حمایت از قوم تو برخواهد خاست. سپس چنان دوران سختی پیش خواهد آمد که در تاریخ بشر بی‌سابقه بوده است؛ اما هر که از قوم تو نامش در کتاب خدا نوشته شده باشد، رستگار خواهد شد؛

۲. تمام مردگان زنده خواهند شد. بعضی برای زندگی جاودانی و برخی برای شرمساری و خواری جاودانی؛

۳. حکیمان، همچون آفتاب خواهند درخشید و کسانی که بسیاری را به راه راست هدایت کرده‌اند، چون ستارگان تا ابد، درخشان خواهند بود؛

۴. سپس به من گفت: اما تو ای دانیال! این پیش‌گویی را مثل یک راز نگه‌دار. آن را مهر کن تا وقتی که زمان آخر فرا رسد. بسیاری به سرعت حرکت خواهند کرد و علم خواهند افزود؛

۵. آنگاه من، دانیال، نگاه کردم و دو نفر دیگر را نیز دیدم که یکی در این سوی رودخانه و دیگری در آن سوی آن، ایستاده بودند؛

۶. یکی از آنها، از آن فرستادهٔ آسمانی که لباس کتان بر تن داشت و در این هنگام، بالای رودخانه ایستاده بود، پرسید: چقدر طول خواهد کشید تا این وقایع عجیب به پایان برسد؟

۷. او در جواب، دو دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و به خدایی که تا ابد باقی است، قسم خورد و گفت: این وضع تا سه سال و نیم طول خواهد کشید. وقتی ظلم و ستمی که بر قوم خدا می‌شود، پایان یابد، این وقایع نیز به پایان خواهد رسید؛

۸. آنچه را که او گفت، شنیدم؛ ولی آن را درک نکردم. پس گفتم: ای سرورم! آخر این وقایع چه خواهد شد؟

۹. او جواب داد: ای دانیال! تو راه خود را ادامه بده؛ زیرا آنچه گفته‌ام، مهر خواهد شد و مخفی خواهد ماند تا زمان آخر فرا رسد؛

۱۰. عده زیادی پاک و طاهر خواهند شد؛ ولی بدکاران به کارهای بدشان ادامه خواهند داد. از بدکاران، هیچ کدام چیزی نخواهند فهمید؛ اما حکیمان همه چیز را درک خواهند کرد؛

۱۱. از وقتی که تقدیم قربانی‌های روزانه منع شود و آن بت در خانه خدا برپا گردد، یک دوره هزار و دویست و نود روزه سپری خواهد شد؛
۱۲. خوشا به حال آنکه صبر می‌کند تا به پایان دوره هزار و سیصد و سی و پنج روزه برسد؛

۱۳. اما ای دانیال! تو راه خود را ادامه بده تا پایان زندگیت فرا رسد و بیارامی؛ اما بدان که در زمان آخر زنده خواهی شد تا پاداش خود را بگیری.

صاحب کتاب «عبقری الحسان» پس از بیان این آیات از «انجیل» می‌افزاید:

این ناچیز گوید: فقره اخیر اشاره به رجوع دانیال به دنیا، در زمان ظهور موفور السرور است و در خبر مروی در «خرایج» از حضرت حسین بن علی علیه السلام به این معنی تصریح شده است که حضرت در صبح عاشورا از شهادت و نیز از رجعت خود و ائمه و ظهور حضرت قائم علیه السلام خبر می‌دهد و می‌فرماید:

«وَإِنَّ دَانِيَالَ وَيُونُسَ يَخْرُجَانِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولَانِ صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ!»^۱

۱. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، «الخرائج و الجرائح»، قم، مؤسسه امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق.، ج ۲، ص ۸۴۹.

او همانا دانیال و یونس [از قبر] خارج می شوند و به سوی امیر مؤمنین علیه السلام می روند؛ در حالی که می گویند: راست گفتند خداوند و رسولش.»^۱
و با هفتاد نفر به جنگ با اهل «بصره» مأمور شوند. پس با اهل بصره قتال داده و بر آنها غالب شوند.^۱

«الزام الناصب»^۲ از «حسام الشیعه» نقل نموده که در فصل اول از کتاب

۱. نهاوندی، علی اکبر، «عبقری الحسان»، ج ۱، صص ۱۰۶-۱۰۷.
۲. فی «حسام الشیعه» عن الفصل الأول من کتاب صفینا النبى مسن قوله: «قرب زمان المصاحب، و يكون ذلك اليوم يوم مرّ تهرب منه الشجعان و يوم ضيق القلب و اضطراب الحال، و الظلمة و العجة و الرياح العاصفة و الصوت العظيم فى البلاد المعمورة و الأماكن و الغرف العالية، فيضطرب الناس فيمشون مشى الأعمى لعصيانهم بالمصاحب، و تهرق دماؤهم و تطحن أجسادهم، فلا ينجيهم ذهبهم و فضتهم يوم غضب المصاحب؛ لأنه حين غضبه تحرق جميع وجه الأرض.»
و النصرار زعموا انطباق هذه العلامت بالمسيح مع أن المعلوم من تواريخهم أن شيئاً منها لا يلائم زمانه، و كيف و المذكور فى الآية قرب يوم المصاحب.
ثم قوله: لا ينجيهم ذهبهم و فضتهم يوم غضب المصاحب، و اتفقوا على أن المسيح لم يكن غضوباً و ما غضب قط، و يظهر من العبارة صحّة انطباقه على القائم عليه السلام لا غير، و ذلك لأنه لا شك فى أن المراد بالمصاحب غير قائليها المخبر عن وجوده و مجيئه، و أن النصرار يزعمون فى المسيح الألوهية، فباعترادهم هو قائليها و المخبر بمجيئه و المبشر لظهوره، فيكون المصاحب غيره، و لا يكون ذلك الغير إلا القائم عليه السلام بدلالة لفظ المصاحب لظهوره و اقتداره على المخالفين و المعاندين، و استعلائه على الجبابرة الطاغين و تضييقه على الامراء و السلاطين، فيكون يومئذ على كفار و المعاندين يوماً عبوساً قمطيراً و عذاباً صلباً، أو المراد ما يقع فى القلوب من الخوف و الهول و الاضطراب بنداى يناديه جبرائيل، و ذكره إياه باسمه و نسبه يفرع و يقوم النائم و يجلس القائم و يقوم الجالس لما دهاه من الاضطراب و الاندهاش.
و المراد من الظلمة و العجة و الأرياح العاصفة ما ورد فى الأحاديث مع كسوف الشمس و خسوف القمر يومئذ، و هبوب الريح السوداء حين إتيانه إلى المدينة و امتحانهم فى الجبت و الطاغوت فيهلكهم جميعاً، و المراد من الصيحة العظيمة هى الصيحة التى ترتفع حين ظهوره عند قرص الشمس، فيسمعها أهل السماوات و الأرضين: ألا يا أهل العالم هذا مهدى آل محمد عليه السلام، بايعوه تهتدوا و قوله: فاضطرب حتى أدعهم يمشون عمياناً لأنهم عصوا بالمصاحب، فالمعنى أن اضطرابهم يكون من اقتدار المصاحب و سلطنته عليهم و هم خائفون، و فيما هم عليه عمون، و يدل على هذا ما فى الفصل الأول و الثانى من هذا الكتاب بعيد هذه العبارة أن آمنوا و اجتمعوا أيتها الأمة الذليلة الخفيفة قبل انقضاء الفرصة، و اتبعوه قبل يوم التعب و الانتقام، و المراد من هرق الدماء و سحق الأجساد ما يشير إليه الإمام سيّد الشهداء عليه السلام فى خطبته من إخباره بظهوره، و سله سيف الانتقام فى أيام رجعتة و أخذ ثأره. (يزدى حائرى، على، «الزام الناصب فى إثبات الحجة الغائب عليه السلام»، بيروت، مؤسسة الأعلمى، چاپ اول،

«صفینای نبی» - از مجموعه صحیفه‌های تورات - آمده است:

زمان صاحب نزدیک شده است و روز ظهور، روزی تلخ می‌باشد که شجاع از آن می‌گریزد؛ روز ضیق است و در بلاد معموره و اماکن و غرفه‌های عالیه، اضطراب حال، ظلمت، عجز، بادهای تند و صوت عظیم است. مردم مضطرب می‌شوند و مثل راه رفتن کوران راه می‌روند؛ به جهت عصیان نمودن مر صاحب را. خون‌های ایشان ریخته شده و بدن‌های آنان خرد می‌شود. طلا و نقره‌های ایشان، آنها را در روزی که صاحب، بر آنها غضب نماید، نجات نمی‌دهد؛ زیرا در وقت غضب صاحب، تمام آنچه روی زمین است، سوخته می‌شود.

بس از آن فرموده: نصارا این علامات را به مسیح - عیسی بن مریم علیه السلام - منطبق ساخته‌اند؛ با آنکه آنچه از تواریخ ایشان معلوم می‌شود، آن است که چیزی از این علایم، مناسب و ملایم با عیسی و تا زمان آن نیست؛ چه آنکه از آن جمله است، نزدیک شدن زمان صاحب. تا [آنجا] آنکه می‌فرماید: آنچه را که از آن سختی‌ها مبتلا می‌شوند، به واسطه غضب نمودن صاحب بر آنها است و لقب «صاحب» از القاب خاصه حضرت بقیه الله علیه السلام است؛ کما لا یخفی.

و قول آنکه فرموده: طلا و نقره ایشان، در روز غضب صاحب، آنها را نجات نمی‌دهد؛ این خود دلیل واضحی است که مراد از صاحب، مسیح نیست؛ زیرا نصارا اتفاق دارند بر اینکه مسیح غضوب نبوده و هیچ وقت غضب نفرموده است.

پس، از این عبارات، صحت انطباق این علامات بر قائم علیه السلام ظاهر می‌شود؛

نه غیر آن؛ چه آنکه مراد از صاحب، کسی است که غیر از گوینده این علایم است و این گوینده همانا از وجود و آمدن آن خبر می‌دهد و نصارا به الوهیت مسیح قائلند. به اعتقاد ایشان، مسیح قائل به این علایم و مبشر به ظهور و مخبر از ظهور صاحب است. پس باید صاحب، غیر از مسیح باشد و آن شخص به دلالت لفظ صاحب، ظهور آن بزرگوار، اقتدارش بر مخالفان و استعلایش بر جبابرة طاغین و سخت گرفتن جنابش بر امرا و سلاطین، غیر از حضرت بقیه الله نیست.

بنابراین روز ظهور آن نور موفور السرور بر کفار و معاندان، «یوماً عبوساً قمطیراً» و «عذاباً صَباً» یا آنکه مراد از آن علایم، آن چیزهایی باشد که وقت ظهور آن حضرت، بر قلوب واقع خواهد شد، از خوف و هول و اضطراب از ندایی که جبرئیل در میان زمین و آسمان می‌نماید و آن حضرت را اسم می‌برد که از آن ندا، مردم به فزع در می‌آیند. خوابیده، برپا می‌ایستند و ایستاده، می‌نشینند و نشسته برپا می‌ایستند.

ممکن است مراد از ظلمت و عَجَه و بادهای وزنده تند، به کسوف شمس و خسوف قمر در آن روز اشاره باشد و وزیدن باد سیاه، به باد سیاهی که در وقت ورود آن بزرگوار در «مدینه» می‌وزد و امتحان ایشان در جبت و طاغوت اشاره باشد. پس تمام آنها را هلاک می‌نماید.

و مراد از صیحه عظیمه، آن صیحه‌ای است که هنگام ظهور آن جناب در نزد قرص آفتاب بلند می‌شود. آنگاه اهل آسمان‌ها و زمین‌ها، آن صیحه را می‌شنوند که: **الا یا اهل العالم! هذا مهدی آل محمد ﷺ!**

این مهدی آل محمد است که ظاهر شده، با او بیعت نمایید تا آنکه هدایت یابید.

و قول آنکه فرموده: مردم مضطرب می‌شوند تا آنکه به جهت عصیان نمودن

ایشان به صاحب، مثل کوران راه می‌روند. مراد آن است که اضطراب آنان به واسطه اقتدار صاحب و سلطنت او نسبت به ایشان است و ایشان از آن جناب، خائف و در غی خود تائه^۱ هستند.

بر این مطلب دلالت دارد آنچه که در فصل اول و دوم آن کتاب است که می‌فرماید: ای امت ذلیله خفیفه! پیش از گذشتن فرصت، ایمان بیاورید و اجتماع نمایید او را - یعنی صاحب را - و پیش از روز تعب و انتقام، متابعت نمایید.

مراد از ریختن خون‌ها و پایمال شدن جسدها، آن چیزی است که حضرت سید الشهداء (علیه السلام) در خطبه خود که اخبار به ظهور و کشیدن تیغ انتقام است، در آیام رجعتش اشاره می‌فرماید و به خون خواهی خود تصریح می‌فرماید.

انتهی الخبر و الله المستعان و علیه التکلان.^۲

۱. تائه: گردنکش.

۲. نه‌اوندی، علی اکبر، «عبقری الحسان»، ج ۱، صص ۱۱۳-۱۱۵.

بشارات منجی در عهد جدید؛ نبوت و آینده‌بینی انجیلی

بخش دوم از کتاب مقدس با عنوان «عهد جدید» از ۲۷ کتاب تشکیل شده که چهار کتاب نخست آن را «اناجیل اربعه» با نام‌های «انجیل متی»، «انجیل لوقا»، «مَرْقُس» و «یوحنا» می‌خوانند.

موضوع «بشارت و نجات» دو سرفصل مهم از تمامیت انجیل را به خود اختصاص داده است. به باور مسیحیان، بیش از هشت هزار پیش‌گویی یا Priphecy در عهدین وجود دارد. سهم بزرگی از این پیش‌گویی‌ها مربوط به حضرت مسیح (علیه السلام) است، سهمی مربوط به وقایع تاریخ انبیاء و سهمی نیز درباره پیش‌گویی وقایع آخرالزمان، پیامبر آخرالزمان و خاندان ایشان است. ادبیات مکاشفهای،^۱ بخش بزرگی از ادبیات دینی عهد عتیق و جدید را به خود اختصاص داده است و به نحوی، ناظر بر پیش‌گویی و آینده‌بینی «کتاب مقدس» است که از آن، به «نبوت» (نوئیم) تعبیر شده است.

از این منظر، گویی خداوند دانای اسرار غیبی، آنچه را مربوط به آینده جهان تا به قیامت است، به انبیای بنی‌اسرائیل اعطا کرده تا آنان نیز،

1. Apocalyptic literature.

این همه را شفاهی به دیگران منتقل سازند؛ دریافتی به ظاهر «وحی گونه» که به صورت مکاشفات انبیاء در «کتاب مقدس» به یادگار مانده است.

برجسته‌ترین این مکاشفات در «عهد عتیق» عبارتند از: مکاشفات اشعیا، حزقیال، ارمیاء، میکاه و دانیال.

پوشیده‌گویی و رازواری، از مهم‌ترین مشخصات این گونه ادبیات مکاشفهای کتاب مقدس است.

آخرین بخش از عهد جدید، که عنوان «مکاشفه» را نیز با خود دارد، «مکاشفات یوحنا» است.

لازم است پیش از گفت‌وگو دربارهٔ مکاشفات یوحنا، دریابیم موضوع و مفهوم «موعودگرایی» و منجی مقدس در عهد جدید، چگونه بیان شده است.

بنا بر باور مسیحیان، نجات دهنده فارقلیط،^۱ تسلی دهنده، شفیع و مددکار است. او کسی جز همان عیسی مسیح علیه السلام نیست که حسب وعده ای که فرموده دیگر بار^۲ به زمین برگشته و جهان را که سراسر آکنده از فساد و تباهی است، نجات می‌دهد.

میان مسیحیان و مسلمانان در بازگشت دوباره حضرت عیسی مسیح علیه السلام اختلافی نیست؛ اما دربارهٔ سرانجام این بازگشت اختلاف نظر وجود دارد. مسیحیان از منجی موعود با تعبیر گوناگونی یاد می‌کنند، ملکوت خدا،

۱. Paraclete؛ فارقلیط لفظی سریانی و به معنای پسندیده است که چون به زبان عربی درآید، محمد و احمد گفته خواهد شد... در انجیل یونانی تعبیر به پاراکلیت و در معنی لاتین که زبان فرنگان است، از آن، به پاراکلتم تعبیر شده است که به معنی واسطه است و علمای نصارا که به لغت عرب ترجمه کرده‌اند برای اینکه دلالت این کلمه بر بعثت پیامبر دیگر خفا پیدا کند، به جای آن، لفظ معزی (تسلی بخش) گذارده‌اند. در ترجمه فارسی هم به معنی تسلی‌دهنده ترجمه کرده‌اند. (نهایندی، علی اکبر، «عبقری الحسان»، ج ۱، ص ۱۶۹).

2. Coming Second.

پسر انسان، روح راستین، شیلو و روح راستین، تعبیر و توصیفات است که کتاب مقدس «انجیل» برای آن منجی آورده است. در «انجیل متی» باب ۲۴، آیات ۲۷-۳۷ آمده است:

همچنان که برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر شود، ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد شد (۲۷) آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدیدار گردد و در آن وقت، جمیع طوایف زمین سینه زنی می کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می آید. (۳۰-۳۱) اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد؛ حتی ملائکه آسمان، جز پدر من و بس؛ لیکن چنان که ایام نوح بود، ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد بود. (۳۶-۳۷).^۱

همچنین در «انجیل لوقا»، باب ۱۲، آیات ۳۵-۳۷ آمده است:

کمرهای خود را بسته، چراغهای خود را فروخته بدارید و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند تا هر وقت آید و در را بکوبد، بی درنگ برای او باز کنند. خوشا به حال آن غلامان که آقایشان چون آید، ایشان را بیدار یابند!...^۲ در همین بخش از انجیل، ملاحظه می کنیم که عصر ظهور منجی موعود را قرین با بحرانهای بزرگ، زلزلهها، قحطیها و حیرت امتها می شناسد و می فرماید:

آمدنی یکباره که هیچ کس گمانش را نمی برد. پس شما نیز مستعد باشید؛ زیرا در ساعتی که گمان نمی برید، پسر انسان می آید.^۳

۱. «عهد جدید»، انجیل متی، انجمن پخش کتاب مقدسه در میان ملل، ۱۹۷۸م، باب ۲۴، آیات ۲۷-۳۷.

۲. همان، انجیل لوقا، باب ۱۲، آیات ۳۵-۳۷.

۳. «عهد جدید»، انجیل لوقا، باب ۱۲، آیه ۴۱.

عیسی مسیح علیه السلام، بشارت‌دهنده است!

برخلاف تعابیر و تفاسیر ارائه شده از آیات مندرج در اناجیل چهارگانه راجع به بازگشت عیسی مسیح علیه السلام و منجی موعود آخرالزمان و فراخواندن آن حضرت، آیات بسیاری حکایت می‌کند که حضرت عیسی مسیح علیه السلام، بشارت‌دهنده دربارهٔ فارقلیط، محمد صلی الله علیه و آله، پیامبر آخرالزمان، دعوت‌کننده و فراخواننده به سوی ایشان است.

در «انجیل یوحنا»، باب ۱۶، آیات ۷ تا ۱۶ آمده است:

و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است؛ زیرا اگر نروم، تسلی‌دهنده [فارقلیط] نزد شما نخواهد آمد؛ اما اگر بروم، او را نزد شما می‌فرستم و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت داوری و ملزم خواهد نمود؛ اما بر گناه؛ زیرا که به من ایمان نمی‌آورند و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود می‌روم و دیگر مرا نخواهید دید و اما بر داوری، از آن رو که بر رئیس این جهان حکم شده است و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم؛ لیکن الآن طاقت تحمل آن را ندارید؛ ولیکن چون او، یعنی روح راستین آید، شما را به جمع راستی‌ها هدایت خواهد کرد؛ زیرا که او از خود تکلم نمی‌کند؛ بلکه به آنچه شنیده است، سخن خواهد گفت. [«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ؛^۱ از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید و سخنش جز وحی نیست.»] و از امور آینده به شما خبر خواهد داد.^۲

آیات یاد شده و بسیاری دیگر گواهی می‌دهند که به‌رغم اصرار مسیحیان، آنکه حضرت عیسی علیه السلام درباره‌اش بشارت می‌دهد و از او با

۱. سورهٔ نجم، آیات ۳-۴.

۲. انجیل یوحنا، باب ۱۶، آیات ۷-۱۳.

عناوینی، چون روح راستین و تسلی دهنده یاده کرده و متذکر می‌شود که قبل از نزول اجلالش، جنگ‌هایی فراگیر، به ویژه در منطقه «فلسطین» رخ می‌دهد و پس از آمدنش، همه ملت‌های جهان و تمام مردم جهان از او پیروی می‌کنند^۱ و حتی حضرت عیسی علیه السلام را نیز جلال خواهد داد و ایشان را از اتهاماتی که دشمنان او یا دوستان نادانش بر ایشان بسته‌اند، پیراسته می‌گرداند و حتی اعلام می‌دارد که مردم مسیحی قبل از دیگران، به حقانیت او شهادت می‌دهند، شخصی جز، منجی مسلمانان و از اولاد اسماعیل علیه السلام و نواده پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله نیست.

او مرا جلال خواهد داد؛ از آنچه آن من است. از این جهت گفتم که، از

آنچه آن من است، می‌گیرد و به شما خبر خواهد داد...^۲

«انجیل یوحنا»، ضمن خبر دادن از ظهور تسلی دهنده، از قول حضرت

عیسی علیه السلام می‌آورد:

چون تسلی دهنده [فارقلیط] که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم،

آید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر من شهادت خواهد

داد و شما نیز شهادت خواهید داد؛ زیرا که از ابتدا با من بوده‌اید.^۳

با این عبارات صریح، چگونه مبلغان مسیحی و اربابان کلیسا می‌توانند

مدعی شوند که حضرت عیسی علیه السلام آخرین پیامبر و همچنین منجی موعود

آخرالزمان نیز هست؟

به عکس، این آیات مبین تداوم پیامبری پس از حضرت عیسی علیه السلام در

نسل «بنی اسماعیل» است؛ بلکه شاهدهی بر ظهور منجی موعود در میان

۱. انجیل مرقس، باب ۱۳.

۲. انجیل یوحنا، باب ۱۶، آیات ۱۴-۱۷.

۳. همان، باب ۱۵، آیات ۲۶ و ۲۷.

خاندان اسماعیل علیه السلام و پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله است.

جناب حاج آقا شیخ علی اکبر نهاوندی، مؤلف «عبری الحسان»، ضمن آوردن فقراتی از آیات انجیل و تطابق بسیاری از آنها با روایات و احادیث آخر الزمانی، از قول اهل بیت علیهم السلام نتیجه گرفته است که:

هر کس که در علائم ظهور حضرت مهدی موعود - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - که بر لسان مبارک حضرت خاتم انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام - گذشته، تدبّر و تفکر نماید، برای او شک و شبهه نمی ماند که آنچه را حضرت روح الله علیه السلام [عیسی علیه السلام] در «انجیل» فرموده، از دلایل آن نور و علائم آن ظهور است و لفظ پسر انسان، در لسان مبارک حضرت عیسی علیه السلام در انسان کامل و حجت خدا استعمال شده و دلیلی قائم نیست بر اینکه مقصود، خود آن حضرت است.

اینکه نصارا، علائم مذکوره را از علائم نزول حضرت عیسی مسیح علیه السلام دانسته اند، به هیچ وجه منافاتی با عقیده ما ندارد؛ چه حسب اخبار متواتره به اتفاق تمامی اهل اسلام، نزول حضرت مسیح علیه السلام پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود. پس تمام علائم نزول حضرت مسیح، علامت ظهور حضرت مهدی علیه السلام می باشد و بالعکس.^۱

مضافاً اینکه آیات اناجیل به صراحت حکایت از پیش گویی درباره آمدن شخصی غیر از جناب عیسی علیه السلام می کند، باید پرسید چگونه ممکن است پیامبرانی که در زمان حیات و فاعلیت، کتابشان و تبلیغشان مخصوص به امتی و قومی خاص (بنی اسرائیل) بوده و بنا بر مصالحی و حکمتی که خداوند بر آن داناست، جنبه جهانی نیافته بودند و دین کامل بر آنها عرضه

۱. نهاوندی، علی اکبر، «عبری الحسان»، ج ۱، صص ۱۶۲-۱۶۳.

نشده، پس از هزاره‌ها و در هنگامه آخرالزمان، منجی همه جهانیان و منادی حکومت جهانی باشند؟

از تتبع در همین «اناجیل اربعه» معلوم می‌شود که حضرت عیسی علیه السلام به دو ظهور بشارت داده است:

ظهور اول: ظهور پیغمبری صاحب شریعت ابدیه که از وی، به فارقلیط تعبیر نموده؛ هر چند علامتی برای این ظهور بیان فرموده؛ لیکن احوال شخص، ظاهر و نام او را به گونه‌ای بیان فرموده است که هیچ منصف را شبهه نماند که مقصود وی، حضرت خاتم انبیاء، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بوده است. در باب چهاردهم یوحنا به زبان سریانی مسطور است... ترجمه این آیات مطابق نسخه فارسیه مطبوعه «لندن»، سنه ۱۸۸۷ م. به شرح زیر است:

۱۵. اگر مرا دوست دارید، وصایای احکام مرا نگاه دارید؛

۱۶. من از پدر سؤال می‌کنم، تسلی‌دهنده‌ای به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما باشد؛

۱۷. یعنی روح حق که جهان نمی‌تواند او را قبول کند؛ زیرا او را نمی‌بینند و نمی‌شناسند؛ اما شما او را می‌شناسید؛ زیرا با شما می‌ماند و میان شما خواهد بود؛

۲۹ و الآن قبل از وقوع به شما گفتم تا وقتی که واقع گردد، ایمان آورید؛

۳۰. بعد از این، بسیار به شما نخواهم گفت؛ زیرا رئیس این جهان می‌آید و در من، چیزی ندارد.

...ظهور دوم، بعد از پیدا شدن علائم غریبه عجیبه در آسمان و زمین واقع خواهد شد. از تاریک شدن آفتاب و ماه، فروریختن ستارگان، تزلزل قوای فلکیه، وقوع زلزله‌های عظیم، قحطی‌ها، وباها، جنگ‌های سخت و

خونریزی بسیار، گرفتاری تمام مردم و نوحه‌گری آنان، پدید آمدن وقایع هولناک و اضطراب دریاها که تمام این امور بر حسب اخبار کثیره معتبره در لسان مبارک حضرت خاتم انبیاء و ائمه هدی علیهم‌السلام از علائم ظهور و طلایع طلوع نیر اعظم فلک، وجود جمال بی مثال حضرت قائم آل محمد، مهدی موعود- ارواحنا لثراب مقدمه الفداء-، از سترات غیب به عرصه شهود، شمرده شده است.^۱

۱. نهاوندی، علی اکبر، «عبقری الحسان»، ج ۱، صص ۱۶۶ و ۱۶۷-۱۷۱.

فصل پنجم:

آخر الزمان و ظهور منجی موعود در
آینه اخبار آخر الزمانی

آخر الزمان و ظهور منجی موعود در منابع اسلامی

مطالعه منابع و مصادر اسلامی و همچنین اقوال و روایات رسیده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره منجی موعود و مصلح کل، معلوم می‌سازد که این موضوع، یعنی مهدویت از جایگاهی خاص در حوزه اعتقادات و شأنی ویژه در حوزه فرهنگی و نقشی تعیین کننده و کلیدی در میان مناسبات و معاملات فردی و جمعی و البته دنیوی و اخروی مؤمنان برخوردار است.

به عبارتی، همچون روح، در کالبد، معنی دهنده، حیات بخش و جهت دهنده به همه ساحت‌های عقیدتی، اخلاقی و عملی مسلمانان است. یکی از دلایل اصلی این همه نیز به جایگاه مهدویت و مصلح کل، در نقشه کلی الهی و طرح آنان در نظام خلقت هستی معطوف است؛ به گونه‌ای که با حذف این امر از منظومه بی‌بدیل بینش و تفکر دینی توحیدی، این مجموعه از هم پاشیده شده، معنی خود را از دست می‌دهد و حیات و سرانجام حیات جمیع ساکنان عالم امکان را ابتر و معلق می‌سازد.

بدین سبب عرض می‌شود به رغم تصور عموم مردم، تأثیر و نقش مهدویت در جزء و کل حیات فرهنگی و تمدنی این جهانی و آن جهانی و ظاهری و باطنی، قابل مطالعه و شناسایی است.

همین جایگاه و موقعیت مهدویت و منجی گرایی در حوزه تفکر اسلامی و شیعی است که به اسلام، حیثیتی جهانی، کامل، همیشگی، فراملیتی، فرانژادی، جامع و پاسخ گوی همه نیازهای بشر، خارج از ظرف زمانی و مکانی داده است. با توجه به همه موارد بالاست که می توان معنی و مفهوم ولایت را در این سخن امام معصوم (علیه السلام) دریافت که فرمودند:

«اسلام بر پنج پایه استوار است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و

هیچ چیز، مانند ولایت مورد سفارش قرار نگرفته است.»^۱

در روایتی دیگر، امام معصوم (علیه السلام) فرموده است:

«حقیقت و معنی این امر و حد اعلاى آن و کلید آن و باب اشیاء و رضای

خداوند، بعد از معرفت امام، اطاعت اوست. آگاه باش! اگر مردی شبها

به عبادت ایستد و روزها روزه بگیرد و تمام مالش را صدقه بدهد و تمام

روزگار را حج کند و ولایت ولی خدا را نشناسد تا موالات او کند و تمام

اعمالش به راهنمایی او باشد، نزد خدای تعالی حق و ثوابی برای او نیست

و او از اهل ایمان نمی باشد.»^۲

به دلیل جایگاه ولایت به عنوان رکن رکن و میخ وسط خیمه دین داری

اسلامی است که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛^۳

۱. «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُوْدِيَ بِالْوَلَايَةِ.» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۲، ص ۱۸).

۲. «ذُرْوَةُ الْأَمْرِ وَسَنَامُهُ وَمَفْتَاخُهُ وَبَابُ الْأَشْيَاءِ وَرِضَا الرَّحْمَنِ الطَّاعَةَ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا - أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَصَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَلَمْ يَعْرِفْ وَلَا يَتَعَرَفْ إِلَى اللَّهِ فِي وَاوَالِيهِ وَيَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلٌّ وَعَزٌّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَلَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ.» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۲، ص ۱۹).

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، ج ۲، ص ۴۰۹.

هر کس بمیرد؛ در حالی که امام زمان خویش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.»

در واقع، این سخن بدین معنی است که شخص، بدون این شناخت، به جرگه اهل ایمان وارد نشده است. آن جناب، از معرفت امام به مثابه باب ورود به منظومه مسلمانی یاد کرده‌اند.

از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره این حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد. امام فرمودند:

«یعنی مشرک از دنیا رفته است.»^۱

و در جای دیگری فرمودند:

«هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.»
پرسیده شد: هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، این گونه مرده است؟
فرمودند: «بله واقف [به امام در حالی که به او ایمان نیاورد] کافر و مخالف با او مشرک [از دنیا می‌رود].»^۲

راز و اماندگی، انفعال، پراکندگی و حتی انحطاط فکری، فرهنگی مسلمانان و استحاله آنان در حوزه فرهنگی و تمدنی مشرکانه غربی را باید در حذف یا به حاشیه راندن این رکن از ساحت حیات مادی و فرهنگی‌اشان جست‌وجو کرد؛ چنان که برگشت همه سیادت و بزرگی آنان منوط و

۱. عن محمد بن العلاء الجرجانی، قال: حججت فرأيت علي بن موسى الرضا عليه السلام يطوف بالبیت، فقلت له: جعلت فداك، هذا الحديث قد روى عن النبي صلی الله علیه و آله: «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية؟» قال: فقال عليه السلام: «نعم، حدثني أبي، عن جدي، عن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام. قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية.» فقلت له: جعلت فداك، و من مات ميتة جاهلية؟ قال عليه السلام: «مشرک.» (ابن حمزه طوسی، محمد بن علی، «الثاقب فی المناقب»، قم، انصاران، چاپ سوم، ۱۴۱۹ هـ.ق.، ص ۴۹۵).

۲. عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية.» فقلت له: كل من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية؟ قال: «نعم، والواقف كافر والنائب مشرک.» (ابن بابويه، محمد بن علی، «كمال الدين و تمام النعمه»، ج ۲، ص ۶۶۸).

مشروط به بازگشت این رکن، به جایگاه اصلی‌اش است.

تمامی معنی و مفهوم «ولایت» در امامت و مهدویت قابل شناسایی است؛ زیرا در هر عصر و زمان، امام معصوم و منصوب از سوی حضرت حق، ولی عصر و مهدی عصر شناخته می‌شود تا به عصر حاضر که حضرت حجت‌بن‌الحسن، ارواحنا له الفداء، امام عصر و مهدی عصر شناخته می‌شود و با پایان یافتن دوران غیبتش، در هیئت مصلح کل و موعود منجی، ظهور خواهد کرد.

با شناسایی درجه اهمیت گفت‌وگو از «مقصد غایی» سیر و سلوک بشر در عرصه هستی و پیوستگی این موضوع با نقشه کلی الهی و سرنوشتی که عالم و آدم پیدا می‌کنند، ضرورتاً می‌بایست مختصاتی دقیق، روشن، اغناکننده و قابل شناسایی از منجی موعود، آخرالزمان، موضوع نجات و تحولاتی که در وجوه کمی و کیفی جهان حادث می‌شود، فراروی پیروان ادیان قرار داده شود تا از درغلتیدن آنها در مغاک هولناک انفعال و ابتدال جلوگیری و آنها را برای استقبال از آن مهیا کند.

همواره فقدان معیارهایی روشن و تعیین کننده برای زیستن و بودن در عرصه زمین و مصادیقی قابل شناسایی از شخصیت‌ها و حوادثی مثبت و منفی در طی طریق، در ایام زندگی در عرصه زمین، بندگان خدا را منفعل می‌سازد؛ بلکه به زودی زمینه‌های غلتیدن آنها را در حوزه‌های فرهنگی و مادی غیر الهی فراهم می‌آورد.

مطالعه آیات قرآنی و بیش از دو هزار روایت و حدیث مهدوی مندرج در منابع و کتب علمای مسلمان، تصویری واضح و اغنا کننده درباره مباحث مهدوی، آخرالزمان، نجات و سرانجام شخصیت منجی موعود فراروی ما قرار می‌دهد.

سرفصل‌ها و نمایه‌های شناسایی شده و مندرج در آموزه‌های اسلامی، مرتبط با مهدویت و موعودگرایی شیعی، ما را با اقیانوس بیکرانی از آموزه‌ها، دستورالعمل‌ها و راهبردهای ارزشمند برای گذار از دوران غیبت حضرت موعود، مواجه می‌سازد.

مطالعه بیش از یک‌هزار حدیث و روایت درباره منجی، منجی‌گرایی، شرایط تاریخی آخرالزمان و عصر ظهور، در میان منابع و مصادر اسلامی، پرده از جایگاه این مبحث در میان آموزه‌های اسلامی برمی‌دارد؛ بلکه به مثابه مجموعه‌ای از تابلوهای راهنمایی در میان جاده‌ای پرپیچ و خم، انسان را در گذار از جاده زندگی، گام به گام پیش می‌برد تا به سرمنزل مقصود برسد.

نکته جالب توجه آنکه، در میان این همه اخبار، صدها استراتژی در حوزه مناسبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و حتی نظامی‌گری و هزاران تاکتیک و تکنیک برای عمل در میادین سابق‌الذکر، قابل شناسایی و استخراج است.

اگر جز این بود، می‌بایست در کمال دین و اتمام نعمت حضرت خداوندی شک کرد؛ این در حالی است که مسلمانان با گسست عهد، امام خویش را در زندان غیبت، گرفتار ساخته و در صلح و جنگ، با خودبنیادی طی طریق می‌کنند و اخذ تصمیم می‌نمایند.

متأسفانه مطالعه و بررسی این اخبار و مدد گرفتن از آنها برای طی طریق در عصر غیبت، هیچگاه در دستور کار علما، اندیشمندان و مسئولان و صاحب‌منصبان جوامع اسلامی وارد نشده است.

دسته‌بندی نشانه‌ها

اگرچه دسته‌بندی‌های مختلفی از روایات و احادیث مرتبط با موضوع مهدویت، منجی‌گرایی و آخرالزمان می‌توان ارائه کرد؛ اما اطلاعات، نشانه‌ها و مصادیق ارائه شده در منابع و مصادر اسلامی، به نحو عام و در منابع شیعی، به نحو خاص، ما را مواجه با منظومه کامل و بی‌بدیلی از گفتمان موعود‌گرایانه می‌سازد. مهم‌ترین مؤلفه‌های شناسایی شده در عبارات زیر، خلاصه می‌شوند:

۱. ارائه تصویری واضح و قابل‌شناسایی از منجی با ذکر نام، نسب، نژاد و حتی صورت ظاهری؛

جابر بن عبد الله انصاری از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که فرمودند: «مهدی از فرزندان من است. اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است، از نظر خلق و خلق، شبیه‌ترین مردم به من است...»^۱

امام صادق (علیه السلام) از پدرانش روایت می‌فرمایند که از علی (علیه السلام) در معنی این کلام رسول خدا ﷺ که

«من دو شیء نفیس در میان شما نهادم: کتاب خدا و عترتم» پرسیدند: عترت چه کسانی هستند؟ فرمودند: «من و حسن و حسین و ائمه نه‌گانه که از فرزندان حسین هستند و نهمین آنها مهدی و قائم آنهاست، از کتاب خدا جدا نشوند و کتاب خدا نیز از آنها جدا نشود تا آنکه بر رسول خدا ﷺ در حوض کوثر در آیند.»^۲

از حسین بن علی (علیه السلام) روایت شده است که آن حضرت فرمودند: «مردی نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) آمد و به او عرض کرد: ای امیر مؤمنان!

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال‌الدین و تمام النعمه»، ج ۱، ص ۲۸۶

۲. همان، صص ۲۴۰-۲۴۱.

ما را از این مهدی خود آگاه کنید. پس آن حضرت فرمودند: «هنگامی که رفتنی‌ها بروند و منقرض شوند و مؤمنان اندک شوند و آشوبگران از میان بروند، پس همان وقت، همان وقت.» آن مرد عرض کرد: ای امیر مؤمنان! این مرد از کدام قوم است؟ فرمودند: «از بنی هاشم که از بلند مقام‌ترین طوایف عرب است...»^۱

از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت می‌کنند که روزی ایشان بر منبر فرمودند: «از فرزندان من در آخر الزمان، فرزندی ظهور کند که رنگش سفید متمایل به سرخی و سینه‌اش فراخ و رانهایش ستبر و شانه‌هایش قوی است و در پشتش دو خال است، یکی به رنگ پوستش و دیگری مشابه خال پیامبر ﷺ و دو نام دارد، یکی نهان و دیگری آشکار، اما نام نهان احمد و نام آشکار محمد است.»^۲

۲. ارائه تصویری واضح و قابل شناسایی از شرایط تاریخ جهان در سال‌های قبل از ظهور منجی؛

درباره علائم و نشانه‌های آخر الزمان، چه به لحاظ تاریخی و چه به لحاظ فرهنگی، اجتماعی، روایات بسیاری از ائمه (علیهم السلام) نقل شده است تا جایی که برخی از علمای شیعه، بر آن شدند که کتابی با موضوع نشانه‌های پیش از ظهور بنویسند و اوضاع تاریخی، سیاسی و اجتماعی شیعیان را پیش از ظهور، از زبان روایات به تصویر بکشند؛ از آن جمله می‌توان به کتاب‌های «الملاحم و الفتن» تألیف سید بن طاووس، «الغیبه» نعمانی، «الغیبه» شیخ طوسی و... اشاره کرد. در این باره، برای نمونه به بیان یک روایت بسنده می‌کنیم:

۱. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبه»، ص ۲۱۲.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، ج ۲، ص ۶۵۳.

جابر جعفی روایت می‌کند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام به وی فرمودند:

«در جای خود بنشین و حرکتی از خود نشان مده، تا آنگاه که علائمی را که در سال طاق روی می‌دهد و من اکنون برای تو ذکر می‌کنم، ببینی و آن اینکه: کسی از «دمشق» صدایی می‌زند و در یکی از دهات آن فرورفتگی پدید می‌آید و قسمتی از مسجد آن فرو می‌ریزد و می‌بینی که طایفه ترک از آنجا (دمشق) می‌گذرند و در جزیره (موصل) فرود می‌آیند. رومیان هم در «رمله» فرود آیند و آن سالی است که در تمام سرزمین عرب، اختلافات روی می‌دهد. اهل «شام» برگرد سه پرچم مختلف جمع می‌شوند، یکی زرد و سفید و دیگری سرخ و سفید و سومی پرچم سفیانی است...»^۱

۳. ارائه تصویری واضح و قابل شناسایی از شرایط اجتماعی، سیاسی و

فرهنگی سرزمین‌های اسلامی؛ برای نمونه، به این روایت توجه کنید:

صعصعه بن صوحان از امام علی علیه السلام پرسید: ای امیرالمؤمنین! چه وقت دجال خروج می‌کند؟ حضرت علی علیه السلام فرمودند: «بنشین که خداوند کلامت را شنید و خواسته تو را دانست. به خدا سوگند! در این باب، سؤال‌شونده از سؤال‌کننده داناتر نیست؛ ولیکن برای آن، علامات و نشانه‌هایی است که طابق النعل بالنعل دنبال یکدیگر بیاید که اگر خواستی، تو را بدان آگاه کنم.» و او گفت: آری، ای امیرالمؤمنین! و حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«آنها چنین است: آنگاه که مردم نماز را تباه سازند و امانت را ضایع کنند و دروغ را حلال شمارند و رباخواری کنند و رشوه گیرند و ساختمان‌های استوار بنا کنند و دین را به دنیا بفروشند و سفیهان را به کار گمارند و با

۱. مفید، محمد بن محمد، «الإختصاص»، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.، صص ۲۵۵-۲۵۶.

زنان مشورت کنند و قطع رحم نمایند و از هوس پیروی کنند و خونریزی را سبک شمارند و بردباری، ضعف و ستمگری افتخار به شمار آید و امیران، فاجر و وزیران، ستمکار و کدخدایان، خیانتکار و قاریان، فاسق باشند و گواهی‌های دروغ ظاهر گردد و فجور و بهتان و گناه و طغیان علنی شود و قرآن‌ها را زیور کنند و مساجد را بیارایند و مناره‌ها را بلند سازند و اشرار را احترام کنند و صفوف درهم آید و قلوب مختلف شود و پیمان‌ها شکسته گردد و موعود نزدیک شود و زنان به خاطر حرص بر دنیا، در تجارت با شوهرانشان مشارکت کنند و آواز فاسقان بلند شود و آن را استماع کنند و رذل‌ترین مردم رهبر آنها شود و از فاجر، به خاطر ترس از شرش، بپرهیزند و دروغگو را تصدیق کنند و خائن را امین شمارند و زنان آوازه‌خوان و تار و طنبور فراهم آورند و آخر این امت، اول آن را لعنت کند و زنان بر زین‌ها سوار شوند و زنان به مردان و مردان به زنان تشبیه کنند و شاهد بدون استشهاد گواهی دهد و دیگری بی آنکه حق را بشناسد و تفقه در دین داشته باشد، قضای ذمه را گواهی دهد و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند...»^۱

۴. ارائه تصویری واضح و قابل‌شناسایی اشخاص حقیقی و حقوقی مؤثر در رخدادهای مثبت و منفی عصر ظهور؛
در روایات متعددی، چهره‌های عصر ظهور (یمانی، سید خراسانی، سفیانی، دجال، نفس زکیه و...) معرفی شده‌اند. در ادامه، به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم:

«خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال‌الدین و تمام النعمه»، ج ۲، صص ۵۲۵-۲۵۳.

واقع خواهد شد؛ با نظام و ترتیبی، همچون نظام یک رشته که به بند کشیده شده، هر یک از پی دیگری و جنگ قدرت و هیبت از هر سوی فراگیر شود. وای بر کسی که با آنان دشمنی و ستیز کند! در میان پرچم‌ها، راهنماتر از پرچم یمانی نباشد که آن پرچم هدایت است؛ زیرا دعوت به صاحب شما می‌کند و هنگامی که یمانی خروج کند، خرید و فروش سلاح برای مردم و هر مسلمانی ممنوع است و چون یمانی خروج کرد، به سوی او بشتاب که همانا پرچم او پرچم هدایت است. هیچ مسلمانی را روا نباشد که با آن پرچم مقابله نماید. پس هر کس چنین کند، او از هل آتش است؛ زیرا او به سوی حق و راه مستقیم فرا می‌خواند.^۱

«سفیانی ملعون، از بیابان «یابس» می‌آید. سفیانی از اولاد عتبه بن ابی سفیان است. وقتی او خروج می‌کند، مهدی پنهان است و بعد از آن، قیام می‌کند.»^۲

«...هنگامی که آفتاب خواست غروب کند؛ کسی از سمت مغرب زمین فریاد می‌زند: ای مردم دنیا! خداوند شما در بیابان خشکی از سرزمین «فلسطین» به نام «عثمان بن عنبسه» اموی از اولاد یزید بن معاویه ظهور کرده است. بروید و با او بیعت کنید تا رستگار شوید. با وی سر به مخالفت برندارید که گمراه می‌شوید.

در آن وقت، فرشتگان و جنّ و نقبا گفته‌ او را رد کرده، تکذیب می‌کنند و به آن گوینده، می‌گویند: شنیدیم و نافرمانی می‌کنیم! هر کس شک و تردیدی به دلش راه یافته باشد و هر منافق و کافری، با این صدای دوم

۱. ابن‌ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبه»، صص ۲۵۵-۲۵۶.

۲. طوسی، محمد بن الحسن، «الغیبه»، قم، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه.ق.، ص ۴۴۴.

گمراه می‌گردد.»^۱

۵. ارائه تصویری واضح و قابل‌شناسایی از جغرافیا و میدان عمل منجی موعود از اولین روز ظهور تا تأسیس دولت کریمه جهانی‌اش؛ مسیر حرکت امام عصر علیه السلام از «مکه» تا فتح جهان در بسیاری از روایات بیان شده است؛ برای نمونه به بیان دو روایت، یکی درباره نحوه ظهور و دیگری درباره فتح جهان اشاره می‌کنیم:

امام صادق علیه السلام خطاب به مفضل، ضمن روایت مفصلی فرمودند:

«...و الله! آنها (یاران امام) در زمین هجرت واقع در «کوفه» و «نجف» فرود می‌آیند و عدد یاران او در آن موقع، چهل و شش هزار نفر فرشته و شش هزار جن است. خداوند قائم را پیروز می‌گرداند.

مفضل عرض کرد: قائم با اهل مکه چه می‌کند؟ فرمودند:

«آنها را دعوت به حکمت و موعظه حسنه می‌کند، آنها هم از وی اطاعت می‌کنند. قائم مردی از خاندان خود را در آنجا، به نیابت خود منصوب داشته و مکه را به قصد مدینه ترک می‌گوید...»^۲

محمد بن جعفر بن محمد علیه السلام از پدر خود (امام صادق علیه السلام) روایت کرده است که فرمودند:

«هنگامی که قائم قیام کند، در کشورهای روی زمین کسانی را برمی‌انگیزد، در هر سرزمین یک نفر را و به او می‌گوید: «فرمان تو در کف دست تو است، هرگاه کاری برای تو پیش آمد که آن را نفهمیدی و ندانستی چگونه در آن حکم کنی، به کف خود بنگر و به آنچه در آن (مکتوب) است، عمل

۱. حلی، حسن بن سلیمان بن محمد، «مختصر البصائر»، قم، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه.ق.، ص ۴۴۳.

۲. مجلسی، محمد باقر، «بحار الأنوار»، صص ۴۴۷-۴۴۸.

کن.» و سپاهی به «قسطنطنیه» گسیل می‌دارد و چون آنان به کنار خلیج برسند، بر قدم‌های خویش چیزی نویسند و بر روی آب روان شوند. پس چون رومیان ایشان را بنگرند که بر آب راه می‌روند، گویند: اینان که اصحاب اویند این چنین بر آب گام بر می‌دارند پس او خود چگونه خواهد بود؟ در این هنگام، دروازه‌های شهر را برای آنان می‌گشایند و آنان داخل آن شهر می‌شوند و در آنجا، آنچه بخواهند، دستور می‌دهند.^۱

۶. ارائه تصویری واضح و قابل‌شناسایی از سیره و سنت منجی موعود، درباره موافقان و مخالفان در مقاطع مختلف؛

. ابو بصیر می‌گوید: شنیدم امام باقر (علیه السلام) می‌فرمودند:

«در صاحب این امر، روش‌ها و شیوه‌هایی از چهار پیامبر است: سنتی از موسی (علیه السلام)؛ سنتی از عیسی (علیه السلام)؛ سنتی از یوسف (علیه السلام) و سنتی از محمد (صلی الله علیه و آله)»
 من عرض کردم: سنت موسی (علیه السلام) کدام است؟ فرمودند: «ترسان و نگران است»، پرسیدم: سنت عیسی (علیه السلام) کدام است؟ فرمودند: «آنچه در مورد عیسی (علیه السلام) گفته شده درباره او نیز گفته می‌شود [که کشته شده است]»
 عرض کردم: سنت یوسف (علیه السلام) چیست؟ فرمودند: «زندانی شدن و ناپدید گشتن». پس عرض کردم: سنت محمد (صلی الله علیه و آله) کدام است؟ فرمودند: «چون قیام کند، همچون پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) رفتار خواهد کرد؛ جز اینکه او آثار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را روشن می‌سازد (مأموریتش دنباله همان مأموریت پیامبر است) و شمشیر برگردن خویش حمایل ساخته و هشت ماه به شدت مبارزه می‌کند تا اینکه خدا راضی شود.» پرسیدم: چگونه از رضایت خاطر خداوند آگاه می‌گردد؟ فرمودند: «خداوند به دل او رحمت

۱. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبه»، صص ۳۱۹-۳۲۰

می اندازد.»^۱

۷. ارائه تصویری واضح و قابل شناسایی از اقدامات منجی موعود و تحولات حاصل از عمل ایشان، از هر حیث، در سراسر جهان؛
امام باقر (علیه السلام) به مردی فرمودند:

«[صدقات را] خودت نگهدار و به همسایگانت که مسلمانند و برادران مؤمنت که نیازمند هستند، بده.»

سپس فرمودند: «هنگامی که قائم اهل بیت قیام کرد، به طور مساوی تقسیم می کند و در میان رعیت با دادگری رفتار می کند. پس هر که از او اطاعت کند، فرمان خدا را برده است و هر که از او نافرمانی کند، خدا را نافرمانی نموده است و مهدی (علیه السلام) برای این مهدی نامیده شده که به امری پنهان هدایت می کند و «تورات» و سایر کتب (آسمانی) خدای عز و جل را از غاری در «انطاکیه» بیرون می آورد و میان اهل تورات (یهود) با تورات و میان اهل «انجیل» با انجیل و بین اهل «زبور» با زبور و میان مسلمانان با «قرآن» حکم می کند و اموال از داخل و خارج زمین، نزد او گرد آمده و انباشته می شود. پس به مردم می گوید:

«بیاید بگیرید، این چیزی است که به خاطر آن، خویشاوندی را بریدید و به خاطر آن، خون های ناحق ریختید و برایش آنچه را خداوند تحریم فرموده بود، مرتکب شدید.» پس به آنان ثروتی می بخشد که هیچ کس پیش از او، آن مقدار نبخشیده است و زمین را از دادگری و برابری و نور پر می کند؛ همان گونه که از ستمکاری و تعدی و شر پر شده است.»^۲

۸. ارائه تصویری واضح و قابل شناسایی از مواقف مهم و سیر تحول

۱ ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبه»، ص ۱۶۴

۲. همان، صص ۲۳۷-۲۳۸.

اقدامات امام و یارانشان؛

امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمودند:

«گنجی در طالقان هست که از طلا و نقره نیست و پرچی است که از روزی که آن را پیچیده‌اند، برافراشته نشده است و مردانی هستند که دل‌های آنها، مانند پاره‌های آهن است شگی در ایمان به خدا در آن راه نیافته و در طریق ایمان، از سنگ محکم‌تر است اگر آنها را وادارند که کوه‌ها را از جای بکنند، از جای کنده و از میان برمی‌دارند.

لشکر آنها قصد هیچ شهری نمی‌کنند؛ جز اینکه آن را خراب می‌نمایند. اسب‌های آنها زین‌های زرین دارند و خود آنها برای تبرک، بدن خود را به زین اسب امام می‌سایند. آنها در جنگ‌ها، امام را در میان گرفته و با جان خود از وی دفاع می‌کنند و هر کاری داشته باشد، برایش انجام می‌دهند.

مردانی در میان آنهاست که شب‌ها نمی‌خوابند، زمزمه آنها در حال عبادت، همچون زمزمه زنبور عسل است. تمام شب را به عبادت مشغولند و روزها سواره به دشمن حمله می‌کنند. راهبان شب و شیران روزند. آنها در فرمانبرداری امام، بیش از کنیز نسبت به آقای پافشاری دارند. آنها مانند چراغ‌های درخشانده‌اند و دل‌هایشان، همچون قندیل‌هاست و از خوف خدا خشنود می‌باشند. آنها ادعای شهادت دارند و تمنا می‌کنند که در راه خداوند، کشته گردند. شعار آنان این است: «ای خون‌خواهان حسین! از هر جا می‌گذرند، رعب آنها پیشاپیش آنان به اندازه یک ماه راه، در دل‌ها جای می‌گیرد و بدین‌گونه به پیش می‌روند، خداوند هم پیش‌رو به سوی حق و حقیقت را پیروز می‌گرداند.»^۱

۱. مجلسی، محمد باقر، «مهدی موعود (ترجمه جلد ۵۱ بحار الأنوار)»، تهران، چاپ بیست و هشتم، ۱۳۷۸، صص ۱۰۹۹-۱۱۰۰.

۹. ارائه تصویری واضح و قابل شناسایی یاران و یاری دهندگان ملکی، جَنّی و انسی منجی موعود؛

أبو حمزه ثمالی روایت می کند:

شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمایند: «هر گاه قائم آل محمد علیه السلام خروج کند، بدون شک خداوند با ملائکه مسومین و مردفین و منزّین و کروبین او را یاری خواهند فرمود. جبرئیل پیش روی او، میکائیل در سمت راست او و اسرافیل در سمت چپ او قرار دارند و ترسناکی و هیبت به فاصله یک ماه راه، پیشاپیش او و پشت سر و از راست و چپ او حرکت می کند و فرشتگان مقرب در پیش روی او خواهند بود. نخستین کسی که در پی او است، محمد صلی الله علیه و آله و دومین علی علیه السلام است که همراه او، شمشیری برکشیده و برهنه است. خداوند سرزمین «روم» و «دیلم» و «سند» و «هند» و «کابل شاه» و «خزر» را برای او فتح می کند.»^۱

۱۰. ارائه تصویری واضح و قابل شناسایی از همه آنچه که در طول تاریخ، زمینه های بروز انحطاط و انحراف را در جامعه مسلمانان باعث می شود؛ در ساحات سه گانه عقیدتی، فرهنگی و تمدنی و در نقطه عطف های مهم؛ یکی از واضح ترین روایات در این زمینه، روایت بلندی است از امام باقر علیه السلام که در آن، سه دوره از دوران غیبت کبری را با سه نوع رفتار منتظران به تصویر می کشند و آن سه دوره عبارت است از: «عصر گرگی»، «عصر میش» و «عصر ترازو». کسانی که علاقه مند به خواندن این روایت هستند، به کتاب شریف «کافی» مراجعه کنند. ابتدای حدیث این گونه آغاز می گردد:

عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلَهُ حُمْرَانُ فَقَالَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ لَوْ

۱. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبه»، ص ۲۳۴

حَدَّثَنَا مَتَّى يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ فَسُرَرْنَا بِهِ. فَقَالَ: «يَا حُمْرَانُ إِنَّ لَكَ أصدقاءً
وَإِخْوَاناً وَمَعَارِفَ إِنَّ رَجُلًا كَانَ فِيمَا مَضَى مِنَ الْعُلَمَاءِ وَكَانَ لَهُ ابْنٌ لَمْ يَكُنْ
يَرْعَبُ فِي عِلْمِ أَبِيهِ وَلَا يَسْأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ وَكَانَ لَهُ جَارٌ يَأْتِيهِ...»

زراره می‌گوید: حمران از امام باقر (علیه السلام) پرسید: خدا مرا به قربانت کند!
چه خوب بود برای ما بیان می‌فرمودی که این امر (حکومت حقّه) چه
وقت خواهد بود تا بدان شاد و خرسند شویم؟ حضرت در پاسخش
فرمودند: «ای حمران! تو دوستان و برادران و آشنایانی داری. در زمان‌های
قدیم، مرد دانشمندی بود و این مرد پسری داشت که به دانش پدر شوق و
رغبتی نداشت و از معلومات او چیزی نمی‌پرسید (تا آن را فراگیرد)؛ ولی
در عوض، همسایه‌ای داشت که به نزد آن مرد عالم می‌آمد و از او می‌پرسید
و علوم او را فرا می‌گرفت...»^۱

۱۱. ارائه تصویری واضح و قابل‌شناسایی از اعمال، اقوال، استراتژی‌ها،
تاکتیک‌های فردی و اجتماعی برای مصون ماندن از ابتلائات سوء آخرالزمانی
برای مؤمنان؛

در این زمینه، به دو روایت کلی اشاره می‌کنیم:

۱. امام عصر (علیه السلام) در نامهٔ اول خود خطاب به شیخ مفید، می‌فرماید:

«[...] ما از لغزش‌هایی که از برخی شیعیان سر می‌زند، از وقتی که بسیاری
از آنان میل به بعضی از کارهای ناشایسته‌ای نموده‌اند که نیکان گذشته از
آنان احتراز می‌نمودند و پیمانی که از آنان برای توجه به خداوند و دوری
از زشتی‌ها گرفته شده و آن را پشت سر انداخته‌اند، اطلاع داریم. گویا
آنان نمی‌دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از
خاطر نبرده‌ایم و اگر جز این بود، از هر سو گرفتاری به شما رو می‌آورد و

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۸، صص ۳۶۲-۳۶۳

دشمنانتان، شما را از میان می‌برند. تقوا پیشه سازید و به ما اعتماد کنید و چاره این فتنه و امتحان را که به شما رو آورده است، از ما بخواهید. امتحانی که هر کس مرگش رسیده باشد، در آن نابود می‌گردد و آن کس که به آرزوی خود رسیده باشد، از ورطه آن به سلامت می‌رود. آن فتنه و امتحان علامت حرکت ما و امتیاز شما در برابر اطاعت و نافرمانی ما است. خداوند هم نور خود را کامل می‌گرداند؛ هر چند مشرکان نخواهند...»^۱

۲. محمد بن فرج گوید: امام باقر علیه السلام به من نوشت:

«زمانی که خدای تبارک و تعالی بر خلقش خشم کند، ما را از مجاورت آنها دور کند.»^۲

۱۲. آرائه تصویری واضح و قابل شناسایی از تهدیدکننده‌ها، چالش‌ها، عقبه‌ها و ابزار دشمنی دشمنان علیه مؤمنان؛

ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که حضرت فرمودند:

«بعد از من، چهار فتنه برای شما پیدا می‌شود: در فتنه اول: (ریختن) خون‌ها حلال خواهد شد. در فتنه دوم: (ریختن) خون‌ها و (غصب) اموال حلال می‌شود. در فتنه سوم: (ریختن) خون‌ها و (غصب) اموال و ناموس مردم حلال خواهد شد. فتنه چهارم، فتنه‌ای است شدید و تاریک که حرکت آن نظیر حرکت کشتی است در دریا؛ به طوری که احدی از مردم، از شر آن ملجأ و پناهی نخواهند داشت. از «شام» شروع می‌شود و «عراق» را فرا می‌گیرد و جزیره را با دست و پای خود می‌کوبد. در آن فتنه، مردم

۱. مجلسی، محمد باقر، «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۷۵؛ طبرسی، احمد بن علی، «الإحتجاج»، ترجمه جعفری، تهران، اسلامیه، چاپ اول، ۱۳۸۱، ج ۲، صص ۶۴۹-۶۵۰
۲. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۳۴۳

نظیر پوستی که دباغی شود، دچار بلا می‌شوند. در آن موقع، احدی از مردم قدرت ندارد که (به فتنه‌انگیزها) بگوید: بس است! از هر ناحیه‌ای که آن فتنه را رفع کنند، از ناحیه دیگری سر برون خواهد کرد.^۱

۱۳. ارائه تصویر واضح و قابل‌شناسایی از دعوت و فراخوانی برای همراهی و یاری‌رسانی به منجی موعود؛

برای نمونه، از امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) نقل شده است:

«قسم به آنکه مرا به شایستگی، بشارت دهنده مبعوث کرد! قطعاً قائم که یکی از فرزندانم است، غیبت خواهد کرد و آن هم با عهده‌ای که من با او بسته‌ام. [غیبت او چنان می‌شود که] اکثر مردم بگویند به خاندان رسول‌الله نیازی نداریم. دیگران هم در ولادت ایشان دچار تردید می‌شوند. هر کس آن زمان را درک کند، لازم است که به دینش چنگ زده و هیچ راهی را برای ورود شک‌های شیطانی به دلش باز نگذارد؛ وگرنه او را از آئین و دین من خارج می‌کند و [فراموش نکرده‌اید که] او پدر و مادرتان را پیش از این، از بهشت بیرون کرد. همانا خداوند شیطان را ولی و سرپرست آنانی قرار داده است که ایمان ندارند.»^۲

۱۴. جهان شمولی دعوت، خارج از قید زمان و مکان؛ به گونه‌ای که هر یک از مؤمنان مطابق نسخه‌های ارائه‌شده می‌تواند پس از مرگ محتوم نیز در جمع یاری‌دهندگان وارد شود؛

از نمونه‌های بارز این روایت، تأکید امام صادق (علیه‌السلام) بر استمرار خواندن «دعای عهد» است. امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند:

۱. ابن طاووس، علی بن موسی، «الملاحم و الفتن یا فتنه و آشوب‌های آخرالزمان»، تهران، اسلامیه، چاپ اول، بی‌تا، صص ۲-۳.
 ۲. ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، ج ۱، ص ۵۱.

«هر کس با این عهد، چهل روز به درگاه خداوند دعا کند، از یاران قائم ما خواهد بود و اگر هم پیش از ظهور آن حضرت بمیرد، خداوند او را از قبرش خارج خواهد ساخت و به ازای هر کلمه، هزار حسنه به او عطا می کند و هزار گناه را از کارنامه عملش محو می کند. آن عهد چنین است:

اللهم رب النور العظيم...»^۱

۱۵. ارائه تصویری زیبا، جذاب و باشکوه از فصل ظهور، نزول اجلال منجی موعود و عمل ایشان، مشحون از روح عدالت خواهی و کمال جوویی و محبت.

پیامبر خدا ﷺ می فرمایند:

«ساکنان زمین و آسمان به او عشق می ورزند. آسمان بارانش را فرو می فرستد. زمین گیاهان خود را می رویاند. هفت، هشت یا نه سال در میان آنها زندگی می کند. زنده ها آرزو می کنند که ای کاش! نیاکانشان زنده بودند و آن عدالت و آرامش را مشاهده می کردند و می دیدند که خداوند چگونه برکات خود را بر اهل زمین نازل کرده است.»

بنی اسرائیل و نشانه‌های پایان

پیش از ظهور حضرت عیسی علیه السلام در میان جماعتی از زاهدان و خلوت‌نشینان «بنی اسرائیل» (یسنی‌ها) که از حاسدان آن قوم کناره گرفته بودند، مکاشفات رواج یافت.

این مکاشفات در قالب مجموعه‌ای از طومارهایی با ادبیاتی رمزی بود که در میان آنان، از ظهور قریب‌الوقوع عیسی مسیح علیه السلام و پیامبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله خبر می‌دادند. بدین سبب، بخش مکاشفات عهد قدیم غنی‌تر از عهد جدید (انجیل) است.

یوحنا، از حواریون دوازده‌گانه حضرت مسیح علیه السلام دانسته شده است. مسیحیت سنتی، او را نویسنده انجیل یوحنا و نویسنده مکاشفات می‌شناسد. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در مناظراتشان با مسیحیان و یهودیان زمان خود، اشاره فرمودند که سه یوحنا وجود داشته است؛

«و علمای مسیحیان سه نفر بودند، یوحنا ی اکبر در «اج»، یوحنا در «قرقیسیا» و یوحنا دیلمی در «رجاز» و مطالب مربوط به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و امتش نزد او بوده و هم او بود که امت عیسی و بنی اسرائیل

را به نبوت حضرت محمد ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام و امتش مژده داد.^۱

مکاشفات یوحنا رسول آنها بخش عهد جدید است که مشابه مکاشفات عهد قدیم، با نثری رازواره نگارش یافته و در مجموع، مکاشفه‌ای آخرالزمانی است که برای یوحنا رسول اتفاق افتاده است.

این مکاشفات در زمانی نوشته شده‌اند که مسیحیان سخت تحت شکنجه و آزار یهودیان بودند. مطالب این بخش، به این دلیل رمزواره نگاشته شده‌اند تا دشمنان و کج‌اندیشان به مفاهیم اصلی آن پی نبرند، ذکر این نکته ضروری است که گذر زمان و ترجمه‌های گوناگون انجام شده از این آثار کهن، احتمال و امکان دست‌کاری‌های بسیاری را در خود داشته است. با این همه، همه آنچه که باقی مانده است نیز پرده از حقایق شنیدنی درباره آینده برمی‌دارد.

بررسی این مکاشفات از آن رو مهم می‌نماید که طی سال‌های اخیر، بسیاری از مسیحیان انجیلی و حتی سیاست‌مداران آمریکایی به اتکای این مکاشفات، شروع به تصمیم‌سازی در «خاورمیانه» و علیه مسلمانان کرده‌اند.

۱ و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد. زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پاهایش و بر سرش، تاجی از دوازده ستاره است ۲ و آبستن بوده از درد زه و عذاب زائیدن فریاد برمی‌آورد. ۳ و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک اژدهای بزرگ آتشگون که او را هفت سروده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر. ۴ و دمش ثلث ستارگان آسمان را کشیده آنها را بر زمین ریخت و اژدها پیش آن زن که می‌زائید بایستاد تا چون بزاید

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، «عیون اخبار الرضا علیهم‌السلام»، ج ۱، ص ۱۵۸.

2. Revelation to John.

فرزند او را ببلعد. ۵. پس پسر نرینه را زائید که همه امت‌های زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد و فرزندش به نزد خدا و تخت او رفته شد. ۶ و زن به بیابان فرار کرد که در آنجا، مکانی برای وی از خدا مهیا شده است تا او را مدت هزار و دویست و شصت روز بپرورند. ۷ و در آسمان جنگ شد. میکائیل و فرشتگان با اژدها جنگ کردند و اژدها و فرشتگانش جنگ کردند. ۸ ولی غلبه نیافتند؛ بلکه جای ایشان دیگر در آسمان یافت نشد. ۹ و اژدهای بزرگ انداخته شد؛ یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را می‌فریبد. او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند. ۱۰ و آوازی بلند در آسمان شنیدم که می‌گوید اکنون نجات و قوت و سلطنت خدای ما و قدرت مسیح او ظاهر شد؛ زیرا که آن مدعی برادران، که شبانه روز در حضور خدای ما بر ایشان دعوی می‌کند، به زیر افکنده شد.^۱

آنچه گذشت، آیاتی از مکاشفات یوحنا بود که در ۲۲ باب در انتهای «عهد جدید» (انجیل) جای دارد.

یوحنا در باب چهارم، آیات ۱ و ۲ می‌نویسد:

بعد از این دیدم که ناگاه دروازه آسمان باز شده است و آن آواز اول را که شنیده بودم که چون کرنا با من سخن می‌گفت، دیگر بار می‌گوید به اینجا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود، به تو بنمایم!

پس از آن، یوحنا در عالم مکاشفه، خود را حاضر در بارگاه الهی دیده و تماشاگر جلال و جبروت آن می‌شود و طومارهای درهم پیچیده‌ای را می‌بیند که سرنوشت دنیا و تمام موجودات و از جمله انسان‌ها در میان آنها

۱. «عهد جدید»، مکاشفات یوحنا، باب دوازدهم، آیات ۱-۱۰.

نگاشته شده است. او می‌بیند که طومار به دست حضرت مسیح (علیه السلام) داده می‌شود تا یکی یکی آنها را بگشاید و آنها را بخواند...

خبر از آینده

اگرچه نمی‌دانیم از مجموع مکاشفات جناب یوحنا، چه مقدار به دست ما رسیده و از همه آنچه بر جای مانده نیز چه مقدار از عبارات و سخنان توسط اربابان کلیسا حذف یا جرح و تعدل شده، اما آنچه در آخرین بخش از «عهد جدید» در اختیار ما قرار دارد، حاکی از آن است که یوحنا، از آینده جهان و ساکنان جهان مسیحی و غیرمسیحی، پس از عروج جناب عیسی (علیه السلام) سخن به میان آورده و درباره آیندگان و پیشامدها، پیش‌گویی کرده است.

بخش‌های اولیه مکاشفات (باب‌های ۲ و ۳) شامل پند و اندرزهای مذهبی و در نامه‌هایی جداگانه خطاب به هفت کلیسای آسیای صغیر نگاشته شده‌اند.

من یوحنا که برادر شما و شریک در مصیبت و ملکوت و صبر در عیسی مسیح هستم، به جهت کلام خدا و شهادت عیسی مسیح در جزیره مسمی به «پطمس» شدم و در روز خداوند در روح [حالت مکاشفه] شدم و از عقب خود، آوازی بلند چون صدای صور شنیدم که می‌گفت من «الف» و «یا» و اول و آخر هستم. آنچه می‌بینی در کتابی بنویس و آن را به هفت کلیسایی که در «آسیا» هستند... بفرست. پس رو برگردانیدم تا آن آوازی را که با من تکلم می‌نمود، بنگرم و چون رو گردانیدم، هفت چراغ‌دان طلا دیدم و در میان هفت چراغ‌دان، شبیه پسر انسان را که ردای بلند در

برداشت و بر سینه وی کمربندی از طلا بسته بود.^۱

بخش دوم (باب‌های ۴ تا ۵) رؤیاهای، تمثیل‌ها و نمادها را به خود اختصاص داده است.

تقسیم‌بندی کلی متن مکاشفات به این صورت است:

۱. مقدمه (باب اول تا آیه ۸)؛

۲. رؤیای آغازین و نامه به هفت کلیسا (باب اول از آیه ۹ تا باب ۳، آیه ۲۲)؛

۳. کتابی با هفت مهر (باب ۴ تا باب ۸، آیه ۱۰)؛

۴. هفت شیپور (باب ۸، آیه ۲۰ تا باب ۱۱، آیه ۱۹)؛

۵. ازدها و دو وحش (باب ۱۲ تا باب ۱۳، آیه ۱۸)؛

۶. رؤیاهای گوناگون (باب ۱۴ تا باب ۱۵، آیه ۸)؛

۷. هفت جام غضب خدا (باب ۱۶، آیات ۱۰ تا ۲۱)؛

۸. نابودی بابل و شکست وحش و بنی‌دروغین و ابلیس (باب ۱۷ تا باب ۲۰، آیه ۱۰)؛

۹. داوری نهایی (باب ۲۰، آیات ۱۱ تا ۱۵)؛

۱۰. آسمان جدید، زمین جدید و اورشلیم جدید (باب ۲۱ تا باب ۲۲، آیه ۵)؛

۱۱. بخش پایانی (باب ۲۲، آیات ۶ تا ۲۱).

پس از صدور دستور نگارش چند نامه به کلیساهای مختلف به جناب یوحنا، از باب چهارم، رؤیاهای آغاز می‌شود

دیدم که ناگاه دروازه‌ای در آسمان باز شده و آن آواز اول را که شنیده بودم

۱. «عهد جدید»، مکاشفه یوحنا، رسول، باب اول، آیات ۹-۱۴.

که چون کرنا با من سخن می‌گفت، دیگر باره می‌گوید: به اینجا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود، به تو بنمایم!^۱

یوحنا در حالتی از مکاشفه فرو می‌رود و در پیشگاه خود، تختی مرصع می‌بیند که شخصی بر آن نشسته و رنگین‌کمانی چون زمرد او را احاطه کرده است. در وضعی که ۲۴ تخت کوچک‌تر او را در برگرفته‌اند و بر تخت‌ها، رهبران روحانی با لباس‌های سپید و تاجی از طلا بر سر نشسته‌اند. یوحنا مشاهده می‌کند که از تخت بزرگ، رعد و برقی برخاست و غرشی رعدافکن داشت و در مقابلش، هفت چراغ روشن. گویی روح هفتگانه خدا هستند. در برابر تخت، دریایی از بلور درخشان دیده می‌شد و چهار موجود زنده در چهار گوشه تخت که در جلو و پشت سر خود چشم داشتند.

یکی از آن چهار موجود زنده به شکل شیر بود، دومی شبیه به گاو و سومی به صورت انسان و چهارمی به شکل عقابی در حال پرواز و هریک نیز شش بال داشتند و در میان بال‌هایشان نیز چشم‌هایی فراوان.

اینان همگی مشغول ذکر خداوند بودند و جمله حاضران در حال پرستش و سجده بر آن تخت‌نشین و الامقام.

پس از آن، یوحنا در دست راست آن کسی که بر تخت نشسته، طوماری می‌بیند که بر پشت و روی آن عباراتی نوشته شده که با هفت مهر ممهور شده بود. به ناگهان، فرشته‌ای نیرومند با صدایی بلند اعلام می‌دارد:

چه کسی لیاقت گشایش مهرهای نهاده بر طومار را داراست؟

اما در میان جمیع مردگان و زندگان، کسی قادر به گشودن طومار و خواندن آن، پیدا نمی‌شود. گویی هیچ‌کس لیاقت این امر خطیر را نداشت.

۱. «مکاشفه یوحنا»، باب چهارم، آیات ۱ و ۲.

به ناگهان، یکی از آن بیست و چهار رهبر روحانی خطاب به یوحنا می گوید:
گریه مکن! شیر قبیله یهودا که از نسل داوود است، پیروز شده و لایق
گشایش طومار و خواندن متن آن است.

یوحنا مشاهده می کند که برّه ای در مقابل تخت و موجودات پیرامون آن
و در میان بیست و چهار رهبر روحانی ایستاده است، با زخم هایی بر بدن؛
زخم هایی که به روزگاری، باعث مرگش شده بود.

برّه، هفت شاخ و هفت چشم در سر داشت؛ به مثابه روح هفتگانه خدا که
به تمام نقاط جهان فرستاده می شود.

برّه نزدیک شده و طومار را از دست آنکه بر بلندای تخت نشسته است،
می گیرد. آن بیست و چهار رهبر روحانی در پیشگاهش به سجده می افتند.
برای او سرود می خوانند و اعلام می دارند:

تو لیاقت آن را داری که طومار را گشوده و آن را بخوانی؛ زیرا تو جانت
را قربانی کردی و مردم را از هر نژاد و زبان و قوم و ملت برای خدا
خریداری کردی...

یوحنا در مکاشفه، میلیون ها فرشته را می بیند که این صحنه باشکوه را
در برگرفته اند و با صدای بلند این سرود را می خوانند:

برّه خدا که جانش را در راه نجات مردم قربانی کرد، لیاقت دارد که صاحب
قدرت و دولت، حکمت و قوت، حرمت و جلال و برکت باشد.

همه موجودات سرود خوانان در ستایش و حرمت آن برّه و آن تخت نشین
والامقام، سر به سجده برمی آورند.

برّه مهرها را یکی یکی باز می کند...^۱

جمله ابواب و آیات این مکاشفه، سمبلیک و نمادین نوشته شده اند،

۱. تلخیص باب های چهارم و پنجم مکاشفه یوحنا.

رمزواره‌هایی که تا گشوده نشوند، مفاهیم مورد نظر و القاء شده به یوحنا کشف نمی‌شود.

طومار، صحیفه و کاغذ نوشته لوله شده است. در زمان‌های کهن، فرمان‌ها، نامه‌ها و دست‌نوشته‌ها را برای حفاظت و نگهداری بیشتر در برابر جابه‌جایی‌ها، به شکل طومار درآورده و آن را لوله می‌کردند.

از گذشته‌های دور و هم‌اینک، مجموع «تورات» و ضمائم آن که شامل ۶۱۳ فرمان می‌شود، به شکل طومارهایی درهم پیچیده در جعبه‌هایی نگهداری می‌شده است. این فرامین و طومارها پایه قانون مذهبی یهودیان (هلاخا) را تشکیل می‌دهد.

جناب یوحنا، به هنگام مکاشفه، در آن بارگاه باشکوه آسمانی، طومار قضاوت و آینده بشر را در دستان خداوند آسمان‌ها و زمین می‌بیند که به دست فرزندی از قبیله یهودا، از نسل داوود سپرده می‌شود تا با گشودن آن، سرگذشت و آینده «بنی‌اسرائیل» و دیگر اقوام ساکن زمین بر جناب یوحنا، بازنمایانده شود.

شیر یهودا، سمبل قبیله یهودا، یکی از دوازده سبط «بنی‌اسرائیل» است. به چهارمین پسر از یعقوب پیامبر علیه السلام در زمانی که یهودا توسط جناب یعقوب مورد امرزش قرار گرفت، لقب شیر اطلاق شد. (کتاب پیدایش) داوود و عیسی علیه السلام هر دو به قبیله یهودا تعلق داشتند.

در مکاشفه یوحنا، منظور از شیر قبیله یهودا، همان بره و به عبارتی، عیسی علیه السلام است. در متون انجیلی، از آن حضرت، با عنوان بره خدا یاد می‌شود.

یهودا، همان برادر یوسف پیامبر علیه السلام است که در ماجرای تصمیم

برادران جفاکار برای قتل یوسف (علیه السلام) پیشنهاد کرد او را در چاهی بیفکنند و همچنین پس از افکندن یوسف (علیه السلام) در قعر چاه، بر سر چاه آمده و از برادرش دلجویی کرد و در همه احوال می‌گریست و هم او بود که برای بردن بنیامین نزد یوسف، به یعقوب (علیه السلام) عهد سپرد تا او را سالم به پدر بازگرداند و در نهایت، همایشان پیراهن یوسف (علیه السلام) را به یعقوب (علیه السلام) رساند. یهودیان منسوب به یهودا هستند؛ اما یهودا اسخریوطی، شخص دیگری است از شاگردان حضرت مسیح (علیه السلام) که در ازای دریافت پول، ایشان را به رومیان فروخت و سبب کشیده شدن آن حضرت به محکمه کاهنان شد.

موضوع گناه و نجات در مسیحیت

«کتاب مقدس» موجود و باور جاری در دستگاه مسیحیت، چنین اعتقاد دارند که حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) به خاطر گناهان بشر قربانی شده است. برای برداشتن گناه از زمین، همچون بره قربانی که باعث آمرزیده شدن گناهان می‌شود، عیسی (علیه السلام) نیز مبعوث شده تا به مثابه کفاره گناهان بشر قربانی شود.

این تعالیم تأکید می‌کند که عیسی (علیه السلام) با متحمل شدن رنج بر صلیب «جُلجتا»،^۱ به فرمان پدرش، خداوند، گناهان ایمان داران را شسته است. در الهیات مسیحی، عیسی (علیه السلام) هم از نظر الهی و هم از نظر جسمی، پسر خداوند است و خداوند پسر خود را همچون فدیة اهدا کرده تا سبب نجات انسان‌ها شود.

۱. جلتجا یا گلتگا، نام تپه‌ای است که در آن، عیسی ناصری را به صلیب کشیدند. نام این تپه در «انجیل» آمده است. (انجیل متی ۲۷:۲۳، قاموس کتاب مقدس). این تپه در نزدیکی دیوارهای دفاعی «اورشلیم» واقع شده است (ویکی‌پدیا، دانش‌نامه آزاد).

موضوع «بشارت و نجات» از موضوعات و مفاهیم کلیدی آموزه‌های مسیحی است.

معنای گناه در الهیات مسیحی، آن اعمال و اقوالی نیست که فرزندان آدمی، در اثر نادانی و غفلت به آن مبادرت ورزیده و در انجام دادن یا ندادنش، مختار باشند؛ بلکه در این آموزه، گناه ذاتی وجود آدمی است و سرشتش به گناه آلوده است. او از درون آلوده است. از این‌رو آمده:

و درخت بد نمی‌تواند میوهٔ نیکو دهد.^۱

و گفت آنچه از آدم بیرون آید، آن است که انسان را ناپاک می‌سازد؛ زیرا که از درون انسان صادر می‌شود؛ خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی و طمع و خباثت و مکر و شهوت‌پرستی و چشم‌بد و کفر و غرور و جهالت... تمامی این چیزهای بد از درون صادر می‌گردد و آدم را ناپاک می‌گرداند.^۲

بنابراین الهیات مسیحی، گناه را به روح نسبت می‌دهد و نه به جسم و گناهان ظاهری را آثار گناه و آلودگی باطنی می‌شناسد و از این جهت، انسان قادر به تغییر آن نیست.

در مقایسهٔ بنیاد و ریشهٔ نظری دریافت الهیات مسیحی دربارهٔ گناه ذاتی «بشر» و آموزه‌های توراتی به «سفر پیدایش» می‌رسیم. «تورات» که گاه «اسفار پنج‌گانه» و «کتب پنج‌گانهٔ موسی» خوانده می‌شود، مرگب از پنج بخش مجزاست:

۱. «سفر پیدایش» (تکوین)؛

۲. «سفر خروج»؛

۱. انجیل متی، باب ۷، آیه ۱۸.

۲. انجیل مرقس، باب هفتم، آیات ۲۰-۲۳.

۳. «سفر لویان»؛

۴. «سفر اعداد»؛

۵. «سفر تشنیه».

فصول اولیه «کتاب پیدایش»، چنان که از نامش پیداست، به پیدایش و نظم جهان و تاریخچه ارتباط اولیه بین خداوند و مردم اشاره دارد و تا فوت حضرت یعقوب علیه السلام مطالب را ذکر می کند.

سفر، واژه ای عبری و به معنی کتاب و نسک است. جمع شکسته یا مکسر آن اسفار است.

طبق آیات مندرج در سفر پیدایش، خداوند انسان را به صورت خود آفرید؛ یعنی انسان می تواند صورت خدا را در وجود خود منعکس کند؛ پس می تواند خداگونه شود.

پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. انسان را نر و ماده آفرید.^۱

و جهان را در اختیار انسان قرار داد تا بر آن حکومت کند:

و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین می خزند، حکومت کنید.^۲

خداوند برای آدم، حدودی مقرر کرد و او را از خوردن میوه درخت نیک و بد منع کرد و فرمود:

از همه درختان باغ، بی ممانعت بخور؛ اما از درخت معرفت نیک و بد

۱. «عهد عتیق»، سفر پیدایش، آیات ۲۶-۲۷.

۲. همان، آیه ۲۸.

زنهار نخوری؛ زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد.^۱

اما انسان که می‌خواهد مثل خدا باشد و عارف به نیک و بد، با راهنمایی شیطان، حریم خداوندی را شکسته و با خوردن میوه درخت ممنوعه قادر به تشخیص نیک و بد می‌شود و پس از این واقعه، خداوند که متوجه می‌شود انسان از جهت قدرت تشخیص خوب و بد مثل خودش شده، برای اینکه مبادا از درخت حیات نیز بخورد و تا ابد زنده بماند، او را از «باغ عدن» بیرون می‌کند.

و خداوند، خدا گفت: همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده. اینک مبادا دست خود دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته و بخورد و تا ابد زنده بماند. پس خداوند، خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمین را که از آن گرفته شده بود، بکند. پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن، کروبیان را مسکن داد و شمشیر آتشی را که به هر سو گردش می‌کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند.^۲ گناه آدم و حوا در این بود که آنها به لطف و محبت خدا ایمان و اعتماد کامل نداشتند و گناه انسان این است که می‌خواهد خدا باشد تا هر آنچه می‌خواهد، برایش مهیا باشد.

در اثر نافرمانی، انسان مورد لعنت خدا قرار می‌گیرد و زندگی بر او سخت می‌شود و ناگزیر می‌شود برای امرار معاش خود، با طبیعت دست و پنجه نرم کند.

این رویکرد خاص توراتی که درباره «گناه بشر» است، به آموزه‌های مسیحی نیز منتقل شد. با این‌همه، در آموزه‌های توراتی، گناه ذاتی بشر

۱. «عهد عتیق»، سفر پیدایش، باب دوم، آیات ۱۶-۱۷.

۲. «عهد عتیق»، کتاب پیدایش، همان، باب سوم، آیات ۳۲-۳۴.

شناخته نشده و به عنوان میراث از آدم و حوّا علیهما السلام به سایر فرزندان آنان منتقل نشده است؛ اما در آموزه‌های مسیحی، آدمی میراث‌بر گناه نخستین است و بر این پایه، نقش و کارکرد خاصّ حضرت عیسی مسیح علیه السلام به عنوان قربانی و تحمل رنج صلیب برای رهایی بندگان معلوم می‌شود. لذا عیسی مسیح علیه السلام به مثابه

برّه شیرمانندی است که بالا می‌رود تا پس از قربانی شدن، پیروزی را ارائه دهد.

در این آموزه، برای انسان که در سرشت، آلوده به گناه است، راه نجاتی نیست؛ مگر آنکه دارای طبیعتی جدید شده و به عبارتی، از نو متولد شود؛ زیرا هیچ بخشی از طبیعت آدمی عاری از گناه نیست که بتواند او را از گناه برهاند. بدین جهت و با تکیه بر آموزه‌های توراتی، همه انبیای الهی، از موسی علیه السلام تا یحیی تعمید دهنده، بشارت دهنده به برّه خداوند بودند که گناه جهان را یک‌تنه بر دوش کشیده و برمی‌دارد. لذا تنها موقعی که خدا خود انسان شد و زیر شریعت متولد گردید و خواسته‌های شریعت را تا آخرین حدّ آن انجام داد، شریعت به کمال خود رسید.

از اینجا، همه انبیاء، زمینه ساز برای تحقق نجات بودند؛ زیرا تنها خداوند می‌توانست نجات را به بار بنشانند.

فیض و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما، عیسی مسیح با شما باد که خود را برای گناهان ما داد تا ما را از این عالم حاضر شریر به حسب اراده خدا و پدر ما خلاصی بخشد که او را تا ابدالآباد جلال باد؛ آمین.^۱

در این آموزه، شریعت به تنهایی، نجات دهنده از گناه نیست؛ زیرا

۱. «انجیل»، رساله پولس رسول بغلاطیان، باب اول، آیات ۳-۶.

قلب گناه آلود، باعث می‌شود تا آدمی دیگر بار شریعت را زیر پا گذاشته و احکامش را بشکند. کاهنان شریعت، مردمی را که آلوده به گناه بودند، یاری می‌دادند تا با برگزاری مراسم قربانی و دعا و مناسک طهارت، با خدا مصاحبت داشته باشند؛ نه آنکه کفارهای برای گناهانشان که ذاتی وجود آنهاست، باشد.

کاهن اعظم معبد، می‌توانست سالی یک‌بار آن هم در روز کفاره، داخل مکان مقدس بشود و او می‌توانست فقط برای گناهان غیر عمد، مراسم قربانی اجرا کند و هیچ قربانی‌ای نمی‌توانست گناهان عمد را کفاره نماید. قربانی فقط می‌توانست علامت و شهادت نیاز انسان برای رسیدن به خدا باشد؛ ولی نمی‌توانست آن را برآورده سازد.

راه رسیدن انسان به خدا وقتی باز شد که پسر خدا آمد تا هم کاهن باشد و هم قربانی.

و این مثلی است برای زمان حاضر که به حسب آن، هدایا و قربانی‌ها را می‌گذرانند که قوت ندارد که عبادت‌کننده را از جهت ضمیر کامل گرداند [تطهیر دهد]؛ چون که اینها با چیزهای خوردنی و آشامیدنی و طهارات مختلفه، فقط فرایض جسدی است که تا زمان اصلاح [آمدن برّه] مقرر شده است؛ لیکن مسیح چون ظاهر شد تا رئیس کهنه نعمت‌های آینده باشد، به خیمه بزرگتر و کامل‌تر و ناساخته شده به دست، یعنی که از این خلقت نیست و نه به خون بزها و گوساله‌ها؛ بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیة ابدی را یافت.^۱

به عبارت دیگر، مراسم قربانی بزها و گوساله‌ها در معابد و پاشیده شدن خون قربانی بر اجسام و اجساد، تنها باعث طهارت ظاهری و موقتی می‌شود

۱. «انجیل»، رساله به عبرانیان، باب نهم، آیات ۹-۱۳.

که توسط کاهنان معبد به انجام می‌رسد.

حسب شریعت، بدون قربانی هیچ چیز طاهر نمی‌شود و آمرزشی اتفاق نمی‌افتد و طهارت حقیقی جان، در گرو قربانی شدن عیسی (علیه السلام) در محضر خدای پدر است، تا بدین وسیله، همه گناهان به یک‌باره محو شود.

و به حسب شریعت، تقریباً همه چیز به خون طاهر شود؛ لیکن خود ساویات [روحانیات، آسمانی‌ها] به قربانی‌های نیکوتر از اینها؛ زیرا مسیح به قدس ساخته شده به دست داخل نشد که مثال مکان حقیقی است؛ بلکه به خود آسمان؛ تا آنکه الآن در حضور خدا، به جهت ما ظاهر شود و نه آنکه جان خود را بارها قربانی کند؛ مانند آن رئیس کهنه که هر سال، با خون دیگری [بز و گوساله] به مکان اقدس داخل می‌شود؛ زیرا در این صورت، می‌بایست که او از بنیاد عالم بارها زحمت کشیده باشد؛ لیکن الآن یک مرتبه در اواخر عالم ظاهر شد تا به قربانی خود گناه را محو سازد... همچنین مسیح نیز چون یک بار قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید، بار دیگر بدون گناه برای کسانی که منتظر او می‌باشند، ظاهر خواهد شد، به جهت نجات.^۱

اشتیاق و آرزوی «بنی اسرائیل» برای آمدن ملکوت خدا، در قالب امید سلطنت شخصی بود که به سان پسر حقیقی داوود (علیه السلام)، حکومت مبارکی را در سراسر عالم بگستراند. این امید و آرزو در کتاب «اشعیا» باب یازدهم، به خوبی، به تصویر کشیده شده است.

۱. و نهالی از تنه یسی بیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت
و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت؛

۴. بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان

۱. «انجیل»، رساله به عبرانیان، باب نهم، آیات ۱۹-۲۸.

زمین، به راستی حکم خواهد نمود؛

۵. و کمر بند کمرش عدالت خواهد بود و کمر بند میانش امانت؛

۶. و گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با برغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم...

۱۰. و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه یسی به جهت علم قوم‌ها برپا خواهد شد و امت‌ها آن را خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود؛

۱۱. و در آن روز واقع خواهد گشت که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه قوم خویش را از «آشور» و «مصر» و «فتروس» و «حبش» و «عیلام» و «شنعار» و «حمات» و از جزیره‌های دریا باقی مانده باشند، باز آورد؛

۱۲. و به جهت امت‌ها؛ علمی برافراشته، رانده شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد و پراکندگان یهودا را از چهار طرف جهان فراهم خواهد آورد.^۱ اگرچه یهودیان، شوق ملکوت خداوند و نزول اجلال پادشاهی حقیقی را در دل زنده داشتند، اما آن زمان که عیسی مسیح علیه‌السلام ظهور کرد و برقراری حکومت را رد کرد و بشارت دهنده به پیامبر آخرالزمان، محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و برقراری حکومت جهانی منجی موعود توسط آخرین وصی آن پیامبر (از نسل اسماعیل علیه‌السلام) شد، او را رد کرده و مردودش دانستند.

بره خدا

بره خدا، یکی از القاب حضرت عیسی علیه‌السلام در «کتاب مقدس» است.

۱. «تورات»، کتاب اشعیای نبی، باب یازدهم، آیات ۱-۱۲.

رسم قربانی، از قدیمی‌ترین رسوم بشر و به نحو خاص، «بنی اسرائیل» بوده است. قربانی به جهت کفاره گناهان و آشتی قوم گناهکار به درگاه خداوند انجام می‌شد؛ هر چند گناهکاران بعد از قربانی، دیگر بار و دیگر بار به گناه روی می‌آوردند.

در هنگامه‌ای که بنی اسرائیل غرقه گناه بودند و با فاصله گرفتن از فرامین حضرت موسی (علیه السلام) و جمیع انبیاء و تحریف آیات «تورات» به فسق و فجور مبادرت می‌ورزیدند؛

یحیی تعمیددهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده و می‌گفت: توبه کنید؛ زیرا ملکوت آسمان نزدیک است؛ زیرا همین است آنکه اشعیای نبی از او خبر داده، می‌گوید: صدای نداکننده در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او را راست نمایید.^۱

در این حالات،

«اورشلیم» و تمام «یهودیه» و جمع حوالی «اردن» نزد او بیرون می‌آمدند و به گناهان خود اعتراف کرده، در [رود] اردن از وی تعمید می‌یافتند. پس چون بسیاری از فریسیان و صدوقیان را دید که به جهت تعمید وی می‌آیند، بدیشان گفت: ای افعی زادگان! که [چه کسی] شما را اعلام کرد که از غضب آینده بگریزید؟ اکنون ثمره شایسته توبه بیاورید... من شما را به آب، به جهت توبه تعمید می‌دهم؛ لیکن او که بعد از من می‌آید، از من تواناتر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم. او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.^۲

جناب یحیی بشارت دهنده به حضرت عیسی (علیه السلام) بود و کاهنان بدکار

۱. «عهد جدید»، انجیل متی، باب سوم، آیات ۱-۲.

۲. همان، آیات ۵-۱۲.

«اورشلیم» را از گناه و جفا بر حذر می‌داشت تا آنکه وقتی یحیی علیه السلام تعمید دهنده چشمش بر عیسی علیه السلام افتاد، فریاد برآورد:

اینک برّه خدا که گناه جهان را برمی‌دارد، این است آنکه من درباره او گفتم که مردی بعد از من می‌آید که پیش از من شده است؛ زیرا که بر من مقدم بود.^۱

آنگاه عیسی از «جلیل» به «اردن» نزد یحیی علیه السلام آمد تا از او تعمید یابد؛ اما یحیی او را منع نموده، گفت:

من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تو نزد من می‌آیی؟

عیسی علیه السلام در جواب وی گفت:

الآن بگذار؛ زیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال برسانیم.

پس او را وا گذاشت.^۲

جناب یحیی، فرزند زکریا علیه السلام از پیامبران «بنی‌اسرائیل» در نخستین قرن میلادی، بشارت دهنده به بعثت حضرت عیسی علیه السلام بود.

برّه خدا در آموزه‌های کلیسای مسیحی

کلیسای مسیحی در گذر از قرون و اعصار، به چهار جریان اصلی و چندین هزار فرقه انشعابی تقسیم گردید. «کاتولیسم»، «پروتستانتیسم»، «ارتدوکس» و «ارامنه»، چهار شاخه مسیحی جدا شده از مسیحیت اولیه بود که تا به امروز در اقصا نقاط جهان به فعالیت مذهبی خود مشغولند. مارتین لوتر آلمانی و جان کالون دو شخصیت بارز جریان مسیحیت

۱. انجیل یوحنا، باب اول، آیات ۲۹-۳۰.

۲. «عهد جدید»، انجیل متی، آیات ۱۴-۱۶.

پروتستانی‌اند که نقطه نظر خاص خود را درباره بره خدا اعلام می‌دارند. جان کالون^۱ (۱۵۰۹-۱۵۶۴م.) اصلاح‌طلب مذهبی و از رهبران سرشناس فرقه پروتستان، دیدگاه مسیح‌شناسانه مشابهی را درباره بره، به عنوان عامل خدا ارائه نمود. او استدلال می‌کند عیسی در محاکمه خود در دادگاه «پلاطس» [حاکم رومی یهودیه در بین سال‌های ۲۶ تا ۳۶ پس از میلاد] می‌توانست به طور موفقیت‌آمیزی برای اثبات بی‌گناهی خود استدلال کند؛ اما در عوض، به خاطر اطاعت از پدر، خود را تسلیم مصلوب شدن نمود؛ چرا که او نقش خود را به عنوان بره خدا می‌دانست.^۲

در مسیح‌شناسی جدید، ارتدوکس شرقی، سرژیوبلگا کویچ^۳ استدلال می‌کند که نقش عیسی (علیه السلام) به عنوان بره خدا توسط پدر، از پیش تعیین شده بود و حتی قبل از خلقت جهان، به عنوان نشانی از محبت و بدین طریق، پدر لازم می‌داند که پسر به عنوان عامل فرستاده شود تا بشریت را که با سقوط آدم تحقیر شده است، نجات دهد.^۴

در مسیح‌شناسی کاتولیک رومی، کارل رانر^۵ اضافه می‌کند که خون بره خدا و آبی که از پهلوی وی جاری شد، در کالواری [محلّی که عیسی را در آنجا مصلوب کردند] دارای ماهیت پاک‌کننده‌ای بوده است، مشابه آبی که در غسل تعمید به کار می‌رود. در این قیاس، خون بره، گناهان بشریت را در غسل تعمیدی دوباره پاک نموده است و آنها را از سقوط آدم نجات

1. Jean Calvin.

۲. محمد بخارائی (رفایی)، «بره خدا»، پژوهشکده باقرالعلوم؛ به نقل از Oliphant Old, Hughes, The Reding and Preeching of the Scriptures, 2002, P125.

3. Sergei Bulgakov.

۴. محمد بخارائی (رفائی)، «بره خدا»، به نقل از:

Bulgakov, sergei, ibid, page 129.

5. Karl Rahner.

بخشیده است.^۱

درمی‌یابیم که فرقه‌های مهمّ مسیحی، اعمّ از کاتولیسم، پروتستانتیسم و ارتدوکس، همگی به نحوی، عیسی مسیح (علیه‌السلام) را برّه خدا و فدیّه را سبب نجات، معرفی می‌کنند؛ به عبارتی، همگی بر این قول متفقند که نسل بشر به خاطر گناه آدم (علیه‌السلام) گناهکار شده و خداوند برای رهانیدن بشر از گناه، عیسی (علیه‌السلام) را فرستاد.

تا بر صلیب رود و کفّاره گناه آدم شود و بدین جهت، تنها آنان که به مرگ و رستاخیز عیسی (علیه‌السلام) ایمان آورند، نجات بدان‌ها تعلق خواهد گرفت.^۲ فدیّه [فِ دِ یَ] از ماده فدیّه یا فداء و در لغت، به معنای مال پرداختنی برای رهایی اسیر یا جبران عمل فوت شده است یا جریمه ارتکاب برخی محرّمات می‌باشد.

در اصطلاح فقها، مقصود از آن، مالی معین است که برای جبران عبادت فوت شده از روی عذر یا جبران خطا یا عقوبت برای ارتکاب بعضی محرّمات واجب شده است و نیز در عوض مالی که برای رهایی اسیر پرداخت می‌شود، اطلاق گردیده است.^۳

الهیات مسیحی، مرگ حضرت عیسی (علیه‌السلام) را فدیّه می‌خواند و در «انجیل مرقس» می‌آورد:

پسر انسان نیامده است تا مخدوم شود؛ بلکه تا خدمت کند و تا حال خود را فدای بسیاری کند.^۴

۱. محمّد بخارائی (رفائی)، «برّه خدا»، به نقل از

Rahner, Karl, Encyclopedia of theology: a concise Sacramentum mundi, 2004, page 74.

۲. «انجیل»، رساله اول پولس رسول به قرنتیان، باب اول، آیه ۳۰.

۳. دانش‌نامه حوزوی ویکی‌فقه، ذیل واژه، به نقل از «مجمع البحرین»، واژه فداء.

۴. «انجیل مرقس»، باب ۱۰، آیه ۴۵.

ریشه‌های این نگرش

این تفکر، از طریق پولس وارد اعتقادات مسیحیت شد. او که یهودی زاده اشرفی و از مخالفان سرسخت مسیحیت بود، به ادعای خودش بر اثر مکاشفهای که در آن، حضرت مسیح علیه السلام را دیده بود، به مسیحیت ایمان آورد. پولس معتقد بود که:

با گناه آدم انسان‌ها همه گناهکار شدند و بدین ترتیب، گناه و مرگ به جهان آمد. این گناه با زاد و ولد بین انسان‌ها اشاعه یافت و این جسم انسان است که عامل کسب و انتقال گناه است... عامل ورود گناه به جهان، آدم است. گناه او گناه شخص نیست؛ لذا نزد او باقی نمی ماند و به همه سرایت می کند؛ چرا که او با این گناه، جوهر انسان را فاسد کرد و بدین ترتیب، انسان تحت سلطه گناه درآمد. انسان به سبب سرپیچی آدم گناهکار شد و به دلیل تبعیت از آدم ثانی (عیسی مسیح) از گناه پاک می شود و جلال خدا را درک می کند

به وساطت یک آدم، گناه داخل جهان گردید.^۱

به نظر پولس اگر حضرت مسیح علیه السلام به صلیب کشیده نمی شد، جهان تحت سلطه گناه باقی می ماند و انسان هرگز راهی به نجات نداشت؛ لذا برای نجات انسان، باید یگانه پسر خدا قربانی می شد.

پوشیده نیست که اسلام، به هیچ وجه این آموزه انحرافی را نمی پذیرد و آن را مردود اعلام می دارد؛ چنان که عقل نیز منکر این دریافت انحرافی است.

از نظر اسلام، گناهی که فردی مرتکب می شود، به هیچ وجه به دیگری منتقل نشده و هر کس مسئول گناه خود است و هر شخص می بایست

۱. «عهد جدید»، رساله پولس رسول به رومیان، باب ۲، آیه ۱۲ و باب ۶.

خودش پاسخ‌گوی عمل خودش باشد و اینکه دیگرانی در اثر گناه سایرین مبتلای رنج و مشقت شوند، هرگز با عدالت خداوندی سازگار نیست. ضمن آنکه باب توبه نیز گشوده است و هر کس می‌تواند از مسیر توبه و استغفار تطهیر شده و حتی سیئاتش به حسنات مبدل شود.

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»^۱

مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند، پس خداوند بدی‌های ایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند و خداوند همواره آمرزنده و مهربان است.»

مکاشفات رحمانی و برداشتهای شیطانی

۱. مکاشفه اول: بره مهرها را می گشاید

بره، طومار ممهور شده به هفت مهر را به دست گرفته و شروع به گشودن مهرها می کند و در اثر باز شدن هر یک از مهرها، سلسله‌ای از وقایع در جلو چشمان جناب یوحنا جلوه می کند و بدین ترتیب، او بر مجموعه وقایع فراروی بشر تا به ظهور حضرت مسیح علیه السلام آگاهی پیدا می کند.

در باب ششم از «مکاشفه یوحنا»، با گشوده شدن پی در پی مهرها و آشکار شدن مسلسل هفت بلا، خواننده، خود را مواجه با رخدادهایی در آینده می بیند و چنین می نماید که این رخدادها حتمی الوقوع هستند و گریزناپذیر و لذا برای فرد مؤمن به این مکاشفات، چاره‌ای جز این نمی ماند که سعی در تطبیق شرایط تاریخی عصر خودش با نمادهای ارائه شده در مکاشفه کند و موقعیت خودش را کشف نماید و منتظر روزی شود که با برملا شدن راز هفتمین مهر و در آخرالزمان، مسیح ظهور کرده و پیروزی هزارساله را از آن مؤمنان بنی اسرائیل کند.

۱. با گشوده شدن مهر اول، سواری نشسته بر اسبی سفید، با کمانی در

دست و تاجی بر سر، نبردهایی سخت را می آغازد تا خود پیروز شده و

فاتح جنگ باشد؛ (نبرد)

۲. آنگاه که بره مهر دوم را می‌گشاید، اسبی سرخ پدیدار می‌شود و سواری شمشیر به دست، همه صلح و سلامتی را از زمین برداشته و به جای آن، هرج و مرج ایجاد می‌کند و جنگ و خونریزی در همه جا آغاز می‌شود؛ (ناآرامی)

۳. چون مهر سوم گشوده می‌شود، یوحنا، سواری ترازو به دست را می‌نگرد که بر اسبی سیاه نشسته و صدایی را می‌شنود که اعلام می‌کند یک قرص نان گندم با یک کیلو آرد و جو به قسمت مزد روزانه یک کارگر باشد؛ (قحطی)

۴. مهر چهارم که گشوده می‌شود، اسب رنگ پریده‌ای آشکار می‌شود که سوارش «مرگ» نام داشت و به دنبال او، اسب دیگری می‌آمد که سوارش «دنیای مردگان» بود. به آن دو اختیار و قدرت داده شد تا یک چهارم زمین را به وسیله جنگ، قحطی، بیماری و جانوران وحشی نابود کنند؛ (مرگ)

۵. وقتی که مهر پنجم گشوده شد، قربانگاهی ظاهر شد. زیر قربانگاه، روح‌های کسانی دیده شد که برای موعظه کلام خدا و شهادت راستین خود شهید شدند. ایشان با صدایی بلند به خداوند می‌گفتند:

ای خداوند پاک و حق! تا به کی بر ساکنان زمین داوری نمی‌کنی و انتقام خون ما را از آنان نمی‌گیری؟ سپس به هر یک از ایشان ردایی سفید دادند و گفتند که کمی دیگر نیز استراحت کنند تا هم قطارانشان که باید مانند ایشان به خاطر خدمت به عیسی مسیح شهید گردند، به جمع آنان بپیوندند؛ (فریاد شهدا برای دادرسی)

۶. آنگاه که «بره» مهر ششم را گشود، ناگهان زلزله شدیدی رخ داد و خورشید مانند پارچه‌ای سیاه، تیره و تار گشت و ماه به رنگ خون

در آمد. ستارگان آسمان بر زمین می‌ریزند، آسمان به مانند طوماری درهم پیچیده می‌شود. تمام کوه‌ها و جزیره‌ها، تکان خورده از جای خود منتقل می‌شوند. پادشاهان زمین و رهبران جهان، فرمانداران و ثروتمندان، کوچک و بزرگ، برده و آزاد، همه خود را در غارها و زیرتخته سنگ‌ها پنهان می‌کنند. روز عظیم خشم فرا می‌رسد؛ (غضب خداوند)

۷. با گشوده شدن مهر هفتم، یوحنا می‌بیند که چهار فرشته ایستاده بر چهار گوشه زمین، نمی‌گذارند بادهای چهارگانه بر زمین بوزد... فرشته‌ای دیگر ظاهر شده از مشرق و مهر بزرگ خدای زنده را می‌آورد و مهر خدا را به پیشانی بندگان او می‌زند. تعداد کسانی که از تمام قبیله‌های بنی اسرائیل مهر می‌شوند، یکصد و چهل و چهار هزار نفرند. از هر قبیله (اسباط) دوازده هزار نفر. (مهر شدن بندگان خدا)

پس از آن، یوحنا نظاره می‌کند که گروه بزرگی از تمام ملت‌ها، قبیله‌ها، نژادها و زبان‌ها در پیشگاه تخت و در برابر بره ایستاده‌اند، تعداد ایشان چنان زیاد بود که امکان شمارش وجود نداشت. ایشان لباسی سفید بر تن داشتند و در دستشان، شاخه‌های نخل دیده می‌شد. آنان همگی با صدای بلند می‌گفتند: نجات ما از جانب خدای ما که بر تخت نشسته و از جانب بره است.

تمامی فرشتگان گردآگرد تخت فراهم آمده، سجده کرده و خدا را پرستش می‌کنند.

آنگاه یکی از بیست و چهار رهبر به یوحنا رو کرده می‌گوید: آیا می‌دانی این سفیدپوشان چه کسانی‌اند؟ جواب می‌دهد:

ای سرور! شما می‌دانید!

جواب می‌شنود: اینها همان کسانی هستند که از عذاب سخت، بیرون

آمده‌اند. ایشان لباس‌های خود را با خون بره شسته و سفید کرده‌اند. به همین جهت، اکنون در حضور تخت خدا هستند و او را شبانه روز در عبادتگاه او خدمت می‌کنند... آنان از این پس، از گرسنگی و تشنگی و گرمای سوزان نيمروز در امان خواهند بود؛ زیرا بره که پیش تخت ایستاده است و ایشان را خوراک داده، چوپان آنان خواهد بود و ایشان را به چشمه‌های آب حیات، هدایت خواهد کرد و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد نمود.^۱

رؤیای یوحنا به همین جا ختم نمی‌شود. ضمن آنکه نمی‌توان به طور قاطع، براساس مکاشفات موجود، خط زمانی دقیقی را برای وقایع ترسیم کرد و ترتیب وقایع کشف شده بر جناب یوحنا را با وقایع و حوادث واقعی در عرصه تاریخ تطبیق داد.

بدین سبب، همواره میدان برای ارائه تفاسیر مختلف و تطابق نه چندان صحیح و صادقانه، باز و گسترده است و قطعاً این تفاسیر می‌تواند مطابق تمایلات جریاناتی خاص و قدرت‌طلب که به دنبال مشروعیت بخشیدن به اعمال خود هستند، جهت داده شود.

به جز این، در سرتاسر مکاشفات، سوگیری خاصی مطابق خاستگاه گروهی خاص از بنی‌اسرائیل قابل شناسایی است؛ چنان که در اولین مکاشفه و واسپس گشوده شدن مهرهای پی‌درپی، خداوندگار هستی، مهر مقبولیت تام را بر پیشانی یکصد و چهل و چهارهزار نفر از برگزیدگان اسباط دوازده‌گانه «بنی‌اسرائیل» می‌زند. گویی ما بقی خلق روزگار، ملعون شدگان محکوم در جهنم سوزانند.

۱. خلاصه این متن از ترجمه تفسیر «انجیل»، از ابواب ششم و هفتم مکاشفه یوحنا.

۲. مکاشفه دوم: رؤیای هفت شیپور

باب‌های هشتم و نهم از مکاشفات، اختصاص به رؤیای معروف به «هفت شیپور» دارد.

آیه اول، یعنی، و چون مهر هفتم را گشود، خاموشی قریب به نیم ساعت در آسمان واقع شد^۱، ارتباط و اتصال این رؤیا را با رؤیا و مکاشفه قبلی نشان می‌دهد؛ زیرا واقعه‌ای را برملا می‌سازد که پس از گشوده شدن هفتمین مهر از طومار رؤیای اول رخ می‌دهد.

از کنار قربانگاه [معبد]، فرشته‌ای آتشدانی مملو از آتش را به سوی زمین پرتاب می‌کند که در اثر آن، رعد و برق و زلزله حادث می‌شود. هفت فرشته ظاهر شده و در شیپورهایی که در دست دارند، می‌دمند و پس از هر نواخت، سلسله‌ای از حوادث و رخدادهای تلخ و ترسناک، زمین را در خود گرفته و نیست و نابود می‌کند.

یک سوم زمین و درخت و سبزه می‌سوزد؛ یک سوم کشتی‌ها در تمام دریاها غرق شده و یک سوم ماهی‌ها می‌میرند. یک سوم آب‌ها تلخ می‌شود. یک سوم خورشید و ماه و ستارگان، سیاه و تاریک می‌شوند و سرانجام، از میانه چاهی عمیق، دودی برخاسته و هوا و آفتاب را تیره و تاریک می‌سازد و ملخ‌هایی که چون عقاب‌ها نیش می‌زنند، بی آنکه اذن آسیب رساندن به کسانی را داشته باشند که در رؤیای قبلی، بر پیشانی‌هایشان مهر قبولی خدا خورده بود.

با این‌همه، کسانی که از بلایا جان سلام به در برده بودند، حاضر به پرستش خداوند نبوده و به پرستش شیطان و بت‌های طلایی و نقره‌ای

۱. «مکاشفات یوحنا»، باب ۸، آیه ۱.

مشغول بودند و از جادوگری و قتل و دزدی و زنا دست برنمی‌داشتند.^۱ با دمیده شدن شیپور هفتم، سلطنت جهان از آن مسیح شده و او تا ابد، مجال داوری مردگان و داد و دهش به پیامبران و خدمت‌گزاران می‌یابد. و فرشته‌ای بنواخت که ناگاه صداهای بلند در آسمان واقع شد که می‌گفتند سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد و تا ابدالآباد، حکمرانی خواهد کرد.^۲

۳. مکاشفه سوم: رؤیای هفت بلای آخر و واقعه آرمگدون

مکاشفه هفت بلای آخر در باب پانزدهم، یکی از بحث برانگیزترین باب از مکاشفه یوحناست که عمدتاً درباره حوادث آخرین فصل از حیات بشر بر زمین، یعنی آخرالزمان گفت‌وگو می‌کند. آنچه درباره واقعه آرمگدون بر سر زبان‌ها افتاده، برداشت شده از آیه ۱۶ از همین باب است.

و علامت دیگر عظیم و عجیبی در آسمان دیدم، یعنی هفت فرشته (ای) که هفت بلایی دارند که آخرین هستند؛ زیرا که با آنها، غضب الهی به انجام رسیده است.^۳

... هفت فرشته با هفت پیاله زرین، مملو از غضب الهی، مهیا می‌شوند. از حضور خداوند بیرون آمده و به قصد خالی کردن آن هفت پیاله مرگ و نیستی بر زمین، زمینه‌های پاک‌سازی زمین را فراهم کرده و مردمان را مجازات کنند.

۱. جام زخم‌های وحشتناک بر بدن پرستش‌کنندگان جانور خبیث؛

۱. تلخیص از ابواب ۹ و ۸ مکاشفات.

۲. «مکاشفه یوحنا»، باب ۱۱، آیه ۱۵.

۳. «مکاشفه یوحنا»، باب پانزدهم، آیه اول.

۲. جام مرگ دریاها و جانوران دریایی؛
 ۳. جام رودخانه‌ها و چشمه‌های پر خون (سزاوار مردمان خون‌ریز)؛
 ۴. جام حرارت سوزان، سوزنده کافران؛
 ۵. جام بلای تاریک بر جانور خبیث و پیروانش؛
 ۶. جام خشک‌کننده فرات و جمع شدن لشکرهای جهان در «حارمجدون»؛
 ۷. جام خرابی‌های بسیار از هوا و نابودی همگانی.
- به عبارتی، این همه مقدمه‌ای است برای جنگ بزرگ و عظیم خداوند و نزول اجلال عیسی مسیح علیه السلام.
- و ششمین پیاله خود را بر نهر عظیم فرات ریخته و آبش خشکید تا راه پادشاهانی که از مشرق آفتاب می‌آیند، مهیا شود.
- و دیدم که از دهان اژدها و از دهان وحش و از دهان نبی کاذب، سه روح خبیث، چون وزغ‌ها بیرون می‌آیند.
- زیرا که آنها ارواح دیوها هستند که معجزات ظاهر می‌سازند و بر پادشاهان تمام ربع مسکون خروج می‌کنند تا ایشان را برای جنگ آن روز عظیم خدای قادر مطلق فراهم آورند.
- اینک چون دزد می‌آیم. خوشا به حال کسی که بیدار شده رخت خود را نگاه دارد! مبادا عریان راه رود و رسوایی او را ببیند.
- و ایشان را به موضعی که آن را در عبرانی حارمجدون می‌خوانند، فراهم آوردند.
- و هفتمین پیاله خود را بر هوا ریخت و آوازی بلند از میان قدس آسمان از تخت به در آمده و گفت که تمام شد.^۱

۱. «مکاشفات یوحنا»، باب شانزدهم، آیات ۱۲-۱۸.

۴. مکاشفه چهارم: کلمه خدا سوار بر اسب سفید

و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفید که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل، داوری و جنگ می‌نماید و چشمانش چون شعله آتش و بر سرش، افسرهای بسیار و اسمی مرقوم دارد که جز خودش هیچ‌کس آن را نمی‌داند و جامه خون‌آلود در بر دارد و نام او را کلمه خدا می‌خوانند...^۱ و آنگاه دیدم که آن جاندار خبیث، حکومت‌های جهان و لشکریان آنها را گرد آورد تا با آن اسب‌سوار و لشکر او بجنگد...

بحران‌های فراگیر و سختی که در آسمان و زمین ظاهر می‌شود، «بابل» را به دلیل آلودگی به گناهان بزرگ در خود فرو برده و نیست و نابودش می‌سازد و در میانه رویارویی دو جبهه شرّ و خیر، «کلمه خدا» با اسبی سفید ظاهر گشته و جمله لشکریان شرّ و شرارت را از دم تیغ می‌گذارند. و دیدم فرشته‌ای را که از آسمان نازل می‌شود و کلید هاویه را دارد و زنجیری بزرگ بر دست وی است و اژدها، یعنی مار قدیمی را که ابلیس و شیطان می‌باشد، گرفتار کرده او را تا مدت هزار سال در بند نهاد و او را به هاویه انداخت و در را بر او بسته، مهر کرد تا امت‌ها را دیگر گمراه نکند تا مدت هزار سال به انجام رسد و بعد از آن، می‌باید اندکی خلاصی یابد. و تخت‌ها دیدم و بر آنها نشستند و به ایشان حکومت داده شد و دیدم نفوس آنانی را که به جهت شهادت عیسی (علیه السلام) و کلام خدا سربریده شدند و آنانی را که وحش و صورتش را پرستش نکردند و نشان او را بر پیشانی و دست خود نپذیرفتند که زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند و سایر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید. این است قیامت اول...^۲

۱. «مکاشفات یوحنا»، باب نوزدهم، آیات ۱۱-۱۹.

۲. «مکاشفه یوحنا»، باب ۲۰، آیات ۱-۶.

گشادگی میدان برداشت‌های سوء

به دلایل مختلف، از این متون مکاشفه‌ای آخرالزمانی، نمی‌توان به ضرس قاطع دفاع و آن را مصدر شناسایی واقعی رخدادهای پیش رو و منشأ تصمیم‌سازی دانست؛ از جمله آنکه:

۱. قرون بسیاری از عمر این مکاشفات گذشته است؛
۲. مکاشفات در طی قرون دست به دست شده و دخل و تصرف در آنها صورت گرفته است؛
۳. ادبیات رمزی جاری در این آثار، امکان تفسیرپذیری بسیار دارد؛
۴. ترجمه چندباره از زبانی به زبان دیگر، در زمره دلایل اقامه شده در این باره‌اند.

لذا نمی‌توان به حقیقت پی برد که تا چه میزان، متن حاضر منطبق با رؤیای جناب یوحنا و مکاشفه ایشان است.

شایان ذکر است مکاشفات اتفاق افتاده و یاد شده در متن موجود، تاریخ بلندی از عصر حضرت مسیح علیه السلام تا آخرالزمان و برقراری حکومت جهانی حضرت مسیح علیه السلام را شامل می‌شود.

«مکاشفات یوحنا» آکنده از نمادها، تمثیل‌ها و مضامین پیچیده است. از این‌رو، در میان عبارات متشابه و موجز متن، مجال ارائه تفاسیر مختلف را فراهم می‌آید.

البته آنچه نویسندگان مکاشفات، همچون یوحنا را وادار به استفاده از زبان نمادین در بیان مشاهداتش کرده است، صرف نظر از وجود معاندان و کج‌اندیشان در هر دور و زمان، ناتوانی انسان در توصیف معانی بلند معرفتی و گفت‌وگو از خداوند و جایگاه و مقام قدیسان است؛ موقعیت‌هایی که توانایی‌های جسمی و عقلی بشر برای راه یافتن به ساحت‌های آن، کافی

نیست.

در میان عرفای مسلمان نیز کم نیستند مردانی که به ناگزیر، همه دریافت‌های خود را با زبانی نمادین و استعاری و در قالب شاعرانه‌ها بیان کرده‌اند.

مکاشفات یوحنا، صحنه فراخ و وسیعی است از رویارویی خدا و شیطان، نیروهای خیر و شر و بدین سبب، وی برای هر یک از مصادیق و نیروها و شخصیت‌های مقدس و نامقدس، نمادی در کار وارد آورده است.

هفت رؤیا، هفت مهر، هفت شیپور، هفت چراغدان، چهار حیوان، شیر، بره، عقاب، گوساله، اسب زرد، اسب آتشگون با هفت سر و ده شاخ و... تنها نمونه‌هایی از نمادهای به کار گرفته شده در ۲۲ باب این بخش از عهد جدید است.

برای نمونه، به این عبارات توجه کنید:

و دیدم چون بره یکی از آن هفت مهر را گشود و شنیدم یکی از آن چهار حیوان به صدایی مثل رعد می‌گوید: بیا و ببین! و دیدم ناگاه اسبی سفید که سوارش کمانی دارد و تاجی بدو داده شده و بیرون آمد غلبه‌کننده و تا غلبه نماید.^۱

دسته‌ای از مفسران برای رمزگشایی از این نمادها، به میان مجموعه آموزه‌های مذهبی یا منابع تاریخی رفته و حتی به سایر آیات مندرج در «کتاب مقدس» مراجعه کرده و سعی در تفسیر این آیات کرده‌اند و دسته‌ای دیگر دست به دامان مفاهیمی خارج از جغرافیای کتاب مقدس شده‌اند تا شاید پرده از مضامین رمزآلود آن بردارند.

۱. «عهد جدید»، «مکاشفات یوحنا»، باب ششم، آیات ۱ و ۲.

فصل ششم:
هزاره‌گرایی

منشاء هزاره‌گرایی^۱

موعودگرایی و منجی‌گرایی در الهیات مسیحی، پیوند شگفتی با موضوع و مفهوم «هزاره‌گرایی» دارد. یوحنا، در باب بیستم از مکاشفه خود، حکومت یک‌هزارساله عیسی مسیح علیه السلام بر روی زمین را پیش‌بینی می‌کند. بسیاری از پژوهشگران دو منبع اصلی برای هزاره‌گرایی بیان می‌کنند: «سنن ایران شهری مندرج در دین زرتشت» و «یهودیت باستانی» عده‌ای معتقدند قدیمی‌ترین آثار را در این موضوع باید در دین زرتشت جست‌وجو کرد و حتی وجود این عقیده در یهود را تحت نفوذ پارسیان می‌دانند.

در دین زرتشتی دوره ساسانی، آفرینش جهان در دوازده هزار سال انجام می‌گیرد. این دوازده هزار سال، خود به چهار دوره سه هزار ساله تقسیم می‌شود و سرانجام با پایان هزاره دوازدهم، سوشیانس (منعم و نیکوکار) ظهور می‌کند و اهریمن و دیوان را شکست نهایی می‌دهد و فرشگرد جهان صورت می‌پذیرد.^۲

1. Millennialism.

۲. صادق‌نیا، مه‌راب و توسلی‌خواه، سعید، «هزاره‌گرایی، رویکردها و گونه‌ها»، فصل‌نامه

انعکاس این باور را در آخرین سال‌های قرن بیستم و بحران مشهور Y2K (سال ۲۰۰۰) در جوامع غربی شاهد بودیم.

در ادبیات مکاشف‌های یوحنا، چنان‌که ملاحظه کردیم، جناب عیسی مسیح علیه‌السلام در هیئت یک جنگاور، سوار بر اسبی سفید آشکار شده و بر ابلیس فائق می‌آید و با در بند شدن ابلیس، ملکوت خدا را پدید آورده و برای مدت یک‌هزار سال حکم می‌راند. در آن عصر، قدیسانی که در ایمان ثابت مانده باشند، از خاک برخاسته و به کهنات می‌پردازند.

در پایان این هزاره، دیگر بار ابلیس برای مدت کوتاهی از بند آزاد می‌شود؛ اما سرانجام کشته می‌شود تا رستاخیز مردگان فراهم شود.

و چون هزار سال به انجام رسد، شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت تا بیرون رود و امت‌هایی را که در چهار زاویه جهانند، یعنی یا جوج و مأجوج را گمراه کند و ایشان را به جهت جنگ فراهم آورد که عدد ایشان چون ریگ دریاست و بر عرصه جهان برآمده، لشکرگاه مقدسین و شهر محبوب را محاصره کنند.

پس آتش از جانب خدا از آسمان فروریخته، ایشان را بلعید و ابلیس که ایشان را گمراه می‌کند، به دریاچه آتش و کبریت انداخته شد. جایی که وحش و نبی کاذب هستند و ایشان تا ابد آلاباد شبانه روز عذاب خواهند کشید.^۱

انتظار موعود، شماره ۵۲.

۱. «مکاشفه یوحنا»، باب ۲۰، آیات ۷-۱۱.

هزاره‌گرایی در سنت‌های باستانی

هزاره‌گرایی اعتقاد به پایان نظام کنونی جهان و پدیدار شدن جهانی نو و در نهایت خوبی و هماهنگی عادلانه از شاخصه‌های بسیاری از سنت‌های مذهبی عهد کهن است که به نحو خاص در بستر آموزه‌های مسیحی رشد و نمو داشته است.

در «عهد جدید»، شش بار به این موضوع اشاره شده است و در مکاشفه یوحنا، باب بیستم، به حکومت هزارساله عیسی مسیح (علیه السلام) بر روی زمین اشاره مستقیم شده است. (چنان که پیش‌تر ذکر آن رفت).

در متون یهودی «آپوکریفایی»^۱ که ضمیمه‌های قانونی «کتاب مقدس»

۱. آپوکریفا (Apocrypha) به معنای پوشیده، کاذب و مشکوک است و اصطلاحاً به کتاب‌هایی گفته می‌شود که تحت نام قانون ثانی یا همان آپوکریفا گردآوری شده و تاریخ تألیف و گونه‌های مختلفی دارد و تعلق آنها به «قانون کتاب‌های مقدس» طی قرون و اعصار مورد بحث بوده است. («کتاب‌هایی از عهد عتیق، بر اساس کتاب مقدس اورشلیم»، ترجمه پیروز سیار، تهران، نشر نی، چاپ چهارم، ۱۳۸۴، ص ۴۹).

مسیحیان نخستین در امپراتوری «روم»، نسخه قانون ثانی (عهد عتیق با همه منضماتش) را به طور کامل استفاده می‌کردند و تا امروز نیز کلیساهای کاتولیک و ارتدوکس به آن وفادار مانده‌اند؛ اما در قرن شانزدهم، عصر نهضت اصلاح دینی، پروتستان‌ها آپوکریفا را کنار گذاشته و نسخه یهودی عهد عتیق را که مشتمل بر ۳۹ کتاب بود، پذیرفتند. (میشل، توماس، «کلام مسیحی»، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات ادیان، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۲۵).

و «عهد قدیم» هستند، دوره حکومت مسیحا را با رقم‌های مختلفی ذکر کرده‌اند که از جمله آنها، حکومت هزار ساله است؛ مثلاً در کتاب دوم «اخنوخ» (۱: ۳۳) و کتاب «یوبیلیس» (۲۳: ۲۷) این رقم هزار سال ذکر شده است.

علت آنکه رقم هزار سال در برخی متون «کتاب مقدس» ذکر شده، تأویلی می‌باشد که از هفته اول خلقت و روزهای آن، به مثابه روزهای خداوند شده است. براساس این تأویل، شش روز آفرینش زمین و آسمان، هر روز معادل هزار سال و روز آخر که روز هفتم و فراغت از آفرینش بوده نیز هزار سال تاریخ جهان محسوب می‌شود. به همین قیاس، «روز خداوند» که روز نجات محسوب شده است، هزار سال تصور می‌شود.

پیش‌گویی‌های کتاب مقدس، بر امتداد دیانت مسیحی و غالب آمدن آن بر همه عالم و همه دشمنان و منکران تأکید می‌کند و این مدت تا یکهزار سال تداوم خواهد داشت. آیات باب بیستم از مکاشفه یوحنا بر این موضوع تأکید دارد.

در «تاریخ کلام مسیحی»، تلاش بسیاری برای تفسیر آیات باب بیستم (اول تا دهم) و معنای هزاره صورت گرفته است.

حاصل این مطالعات سبب بروز سه نظریه در این باره شده است.

استیون سائزر، پاپ اعظم کلیسای «ویرجینیا» و رئیس «انجمن بین‌المللی کتاب مقدس» در «انگلیس»، می‌نویسد:

در تاریخ الهیات مسیحی، تعمق راجع به تفسیر آیات ۱ تا ۱۰ از باب ۲۰ مکاشفه یوحنا و معنای هزاره موجب شده است تا متألهان سه گزینه را پیشنهاد کنند:

۱. پسا هزاره‌گرایی؛^۱

قائل به دوره هزار ساله واقعی یا رمزی است که در طول آن، کلیسا قبل از بازگشت مسیح بر بدی فائق می‌آید؛

۲. پیشا هزاره‌گرایی؛^۲

قائل است که مسیح برای نجات کلیسا از شرارت برمی‌گردد و بعد از آن، هزار سال بر زمین حکومت خواهد کرد؛

۳. غیر هزاره‌گرایی؛^۳

قائل است که مفهوم هزاره، نمادین یا قبلاً محقق شده است و به ملکوت اشاره دارد؛ جایی که ارواح درگذشتگان، همراه با مسیح سلطنت می‌کنند.^۴

طی دو هزار سال اخیر، اشکال مختلف رویکرد هزاره‌گرایی، با تأمل درباره «کتاب مقدس» و پیش‌گویی‌های یوحنا در جهان مسیحی شکل گرفته است و ضمن آن، با توجه به مجموعه‌ای از رخداد‌های تاریخی، مصداق‌سازی‌های گوناگونی برای شخصیت‌های عنوان شده در پیش‌گویی‌ها صورت گرفته؛ به طور خاص، در هر دوره، درباره شخص «ضد مسیح»، مصداق‌سازی‌ها از شخصیت‌های تاریخی اتفاق افتاده است.

آنچه که از معنی و مفهوم «هزاره‌گرایی» نزد هزاره‌گرایان دریافت می‌شود، این است که پایان یافتن نظام کنونی جهان و پدیدار شدن حکومتی در غایت خوبی، هماهنگی و عدالت، در سایه حضور منجی موعود، بر اساس آموزه‌های کتاب مقدس، با وقوع رخداد‌های آخرالزمانی و بازگشت دوباره مسیح برای نجات‌بخشی، طی فرآیندی و در چند مرحله اتفاق می‌افتد.

1. Postmillennialism.

2. Premillennialism.

3. Amillennialism.

۴. سایرز، استیون، «صهیونیسم مسیحی»، ترجمه حمید بخشنده و قدسیه جوانمرد، نشر طه، چاپ اول، ۱۳۸۶، ص ۶۸.

مراحل رخدادهای آخرالزمانی و بازگشت مسیح علیه السلام

موعودگرایی، به هر صورت و در هر یک از سنت‌های مذهبی، اعم از مسیحی یا اسلامی، به دور از تظاهر بیرونی نبوده و اگر چه از سوی پژوهشگران، گونه‌شناسی‌های مختلفی صورت گرفته و طبقه‌بندی‌هایی ارائه شده است، اما به طور کلی، همواره دسته‌ای خاص از موعودگرایان، با قائل شدن نقشی برای خود در تدارک مقدمات لازم ظهور و امید به حضور عینی در خیل منجی موعود، سعی در ارائه تعریفی خاص از زندگی و بودن کرده و نظام‌نامه ویژه‌ای را برای زندگی و سیر و سلوک مادی و معنوی وضع کرده‌اند و به عبارتی، دارای رویکردی فعال در این عرصه‌اند؛ اما دسته دوم از موعودگرایان، با حفظ همه باور خود درباره سرانجام تاریخ و ظهور منجی موعود در آخرالزمان، با دوردست دیدن واقعه، برای خود نقشی قائل نبوده و حیات روزمره خود را ادامه داده‌اند و با اتخاذ روش قرین با سکون و بی‌تحركی، رویکردی منفعل در این عرصه دارند.

گروه اول، مبارزه‌جو، پرتحرک و دربردارنده برنامه‌ای برای تسریع در امر ظهور و زمینه‌سازی واقعه‌اند؛ اما گروه دوم خود را شناور بر پهنه رخدادهای اجتماعی، سیاسی در حوزه‌های مختلف فرهنگی و تمدنی رها کرده‌اند.

در جهان مسیحی و اسلامی، طی همهٔ قرون گذشته، شاهد جنبش‌های سیاسی، اجتماعی بسیاری با رویکرد به موضوع موعودگرایی و منجی‌گرایی بوده‌ایم. کم نیستند انقلابیونی که حرکت‌های اجتماعی خود را از مبانی مذهبی موعودگرا اخذ کرده‌اند.

آنچه مسلم است، هر دو گروه، موعود منجی را امر حقیقی و غیرقابل انکار می‌شناسند که در آینده، مجال حضور و ظهور می‌یابد. دیگر آنکه وضع وعده داده شده و حتمی‌الوقوع، از لحاظ کمی و کیفی با وضع موجود متفاوت خواهد بود؛ اما گروه فعال برای خود سهمی و نقشی در وقوع امر قائلند؛ بلکه گاه خط زمانی و تقویم خاصی را نیز وضع کرده و سعی خود را مصروف سیر و زندگی، بر آن ریل و خط زمانی تعریف‌شده می‌دارند.

در حوزه فرهنگ اسلامی و جهان اسلام نیز طی هزار و اندی سال گذشته، شاهد حضور و عمل هر دو گروه در جوامع مسلمان‌نشین بوده و هستیم.

براساس آموزه‌های «کتاب مقدس»، بازگشت مسیح برای نجات بخشی، در چند مرحله^۱ اتفاق می‌افتد:

۱. بازگشت اولیة مسیح یا آمدن مسیح به آسمان

این مرحله شامل ربودن مؤمنان کلیسای مسیحی و صعود آنان به آسمان است. در یک چشم بر هم زدن، به صورت ناگهانی و بدون آگاهی قبلی، عیسی مسیح (علیه السلام)، آنهایی را که آمادهٔ بازگشت او هستند، می‌رباید و به

۱. در تقسیم بندی سه دوره‌ای پیش رو، به مقالهٔ پژوهشگر ارجمند جناب آقای جواد قاسمی قمی، «مبانی هزاره‌گرایی در مسیحیت»، منتشر شده در نشریهٔ پژوهشی مهدوی، شمارهٔ ۲۰ نظر داشته‌ام. امید که همواره موفق باشند.

آسمان می‌برد. پولس رسول در این باره می‌گوید:

همانا به شما سرّی می‌گوییم که همه نخواهیم خوابید؛ لیکن همه متبدّل خواهیم شد، در لحظه‌ای و طرفه‌العینی، به جهت نواختن صور اخیر؛ زیرا کرنا صدا خواهد داد و مردگان بی فساد برخوانند خاست و ما مقبول خواهیم شد.^۱

اما وطن ما در آسمان است که از آنجا نجات دهند، یعنی عیسی مسیح خداوند را انتظار می‌کشیم که شکل جسم ذلیل ما را تبدیل خواهد نمود تا به صورت جسم مجید او مصوّر شود.^۲

البته هدف از این ملاقات در آسمان، دادرسی مؤمنان و پاداش دادن و نجات آنان است.^۳

۲. دوران مصیبت عظیم

پس از مرحله اول ظهور مسیح (علیه السلام) و پیش از مرحله دوم آن، دوران مصیبت بسیار شدیدی پیش‌گویی شده است. در این دوره که بنابر برخی اشاره‌ها

هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدّست مقرر می‌باشد تا تقصیرهای آنها تمام شود و گناهان آنها به انجام رسد و کفّاره به جهت عصیان کرده شود...^۴

هنگام پیدایش امت‌ها تا آن روز، همانندی نداشته است و چنان زمان

۱. «عهد جدید»، رساله اول پولس رسول به قرنتیان، باب ۱۵، آیات ۵۱-۵۲.

۲. همان، باب ۳، آیات ۲۰-۲۱.

۳. همان، انجیل لوقا، باب ۱۹، آیات ۱۱-۲۷.

۴. «عهد عتیق»، کتاب دانیال، باب ۹، آیه ۲۴.

تنگی خواهد شد که از حینی که امتی به وجود آمده است تا امروز نبوده...^۱
هنری تیسن با استفاده از آموزه‌های «کتاب مقدس»، این دوران را چنین
ترسیم می‌کند:

وقتی کلیسا ربوده شود، دیگر نمک و نور در جهان نخواهد بود. مدت
کوتاهی پس از ربوده شدن کلیسا، تا زمانی که مردم به سوی خداوند
بازگشت نکرده‌اند، بر روی زمین هیچ موجود نجات یافته‌ای وجود
نخواهد داشت. روح القدس، خدمت بازدارنده خود را از جهان برخواهد
داشت. در آن زمان، فساد و ظلمت به سرعت، زیاد خواهد شد. گناه
همه جا را فرا خواهد گرفت و مرد بی‌دین ظهور خواهد کرد. شیطان و
فرشتگانش بر روی زمین، قدرت زیادی خواهند داشت؛ ولی آمدن مسیح،
مانعی را که در راه اشاعه بی‌دینی و برنامه‌های آخرالزمان وجود داشت،
از میان خواهد برد.^۲

۳. بازگشت ثانویه مسیح و سلطنت هزارساله او بر زمین

بنابر آموزه‌های کتاب مقدس، هنگامی که سال‌های مصیبت بی‌سابقه به
پایان خود نزدیک شود،

روح‌هایی از دهان اژدها، از دهان وحش و از دهان نبی کاذب بیرون
می‌آیند و بر حاکمان مناطق مسکونی زمین خروج می‌کنند تا ایشان را
برای جنگ عظیم در «هرمجدون» یا «آرمگدون» فراهم آورند و ایشان
را به موضعی که آن را در عبرانی حارمجدون می‌خوانند، فراهم آورند.^۳

۱. همان، باب ۱۲، آیه ۱.

۲. تیسن، هنری، «الهیات مسیحی»، مترجم ط. میکائیلیان، انتشارات حیات ابدی، ص ۳۳۹.

۳. «عهد جدید»، مکاشفات یوحنا رسول، باب ۱۶، آیات ۱۲-۱۷.

بنا به روایت «عهد عتیق»، دشمنان یهود، هم پیمان شده و برای تصرف «اورشلیم» و اسارت یهودیان به میدان می‌آیند.

و در آن روز، اورشلیم را برای جمع قوم‌ها، سنگی گران‌بار خواهم ساخت و همهٔ کسانی که آن را بر خود بار کند، سخت مجروح خواهد شد و جمیع امت‌های جهان بر ضد او جمع خواهند گردید. خداوند می‌گوید: «در آن روز، من همهٔ اسبان را به حیرت و سواران آنها را به جنون مبتلا خواهم ساخت و چشمان خود را بر خاندان یهودا باز نموده، همهٔ اسبان قوم‌ها را به کوری مبتلا خواهم کرد و سروران یهودا در دل خود، خواهند گفت که ساکنان اورشلیم در خدای خود، یهوه صبایوت قوت من می‌باشند... در آن روز، خداوند ساکنان اورشلیم را حمایت خواهد نمود و ضعیف‌ترین ایشان در آن روز، مثل داوود خواهد بود و در آن روز، قصد هلاکت نمودن جمیع امت‌هایی که به ضد اورشلیم می‌آیند، خواهم نمود...»^۱

چنان‌که ملاحظه می‌شود، مبانی نظری و حتی برنامهٔ عملی مسیحیان در رویکرد موعودگرایانه، متکی به آموزه‌های عهد عتیق و برگرفته از منابع توراتی است. به همین دلیل در این رویکرد، یهود در نزد ایشان در نقشهٔ کتی الهی برای عالم و آدم، جایگاهی ویژه یافته و چنین برداشت شده است که عیسی مسیح (علیه السلام) برای نجات «بنی‌اسرائیل»، حمایت از ایشان و برکشیدن «اورشلیم» و قوم برگزیده اش، نزول اجلال می‌فرماید.

۱. «عهد عتیق»، کتاب زکریا، باب ۳، آیه ۱۰.

مسیحیت یهودی شده

انکار حضرت عیسی علیه السلام از سوی یهودیان و ماجرای تصلیب و همه آزار و اذیت‌های یهودیان علیه مسیحیان اولیه، طی سه قرن اول میلادی، برای تعمیق کین مسیحیان علیه یهودیان و پایداری نامحدود گسل میان پیروان این دو آئین کافی بود؛ اما وقایعی چند به این همه پایان بخشید؛ بلکه در حرکتی واژگونه، مسیحیت را در خدمت یهود آورد و الهیات مسیحی را آکنده از آموزه‌های توراتی ساخت.

دو نقطه عطف مهم، اولی ورود پولس به جمع حواریون و دخل و تصرفات این یهودی نوائین در آموزه‌های کتاب مقدس «انجیل» و دیگری نهضت اصلاح دینی (پروتستانتیسم) آلمانی در قرن شانزدهم میلادی، به عنوان مؤثرترین واقعه در حیات مسیحیت و استحاله آموزه‌های انجیلی در لاهوت توراتی، قابل شناسایی‌اند.

گویی این آیات عهد جدید که از زبان عیسی مسیح علیه السلام خطاب به یهودیان وارد شده، به تمامی از یادها رفت. فرموده بود:

آیا موسی تورات را به شما نداده است و حال آنکه کسی از شما نیست که

به تورات عمل کند. از برای چه می‌خواهید مرا به قتل رسانید؟^۱
 می‌دانم که اولاد ابراهیم هستید؛ لیکن می‌خواهید مرا بکشید؛ زیرا کلام
 من در شما جای ندارد. من آنچه نزد پدر خود دیده‌ام، می‌گویم و شما آنچه
 نزد پدر خود دیده‌اید، می‌کنید. در جواب او گفتند که پدر ما ابراهیم است.
 عیسی بدیشان گفت: اگر اولاد ابراهیم می‌بودید، اعمال ابراهیم را به جا
 می‌آوردید... شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهش‌های پدر خود را
 می‌خواهید، به عمل آورید. کسی که از خداست، کلام خدا را می‌شنود و از
 این سبب شما نمی‌شنوید که از خدا نیستید.^۲

پس از سفر آسمانی و عروج حضرت عیسی علیه السلام بنا به وعده‌ای که برای
 بازگشت داده بود، مسیحیان جامهٔ انتظار پوشیدند، اگر چه از «هیکل»
 بیرون رانده شدند و به ناگزیر، منزل‌های خود را محلّ تبلیغ و جذب
 ایمان‌آوردگان ساختند.

پس از مصلوب شدن [به تعبیر مسیحیان] مسیح، شاگردان در حالت
 یأس و در شرف پراکندگی بودند که ناگاه در روز سیم، خویشان را ظاهر
 ساخته و ایشان را از حیات خود مطمئن ساخت.

مدّت چهل روز خود را گاهی در «اورشلیم» و زمانی در «جلیل» و بعضی
 اوقات به افراد متعدّد و گاهی به دوازده رسول، وقتی نیز بر گروهی
 متجاوز از پانصد نفر پدیدار فرمود. در این مدّت، با ایشان از امور متعلّقه
 به ملکوت خدا تکلم نموده و ایشان را امر فرمود که تا اقصای جهان رفته،
 انجیل را به همه بشارت داده و ایمان‌آوردگان را تعمید دهند؛ ولی ایشان
 را قدغن فرمود که از اورشلیم جدا نشوند؛ بلکه منتظر آن وعدهٔ پدر،

۱. «انجیل یوحنا»، باب هفتم، آیهٔ ۲۰.

۲. «انجیل یوحنا»، باب هشتم، آیات ۳۷-۴۸.

یعنی آمدن روح‌القدس باشند. پس به آسمان صعود فرمود و شاگردانش به اورشلیم مراجعت کرده و منتظر آمدن روح‌القدس گشتند.^۱

نقطه عطف اول:

پولس یا بولس از مهم‌ترین مبلغان مسیحیت و نخستین مؤلف و متکلم مسیحی بود؛ در حالی که برخلاف سایر حواریون، هرگز با عیسی مسیح (علیه‌السلام) دیدار مستقیم نداشته است. یهودی‌زاده‌ای که حدود سال سوم تا دهم میلادی، خارج از سرزمین «فلسطین» در شهر «طروتوس» در خانواده‌ای فریسی زاده شد. نام اصلی‌اش شائول بود. خود وی در شرح حالش می‌نویسد: من در خانواده‌ی اصیل یهودی، از طایفه بنیامین به دنیا آمده‌ام و هشت روزه بودم که ختنه شدم. عضو فرقه فریسیان نیز بودم که در زمینه اجرای احکام دین یهود، از همه سخت‌گیرترند. تعصب من در دین یهود به قدری بود که مسیحیان را آزار و شکنجه می‌دادم و می‌کوشیدم فرایض دینی را مو به مو اجرا نمایم.

این پربحث‌ترین شخصیت میان یهودیان و مسیحیان، در زمانی که از جانب کاهن بزرگ مأمور تعقیب و آزار مسیحیان بود، مدعی مکاشفه‌ای در مسیر «دمشق» شده و به ناگهان، خود را مسیحی معرفی کرده و همراه حواریون می‌شود.

در کتاب «اعمال رسولان» از «عهد جدید»، ابواب ۷ و ۸ و در ماجرای به شهادت رساندن استیفان، (یکی از حواریون) آمده است:

و سولس [پولس] در قتل او راضی می‌بود و در آن وقت، جفای شدید بر

۱ و.م. میلر، «تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران»، ترجمه علی نخستین، انتشارات حیات ابدی، چاپ دوم، ۱۹۸۱ م.، صص ۴۷-۴۹.

کلیسای اورشلیم عارض گردید؛ به حدی که همه جز رسولان به نواحی «یهودیه» و «سامره» پراکنده شدند و مردان صالح استیفان را دفن کرده و برای وی ماتم عظیمی برپا داشتند. اما سولس کلیسا را معذب می‌ساخت و خانه به خانه گشته، مردان و زنان را برکشیده و به زندان می‌انداخت.^۱ پولس مدعی می‌شود که حضرت عیسی علیه السلام در عالم مکاشفه بر او ظاهر شده است و به این ترتیب، او توبه می‌کند، به جمع حواریون می‌پیوندد، غسل تعمید داده می‌شود و خود را رسول عیسی مسیح علیه السلام می‌خواند. به این ترتیب، او از سایر رسولان کناره گرفت و پس از انجام سفرهای تبلیغی بسیاری، سه سال بعد به ملاقات حواریون منصوب از سوی حضرت مسیح علیه السلام رفت.

و به اورشلیم هم نزد آنانی که قبل از من رسول بودند، نرفتم؛ بلکه به عرب [عربستان] شدم و باز به «دمشق» مراجعت کردم. پس، بعد از سه سال برای ملاقات پطرس به اورشلیم رفتم و پانزده روز با وی به سر بردم؛ اما از سایر رسولان، جز یعقوب برادر خداوند را ندیدم.^۲ با این همه، او بی‌ارتباط با حواریون و رسولان متقدم، بی‌آنکه دیداری با حضرت عیسی علیه السلام داشته باشد، مدعی آئینی جدید می‌شود و از سایرین می‌خواهد که به وی اقتدا کنند:

ای برادران! با هم به من اقتدا نمایید...^۳

ویل دورانت دربارهٔ پولس و اختلاف‌هایی که او با حواریون داشت،

می‌نویسد:

۱. «عهد جدید»، اعمال رسولان، باب هشتم، آیات ۱-۳.

۲. همان، رسالهٔ پولس بغلاطیان، باب اول، آیات ۱۷-۱۹.

۳. «عهد جدید»، رسالهٔ پولس بغلاطیان، باب ۳، آیهٔ ۱۷.

در وجود او روحی که به روح خودشان نزدیک باشد، نیافتند. عده کمی از کلیساها را به نام او کردند. ندرتاً مجسمه‌ای از او تراشیدند و کمتر نام او را بردند...^۱

پولس در نامه‌ای به مسیحیان «قرنتی» ادعای بزرگی را مطرح کرده و برای پوشاندن نقایص خود می‌گوید:

چهارده سال پیش، مرا به آسمان‌ها بردند. از من نپرسید که بدنم به آنجا رفت یا روحم... چون خودم هم نمی‌دانم. فقط خدا می‌داند؛ ولی به هر حال خود را در بهشت دیدم. در آنجا، چیزهایی شنیدم که آدم حیرت می‌کند. نه می‌شود آنها را تعریف کرد و نه می‌شود در کلمات گنجانند. تازه اجازه هم ندارم که به کسی چیزی بگویم...^۲

بدعت‌گذاری‌های پولس

پولس را در زمره بدعت‌گذارترین مدعی و مبلغ آئین مسیحی می‌توان معرفی کرد. این در حالی است که وی وارد کردن بدعت را جایز می‌شناخت و از آن نیز ابائی نداشت.

هنگامی که شما در کلیسا جمع می‌شوید، می‌شنوم که در میان شما شقاق‌ها روی می‌دهد و قدری از آن را باور می‌کنم. از آن جهت که لازم است در میان شما بدعت‌ها نیز باشد تا که مقبولان از شما ظاهر گردند.^۳

طرح «الوهیت مسیح» از جمله ابداعات پولس است. گوستاو لوبون

فرانسوی می‌نویسد:

۱. دورانت، ویل، «تاریخ تمدن»، کتاب پنجم، قیصر و مسیح، ص ۶۹۳.

۲. «عهد جدید»، نامه پولس به قرنتیان، باب ۱۲، آیات ۲-۴.

۳. «عهد جدید»، رساله اول پولس به قرنتیان، باب ۱۱، آیات ۱۸-۱۹.

پولس به نام مسیح، دینی را پایه‌گذاری کرد که اگر خود مسیح زنده بود، آن را نمی‌فهمید و اگر به حواریون دوازده‌گانه گفته می‌شد که خداوند در عیسی تجسد یافته، این رسوایی را بر نمی‌تافتند و فریاد خود را به اعتراض بلند می‌کردند.^۱

وی اولین کسی است که قائل به تجسم شد. او به صراحت اعلام کرد که مسیح عليه السلام همان خدای پسر است که لباس جسم پوشیده است. که چون در صورت خدا بودن با خدا، برابر بودن را غنیمت نشمرده؛ لیکن خود را خالی کرده صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب، مطیع گردید.^۲

پولس در نامه‌ای می‌نویسد:

به مقدّسان در کورنسی و برادران امین در مسیح، فیض سلامتی از جانب پدر ما، خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد! خدا و پدر خداوند خود، عیسی مسیح را شکر کنیم.^۳

نکته جالب توجه آن است که در میان کاتبان «اناجیل»، پولس مهم‌ترین و پرکارترین آنان شناخته می‌شود. تعداد رساله‌هایی که به نام انجیل منتشر شده است، به چهارده رساله بالغ می‌گردد که در میان آنها، از میان ۲۷ سفر از عهد جدید، ۱۴ سفر یا رساله آن تنها به پولس اختصاص داشته و توسط وی نگاشته شده است.

تحریف شریعت عیسی، پس از موضوع مقام الوهیت بخشیدن به آن

۱. «حیات الحقایق»، صص ۱۶۳-۱۸۷.

۲. «عهد جدید»، رساله پولس به فیلیپیان، باب ۲، آیات ۶-۷.

۳. همان، رساله پولس رسول به کولسیان، باب ۱، آیه ۲.

حضرت، به عنوان دومین خطای برنامه‌ریزی شده این حواری دروغین قابل شناسایی است.

مایکل هارت، نویسنده کتاب «صد شخصیت جاودان» می‌نویسد: باید گفت که بنیان‌گذار مسیحیت یک تن نبوده و این کار به دست دو نفر صورت پذیرفته است. مسیح علیه السلام و پولس. از این رو، باید افتخار آن بین این دو تن تقسیم گردد. بر این اساس، مسیح علیه السلام ایجادکننده اصول اخلاقی مسیحیت بوده است؛ اما اصول لاهوتی آن توسط پولس به وجود آمده است. از این رو، مسیح بشارت هیچیک از موارد ارائه شده توسط پولس را نداده است و پولس اولین فردی است که مسیح علیه السلام را خدا خواند.^۱ کشیش پروتستان، کورت مارتی، درباره دست‌کاری پولس در آموزه‌های حضرت مسیح علیه السلام می‌نویسد:

پولس تمامی رسالت عیسی را تغییر داد.^۲

مهم‌ترین نتایج دودستگی حادث شده میان رسولان (پطرس و پولس) به واسطه اندیشه و عمل پولس و تحریف‌های وارد شده به آموزه‌های حضرت عیسی علیه السلام در دهه ۵۰ و ۶۰ م. را در عبارات زیر، می‌توان خلاصه کرد:

۱. اعطای جنبه الوهی به حضرت مسیح علیه السلام (تجسم خدا در مسیح)؛
۲. بطلان تمامی اناجیل؛ الا انجیل پولس؛
۳. فراهم آمدن زمینه‌های از بین رفتن دشمنی مسیحیان با یهودیان؛
۴. انعقاد نطفه مسیحیت یهودی؛
۵. نفی ضرورت عمل و تکلیف در مقابل ایمان صرف؛

۱. رشاد، یوسف، «نقش‌آفرینی یهودیان مخفی در مسیحیت»، هلال، ۱۳۹۵، ص ۶۶.

۲. همان، ص ۶۵.

۶. تزریق روحیه تسلیم‌پذیری از فرمانروایان؛
 ۷. رواج خود کشیشی و اعلام بی‌نیازی انسان‌ها به واسطه‌ها، در تشخیص خیر از شر؛
 ۸. اعلام اینکه کلیسا نه معبد؛ تجسم پیکره و تجسم مسیح (علیه السلام) است؛
 ۹. رواج نوعی نسبی‌گرایی در اعتقادات مسیحی.
- به رغم آنکه در احکام شرعی وضع شده انبیای الهی و از جمله آموزه‌های توراتی و انجیلی، عمل به شریعت، واجب و رعایت قوانین، الزامی و شرط لازم ایمان آوردن به شرایع انبیاء اعلام شده، پولس بستر لازم برای ترک شریعت و بسنده کردن به ایمان را فراهم آورد.
- پولس این فرض را تثبیت کرد که انسان مسیحی با پذیرش ایمان، به درجه‌ای از کمال و سعادت دست یافته است که دیگر، بدون مراعات شریعت هم دست به کژی و ناراستی نمی‌برد و بدین ترتیب، شریعت را منسوخ و ایمان آوردن به مسیح (علیه السلام) را کافی اعلام کرد و مرگ فدی‌ه‌وار ایشان را باعث آمرزش گناه و راه نجات شناخت:
- خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما! این است حکم اول و اعظم.
- و روم مثل آن است؛ یعنی همسایه خود را مثل خود، محبت نما! بدین دو حکم، تمام تورات و صحف انبیاء متعلق است.^۱
- به این معنی که اگر این دو را به انجام رسانیم، همه آنچه عیسی مسیح (علیه السلام) خواسته، برآورده شده است.
- زیرا همین است محبت خدا که احکام او را نگاه داریم و احکام او گران

۱. «عهد جدید»، انجیل متی، باب ۲۲، آیات ۳۷-۴۰.

نیست.^۱

پولس در نامه به غلاطیان، به صراحت می‌نویسد:

به خوبی می‌دانیم که انسان با اجرای احکام شریعت، هرگز در نظر خدا، پاک و بی‌گناه به حساب نخواهد آمد؛ بلکه فقط با ایمان به عیسی مسیح، پاک و بی‌گناه محسوب خواهد شد. بنابراین ما نیز به عیسی مسیح ایمان آوردیم تا از این راه، مورد قبول خدا واقع شویم. نه از راه انجام شریعت یهود؛ زیرا هیچ‌کس هرگز با حفظ احکام شریعت، نجات و رستگاری نخواهد یافت.^۲

این معانی در نسخهٔ کامل «عهدین» این‌چنین آمده است:

ما که طبعاً یهودی هستیم و نه گناه‌کاران از امت‌ها؛ اما چون که یافتیم که هیچ‌کس از اعمال شریعت عادل شمرده نمی‌شود؛ بلکه به ایمان به عیسی مسیح ما، ما هم به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا از ایمان به مسیح و نه از اعمال شریعت، عادل شمرده شویم؛ زیرا که از اعمال شریعت، هیچ بشری عادل شمرده نمی‌شود.^۳

بدین ترتیب، عقال شریعت از پای مسیحیان گشوده و باب نوعی تساهل و تسامح مفتوح گردید تا با رواج نسبی‌گرایی در اعتقادات، تمام لاهوت «کتاب مقدس» دیگرگون شود. به عبارتی، فدای عیسی (علیه السلام) بر بلندای صلیب، چنان صلحی میان بندگان و خداوند به وجود آورد که ضرورتاً، شریعت از میانهٔ مناسبات حذف شده و به جای آن، مجموعه‌ای از دستورالعمل‌های اخلاقی فراهم آمد؛ شریعتی حدّاقلی با چاشنی مراسم

۱. همان، رسالهٔ اول یوحنا، باب ۵، آیه ۳.

۲. «عهد جدید»، رسالهٔ پولس رسول به غلاطیان، ترجمهٔ تفسیری عهد جدید، باب ۲، آیه ۱۶.

۳. همان، نسخهٔ انجمن پخش کتاب مقدس، باب ۲، آیه ۱۶.

مذهبی رسمی، مانند عشای ربّانی و تدهین و واجباتی در امور ازدواج، خرید و فروش، عضویت در کلیسا و امثال اینها. نماز در مسیحیت، به معنای رایج در سایر ادیان توحیدی نیست؛ بلکه بیشتر شکل دعا و نیایش را دارد؛ بدون آنکه فرد مسیحی ملزم به استفاده از الفاظ و عباراتی خاص باشد.

نقطه عطف دوم:

نیمهٔ اول قرن چهارم، با سپری شدن سه قرن پر کشمکش و فراز و نشیب در حیات مسیحیان، در عهد کنستانتین کبیر، امپراتور «روم» (۲۸۰-۳۳۷ م.) مسیحیت به عنوان مذهبی رسمی در امپراتوری پذیرفته شد و زمینه‌های شکل‌گیری تاریخی فراهم آمد که در آن، فرهنگ و تمدن مسیحی همهٔ عرصه‌های مادی و فرهنگی امپراتوری را در خود کشید.

با ورود جهان مسیحی در قرون میانه (۵۰۰-۱۵۰۰ م.) نظام الهیاتی مسیحی به شکل نهایی خودش رسید و به موازات آن، سازمان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در قالب نظامی فراگیر در حوزهٔ رسالت و اقتصاد، بر همهٔ زوایای حیات «اروپا» سایه افکند.

تشکیلات مفصل کلیسا به مرور زمان، همهٔ کاستی، کژی و تباهی را در خود جای داد و با کاسته شدن اعتبار اربابان کلیسا، زمینه‌های روی‌گردانی و اعتراض را در میان آحاد مردم اروپا فراهم آورد.

وقایع بزرگی، چون جنگ‌های صلیبی، در اوج حوادث قرون وسطا در فروپاشی فرهنگی و تمدنی غرب مسیحی بی‌تأثیر نبود.

شکل‌گیری جریان‌های اعتراضی، آرام‌آرام بر دیواره‌های بنای فرهنگی مسیحی ترک انداخت و مقدمات خیزشی گسترده علیه کلیسا و سازمان حکومتی‌اش را موجب شد.

مارتین لوتر، بنیان‌گذار مذهب پروتستان

اگرچه مارتین لوتر^۱ (۱۴۸۳ آلمان - ۱۵۴۶ م.) خود صاحب‌منصب کشیشی بود و در مقام قائم‌مقامی اسقف به انجام موعظه و امور کلیسایی مشغول بود؛ اما به تدریج، نظریات دینی‌اش با مذهب رسمی کلیسا فاصله گرفت و از سال ۱۵۱۵ م. شروع به شکوه از فساد ایجاد شده در ساز و کار کلیسا و رذالت و پستی منتشر در میان مبشّران و مبلغان کرد. به این ترتیب، او پایه‌گذار مکتب جدیدی در مسیحیت، به نام پروتستانسیم شد. واژه پروتستان^۲ در لغت، به معنی «اعتراض» یا «معترض» و پروتستانتسیم، مذهب اعتراضی منشعب از کلیسای کاتولیک بود که در مباحث مختلفی، از جمله تعریف ایمان، آئین و رسوم مذهبی و خصایص باطنی عقیده دینی با آموزه‌های کاتولیسیم اختلاف داشتند.

مهم‌ترین دستاورد واقعه‌ای که با پروتستانتسیم شروع شد، قطع ارتباط حیات فردی و اجتماعی مردم با دین و مرتبط ساختن آن با ایدئولوژی‌های نوظهور و پشت کردن به آخرت‌گرایی بود.

این دستاوردها، پیش از هر واقعه در مناسبات، رویکرد مسیحیان پروتستان را به آموزه‌های دنیامدارانه یهودیان نزدیک و از آموزه‌های معنویت‌گرایی مسیحی دور می‌ساخت.

این رویکرد پروتستانی، در روند اکمالی خود، با جریان روشنگری ادامه یافت، نقطه عطف مهمی که به شدت، تحت تأثیر عبرانی‌گری (یهودیت) قرار داشت.

در واقع، معماران پروتستانتسیم و روشنگری، در چمبره یهودیزه شدن

1. Martin Lutter.

2. Protestant.

گرفتار آمده بودند.

آئین پروتستانتیسم به ایده بازگشت به اصول، مسلح گردید که همان متون کتاب مقدس [عهد عتیق] بود و از مؤمنان خواسته شد که به کتاب مقدس بازگردند. کتابی که از نظر آنها، منبع مسیحیت یا یکی از پایه‌های اصلی این آئین است؛ به عبارت دیگر، کتاب مقدس ریشه و سرمنشأ واقعی دین است و همچنین از مؤمنان خواسته شد برای فهم و درک نوشته‌های این کتاب و مدلولات ساده و روشن آن تلاش کنند.^۱

مهم‌ترین تعالیم و افکار مارتین لوتر در عبارات زیر خلاصه می‌شود:

- انقلاب علیه سلطهٔ پاپ‌ها، شوراها و مراکز کشیشی؛

- دعوت به حق هر فرد مسیحی در قرائت و تفسیر «انجیل» بدون

مراجعه به مردان روحانی مسیحی؛

- فروتنی و انقیاد در برابر متون «کتاب مقدس».

محقق مسیحی، سلیم فرنجه در کتاب خود، با عنوان «یهودیت، ستایش شدهٔ بیابان» که اخیراً از سوی «دارالتکوین» در «دمشق»، در صد و هشتاد صفحه در قطع متوسط، انتشار یافته است، با اشاره به یهودی بودن مارتین لوتر می‌گوید:

در سال ۱۵۲۳ م. یهودی آلمانی، مارتین لوتر اقدام به یک جنبش تمردی

ضد «کلیسای کاتولیک» نمود و مذهب جدید، یعنی پروتستان را به منصفه

ظهور رساند و در ۸ آوریل سال ۱۵۴۶ م. مجمع موسوم به «ترینت» در

«ایتالیا»، تشکیل و رأی به قرار دادن «تورات» در کنار «انجیل» در یک

کتاب واحد داد و از آن تاریخ، آن را به عنوان «کتاب مقدس» به رسمیت

۱. جورجی کنعان، «اصول‌گرایی مسیحی در نیمکرهٔ غربی (میراث اسطوره‌ها)»، تهران، هلال، چاپ سوم، ۱۳۹۲، ص ۵۸.

شناخت و پس از اعلام این مجمع، مسیحیان، تورات را به رسمیت شناخته و به عنوان کتاب مقدس پذیرفتند و اگر آنها، همچنان بدون تورات باقی می‌ماندند، هرگز غرب تبدیل به یاورانی برای یهودیان صهیونیست شرور نمی‌شد.^۱

روزنامه «کاتولیک جازیت» سندی را افشا کرده است که بیانگر نقش «یهودیان مخفی» در تأثیرگذاری بر جنبش اصلاحی و رهبران آن می‌باشد. این روزنامه در مورد این سند می‌گوید:

هم اکنون، از شما اجازه می‌خواهیم برایتان توضیح دهیم که چگونه ما برای از بین بردن «کلیسای کاتولیک»، به حرکت خود سرعت بخشیدیم و توانستیم به حریم خصوصی آن نفوذ نموده و برخی از قسیسان (کشیشان) را فریب دهیم تا پیشگامان حرکت ما شده و برای ما کار کنند. ما به برخی از عوامل خود همراه با دستورالعمل‌های صریح مبنی بر فعالیت دقیق فرمان دادیم تا با ایجاد رسوایی‌های درونی، کلیسا را از درون تخریب نمایند. ما در این باره به سفارش امیر یهود عمل کردیم که ما را به حکمت بالغه‌ای توصیه کرده و گفت:

از برخی عوامل خود بخواهید که به سلک کاهنان و حامیان اسقف‌ها درآمده و کلیساهای خود را ویران نمایند.

و با کمال تأسف، تمامی یهودیان اخلاص خود را نسبت به وظیفه مهمی که به آنان واگذار شده بود، اثبات نکردند و بسیای از آنان پیمان خود را شکستند؛ اما برخی دیگر بر پیمان خود وفادار مانده و وظایف خود را با افتخار و صداقت انجام دادند. ما پدر همه انقلاب‌های برپا شده در

۱. سلیم فرنجه، «الیهودیة ... نشید التیه»، ص ۵۵.

جهان هستیم و امروز می‌توانیم اعلام نماییم که ما خالق حرکت اصلاح دینی مسیحی بودیم و کالون (قبلاً به وی اشاره شد) که یکی از کشیشانی بود که نقشی را مشابه مارتین لوتر ایفا کرد، یکی از فرزندان ما و یهودی الاصل بود و به تشویق مسئولان و پشتیبانی مالی یهود، حامل امانت یهود و مجری برنامه اصلاح دینی بود؛ همان گونه که مارتین لوتر به پیشنهاد دوستان یهودی خود اعتراف نموده است و در اینجا نیز برنامه ضد کلیسای کاتولیکی وی با مدیریت و سرمایه‌گذاری مسئولان یهودی با موفقیت همراه شد و ما از پروتستان‌ها که با وجود ایمان خالصانه به دین خود، به تمایلات ما نیز اخلاص داشتند، تشکر می‌کنیم. آنها از میزان از خود گذشتگی خود نسبت به ما، آگاه نیستند.

ما از مساعدت‌های ارزشمند آنان در پیکار خود علیه پایگاه‌های مسیحی، به عنوان فراهم آوردن بستری برای دستیابی به مراکز سیطره کامل بر جهان، بسیار سپاس‌گزاریم.^۱

حرکت اصلاحی مسیحی لوتر، متأثر از ادبیات و فلسفه یهودی، بیش از آنکه به عهد جدید (انجیل) وابسته باشد، به عهد عتیق وابسته شد.

با ضربه ویرانگری که لوتر بر کلیسای کاتولیک وارد کرد، در وهله اول از طرف یهودیان مورد حمایت قرار گرفت.^۲

مهم‌ترین دستاوردهای نهضت اصلاح دینی در عناوین زیر قابل شناسایی است:

۱. تأثیرپذیری از «عهد عتیق» و مرجعیت یافتن «تورات»؛

۱. رشاد، یوسف، «نقش یهودیان مخفی در مسیحیت»، صص ۲۱۹-۲۲۰ به نقل از مجله کاتولیک جازیت، نیویورک، سال ۱۹۳۶ م. از «الصهیونیه» محمد السماک.
2. Encyclopedia Judaica Vol.11, P.485.

۲. بازگشت به تئولوژی عهد عتیق، به معنی یهودیزه شدن مسیحیت؛

۳. القای ممنوعیت ربا؛

۴. اعلام برگزیدگی بنی‌اسرائیل؛

۵. ظهور روانشناسی تسلیم محض (میراث پولس)؛

۶. خروج دین از مسئولیت ایجاد سیستم اجتماعی.

ستایش و تمجید از قوم برگزیده خداوند در گفتار مارتین لوتر چنان پیش رفت که شبهه یهودی بودن او در محافل مسیحی کاتولیک مطرح گردید:

خود او نیز با انتشار کتابی که تحت عنوان «عیسی مسیح یک یهودی زاده شد.»^۱، در سال ۱۵۲۳م. به این شبهه دامن زد. او در این کتاب نوشت:

یهودیان خویشاوندان خداوند ما (عیسی مسیح) هستند، برادران و پسرعموهای اویند، روی سختم با کاتولیک‌هاست اگر از اینکه مرا کافر بنامند، خسته شده‌اند، بهتر است مرا یهودی بخوانند.^۲

نتایج اولیه این نهضت اصلاح:

۱. اسقاط تکلیف از انسان و بسنده کردن به ایمان بود، امری که قبلاً

پولس بنیادهای آن را استوار ساخته بود؛

۲. تبدیل حیات دنیوی به هدفی متعالی؛

۳. تعلق سرزمین‌های مقدس به عنوان هدیه خدا به یهود؛

۴. نفی مرجعیت پاپ و رواج خودکشیشی؛

۵. عصمت کتاب مقدس.

انحراف دیگری که توسط پولس در مسیحیت ایجاد گردیده و به وسیله

1. Jesus christ was born a jew.

2. Leon Poliakov, History of Anti-Semitism, P.221

لوتر نهادینه گردید، روان‌شناسی «تسلیم محض» بود. پولس پیش از این اعلام داشته بود که ایستادگی ولو در مقابل حکام جور هم که باشد، نادرست است.

روژه گارودی در آخرین کتاب خود که تحت عنوان «de Dieu Avons-mous besoin» انتشار یافته است، این سخنان پولس را عامل نهادینه شدن استعمار عنوان می‌کند. گارودی می‌نویسد که پولس با این سخن، مردم مسیحی را در خدمت حکام ظالم قرار می‌دهد. علاوه بر این، وی نهادینه نمودن این روانشناسی توسط لوتر را نیز یادآور می‌شود؛ زیرا لوتر با گفتن اینکه تمامی قوانین از جانب خداوند صادر می‌شود؛ هرگونه مخالفت با هرگونه نظامی را هر قدر هم که انحرافی باشد، عصیان و شورش علیه خداوند عنوان می‌نماید. تهی کردن مسیحیت از واکنش و مقابله‌جویی، به عنوان یکی از مفاهیم بنیادی دین حق نیز این چنین تحت القائات و نفوذ عبرانی‌گری صورت پذیرفت.^۱

ویل دورانت در نتیجه‌گیری از دو نقطه عطف رفته بر تاریخ مسیحیت، یعنی ظهور پولس در قرن اول و مارتین لوتر در قرن شانزدهم میلادی و تغییر و تبدیل الهیات مسیحی، می‌نویسد:

پانزده قرن سپری شد تا اینکه لوتر، پولس را رسول اصلاح مذهب گرداند و کالون در آثار مبهم او، عقیده قضا را کشف کرد. کیش پروتستان نشانه پیروزی پولس بر پطرس و نهضت مذهبی بنیادگرایی، نشانه پیروزی پولس بر مسیح بود.^۲

۱. صاحب‌خلق، نصیر، «پروتستانتیسم، پیوریتانیسم و مسیحیت صهیونیستی»، تهران، هلال، چاپ ششم، ۱۳۸۹، ص ۳۲.

۲. دورانت، ویل، «تاریخ تمدن»، کتاب پنجم، قیصر و مسیح، ص ۶۹۳.

تفسیر پروتستانی از اسرائیل و بازگشت مسیح علیه السلام

از میان آموزه‌های تجدیدنظرطلبانه پروتستانی، این نتیجه حاصل می‌شود که مسیحیت بدون بازگشت به عهد عتیق و ایمان به همه آنچه که در «کتاب مقدس» آمده است، کامل نمی‌شود و صورت ظاهری آیات مندرج در این کتاب، از «عصمت» ویژه‌ای برخوردار است و هر فردی بی‌نیاز به مراجعه به کلیسا و پاپ، از مندرجات ظاهری آن می‌تواند برداشت کرده و دریافتش را منشأ عمل قرار دهد.

دو موضوع مهم و تعیین‌کننده:

۱. ایمان به پیش‌گویی‌های «تورات» درباره بازگشت مسیح (ع) و پادشاهی هزارساله او بر زمین؛

۲. تلاش برای محقق ساختن این پیش‌گویی‌ها با مراجعه به نسخه عهد

عتیق؛

پروتستان‌ها و پس از آنها، پیوریتن‌های انگلیسی و مسیحیان یهودی اروپایی و آمریکایی را در جایگاهی قرار داد که خود را ملزم به تحقق این پیش‌گویی‌ها می‌شناختند.

مسیحیت کاتولیک خود را «اسرائیل حقیقی»^۱ می‌دانست و کلیسای کاتولیک معتقد بود که با آمدن مسیح [در همان وقت بعثت] عهد و میثاق الهی با اسرائیل نقض گشته و به پایان رسیده است.

بنابراین، پس از مسیح، هیچ وعده و گزینشی در کار نیست؛ مگر برای آنان که به رستگاری معتقد باشند و در راه آن بکوشند. دروازه رستگاری بی‌هیچ استثنايي، به روی همگان باز است و یهودیان نیز اگر می‌خواهند نجات یابند، باید همچون دیگران به مسیح ایمان آورند.

البته پیش‌گویی‌ها در زمینه بازگشت یهود را نیز این‌گونه تأویل می‌کردند که وقتی کوروش آنان را به «فلسطین» بازگرداند، بازگشت تحقق یافته است.

عبارت‌های دیگری نیز که از آینده درخشان اسرائیل خبر می‌داد، طبق تفسیر قدیس آگوستین، تنها و تنها بر اسرائیل جدید، یعنی کلیسای مسیحیت تطبیق می‌شد و پس از آنکه مسیح ظاهر شد و یهودیان او را انکار نمودند، یهود به اسرائیل جسمی و قلبی و یهودیت به یک نام و نه دین، تبدیل گشت. در نتیجه، کلیسای کاتولیک میان عبرانی‌های باستان، به عنوان قومی برگزیده و نمونه و اسرائیلی که این کلیسا به ارث برده بود، با یهودیان معاصری که در نهایت سستی و خواری، شاهد شکوه کلیسا بودند، تفاوت می‌گذاشت.

تفسیر پروتستانی این قضیه بسیار متفاوت بود؛ زیرا به رغم تناقض و عده قدیم به برگزیدگی و وعده جدید به رهایی، برهمیشگی بودن برگزیدگی یهود تأکید می‌کرد. از نگاه پروتستانیسیم، عهد و میثاق تغییر نکرده بود...^۲

1. Israel Verus.

۲. المسیری، دکتر عبدالوهاب، «دائرة المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم»، ترجمه مؤسسه

این سخن بدین معنی است که دورهٔ فاعلیت آئین موسوی با بعثت حضرت عیسیٰ مسیح علیه السلام به اتمام رسیده و خورشید عهد آن حضرت به غروب نشسته است و عموم یهودیان ضرورتاً می‌بایست پذیرای آئین جدید شده و عهد پیامبر نوین، یعنی حضرت عیسیٰ علیه السلام را به گردن بگیرند؛ اما یهودیان با انکار رسالت و بعثت این پیامبر عظیم‌الشان، با سرکشی و به قصد برخورداری‌های دنیوی، در میان خود، دورهٔ منسوخ شده را تداوم بخشیدند و خود را به عنوان منتظران ظهور حضرت عیسیٰ علیه السلام در آینده‌ای نامعلوم، معرفی کردند.

مسیحیان نیز، به‌رغم گفت‌وگوهای صریح، بشارت روشن و اعلام شده توسط حضرت عیسیٰ علیه السلام دربارهٔ بعثت فارقلیط، به همان درد «بنی اسرائیل» گرفتار شده‌اند و به جز معدودی، مابقی عهد و پیمان پیامبر آخرالزمان، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را از سرخویش باز کرده و در گمان غلط، عهد و عصر فاعلیت حضرت عیسیٰ علیه السلام را امتداد دادند و به امید بازگشت دوبارهٔ آن حضرت ماندند.

تطهیر چهرهٔ موش کثیف

نهضت اصلاح دینی پروتستانی، جماعتی از مسیحیان را گامی دیگر به عقب کشید و حلقهٔ بندگی عهد عتیق و خاستگاه یهودیان عصیانگر و تمامیت خواه را به گوش مسیحیان مذهب پروتستانی انداخت؛ به عبارت دیگر، در حال حاضر ما مواجه با دو رویکرد و تفسیریم:

اول: رویکرد مسیحیان کاتولیک و ارتدوکس که خود را منتظر بازگشت

عیسی مسیح (علیه السلام) می‌شناسند و دوم: رویکرد مسیحیان پروتستان و یهودیان که در انتظار حضرت عیسی مسیح (ماشیح) در آخرالزمان در «اورشلیم» و پس از واقعه‌ی آرمگدونند و این ظهور را منتهی برای یهودیان معرفی می‌کنند. به قول جناب عبدالوهاب مسیری:

گرایش پروتستان‌ها به آمیختن امور مقدس و تاریخی یا مطلق و نسبی، این قضیه را دامن می‌زد؛ زیرا وجدان پروتستانی همواره در جست‌وجوی نشانه‌های مادی خدا و در انتظار دیدگاه‌های آخرالزمانی بود که در درون تاریخ تحقق می‌یابد. ساختار و بنیاد این دیدگاه، صهیونیستی بود؛ زیرا تاریخ خاص را انکار می‌کرد و به آسانی، از تاریخ باستان به «فلسطین» می‌آمد و یهودیان معاصر را همان قوم برگزیده‌ی خدا، که حقی ازلی در سرزمین موعود دارد، می‌انگاشت.^۱

توجه زاید الوصف پروتستان‌ها، در واقع، ناظر بر توجه و پیوند عمیق آنها به یهود و همراهی با خاستگاه آنها بود؛ در حالی که تا قبل از نهضت اصلاح دینی، مسیحیان (و به تبع اروپائیان) یهودیان را از پست‌ترین و بی‌ارزش‌ترین قوم می‌شناختند، آنها را در محله‌ها و گتوها محصور می‌ساختند و از یهودیان، چهره‌ی موش کثیف ارائه می‌کردند.

پروتستانتیسم به نوعی، تطهیرکننده‌ی چهره‌ی موش کثیف از یهود بود. در فرهنگ مردم اروپا، موش، نماد پلشتی، حرص، مخفی‌کاری و آفت بود. تجربه‌ی هم‌نشینی اروپاییان با یهود، سبب شده بود که آنان، اصطلاح موش کثیف را برای آنان به کار برند.

۱. المسیری، عبدالوهاب، «دائرةالمعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم»، ج ۳، ص ۴.

سیر و سفر مسیحیت یهودی شده

پیامدهای عشق و علاقه ملل پروتستانی به «کتاب مقدس» (تورات) و گسترش زبان عبری و تحقیقات و پژوهش‌ها در مورد یهودیت در دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی و تحقیقاتی اروپا، پر شدن اندیشه‌های این ملل از مفاهیم یهودی‌زده مسیحی بود که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از:

* مسیحیت مسیحیان تکمیل نمی‌شود؛ مگر با ایمان به آنچه از عهد عتیق آمده است؛

* تأکید بر اینکه، یهودیان یک امت و امتی برتر از سایر ملل هستند و تأکید بر برانگیخته شدن این امت در وطن قدیمی‌اشان (فلسطین)؛

* به شمار آوردن یهودیان به عنوان ملت برگزیده که برای آنها مقدر شده است که به «سرزمین مقدس» برگردند؛

* تأکید بر اینکه سخن خدا، آن‌گونه که در کتاب مقدس آمده، از هر عیب و نقص و لغزشی مصون بوده و تحریفی در آن، صورت نگرفته است؛

* آشکار بودن قدرت ایمان به پیش‌گویی‌های «تورات» که از بازگشت مسیح به زمین سخن می‌گوید تا در آن، پادشاهی هزارساله خداوند را برپا

دارد؛

* دعوت برای بازگشت به «کتاب مقدس» به عنوان اینکه سخن خداست. هنگامی که مسیحیان اروپایی به متون عهد عتیق باز می‌گشتند و تمام توجه آنها به پیش‌گویی‌هایی جلب می‌شد که بشارت دهنده بازگشت یهودیان به «قدس» بود، احساس مذهبی عمیقی سراسر وجودشان را فرامی‌گرفت که باعث بود تا خود را ملزم به تحقق این پیش‌گویی‌ها ببینند.^۱

بدین ترتیب، یهودیان منزوی در محله‌ها و در حاشیه شهرهای اروپایی، واجد مهم‌ترین جایگاه در نقشه کلی الهی، گل سرسبد آفرینش و باعث نزول اجلال عیسی مسیح (علیه السلام) شدند و لذا پروتستان‌ها همه همت خود را مصروف آن داشتند تا با همراهی همه دولت‌های اروپایی، زمینه‌های تحقق این نقشه الهی؟! فراهم شود تا خود نیز شاهد این نزول اجلال و شایسته زندگی در دولت هزار ساله عیسوی باشند.

از اینجا، می‌توان به خدمات پولس و مارتین لوتر پی برد و نقش آنها را در این تحولات، شناسایی کرد.

آموزه‌های پروتستانی پس از آنکه طی مراحل تکوینی، در بخش وسیعی از جهان غرب (اروپا و آمریکا) دامن گسترده و باعث تحولات شگرفی در مناسبات فرهنگی و تمدنی غرب جدید شد، همه ابهت و شاکله درازمدت کلیسای کاتولیک را در هم شکست و بستر ساز شکل‌گیری نظام کاپیتالیستی غربی و سرانجام، آمریکای جدید شد.

این مراحل را بدین ترتیب می‌توان ذکر کرد:

۱. رسمیت یافتن پروتستانتیسم در «هلند» و جلب و جذب نظر یهودیان

در نیمه اول قرن ۱۷ م؛

۲. انتقال این نهضت در هیئت پیوریتانیسم، توسط ویلیام تیندل به

۱. جورجی کنگان، «میراث اسطوره‌ها»، صص ۶۵-۶۶.

«انگلستان»؛

۳. انقلاب پیوریتان‌ها (گرامول) و سقوط پادشاهی انگلیس؛

۴. شکل‌گیری یهودیت انگلیسی؛

۵. مهاجرت پیوریتان‌ها به سرزمین جدید غربی (آمریکا) و شکل‌گیری

کلونی‌های پیوریتانی (۱۶۲۰م.)؛

۶. شکل‌گیری بنیادگرایی مسیحی (مسیحیت صهیونیستی) در آمریکا و

نفوذ آنها در مدار قدرت.

پیوریتانیسم

پیوریتانیسم،^۱ جریانی مسیحی یهودی و پروتستان افراطی بود و با نظریات یکی از پروتستان‌های صاحب نام، کالوین،^۲ در اثر مبالغه در بزرگداشت «کتاب مقدس»، به نوعی یهودی‌گری انگلیسی دامن زد.

نهضت اصلاح دینی و مسیحیت یهودی شده اروپایی، در هیئت پیوریتان‌ها، از اروپا به «آمریکا» رسید و سبب نابودی کامل سرخ‌پوستان شد و با توسعه فرهنگ و ادب و سنن یهودی، اولین کلونی‌های پیوریتانی را در سال ۱۶۲۰م. در «ماساچوست» و «پلی موث» ایجاد کرد و از آمریکا، سرزمین موعود برای عبرانیان (یهودیان) گریزان از اروپا به وجود آورد تا در خود و با خود، نطفه مسیحیت صهیونیستی را به بار برساند.

پیوریتانیسم، به عنوان یک جریان اجتماعی و هوادار یهود،^۳ در حالی که

1. Puritanism.

۲. جان کالون (۱۵۰۹-۱۵۶۴م.) اصلاح‌طلب دینی و لاهوتی فرانسوی و بنیان‌گذار مذهب کالونی است که در «سوئیس» و «فرانسه» گسترش دارد و یکی از پرشورترین پیروان مارتین لوتر بود.

3. judaizers.

ظاهراً یهودی نیستند، بخش‌های مهمی از آموزه‌های توراتی را در مناسبات فردی و اجتماعی خود پاس داشته و خود را نوعی مسیحی یهودی می‌شناسند. مذهبی که به سرعت، بخش بزرگی از جغرافیای سرزمین‌های انگلیسی زبان را تحت تأثیر خود قرار داد.

پیوریتان‌ها احساس می‌کردند تشابهاتی میان آنها و عبرانی‌های قدیم در ناچاری از خروج و سرنوشتی که برای آنها رقم خورد، وجود دارد. آنها از طوق بندگی و بردگی پادشاه «انگلستان»، «جیمز اول»، در حالی فرار کردند که به دنبال پناهگاهی برای خویش در سرزمین جدید بودند؛ همان‌گونه که عبرانی‌ها نیز از قید بندگی و بردگی فرعون «مصر» به «کنعان» فرار کردند و علیه سرخ‌پوستان، صاحبان اصلی کشور آمریکا، اعلام جنگ کردند. از نظر آنها، انگلیس همان مصر و آمریکا همان سرزمین کنعان جدید است.^۱

مطالعه این سیر و سفر دراز در دوساحت معنوی (دگرگونی رویکردها) و مادی (دگرگونی سیاسی، اجتماعی) پیوندهای شگرف میان پروتستانتیسم و صهیونیسم و گروه‌های یهودی را نشان می‌دهد و همین واقعه پرده از توطئه‌ای محاسبه شده برای استحاله مسیحیت در یهودیت، در خدمت آوردن مسیحیت و مسیحیان در مسیر مقاصد یهودیانه و سرانجام، تغییر مسیر تاریخ، متناسب با خاستگاه یهودیان، یعنی سلطه بر جهان و تأسیس حکومت جهانی برمی‌دارد.

همانی که وعده‌اش به «بنی‌اسماعیل» داده شده بود و اینک «بنی‌اسرائیل» سعی در رقم زدن این سرنوشت به نام خودش داشت. عبدالوهاب المسیری نتایج حاصل از این پیوند را چنین ارزیابی می‌کند:

۱. جورجی کنعان، «میراث اسطوره‌ها»، ص ۱۰۸.

۱. یهودیت از اصلاحات دینی اثر پذیرفت و یهودیت اصلاح‌گرا در «آلمان» (زادگاه نهضت اصلاح دینی) پا گرفت. این یهودیت به شکل عام، از اندیشه اصلاح‌طلبی مسیحی و به شکل خاص، از اندیشه لوتر تأثیر پذیرفته بود. هرمان کوهن، فیلسوف یهودی، آشکارا اعلام نموده که میان توحید یهودی و توحید پروتستانی فرقی نمی‌بیند؛

۲. دیدیم که اندیشه صهیونیستی بازگشت، در دل تفکر پروتستانی بود. می‌توان گفت که بسیاری یهودیان اروپا از آغاز سده هفدهم در کشورهای پروتستانی (هلند، انگلستان و...) استقرار یافتند؛ یعنی کشورهای که نقشی عمده در استعمار استیطانی [وطن‌گزیدن یهودیان] غربی داشتند. به همین خاطر، بیشتر یهودیان هم‌اکنون نیز ساکن کشورهای انگلیسی‌زبان، همچون «آمریکا»، «کانادا»، «استرالیا»، «نیوزیلند» و «آفریقای جنوبی» اند؛

۳. جنبش صهیونیسم با کشورهای پروتستان رابطه دارد. انگلستان پس از رقابتی کوتاه با «آلمان»، طرح صهیونیستی را زیر پر و بال گرفت و سپس «آمریکا» این نقش را پذیرفت. این در حالی بود که محافل کاتولیک همواره بانی طرح مخالف بودند؛

۴. مهاجرت یهودیان در دوران معاصر، به مراکز استعماری پروتستانی و انگلوساکسونی مرتبط بوده است. به همین دلیل می‌بینیم که اکثریت مطلق یهودیان جهان در کشورهای نام‌برده زندگی می‌کنند...^۱

پروتستان‌ها و دولت‌های پروتستانی، با حمایت از جنبش‌های صهیونیستی، زمینه‌های بازگرداندن یهودیان به «فلسطین» را فراهم

۱. المسیری، عبدالوهاب، «دائرةالمعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم»، ج ۳، صص ۶-۷.

۴۳۲ ■ بنی‌اسماعیل، بنی‌اسرائیل و آخرالزمان

آوردند تا یکی از شروط ظهور مسیح علیه السلام را به جا آورده باشند.

بنیادگرایی مسیحی و واقعه آرمگدون

بنیادگرایی یا فوندامنتالیسم،^۱ به معنی شالوده و اساس و اصطلاحی قدیمی است که در گذشته، در مورد متعصبان مذهبی، به خصوص آن دسته از مسیحیانی که حاضر به پذیرفتن هیچ‌گونه تغییر و تفسیر و انحرافی در «کتاب مقدس» نیستند، به کار می‌رفت.^۲

بنیادگرایی یک ایدئولوژی سیاسی مبتنی بر سیاسی کردن دین با هدف استقرار بخشیدن حاکمیت خدا بر نظام دنیوی است.^۳

اصطلاحاً بنیادگرا به کسی اطلاق می‌شود که معتقد به معنای تحت‌اللفظی و کلمه به کلمه محتوای کتاب مقدس است و خود را مقید به تفسیر آن نمی‌داند.^۴

1. Fundamentalism.

۲. زندی، محمد علی، «بنیادگرایی»، پژوهه، بانک مقالات علوم انسانی و اسلامی، به نقل از طلوعی، محمود، «فرهنگ جامع سیاسی»، تهران، بی‌نا، ۱۳۷۲، ص ۲۸۵.

۳. زندی، محمد علی، همان، به نقل از: مارتین لیپست، سیمور، «دائرةالمعارف دموکراسی»، ترجمه کامران فانی و نورالله مرادی، تهران، کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۰۱.

۴. زندی، محمد علی، همان، به نقل از: آقابخششی، علی، «فرهنگی علوم سیاسی»، تهران، مرکز اطلاعات مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴، ص ۱۳۹.

مانوئل کاستلز، نویسنده «عصر اطلاعات، اقتصاد، جامعه و فرهنگ» می‌نویسد:

بنیادگرایی دینی در تمامی طول تاریخ بشر وجود داشته است؛ اما در سال‌های پایانی این هزاره (قرن بیستم) به عنوان منبع هویت، به طور اعجاب‌آوری نیرومند و اثرگذار جلوه می‌کند.

او سپس تعریف خود را از بنیادگرایی ارائه نموده و می‌نویسد: بنیادگرایی، بنا به فهم من، به معنای برساختن هویتی برای یکسان‌سازی رفتار فردی و نهادهای جامعه با هنجارهایی است که برگرفته از احکام خداوند هستند و تفسیر آنها بر عهده مرجع مقتدری است که واسطه خداوند و بشریت است.^۱

با این تعریف، بنیادگرایی مخصوص قوم خاصی نیست، پیروان هر یک از ادیان و مذاهب اسلامی، مسیحی و یهودی می‌توانند واجد رویکردی بنیادگرا، مطابق دریافت‌های دینی و مذهبی خود و طرحی برای تنظیم مناسبات فردی و اجتماعی جامعه خود، مطابق دریافت‌های مذهبی‌اشان باشند.

آنچه مورد گفت‌وگوی ماست، بنیادگرایی مسیحی آمریکایی است؛ امری که به عنوان یکی از «جنبه‌های پایدار تاریخ آمریکا»^۲ قابل شناسایی است. کاستلز معتقد است، بنیادگرایی، به منزله یک اصطلاح، که امروزه در سراسر جهان به کار می‌رود، در «آمریکا» ابداع شده است و می‌نویسد: و مقصود از آن [بنیادگرایی] اشاره به مجموعه ده جلدی کتاب‌هایی بود

۱. مانوئل کاستلز، «عصر اطلاعات، اقتصاد جامعه و فرهنگ»، ترجمه حسن چاوشیان، ج ۲، تهران، حراج نو، ۱۳۸۰، ص ۳۰.
۲. همان، ص ۳۸.

که تحت عنوان بنیادها، توسط دو برادر بین سال‌های ۱۹۱۰م و ۱۹۱۵م. به طور خصوصی انتشار یافت. در این کتاب‌ها، متون مقدّس ویرایش شده توسط متألّهین محافظه‌کار ایوانجلیکال [پروتستان] در آغاز قرن اخیر، گردآوری شده بود.^۱

به عبارت دیگر، بنیادگرایی عصر حاضر، از میان جریان پروتستانی شکل گرفته در کلونی‌های آمریکای مدرن سربرآورده تا در ادامه جنبش اعتراضی قرن شانزدهم میلادی، موجد جریانی سیاسی، اجتماعی در مسیر زمینه‌سازی برای بازگشت عیسی (علیه السلام) در «اورشلیم» و عملیاتی کردن پروژه آخرالزمانی برگرفته از میان متون مقدّس عهد عتیق شود. چنان‌که کاستلز نیز گفته بود:

بین سال‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۱۵م. پروتستان‌های کلیسای انجیلی یک رشته جزوات را تحت عنوان مبانی منتشر کردند و طی آن، به تأیید خطاناپذیری یا حقیقت نصّ کتاب مقدّس در برابر تفسیرهای جدید از مسیحیت، پرداختند.^۲

همین نویسنده در ادامه، می‌نویسد:

هرچند واژه بنیادگرایی غالباً در معنای منفی به کار برده می‌شود تا بیانگر نرمش‌ناپذیری، جزم‌اندیشی و اقتدارگرایی باشد؛ اما بنیادگرایی ضمناً می‌تواند موجب از خودگذشتگی و ایثار، به خاطر یک اصل اعتقادی باشد.^۳

بنیادگرایی، در هریک از صورت‌هایش را می‌بایست فرزند تاریخ مدرن غربی دانست. عصری که با طی مراتب فرهنگی و تمدنی‌اش، اگرچه در قرن

۱. مانوئل کاستلز، «عصر اطلاعات، اقتصاد جامعه و فرهنگ»، ص ۳۸.

۲. هسی‌وود، اندرو، «درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی»، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹، ص ۴۹۵.

۳. همان، ص ۵۱۰.

نوزدهم و بیستم میلادی، کامل‌ترین صورت مدرنیته را در حوزه مخصوص به خود، بارز ساخت، اما به دلیل پشت کردن به دین و ادبار به دریافت‌های وحیانی و آسمانی، در قالب سکولاریسم، لیبرالیسم و هیدونیسم (مذهب اصالت لذت)، زمینه‌های بحران‌های چندوجهی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در خود پرورد و موجد بحران هویت، بحران زیست‌محیطی و بحران اقتصادی در همه لایه‌های حیات فردی و اجتماعی ساکنان عصر مدرن شد و بن‌بست وحشتناک مدیریت مناسبات عمومی در ابعاد جهانی را سبب گردید.

بنیادگرایی، به مثابه جنبشی اعتراضی از سوی متدینان، قبل از آنکه از میان ساکنان آسیای غربی و سرزمین‌های اسلامی سربرآورد، از میان جامعه آمریکایی، با پیشینه فرهنگ و ادبیات پروتستانی نمودار شد. جرجی کنعان در توصیف بنیادگرایی انجیلی (پروتستانی) عصر جدید می‌نویسد:

اصول‌گرایان انجیلی از قدرتمندترین نیروها و جریان‌های اجتماعی و فرهنگی اروپا و آمریکا به شمار می‌آیند و جدا از مسائل سیاسی و روش‌های سیاست‌مداران، تأثیرات آشکار و مهمی بر جوامع مسیحی نهاده‌اند. تأثیر اصول‌گرایان انجیلی آن قدر عمیق و گسترده بوده که در قلب این جوامع نفوذ کرده است. بنابراین ضروری است نگاهی فراگیر و فراتر از روابط آن با نیروهای سیاسی حاکم بر جامعه و اهداف سیاسی آنها در بسیج افکار عمومی مسیحیان، جهت پای‌بندی بی‌قید و شرط به اصل تحقق وعده‌های توراتی داده شده به «بنی‌اسرائیل» داشته باشیم و نیز متوجه باشیم که تأسیس دولت اسرائیل در «فلسطین»، از دیدگاه آنها حقی مذهبی و تاریخی تلقی می‌شود.^۱

۱. جورجی کنعان، «میراث اسطوره‌ها»، صص ۱۱۰-۱۱۱.

بنیادگرایی مسیحی و سیاست ایالات متحده آمریکا

آثار فراوانی درباره نحوه عمل و حضور بنیادگرایان مسیحی در منظومه سیاست داخلی و خارجی «ایالات متحده آمریکا» در غرب، منتشر و برخی نیز به زبان فارسی ترجمه شده است.

استیون سائزر، پاپ اعظم کلیسای «ویرجینیا» و رئیس انجمن بین‌المللی «کتاب مقدس» در «انگلیس»، در کتاب «صهیونیسم مسیحی»، سیر تحول این جریان را در اروپای غربی و آمریکا برشمرده است و در فرازهای دقیقی از این اثر، رد پای این جریان بنیادگرا را در حوزه سیاست داخلی و خارجی آمریکا باز می‌نماید که در اینجا، به اختصار مواردی ذکر می‌شود:

در اوایل قرن بیستم، به دنبال تلفات خانمان‌سوز جنگ جهانی اول و سپس رکود بزرگ،^۱ بنیادگرایی آمریکا به جای آنکه به نظریات پیش‌گویانه بپردازد، بیش از پیش، درگیر تکذیب الهیات لیبرال، بشارت اجتماعی و نظریه تکامل داروین بود...^۲

در واقع، در گام اول، بنیادگرایان به حوزه‌های اعتقادی مطرح در جهان

1. Great Depression.

۲. سائزر، استیون، «صهیونیسم مسیحی»، ص ۱۵۲.

مدرن، ورود کرده و شروع به نقد بنیادها بر اساس دریافتهای انجیلی نمودند. پس از آن، دایره حضور خود را به حوزه اخلاق اجتماعی کشیده و از مسائلی، چون سقط جنین انتقاد کردند.

در طول دهه ۱۹۳۰م. و دهه ۱۹۴۰م. هم قبل از تأسیس کشور اسرائیل و هم بعد از آن، مسیحیان پروتستان لیبرالی، همچون پل تیلیش،^۱ ویلیام اف. آلبرایت^۲ و راینهولت نیبور^۳ طرفداران اصلی صهیونیسم بودند که «شورای مسیحی درباره فلسطین» را در سال ۱۹۴۲م. تأسیس کردند.^۴

در سال ۱۹۴۲م. تأسیس «سازمان ملی انجیلی‌ها»، با هدف انتقال تحرکات اصول‌گرایانه پروتستانی از جنبش به سازمان، نقطه تحولی بزرگ به شمار رفت.

تأسیس کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸م. و پس از پیروزی اسرائیل در سال ۱۹۶۷م. این امید و انگیزه را در بنیادگرایان ایجاد کرد که گویی پیش‌گویی‌های «کتاب مقدس» در حال تحقق بوده و با کنترل یهودیان بر «فلسطین» و مهاجرت یهودیان به آن سرزمین، یکی از مهم‌ترین مراحل از زنجیره وقایع مربوط به بازگشت عیسی مسیح (علیه السلام) در حال وقوع است.

در ۱۹۷۶م. که سال «تفوق صهیونیسم مسیحی» خوانده شده، مجموعه‌ای از رویدادها، صهیونیسم مسیحی را در صف اول سیاست جریان اصلی آمریکا قرار داد. جیمی کارتر به عنوان رئیس جمهور نو مسیحی‌ای که از حمایت جناح راست انجیلی برخوردار بود، انتخاب شد. در اسرائیل، مناخیم بگین^۵ و حزب لیکود نیز در سال ۱۹۷۷م. به قدرت رسید. ائتلافی

1. Paul Tillich.

2. William F. Albright.

3. Reinhold Niebuhr.

۴. سایزر، استیون، «صهیونیسم مسیحی»، ص ۱۵۶.

5. Menachem Begin.

سه جانبه بین جناح راست سیاسی، پروتستان‌های انجیلی و گروه فشار اسرائیلی آمریکایی به وجود آمد تا ائتلافی قدرتمند شکل گیرد.^۱

بدین سان، جریان بنیادگرایی وارد حوزه سیاست و نقش‌آفرینی در انتخابات ریاست جمهوری «آمریکا» شد تا با استفاده از قدرت سیاسی، نظامی و مالی ایالات متحده آمریکا، از آن، ابزاری برای تحقق آرمان‌هایش بسازد.

یوئیل مارکوس از نویسندگان صهیونیست درباره استقبال از بگین، نخست وزیر وقت اسرائیل در «کاخ سفید» چنین می‌گوید:

کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا طی مراسم استقبال و خوش‌آمدگویی‌ای که در کاخ سفید برای شخصیت‌های یهودی ایالات متحده و نخست‌وزیر اسرائیل، بگین، تدارک دیده شده بود، حمایت بی‌شائبه آمریکا از اسرائیل را تا ابد اعلام کرد و در سخنرانی خویش گفت:

از زمان تخریب «بیت المقدس»، یهودیان در نمازهایشان دعا می‌کنند، سال آینده نماز خود را در قدس بخوانند. یهودیان طی دو هزار سال با ظلم، ستم، مصایب، کشتارها و قتل‌های بسیار مواجه بوده‌اند تا اینکه دولت اسرائیل برپا شد و یهودیان به سرزمین «تورات» بازگشتند.^۲

جیمی کارتر (۱۹۸۰-۱۹۷۶ م.) طی سخنرانی‌ای که در مقابل کنیسه اسرائیل در مارس ۱۹۷۹ م. ایراد نمود، از پیشینه اصول‌گرایانه‌اش چنین پرده برداشت:

ما میراث تورات را با هم، میان همدیگر تقسیم می‌کنیم.^۳

۱. سایزر، استیون، «صهیونیسم مسیحی»، صص ۱۵۹-۱۶۰.

۲. جورجی کنعان، «میراث اسطوره‌ها»، صص ۱۲۲-۱۲۳.

۳. همان.

به عبارت دیگر، کارتر سرزمین «فلسطینی» را سرزمینی می‌دانست که خداوند به یهودیان وعده داده است.

انتخاب رونالد ریگان در سال ۱۹۸۰م. به عنوان رئیس جمهور صهیونیسم مسیحی، اتفاق بزرگی در عرصه سیاست داخلی و خارجی «ایالات متحده آمریکا» به شمار رفت.

وی بر اساس هیات پیشاهزاره‌ای تدبیرگرا، تربیت شده بود... منشی حقوقی ریگان که هالسل او را یکی از مشتاق‌ترین معتقدان به کیش اسرائیل و جنگ قریب‌الوقوع آرمگدون می‌خواند، توضیح داد که چگونه آنان اغلب، راجع به تحقق پیش‌گویی «کتاب مقدس» بحث می‌کردند.^۱

استقرار واعظان پر قدرت صهیونیسم مسیحی در «کاخ سفید» و در هنگام اجرای مراسم تحلیف رئیس جمهوری «آمریکا»، بیش از پیش، اتفاق دو جریان مذهبی بنیادگرا و سیاست‌مداران آمریکایی کاخ سفید را برملا ساخت. کشیش بیلی گراهام و پس از او، پسرش در کاخ سفید مستقر شدند. براساس گفته‌های مشاور حقوقی ریگان، هربرت الینگوود،^۲ ریگان بسیاری از کتاب‌های منتشر شده درباره مسئله آرمگدون را مطالعه کرده بود و آرزو می‌کرد که اولین شخصی باشد که شاسی جنگ اتمی آرمگدون را فشار خواهد داد.

رئیس جمهور آمریکا، رونالد ریگان، طی سال‌های ۱۹۸۱م. تا ۱۹۸۹م. مهمانی نهاری را برای کشیش بیلی گراهام ترتیب می‌دهد تا ضمن آن، با یکدیگر درباره دومین ظهور یسوع مسیح گفت‌وگو کنند. طی آن، ریگان سؤال می‌کند:

۱. سایزر، استیون، «صهیونیسم مسیحی»، ص ۱۶۰.

2. Herbert E. Ellingwood.

به نظر شما، آیا ظهور یسوع مسیح نزدیک خواهد بود؟ دلایل شما در این

زمینه چیست؟

گراهام پاسخ داد:

دلایل نشان می‌دهد یسوع بر آستانه دره‌است و هر آن امکان ظهور او وجود دارد.^۱

در پژوهش و تحقیقی که آندرو لانگ، مدیر تحقیقات «انستیتو مسیحی واشینگتن» با کمک و همکاری لاری جونز از محققان این مرکز درباره ریگان و آرمگدون انجام داده، عنوان کرد:

کسی که به ایدئولوژی آرمگدون معتقد باشد، اصول‌گرایی است که کتاب مقدس را به سان تقویم و گاه‌نامه می‌خواند تا از آینده مطلع و آگاه شود.^۲ گریس هالسل، نویسنده کتاب «دستان قدرتمند خداوند»^۳ نشان داده است که چطور ریگان حتی در طول رقابت انتخاباتی ریاست جمهوری ۱۹۸۰م. دائماً به آرمگدون اشاره می‌کرد. به دفعات از قول ریگان گزارش داده شده است که:

ما می‌توانیم نسلی باشیم که آرمگدون را می‌بیند.

در همان سال، ویلیام شفایر،^۴ مقاله نویس روزنامه «نیویورک تایمز» از ریگان نقل قول کرد که وی خطاب به گروهی از رهبران یهودی گفته است: اسرائیل تنها دمکراسی باثباتی است که ما می‌توانیم به عنوان نقطه‌ای که آرمگدون در آن، به وقوع می‌پیوندد، به آن تکیه کنیم.^۵

۱. جورجی کنعان، «میراث اسطوره‌ها»، صص ۱۵۰-۱۵۲.

۲. همان.

3. Forcing God's hand: why millions pray for a quick rapture and destruction of planet earth.

4. William Safire.

۵. سایزر، استیون، «صهیونیسم مسیحی»، ص ۱۶۲.

در دههٔ ۹۰م، به دنبال پیروزی کلینتون در انتخابات ریاست جمهوری در ۱۹۹۲م، بنیادگرایی وارد ردیف اول صحنهٔ سیاسی شد. این بار به صورت ائتلاف مسیحی، تحت هدایت پتر ابرتسن^۱ و رالف رید^۲ با یک و نیم میلیون عضو رسمی و اعمال نفوذ سیاسی چشم‌گیر بر رأی دهندگان جمهوری خواه.^۳

1. Pat Robertson.

2. Ralph Reed.

۳. مانوئل کاستلز، «عصر اطلاعات، اقتصاد جامعه و فرهنگ»، ص ۳۸.

ایوانجلیست‌ها در تدارک جنگ بزرگ

به مبلغان انجیل، مبشّران، مزده‌دهندگان و ایوانجلیست^۱ گفته می‌شود. اگر چه جریان اصول‌گرایی (بنیادگرایان) مسیحی، در اروپا و آمریکا، به صدها شعبه و شاخه تقسیم می‌شوند و تنوع و گستردگی فرقه‌ها، احزاب و کلیساهای آنها بسیار است، اما

بهترین و آشکارترین گرایش‌های اصول‌گرایی این جوامع، در فرقه انجیلی‌های متجدّد یا دوباره متولّد شدگان نمود پیدا می‌کند. انجیلی‌های متجدّد در واقع آمیزه‌ای عجیب و غریب از فرقه‌های مختلف هستند و ده‌ها هزار کشیش و مبلغ دارند...

یکی از مهم‌ترین اصول اعتقادی آنها که زبان حال آنها نیز هست، می‌گوید:

هر کس دوباره و از نو [در زمان بازگشت مسیح] زاده نشود، دینی نخواهد داشت که او را به بهشت ببرد.^۲

کشیشان کلیسای کاتولیک، بدون هیچ پیرایه و لباس مخصوص و مسلط

1. Evangelist.

۲. جورجی کنعان، «میراث اسطوره‌ها»، ص ۱۱۰.

به آیات «کتب مقدس»، در سراسر اروپا، «آمریکا» و سایر کشورها به تبلیغ مشغولند و از نفوذ بالایی میان ساکنان این مناطق برخوردارند. حال لندسی، جری فالول، پت رابرتسون و جان هاگی در زمره مشهورترین ایوانجلیست‌هایی هستند که همه روزه از مسیر هزاران شبکه رادیویی، تلویزیونی و اینترنتی در گوش مخاطبان خود می‌خوانند که اراده خداوند بر این است که اسرائیل برپا شود و در میان سایر ملل، این امت باقی بماند. اینان فارغ‌التحصیلان قریب به سیصد دانشکده وابسته به بنیادگرایانند که تمامی دستگاه‌های مدرن و پیشرفته را در خدمت اعتقادات و اهداف خود وارد آورده‌اند.

پدیده انجیلی‌ایسم در این فعالیت‌ها خلاصه نمی‌شود. به گفته گیل کیپل: این چیزی نیست، جز بخش مرئی یک جنبش عمیق، که باعث شده، برخی از طبقات جامعه آمریکا، ارزش‌های لائیک و دنیوی را، که از بین برنده ایمان است و بر مردم حاکم می‌باشد، به کناری نهند و به جای آن، تغییر و تحولی عمیق در اخلاق جامعه به وجود بیاورند که همه از مقولات و خطابه‌های انجیلی‌های بنیادگرا نشئت می‌گیرد و انجیلی‌های بنیادگرا آن را شکل می‌دهند.

بنیادگرایان انجیلی، غیر از دانشگاه‌ها، مراکز آموزش خاصی، برای خود تأسیس کرده‌اند تا غارت جامعه مدنی و نفوذ فرهنگی در آن، راحت‌تر باشد و ساخت و شکل‌دهی مجدد آن به سهولت میسر شود.

از آن جمله‌اند دانشگاه «باب جونز» و دانشگاه «اورال رابرتس» که در ایالت «اوکلاهاما» قرار دارد و ۴۱۷۰ دانشجو و ۳۷۵ استاد را دربر می‌گیرد. این دانشگاه کتابخانه‌ای مجهز به یک میلیون نسخه کتاب دارد... جری فالول، یکی از شخصیت‌های بارز انجیلی، در سال ۱۹۷۱ م، در ایالت

«ویرجینیا» دانشگاهی به نام «آزادی تعمیدی» تأسیس کرد که بعدها نام آن به «دانشگاه آزادی» تغییر یافت. این دانشگاه کلید فهم برنامه‌ها و طرح‌های فالول (برای توسعه امپراتوری انجیلی شبه کلیسایی‌اش و افزایش نفوذ و تأثیر او بر فرهنگ، جامعه و تاریخ آمریکا) به‌شمار می‌آید و صرفاً مدرسه‌ای برای آماده‌ساختن و آموزش مبلغانی نیست که به سراسر جهان گسیل می‌شوند؛ بلکه هزاران نفر در حالی از آن فارغ‌التحصیل می‌شوند که فراگرفته‌اند چگونه به جهان، از دید اعتقادات مذهبی و مفاهیم اجتماعی و اقتصادی فالول نگاه کنند و سپس در تمام بخش‌ها و طبقات موردنظر جوامع نفوذ کنند.^۱

گریس هالسل نویسنده کتاب «تدارک جنگ بزرگ» در کتاب دیگرش، «پیداالله»، پیش از آنکه به این سؤال پاسخ دهد که چرا ایالات متحده آمریکا برای اسرائیل از منافع خود می‌گذرد، عباراتی شاخص از سخنان برخی انجیلی‌های آمریکایی را می‌آورد و از قول آنان نقل می‌کند تا جغرافیای نگاه این مبلغان را معلوم سازد:

فالول و لیندسی می‌گویند:

خداوند از ما می‌خواهد وارد جنگ خطرناکی شویم. این جنگ حد و مرزی برای تاریخ بشری قرار نمی‌دهد و اکنون، در حالی که حدود دوازده دولت جهان، سلاح هسته‌ای در اختیار دارند، می‌توانیم بر سراسر جهان غلبه کنیم.

واز قول پت رابرتسون، انجیلی تلویزیونی نیز می‌نویسد:

«کتاب مقدس» اشاراتی مشخص به حوادث آینده جهان دارد و

۱. النجیری، محمود، «آرمگدون، نبرد آخرالزمان به روایت مسیحیان صهیونیست»، ترجمه قیس زعفرانی و رضا عباس‌پور، تهران، هلال، چاپ پنجم، ۱۳۸۹، صص ۴۴-۴۵.

پیش‌گویی‌هایی را در بر می‌گیرد که جهان را به لرزه درمی‌آورد. نبرد آرمگدون در جای خود قرار دارد و ممکن است تحقق پیش‌گویی‌های حزقیال هر آن به وقوع بپیوندند. آرمگدون هر آن ممکن است، اتفاق بیفتد و ایالات متحده در این پیش‌گویی‌های حزقیال باید حضور داشته باشد و ما همگی آماده‌ایم.

و جان هاگی، نویسنده آمریکایی، در «سپیده‌دم آخر» می‌نویسد: همان‌گونه که می‌دانیم، فرجام جهان نزدیک شده است و آمریکا سمبل تایتانیک جدید است. ما اکنون در حال حرکت به سوی فاجعه هستیم! و کشیش کن‌باگ از «کلیسای «کتاب مقدس» ماکلین»، معلم یکی از مدارس روزهای یکشنبه و کنت استار مدعی العموم کسی که در رسوایی «مونیکا لاینسکی» از بیل کلینتون بازجویی نمود، می‌گوید: فرجام فرا رسیده است و به نظر من احتمال بسیار زیادی وجود دارد که در زمان ما، به وقوع بپیوندد.

باگ هشدار می‌دهد که بیش از وقوع آرمگدون، آتش جنگ‌های دیگر برافروخته شده و از هر دو نفر، یک نفر کشته خواهد شد. به عبارت دیگر، سه میلیارد نفر کشته خواهند شد.

و کشیش انجیلی، جری فالول، اعلام کرد:

آرمگدون یک حقیقت است؛ حقیقتی وحشتناک و ترس‌آور. ما بخشی از نسل آخرین هستیم؛ نسل آخر. تاریخ به اوج خود خواهد رسید... فکر نمی‌کنم، فرزندانم بتوانند کاملاً به زندگی خویش ادامه دهند.

و در جای دیگر می‌گوید:

در آرمگدون، اولین و آخرین زد و خوردها به وقوع می‌پیوندد. سپس خداوند از این جهان و هستی خلاص می‌شود. او این زمین را نابود خواهد

کرد... این آسمان‌ها و زمین را.

و سخن خود را این‌گونه به پایان می‌رساند:

میلیاردها نفر در جنگ آرمگدون خواهند مرد.^۱

این مبلغان جنگجو، میدان فعالیتشان همه «آمریکا»، «اروپا» و حتی کشورهای آسیایی را نیز شامل می‌شود و همه‌ساله میلیون‌ها نسخه از «انجیل» و متن سخنرانی‌هایشان به طور رایگان در میان مردم توزیع می‌گردد. همه آنها یک‌صدا بر طبل جنگ می‌کوبند و اذهان را مهیای این واقعه می‌سازند.

جالب توجه آنکه، طی قرون اخیر، شاعران و نویسندگان صاحب آوازه‌ای، همچون جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲ م.)، اسحاق نیوتن (۱۷۲۸-۱۶۴۲ م.)، ژوزف بریستلی (۱۸۰۴-۱۷۳۳ م.) شیمی‌دان و کاشف اکسیژن، لرد بایرون شاعر و جورج الیوت نمایش‌نامه‌نویس نیز نام خود را در فهرست مبلغان این آموزه به ثبت رسانده‌اند.^۲

کشیش بیلی گراهام که از سال ۱۹۷۰ م. هشدار می‌دهد، جهان با سرعت بسیار به سوی آرمگدون در حال حرکت است و جوانان کنونی آخرین نسل تاریخ هستند و در گردهمایی‌ها و حضورهای مذهبی خویش در کلیساها و تلویزیون‌ها این سخن معروف خویش را تکرار می‌کند:

بسیاری سؤال می‌کنند آرمگدون کجاست؟ چقدر به ما نزدیک است؟

در تلاش برای پاسخ به این سؤالات می‌گوید:

بسیار خوب، این منطقه در غرب رود «اردن»، میان «الجلیل» و «السامرة»،

۱. هالسل، گریس، «یدالله»، ترجمه به عربی محمّد السماک، ترجمه به فارسی قیس زعفرانی، تهران، هلال، چاپ پنجم، ۱۳۸۹، صص ۱۸-۱۹.

۲. جرجی کنعان، «میراث اسطوره‌ها»، صص ۷۴-۷۸.

در دشت «یزرعیل» قرار دارد. جایی که وقتی ناپلئون به آنجا رسید، گفت:
این مکان شاهد بزرگ‌ترین نبرد جهان است.
و می‌افزاید:

کتاب مقدس به ما می‌گوید: آخرین جنگ بزرگ تاریخ در اینجا، به وقوع
خواهد پیوست.^۱

گریس هالسل نویسنده آمریکایی، زمانی به همین جماعت انجیلی‌ها
منتسب بود و با آموزه‌های هم‌اینها پرورش یافته بود؛ اما پس از سفر به
«فلسطین» اشغالی و مطالعه دقیق، به یکی از منتقدان این افکار تبدیل
شد و کتاب‌های «پیش‌گویی و سیاست»، «انجیلی‌های نظامی در راه جنگ
هسته‌ای» و «یدالله و تدارک جنگ بزرگ» را نوشت.

گستره عمل ایوانجلیست‌ها

کشیشان ایوانجلیست، کلیسا را محل مناسبی برای ورود به مسائل
اجتماعی، سیاسی و انتقاد از سیاست‌های داخلی و خارجی «ایالات متحده
آمریکا» معرفی و با نفوذ تدریجی به حوزه سیاست این کشور و انتخاب
رؤسای جمهوری، همچون کارتر، کلینتون، رونالد ریگان، جورج دبلیو بوش
و بالآخره ترامپ، تمایل خود را به سیاست‌های بنیادگرایانه اعلام و سعی
در عملیاتی کردن دریافت‌های خود در حوزه سیاست داخلی و خارجی
آمریکا کردند.

در روزهای ۲۸ و ۲۹ آوریل ۱۹۸۰م. ایوانجلیست‌ها در «واشینگتن»،
پایتخت آمریکا اجتماع بزرگی را با عنوان «واشینگتن برای عیسی

مسیح^۱ تشکیل دادند که در آن، نیم میلیون نفر ایوانجلیست از سراسر آمریکا شرکت کردند. در این اجتماع، هر روزه رهبران ارشد دینی ایوانجلیست‌ها در سخنرانی‌های خود از دولت‌مردان خواستند که در مسائل سیاسی و اجتماعی، مطابق تعلیمات انجیل عمل نمایند تا مورد تأیید آنها قرار بگیرند و در پایان، خواسته‌های سیاسی، اجتماعی خود را در یک اعلامیه بیان نمودند. شعار آنها در این اجتماع، این بود:

نه من گناه‌کارم، نه تو گناه‌کاری؛ بلکه آمریکا گناه‌کار است و برای نجات آمریکا باید فداکاری نمود.^۲

رونالد ریگان را به عنوان رئیس جمهور منتخب ایوانجلیست‌ها باید خواند. او اولین برنامه تبلیغاتی خود را برای دور دوم ریاست جمهوری‌اش در سال ۱۹۸۴م. در حضور هفده هزار ایوانجلیست که از سراسر «آمریکا» گرد آمده بودند، انجام داد. در این جلسه تبلیغاتی، ایوانجلیست معروف، جری فالول که در دور اول ریاست جمهوری رونالد ریگان کشیش رسمی کاخ سفید شده بود، اعلام کرد که:

دیانت و اخلاق از سیاست جدا نیست.^۳

یکی از مهم‌ترین اتفاقات میدان تبلیغات مذهبی، پیوند خوردن مبلغان مذهبی به گروه‌های شبه نظامی و مسلح شدن آنان به اسلحه است. در این واقعه نیز بنیادگرایان انجیلی پیش‌قراولند.

1. Washington for Jesus.

۲. ضابط، حمیدرضا، «تبلیغات دینی و سیاسی ایوانجلیست‌های جنگ‌طلب در ایالت متحده آمریکا»، گروه تاریخ اسلام، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس، به نقل از: Prime Time Preacher, p5.

۳. ضابط، حمیدرضا، «تبلیغات دینی و سیاسی ایوانجلیست‌های جنگ‌طلب در ایالت متحده آمریکا» به نقل از:

Televangelism, p7.

هفت گروه مسلح از شبه‌نظامیان مسیحی در آمریکا یک اتحادیه نظامی تشکیل داده‌اند. این اتحادیه نظامی مسیحیان به عنوان «جنبش هویت مسیحی»^۱ معروف می‌باشد که تنها شاخه «قدیسان میهن‌پرست مسیحی»^۲ آن در تمامی پنجاه ایالات متحده آمریکا، ۶۰/۰۰۰ عضو مسلح دارد و قدرتمندترین گروه شبه نظامی این کشور محسوب می‌شود. شبه نظامیان جنبش هویت مسیحی، خود را «ایوانجلیست‌های جنگجو»^۳ می‌نامند و اعتقاد دارند که تا تمامی دنیا را مسیحی نکنند، مسیح ظهور نخواهد کرد.^۴

پوششیده نیست که «آمریکا»، یکی از بزرگترین کشورهای است که در آن، خرید و فروش اسلحه گرم آزاد است و جمهوری خواهان عموماً به دلیل آنکه مالک کارخانه‌های اسلحه‌سازی‌اند، از مهم‌ترین مخالفان قانون منع خرید و فروش و حمل سلاح شناخته می‌شوند.

آنها همچنین تبلیغ می‌کنند که آمریکا را مسیح به وجود آورده است تا در آخرالزمان، علیه «ضد مسیح» (دجال) در جنگ نهایی مقدس آرمگدون جنگ نماید. از این رو، آنها همواره خواستار یک آمریکای قدرتمند و مقتدر می‌باشند و از افزایش بودجه نظامی حمایت می‌کنند. آنها حضور نظامی آمریکا در مناطق مختلف جهان را ضروری می‌دانند. آنها در سخنرانی‌های دینی خود ترویج می‌کنند که قدرت‌های شیطانی می‌کوشند

1. Christian Identity Movement.

2. Christian Patriot Saints.

3. Evangelist Crusaders.

۴. ضابط، حمیدرضا، «تبلیغات دینی و سیاسی ایوانجلیست‌های جنگ طلب در ایالت متحده آمریکا» به نقل از:

Encyclopedia of Fundamentalism, p. 305-306.

آمریکا را نابود نمایند.^۱

امروزه ما شاهد تکرار این عبارات در سخنرانی‌های آقای دونالد ترامپ در مناسبت‌های مختلف هستیم.

در سال ۱۹۸۳ م. جری فالول مبلغ بزرگ انجیلی، مسافرتی به «فلسطین» اشغالی را برای گریس هالسل ترتیب می‌دهد. وی در صفحات اول از گزارش سفر خود به «تل‌آویو» و «درهٔ مجدو» می‌نویسد:

من یکی از ۶۳۰ نفر مسیحی‌ای بودم، که از «نیویورک» به تل‌آویو پرواز کردیم. در آنجا، ما را به گروه‌های حدود ۵۰ نفری تقسیم کردند... برای اینکه به درهٔ مجدو برویم، از تل‌آویو حدود ۵۵ مایل به طرف شمال سفر می‌کنیم. به محلی می‌رسیم که در ۲۰ مایلی جنوب - جنوب شرقی «حیفا»، قرار دارد و فاصلهٔ آن از «دریای مدیترانه»، حدود ۱۵ مایل است. ...کلاید (راهنمای سفر) با صدای هیجان زده‌ای می‌گوید:

و سرانجام، حالا داریم میدان آخرین نبرد بزرگ را تماشا می‌کنیم! می‌پرسم: اما آخر شما از کجا می‌دانید که نبرد نهایی در اینجا، روی خواهد داد؟

می‌گوید: شما همین اسم - یعنی مجدو - را بگیرید. کلمهٔ عبری هار، یعنی کوه را به آن اضافه کنید. این دو کلمه به شما «هار مجدو» را می‌دهد، که ما هار مجدون ترجمه می‌کنیم.

در حالی که او صحبت می‌کند، من می‌کوشم استدلال او را، با جست‌وجوی هار یا کوه دنبال کنم؛ اما کوهی پیدا نمی‌کنم. با وجود این، چون درهٔ

۱. ضابط، حمیدرضا، «تبلیغات دینی و سیاسی ایوانجلیست‌های جنگ‌طلب در ایالت متحده آمریکا» به نقل از:

روبه روی خودمان را می‌توانیم ببینیم، پس نقطه مناسبی که روی آن ایستاده‌ایم، به آسانی می‌تواند هار (کوه) تلقی بشود. اما با همه اینها، آیا هارمجدو - که کلمه به کلمه به معنی کوه مجدو است - به یک محل دلالت می‌کند یا یک رویداد؟

کلاید، کمی با بی‌حوصلگی پاسخ می‌دهد: نه، نه، این میدان نبردی است که همه ملت‌ها در آن درگیر می‌شوند. این آخرین نبرد میان نیروهای نیکی و نیکوکاری به رهبری مسیح و نیروهای شیطانی به رهبری دجال خواهد بود.

من، مانند میلیون‌ها مردم دیگر، سخن کلاید را باور می‌کنم. من همیشه چیزهایی درباره هارمجدون شنیده بودم؛ اما با همه شنیدن‌هایم درباره این واژه، اشتقاق آن را نمی‌دانستم. پرسیدم که آیا درباره این واژه هارمجدون مطالب زیادی خوانده‌اید؟

می‌گویند: می‌دانید، واژه هارمجدون تنها یک بار در «انجیل» آمده است؛ یعنی درست همان که در کتاب «مکاشفه یوحنا»، باب شانزدهم، آیه ۱۶ آمده است.

و سپس این آیه مختصر را نقل می‌کند:

«و ایشان را به موضعی که آن را در عبرانی، هارمجدون می‌خوانند، فراهم آوردند.»

از آنجا که این واژه در زندگی ما چنین نقش بااهمیتی دارد، امیدوارم بتوانم اشتقاق آن را پیدا کنم. من آنچه را که کلاید گفت، تکرار می‌کنم: در کتاب عهد عتیق، هیچ ذکری از این واژه نشده است. در کتاب عهد جدید هم تنها یک مورد، یعنی در باب مکاشفه که گاهی مکاشفات، یا مکاشفه یوحنا یا قدیس هم گفته می‌شود، آمده است؛ اما من هنوز سردرگم هستم؛

در حالی که در مکاشفه، از «محلّی» به نام هارمجدون صحبت می‌کند، کلاید اصرار دارد که هارمجدون معنی یک نبرد را می‌رساند.^۱

گریس هالسل متوجه می‌شود که راهنمای سفر، بیش از مبلغان، با قرائت آیات «کتب مقدّس»، سعی در تطبیق نادرست آن پیش‌گویی‌های توراتی با مصادیق جغرافیایی، فرهنگی و سیاسی عصر حاضر و تدارک مقدمات لازم برای آخرالزمانی جعلی و دست‌ساز دارد تا به قول خودش، زمینه‌های نزول اجلال عیسی مسیح (علیه السلام) یا در پایان، واقعه‌ی آرمجدون فراهم شود.

راهنمای سفر همه‌ی سعی خود را مصروف می‌دارد تا به مسافران القاء کند که:

اعراب دشمن اسرائیلند، پس دشمن خدا هستند.

گریس هالسل به نکته‌ی شگفتی اشاره می‌کند و می‌نویسد:

کسانی که سفر را تدارک دیده بودند، بسیار تمایل داشتند در «ناصره» توقف نداشته باشیم تا با ملت «فلسطین» و به ویژه مسیحیان فلسطین رابطه برقرار نکنیم و بدین وسیله، از حقایق موجود در آنجا مطلع نشویم. وی توضیح می‌دهد:

بنیادگرایان مسیحی اعتقاد دارند برای اینکه مسیح موعود نزد ایشان بازگردد، باید مراحل زیر طی شود:

۱. بازگشت یهود به سرزمین فلسطین؛

۲. برپایی دولت یهود در سرزمین مقدّس؛

۳. بشارت دادن لاهوت انجیلی به تمام ملت‌های ساکن در اسرائیل، که

منظور اعراب یا طوایف ساکن فلسطین اشغالی، مانند مسلمانان، مسیحیان

۱. هالسل، گریس، «تدارک جنگ بزرگ»، ترجمه‌ی خسرو اسدی، مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۷۷، صص ۳۹-۴۰.

و پیروان سایر ادیان و مذاهب هستند؛

۴. ساخت هیکل و مراسم قربانی؛

۵. عروج کلیسا، احیای مذهبی، تولد دوباره؛

۶. دوره سختی و مصیبت ۷ ساله؛^۱

۷. واقعه آرمگدون.

براساس آموزه‌های «کتاب مقدس» رخدادهای آخرالزمان و بازگشت دوباره مسیح برای نجات بخشی، در چندین مرحله انجام می‌پذیرد که عبارتند از:

۱. بازگشت اولیه مسیح یا آمدن مسیح از آسمان.

این مرحله شامل ربودن مؤمنان کلیسای مسیحی و صعود آنان به آسمان است که طی آن، در یک چشم بر هم زدن و به صورت ناگهانی و بدون آگاهی قبلی، عیسی مسیح علیه‌السلام، آنهایی را که آماده بازگشت او هستند، می‌رباید و به آسمان می‌برد...

البته، هدف از این ملاقات در آسمان، دادرسی مؤمنان و پاداش دادن به آنان و حساب پس دادن در استفاده از استعدادها و اموال و فرصت‌هایی است که به آنها داده شده بود.

۲. دوران مصیبت اعظم

پس از مرحله اول ظهور مسیح علیه‌السلام و پیش از مرحله دوم آن، دوران مصیبت بسیار شدیدی پیش‌گویی شده است. در این دوره که بنا بر برخی اشاره‌ها، هفت سال طول خواهد کشید، چنان زمان سخت و تنگ خواهد شد که از هنگام پیدایش امت‌ها تا آن روز، همانندی نداشته است...

1. Tribulation.

۳. بازگشت ثانویة مسیح و سلطنت هزار ساله او بر زمین
این دوره هزار سال به طول می‌انجامد و مسیح فرمانروای جهانی،
پرستش خواهد شد و عدل و انصاف کامل در جهان برپا خواهد گشت.
شیطان و روح‌های شریر بسته می‌شوند و به مدت هزار سال در «هاویه»
افکنده خواهند شد.^۱

۱. قاسمی قمی، جواد، «مبانی هزاره‌گرایی در مسیحیت»، پژوهش‌های مهدوی، تابستان
۱۳۹۰، شماره ۱، صص ۱۶۹-۱۸۷.

کمر بند انجیلی و سیاست خارجی آمریکا

پیوند میان ایوانجلیست‌ها و حزب محافظه‌کار «ایالات متحده آمریکا»، چنان‌که شایسته است، مورد ارزیابی و مطالعه قرار نگرفته است. یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های قابل شناسایی در تبلیغات ایوانجلیست‌ها، بسیج مسیحیان و توانایی‌های آمریکا به سوی اهداف محافظه‌کاران سیاسی است. همراهی و حمایت ایوانجلیست‌ها از نامزدهای حزب جمهوری خواه و محافظه‌کاران در ادوار مختلف، بهترین گواه این هم‌سویی سیاسی و فرهنگی است.

به رغم تصوّر ساکنان «آسیا» و مسلمانان، مذهب و سیاست ایالات متحده به نحو غربی به هم پیوند خورده است و آنچه به معنی سکولاریسم در جهان تبلیغ می‌شود، در آمریکا و به ویژه در میان محافظه‌کاران بی‌معنی است.

محافظه‌کاری را باید در واکنش به جریان روشنگری «اروپا» جست‌وجو کرد.

محافظه‌کاری ابتدا واکنشی به لیبرالیسم و عقل‌گرایی جنبش روشنگری و تجدّد بود و به ویژه، بعد از انقلاب «فرانسه» و در دفاع از سنت‌ها پدیدار

شد و در آرمان‌های اصلی لیبرالیسم و تجدد اولیه، یعنی آزادی، برابری، فردگرایی، عقل‌گرایی و جدایی دین از دولت تردید روا داشت و از حفظ امتیازات و نابرابری‌های اجتماعی و ساخت اقتدار قدیم دفاع کرد.^۱

محافظه‌کاری،^۲ در دهه ۱۹۸۰م. در «ایالات متحده آمریکا» و سایر نقاط جهان، از جمله «انگلستان» پا به عرصه نهاد

با رفع نشدن معضلات اقتصادی، تورم و بیکاری در دولت رفاه حزب کارگر، حزب مارگارت تاچر روی کار آمد و در «اروپا»، با بروز زلزله در ارکان کمونیسم، جنبش‌های دمکراتیک مسیحی محبوبیت یافتند.

در ایالات متحده آمریکا، روش‌های نوین تبلیغاتی و تکنیک‌های تازه سرمایه‌گذاری شده برای منفی جلوه دادن سیاست‌های لیبرالی به گسترش محافظه‌کاری کمک کرد.

محافظه‌کاران بر پایه سخن تامس جفرسون که گفته بود: دولتی بهتر است که کمتر حکومت کند، به بزرگ شدن دولت و افزایش نقش آن در امور داخلی انتقاد می‌کردند و خواهان نیروی نظامی قوی برای ریشه کن کردن کمونیسم ملحد بودند. آنها به تدریج، به جنبشی فعال در میان طبقات متوسط و حومه‌نشین در جنوب و غرب آمریکا تبدیل شدند و همین امر به پیروزی رونالد ریگان به عنوان رئیس جمهور کمک کرد.

اولین مناقشات محافظه‌کاران در دهه‌های هفتاد و هشتاد در سطح محلی اتفاق افتاد. والدین می‌خواستند نظراتشان در آموزش و پرورش فرزندان در نظر آورده شود. آنها آموزش نظریه تکامل و آموزش امور جنسی

۱. شهرام‌نیا، امیرمسعود و محمدی، اعظم، «نومحافظه‌کاری»، سمینار افکار سیاسی غرب در قرن بیستم.

2. conservatism.

به فرزندانشان را مضرّ می‌شناختند و از کشیش‌های بنیادگرا خواستند، وارد عمل شده و اصول یهودی، مسیحی و آنچه را در «کتاب مقدّس» آمده است، به دانش‌آموزان بیاموزند و حتّی برخی والدین از فرستادن کودکان خود به مدارس خودداری کردند؛ حتّی در سه مدرسه بمب گذاری صورت گرفت.

مخالفت با محتوای کتب درسی از سوی مسیحیان محافظه‌کار، سال‌های بعد هم ادامه یافت تا سال ۲۰۰۰م. بیش از یک میلیون کودک توسط والدینشان در خانه آموزش می‌دیدند و تعداد مدارس خصوصی مسیحی افزایش یافت.

اعتقادات محافظه کاری

محافظه کاری آمریکایی شامل موارد متعددی، از جمله احترام به سنن آمریکایی، حمایت از ارزش های یهودی، مسیحی، ضدیت با کمونیسم و دفاع از فرهنگ غربی در برابر تهدیداتی، همچون فمینیسم، مارکسیسم، بی بند و باری اخلاقی، چند فرهنگی و لیبرالیسم بین المللی می شود. محافظه کاران اجتماعی، همچون جسی هلمز^۱ اعتقاد دارند ارزش های اجتماعی از طرف سکولاریسم تهدید می شود. آنها طرفدار نیایش در مدارس آموزش و پرورش بر اساس «کتاب مقدس»، مخالفت با سقط جنین و همجنس گرایی اند.

بسیاری از فعالان جنبش محافظه کاری به گروه موسوم به اکثریت اخلاقی^۲ تعلق داشتند که به رهبری ایوانجلیست هایی، همچون جری فالول، پت رابرتسون و سایر کشیش های انجیلی تلویزیونی و با ابراز نگرانی نسبت به کم رنگ شدن ارزش های بنیادی مسیحیت به جذب طرفدار پرداختند. آنها با تبعیت از کشیش کافلین که در دهه سی از رادیو، موعظه های پرشور

1. Jesse Helms.
2. Moral Majority.

می‌کرد، از رسانه‌هایی، همچون تلویزیون و اینترنت بهره بردند و موعظه‌های سیاسی ایراد کردند.

آنها همچنین از توانایی جذب منابع مالی برای حمایت از نامزدهای مورد نظرشان استفاده کردند؛ نامزدهایی که طرفدار ادامه خواندن دعا و «انجیل» در مدارس، خاتمه دادن به سقط جنین قانونی و شکست قانون حقوق برابر بودند. بعد از این، گروه دیگری با نام «اتحاد مسیحی»^۱ و قدرتمندتر ظاهر شدند و تا امتحان گرفتن از نامزدها درباره ارزش‌های محافظه‌کاری پیش رفتند. آنها اعتقاد داشتند، برای رسیدن به رهبری مسیح در سیاست، باید میزان پایبندی نامزدها به اصول انجیلی را سنجید.

گروه‌های مسیحی راست‌گرا به پیروزی بوش پسر در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۴ م. کمک کردند.

جغرافیای محافظه‌کاری

«کمبرند انجیل» یا «نوار انجیل آمریکا»، اشاره به نواحی جنوب شرقی ایالات متحده آمریکا و ساکنان محافظه‌کار و پروتستان‌های مسیحی آن دارد. ناحیه‌ای فرضی که ایالت‌های جنوبی را از ایالت‌های لیبرال و سواحل غربی آمریکا جدا می‌کند. ساکنان این کمربند، عمدتاً سنتی و پایبند به ارزش‌های دینی و خانوادگی‌اند. مخالفت با سقط جنین و همجنس‌گرایی، یکی از نشانه‌های فرهنگی ساکنان این منطقه است.

گرایش‌های تند و افراطی درباره آخرالزمان و هزاره‌گرایی، ساکنان این منطقه را به بنیادگرایان مسیحی و مسیحیان صهیونیست مرتبط می‌سازد. «پیرجینیا»، «ایندیانا»، «کنتاکی»، «کارولینای شمالی و جنوبی»،

1. Christian Coalition.

«مینروی»، «جورجیا»، «کانزاس» و «لوویزیانا» در زمره ایالات مستقر در کمربند انجیلی «ایالات متحده آمریکا» و طرفداران محافظه‌کاران هستند. در ایالات متحده آمریکا، حزب جمهوری‌خواه از دهه ۱۸۹۰م. در زمره محافظه‌کاران شناخته می‌شود؛ اما آنها عملاً از سال ۱۹۶۴م. کنترل حزب را به طور کامل به دست گرفتند؛ در عین حال، شاخه محافظه‌کار حزب دمکرات هم میان سفیدپوستان جنوب فعال بود. ایالت‌های جنوبی، واقع در رشته کوه «راکی» و «آلاسکا» مقر اصلی محافظه‌کاران شناخته می‌شود. ساکنان مناطق شمال شرق، غرب و نزدیک «کانادا» لیبرال‌تر هستند.

نومحافظه‌کاران^۱

در دهه‌های ۷۰ و ۸۰م.، گروه دیگری از محافظه‌کاران با نام «نومحافظه‌کاران» به جنبش پیوستند. بسیاری از ایشان قبلاً دمکرات بودند. این گروه در سیاست داخلی لیبرال و در سیاست خارجی، ضد کمونیست و جنگ طلبند.

نومحافظه‌کاری جریان سیاسی بود که در میان دمکرات‌های دهه ۱۹۶۰م. متولد شد؛ جماعتی که از سیاست‌های داخلی و خارجی حزبشان سرخورده بودند، اینان در دولت‌های جمهوری‌خواه دهه‌های هفتاد، هشتاد، نود و ۲۰۰۰م. جریان ساز شدند.

نومحافظه‌کاران در مقایسه با محافظه‌کاران سنتی، توجه بیشتری به امور فرهنگی و رسانه‌های جمعی ابراز می‌دارند؛ زیرا معتقدند جامعه خود را باید از طریق این لوازم، تعریف و ارزش‌هایش را ابراز کرد. به همین دلیل

1. NeoConservatism.

هم، فیلم‌ها و اعمال غرب را غیراخلاقی می‌دانند. موسیقی پاپ را تهی و نوع زندگی اجتماعی و روابط خارج از ازدواج را انحراف می‌شمارند و دلیل این انحرافات را هم دوری از مذهب به عنوان امری والا در انسان قلمداد می‌کنند و معتقدند مذهب، همچون سیمان قادر است خانواده، جامعه و کشورها را به هم پیوند داده و حفظ کند و با اینکه جدایی دین از سیاست در قانون اساسی را قبول دارند؛ اما از عقاید لیبرالی که مذهب را از مدرسه و زندگی اجتماعی بیرون کرده است، بیزارند.^۱

بنیادگرایی نهادینه شده

اجازه می‌خواهم عرض کنم بنیادگرایی هیچگاه از «ایالت متحده آمریکا» و فرهنگ و سیاست جاری بر آن جدا نبوده است. به قول مورّخی، چون جان ویسک

همین که می‌بینی تاریخی در آمریکا ساخته می‌شود، ملاحظه می‌کنی که آن، تاریخی آمریکایی، یهودی است.^۲

در جست‌وجوی راز جانب‌داری و حمایت آمریکایی‌ها از صهیونیسم، درمی‌یابیم که اساساً:

فرهنگ آمریکایی، فرهنگی یهودی، مسیحی^۳ بر پایهٔ تقالید و آداب و رسوم اخلاقی و مذهبی یهودی و مسیحی یا میراث یهودی، مسیحی استوار است. موضوعی که در پایان، معنایی سیاسی یافت و با توافق، همراهی و

۱. در نگارش عنوان «محافظه‌کاران ایالات متحده آمریکا» از یادداشت‌های سرکار خانم دکتر فاطمه شفیعی سروستانی، دکترای مطالعات آمریکای شمالی بهره‌جسته‌ام.

۲. هلال، رضا، «مسیح یهودی و فرجام جهان»، ترجمهٔ قیس زعفرانی، تهران، هلال، چاپ ششم، ۱۳۸۸، ص ۱۴.

3. Judeo Christian.

همگامی ارزش‌های آمریکایی و اسرائیلی ترجمه شد.^۱

در فصل‌های قبلی، با تذکر درباره مهاجرت پیوریتان‌ها از «اروپا» به دنیای جدید و شکل‌گیری کلونی‌هایی در بخش‌های مختلف «آمریکا» و نفوذ تدریجی دریافت‌های پروتستانی مهاجران در کالبد فرهنگی و تمدنی این سرزمین، نشان داده شد که چگونه بنیادگرایی، سنگ‌بنای این سرزمین را استوار ساخت. این مذهب فراگیر که به لایه‌های مختلف حیات ساکنان این سرزمین نفوذ کرده، عین لامذهبی است؛ به این معنا که آنچه صورت مذهب بنیادگرایی دینی به خود داده، حاصل سیر تکوینی تحریف‌های دنیامدارانه وارد شده به آموزه‌های مسیحی از طریق یهودیت تمامیت‌خواه با رویکردی شیطنانی و نه الهی و آسمانی به عالم و آدم است؛ امری که ریشه در حسادت و کینه ریشه‌دار یهود، درباره ادیان و انسان دارد و تلاشی مزورانه برای تغییر مسیر تاریخ و رقم زدن به سرنوشتی آخرالزمانی، بی‌رضای خداوند متعال، دستیابی به حکومت جهانی و نشان دادن دجال آخرالزمان بر تخت حکومتی شیطان است.

امروزه، آمریکا با همه پهنآوری و پتانسیل سیاسی، اقتصادی و نظامی، قوی‌ترین بازوی اجرایی و عملیاتی مجامع مخفی و یهودیت صهیونیستی است که با ظاهر مذهبی و باطن شیطنانی، گام به گام سران بی‌خدای مجامع مخفی را در دستیابی به مقاصدشان یاری می‌دهد.

این پروژه بدل تمام عیار وعده الهی داده شده به «بنی‌اسماعیل» و تأسیس دولت کریمه جهانی به دست یکی از فرزندان اسماعیل نبی (علیه السلام)، یعنی مهدی صاحب‌الزمان، ارواحنا لتراب مقدمه فداء است. تنها از این طریق

۱. هلال، رضا، «مسیح یهودی و فرجام جهان»، ص ۱۳.

می‌توان به راز کین‌جویی ائتلاف خونین «صلیب و سلفی و صهیون» دربارهٔ شیعیان آل‌محمد علیهم‌السلام پی برد.

به رغم تلاش این ائتلاف برای نشان دادن واقعهٔ آرمگدون، به عنوان نقطه‌عطفی محتوم و حتمی‌الوقوع و پروسه‌های ناگزیر در سیر تکوینی عالم و آدم به سوی موقعیت آخرالزمان، بازگشت دوم عیسی مسیح علیه‌السلام و واقعهٔ آرمگدون پروژه‌های سازماندهی شده توسط سران مجامع مخفی و یهودیت کابالایی صهیونیستی است که به اسم دین و مذهب، برای دامن زدن به بزرگترین رویارویی میان دو قبیلهٔ رحمت و لعنت، «بنی‌اسماعیل» و «بنی‌اسرائیل» اتفاق می‌افتد تا به‌زعم آنان، همهٔ فرصت‌ها و توان قبیلهٔ رحمت مضمحل شده و جهان به کام بنی‌اسرائیل بنشیند.

این پروژهٔ شیطانی را هیچ‌یک از آموزه‌های حقیقی موجود در متن اصیل کتب آسمانی و از جمله «قرآن مجید» که مصون از خطا و تحریف مانده، تأیید نمی‌کند؛ در حالی که چنان‌که دیدیم، حتی متون دستکاری شدهٔ موجود عهدین نیز قادر به ارائهٔ دلایل و مستندات رضایت‌بخش برای قبول این پروژه نیست.

کلام آخر

مدرنیسم، به‌رغم تصوّر مشرق‌زمینیان، متکی به مبادی و مبانی نظری خاصی بود که باطن تمدن مدرن غربی را رقم زده و آن را پشتیبانی می‌کرد. راسیونالیسم^۱ (اصالت عقل معاش)، اومانیزم^۲ (مذهب اصالت انسان)، سکولاریسم^۳ (دنیوی‌گری و جداانگاری دین و دنیا)، ساینتیسم^۴ (اصالت علوم تجربی) و سرانجام ماتریالیسم^۵ و کاپیتالیسم^۶ (سرمايه‌داری)، بنیادهای نظری عصری را استوار ساختند که در خود و با خود، نوزاد مدرنیته و حوزه فرهنگی و تمدنی خاص و وابسته به آن را پرورش می‌داد و آن را تغذیه می‌نمود.

مسیحیت مسخ‌شده اروپایی، در هم‌عهدی با نفس‌آماره تمامیت‌خواه و دنیاطلب یهودی، بر قطاری سوار شده بود که یکی پس از دیگری، ایستگاه‌های قدرت بلامنازعه بر زمین را پشت سر می‌گذاشت و در مسیر

-
1. Rationalism.
 2. Humanism.
 3. Secularism.
 4. scientism.
 5. Materialism.
 6. Capitalism.

خود و زیر چرخ‌های آهنینش، باقی مانده‌های سایر حوزه‌های فرهنگی و تمدنی سنتی و غیرغربی را درمی‌نوردید و پیش می‌رفت.

ساکنان شرق اسلامی نیز بی‌پرسش از ماهیت، مبادی، مبانی و سرانجام و غایت این حوزه فرهنگی و تمدنی، با شیفتگی تمام در وقت مواجهه با صورت‌های تمدنی فریبنده‌اش، دل و دین از دست داده و خود را به تمامه در دامنش افکندند.

طی دو‌ست‌سال اخیر، هر یک از ساکنان حوزه‌های فرهنگی و تمدنی سنتی، در ایستگاهی و در شرایطی خاص بر این قطار سوار شدند، به امید آنکه در آن، تصرف کرده، ضمن برخورداری از مواهب مادی و مدرنش، توسنی را از سر او دور کرده، به سوی مقصد مطلوب دینی و سنتی مطلوب شرقی هدایتش سازند. آنان در حالی سعی در حفظ پاره‌هایی از صورت‌های حوزه فرهنگی سنتی خویش می‌کردند و گاه علیه غرب و یهود نیز شعار سر می‌دادند که با قطار غرب و هدایت لوکوموتیوران فرهنگی تمدنی‌اش، به سوی غایت مورد نظر بنیان‌گذاران غرب، پیش می‌رفتند.

فارسی زبان‌ها، عرب‌زبان‌ها، اردو زبان‌ها و... در حالی سعی در حفظ صورت‌هایی از جامه‌ها، پای‌افزارها و حتی نغمات موسیقایی محلی و بومی خویش کرده و به سان فرنگیان برای هر یک جشنواره‌ای برگزار می‌کردند که بر قطار حوزه فرهنگی و تمدنی غربی سوار بوده و با او و هم‌نوا با او پیش می‌رفتند.

مسابقه هر یک از این اقوام برای جلب و جذب صورت‌های تمدن مدرن، بی‌شبهت به میدان مسابقه آرابه‌رانان رومی در میادین بزرگ نیست.

پیشرفت، توسعه، ترقی (Development)، تمدن، مدرنیته، کلمات هم‌معنی و مترادفی بودند که اقوام غیرغربی را به رنگ غرب درآورد و آنان

را مستحیل در حوزه فرهنگی و تمدنی خودش ساخت؛ به عبارت دیگر، غرب همه را به رنگ خودش درآورد تا راحت تر و هموارتر خورده شوند. نگاهی به شهرها، خانه‌ها، جامه‌ها و مناسبات و معاملات فردی و جمعی جاری در سرزمین‌های شرقی و اسلامی، نشان می‌دهد که از همه سوابق فرهنگی و تمدنی اقوام ساکن در آن سرزمین‌ها، جز خاطراتی در ذهن پیرسالان و تابلوها و آثاری در موزه‌ها و نمایشگاه‌ها باقی نمانده است. همه داشته‌ها و سرمایه‌های فرهنگی و تمدنی آنان در حوزه فرهنگی و تمدنی بیگانه غربی مستحیل شده است.

دنیوی‌گری عنان گسیخته، ادبار به آسمان و سنت‌های دینی، ترس از مرگ، اشتغال به آموزه‌های جدید بریده از وحی و در یک کلام، غرب‌زدگی، پرده از موقعیت و شرایط تاریخی بارشده بر ساکنان سرزمین‌های شرقی برمی‌دارد.

اگر چه این اقوام، در جغرافیای خاکی پیشین خود، یعنی غرب آسیا زندگی می‌کنند، اما از نظر فرهنگی، جملگی در جغرافیای فرهنگی جهان مدرن و در حاشیه آن روزگار می‌گذارند. از این وضعیت تعلیقی نه این و نه آنی، با عنوان غرب‌زدگی یاد می‌شود.

غرب‌زدگی و حاشیه‌نشینی، سرنوشت اقوامی بود که از تفکر استعفا داده و بی‌پرسش از غرب^۱ و مبادی و مبانی یهودیانه آن، بر قطار فرهنگی و تمدنی ظالمانه جهان مدرن سوار شدند و بدین ترتیب و لاجرم، سرنوشت آنان نیز به سرنوشت غایی معماران و سازندگان همین حوزه فرهنگی و تمدنی گره خورده است.

۱. پرسش از غرب، عنوان کتاب دیگری از نگارنده است که توسط دفتر نشر هلال چاپ و به زیور طبع آراسته شده است.

«فَكَأَيُّ مَن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فِيهَا خَاوِيَةٌ عَلَيَّ عُرُوشُهَا وَ
بُثْرٌ مُّعْتَلَةٌ وَ قَصْرٌ مَّشِيدٌ»^۱

چه بسیار شهرها و آبادی‌هایی که آنها را نابود و هلاک کردیم، در حالی که
[مردمش] سنگر بودند؛ به گونه‌ای که بر سقف‌های خود فروریخت و چه
بسیار چاه پر آب که بی‌صاحب ماند...»

مدرنیته، در صورت زندگی تکنولوژیک و صنعتی، با زیرساخت فرهنگی
الحادی، به سان قطاری از ایستگاهی در مبدأ، به سوی غایتی و سرانجامی،
ایستگاه به ایستگاه، قرون ۱۸، ۱۹ و ۲۰م. را درمی‌نوردید و ساکنان هر یک
از حوزه‌های فرهنگی و تمدنی کهن و سنتی، مرعوب و معجوب آن‌همه، به
امید عقب نماندن از قافله تمدن (مدرنیزاسیون) بی‌پرسش از مبدأ و مقصد
آن قطار و مبادی نظری و اعتقادی قوام‌دهنده اش بر آن سوار شدند.
هر قوم در واگنی و کوپه‌ای مستقر شد و از همه بنیادهای فکری و
اعتقادی و ارزش‌های فرهنگی آباء و اجدادی‌اش دست شست و به امید
شراکت در این حوزه فرهنگی و تمدنی مدرن، خریدار محصولات صنعتی
شد و با تغییر همه‌الگوها و صورت‌های زندگی فردی و جمعی خود، گمان
مدرن شدن و غربی شدن را در سر پرورید.

تجربه نشان می‌دهد که طی قریب به ۲۰۰ سال اخیر، به جز چند کشور
محدود، چون «ژاپن»، هیچ‌کدام از مسافران این قطار، به درستی غربی
نشده و جملگی، گرفتار در چنبره غرب‌زدگی، در زمره مصرف‌کنندگان
محصولات دنیای مدرن ماندند. مقلدان کم‌استعدادی که راه رفتن خود
را هم از یاد بردند؛ چنان که جمیع کشورهای مسلمان غرب آسیا در این

زمره‌اند؛ به عبارتی، هیچ‌کدام قادر به فراهم آمدن شرط لازم غربی شدن نشدند.

پر واضح است که آنان تنها ویران کردن بقية السلیف آثار فرهنگی و تمدنی سنتی خود، خریداری و مصرف محصولات صنعتی جهان مدرن و تقلید و شبیه‌سازی را شرط لازم و کافی می‌شناختند. از این‌رو، نه شرقی ماندند و نه غربی شدند و منظور از غرب‌زدگی، جز این نیست.

مدرنیته، پیش از آنکه صورتی از زندگی مدرن و تمدنی تکنولوژیک باشد، فرآیند و پروسه‌ای از تحوّل فلسفی، فکری و سیاسی، اجتماعی است که راه‌درازی را از عصر رنسانس تا عصر جدید طی کرده، در واقع، درختی است که متکی به ریشه‌های فلسفی و نظری بنیان‌گذارانش، پا گرفته و با طی مراتبی، در هیئت یک حوزه فرهنگی و پس از آن، در هیئت یک حوزه تمدنی ظهور یافته و ارتباط میان این مراتب (فکری، فرهنگی و تمدنی) ناگسستنی است. در واقع، تمدن مدرن، نسبتی ویژه با حوزه فکری و فلسفی خاص غرب داشت و مسلمانان از این امر دانسته یا ندانسته غفلت می‌ورزیدند.

ساکنان غرب آسیا و سایر اقوامی که خود را در مواجهه با غرب می‌دیدند، کمتر قادر به درک درهم‌تنیدگی و پیچیدگی این سه ساحت از حیات فرهنگی و تمدنی غرب بودند؛ در حالی که غرب، هر یک از این ساحت‌ها را در شرایط تاریخی ویژه‌ای، تجربه و سپری ساخته بود. قرون ۱۶ تا ۱۹م. به تمامی، شاهد تجربه این ساحت‌ها بودند.

بی‌گمان، شرط ضروری شرق‌زمینیان برای شراکت با غرب یا گذر از غرب، جز پرسش از غرب و شناسایی ساحت سپری شده‌اش و سرانجام ارائه تعریفی از «خود» و شرایط تاریخی‌ای که در آن مستقر یا در حال سپری

ساختنش بودند، نبود.

به هر روی، در عصر جدید نیز مسلمانان بی تأمل و پرسش، ره به دیاری سپردند و خود را در گرداب حوزه فرهنگی و تمدنی‌ای افکندند که اشرار یهود، پایه‌های آن را استوار ساخته و آن را برکشیده بودند.

نباید فراموش کرد که مهم‌ترین منابع و مصادر دینی و روایی خاندان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در اختیار مجامع یهودی و غیرمسلمان بوده و توسط مراکز پژوهشی و انستیتوهای عملی آنان مورد کندوکاو و مطالعه واقع شده است. آنان با شناسایی عموم فراز و نشیب‌ها و پیش‌بینی‌های مندرج در آن منابع، اقدامات بازدارنده بسیاری را طراحی و به مورد اجرا گذارده‌اند؛ از آن جمله اند:

۱. غافل سازی مستضعفان از آنچه که به آنها وعده داده شده است؛
۲. مشغول ساختن مستضعفان به هواجس و برخورداری های دنیوی و شهوی؛
۳. متفرق ساختن مجامع مسلمانان و درگیر ساختن آنها در مجادلات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای؛
۴. ایجاد تردید در مسلمانان مستضعف درباره حقایق مندرج در منابع دینی و مذهبی‌اشان؛
۵. دور ساختن مستضعفان و مسلمانان از هویت حقیقی دینی‌اشان؛
۶. غالب ساختن حوزه فرهنگی و تمدنی سکولار بر حیات مادی و فرهنگی مستضعفان؛

۷. غارت همه دارایی‌های مادی و فرهنگی مستضعفان صاحب حق. این همه، تنها بخش کوچکی از توطئه‌هایی است که برای ساکنان سرزمین‌های اسلامی، مخصوصاً شیعیان چیده شده و از پس هزاره‌ها و

قرن‌ها به امروز رسیده است. از این‌روست که: شناسایی یهود و عملکرد یهود، بازگشت به هویت حقیقی، آماده باش همه جانبه فردی و اجتماعی برای مجاهدت، ورود به عهد معهود پیمان الهی با امام مستضعفان و مؤمنان، اتخاذ استراتژی انتظار، تنظیم همه مناسبات فردی و اجتماعی با خاستگاه «قرآن مجید» و کلمات ائمه هدی (علیهم‌السلام) و سرانجام پیاده شدن از قطار فرهنگی و تمدنی سکولار که به خواست فرزند خواندگان شیطان به سوی دولت جهانی دجال آخرالزمان پیش می‌رود، تنها نسخه‌ای است که در این مجال و به اجمال می‌توان پیشنهاد کرد.

والسلام

نیمه شعبان ۱۴۳۹ ه.ق.

اسماعیل شفیعی سروستانی

فهرست منابع

* «قرآن کریم».

* آقابخشی، علی، «فرهنگی علوم سیاسی»، تهران، مرکز اطلاعات مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴ ه.ش.

* آملی، سید حیدر، «المقدمات من کتاب نصّ النصوص»، تهران، انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران، چاپ اول، ۱۳۵۲ ه.ش.

* ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم نعمانی، «الغیبه»، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ ه.ق.

* ابن ابی‌الحدید، «شرح نهج‌البلاغه».

* ابن‌ال‌اثیر، عزالدین، «الکامل فی‌التاریخ»، ۱۳۸۵ ه.ق.

* ابن بابویه، محمد بن علی، «الأمالی»، تهران، کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ ه.ش.

* ابن بابویه، محمد بن علی، «الخصال»، قم، چاپ اول، ۱۳۶۲ ه.ش.

* ابن بابویه، محمد بن علی، «علل الشرائع»، قم، کتاب‌فروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۸۵ ه.ش.

* ابن بابویه، محمد بن علی، «عیون أخبار الرضا(ع)»، تهران، نشر جهان،

چاپ اول، ۱۳۷۸ هـ.ق.

* ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۵ هـ.ق.

* ابن بابویه، محمد بن علی، «معانی الأخبار»، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ.ق.

* ابن بابویه، محمد بن علی، «من لا یحضره الفقیه»، محقق: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات اسلامی، بی تا.

* ابن حمزه طوسی، محمد بن علی، «الثاقب فی المناقب»، قم، انصاران، چاپ سوم، ۱۴۱۹ هـ.ق.

* ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، «شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام»، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.

* ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، «مناقب آل ابی طالب علیهم السلام»، قم، علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ هـ.ق.

* ابن طاووس، علی بن موسی، «الملاحم و الفتن یا فتنه و آشوب های آخر الزمان»، تهران، اسلامی، چاپ اول، بی تا.

* ابن قولویه، جعفر بن محمد، «کامل الزیارات»، مصحح: عبدالحسین امینی، نجف اشرف، دارالمرتضویه، ۱۳۵۶ هـ.ق.

* ابن کثیر، «البدایة و النهایة»، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۸ هـ.ق.

* ابن کثیر، «تفسیر القرآن العظیم»، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ هـ.ق.

* ابن منظور، محمد بن مکرم، «لسان العرب»، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ هـ.ق.

* ابن منظور، محمد بن مکرم، «لسان العرب»، محقق و مصحح احمد فارس صاحب الجوائب، بیروت، دار صادر، چاپ سوم.

- * ابو الفتح رازی، حسین بن علی، «روض الجنان و روح الجنان» مصحح: محمد جعفر یاحقی، مشهد مقدس، آستان قدس رضوی - بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۱ ه.ش.
- * احمد بن حنبل، «فضائل الصحابه»، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۰۳ ه.ق.
- * اربلی، علی بن عیسی، «کشف الغمة فی معرفة الأئمة»، تبریز، بنی هاشمی، چاپ اول، ۱۳۸۱ ه.ق.
- * استرآبادی، علی، «تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة»، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق.
- * «اعلام قرآن»، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، بوستان، قم، ۱۳۸۶ ه.ش.
- * بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، «البرهان فی تفسیر القرآن»، قم، مؤسسه بعثت، چاپ اول، ۱۳۷۴ ه.ش.
- * بخارائی رفائی، محمد، «بره خدا»، پژوهشکده باقرالعلوم.
- * بخاری جعفی، محمد بن اسماعیل، «صحيح بخاری»، تحقیق: د. مصطفی ديب الغاء، یمامه، بیروت، دار ابن کثیر، چاپ سوم، ۱۴۰۷ ه.ق. - ۱۹۸۷ م.
- * برقی، احمد بن محمد بن خالد، «المحاسن»، قم، دار الکتب الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ه.ق.
- * بلاذری، «انساب الاشراف»، دمشق، چاپ فردوس اعظم، بی تا.
- * بلاذری، احمد بن یحیی، «فتوح البلدان» ترجمه محمد توکل.
- * تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، «تصنيف غرر الحكم و درر الكلم»، قم، دفتر تبلیغات، چاپ اول، ۱۳۶۶ ه.ش.
- * «تورات».

* تيسن، هنرى، «الهيآت مسيحي»، مترجم: ط. ميكائيليان، انتشارات حيات ابدى.

* ثقفى، ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال، «الغارات»، قم، دار الكتاب الإسلامى، چاپ اول، ١٤١٠ هـ.ق.

* جزائرى، نعمت الله بن عبد الله، «النور المبين فى قصص الأنبياء و المرسلين»، قم، چاپ اول، ١٤٠٤ هـ.ق.

* جورجى كنعان، «ميراث اسطورهها: اصولگرايى مسيحي در نيمكره غربى»، تهران، هلال، چاپ سوم، ١٣٩٢ هـ.ش.

* جوهرى بصرى، احمد بن عبد العزيز، «مقتضب الأثر فى النص على الأئمة الإثنى عشر»، قم، انتشارات طباطبائى، چاپ اول، بى تا.

* جوينى، «فرائد المسطين»، بيروت، مؤسسة المحمودى.

* حاج سيد جوادى، احمد صدر، «دائرة المعارف تشييع»، تهران، نشر شهيد سعيد محبى، چاپ اول، ١٣٨٣ هـ.ش.

* حافظ برسى، رجب بن محمد، «مشارق أنوار اليقين فى أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)»، بيروت، اعلمى، چاپ اول، ١٤٢٢ هـ.ق.

* الحاكم، ابو عبد الله، «المستدرک على الصحيحين للحاكم»، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، چاپ اول ١٤١١ هـ.ق.

* حر عاملى، محمد بن حسن، «اثبات الهداة»، بيروت، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ١٤٢٥ هـ.ق.

* حسانى، عبيد الله بن عبد الله، «شواهد التنزيل لقواعد التفضيل»، تهران، مجمع إحياء الثقافة الإسلاميه، چاپ اول، ١٤١١ هـ.ق.

* حسن بن على، امام يازدهم (عليه السلام)، «التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري (ع)»، قم، مدرسة الإمام المهدي (عليه السلام)، ١٤٠٩ هـ.ق.

- * حسن بن علی، امام یازدهم علیه السلام، «التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام»، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.
- * حسینی تهرانی، حسین، «امام شناسی»، مشهد مقدس، مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلامی.
- * حلی، حسن بن سلیمان بن محمد، «مختصر البصائر»، قم، چاپ اول، ۱۴۲۱ هـ.ق.
- * حلی، حسن بن سلیمان، «مختصر البصائر»، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۱ هـ.ق.
- * خرّمشاهی، بهاءالدین، «دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی»، تهران، دوستان و ناهید، چاپ اول، ۱۳۷۷ هـ.ش.
- * خزاز رازی، علی بن محمد، «کفایة الأثر»، قم، بیدار، ۱۴۰۱ هـ.ق.
- * خزائلی، «اعلام القرآن»، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۷۱.
- * دورانت، ویل، «تاریخ تمدن»، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
- * دیلمی، حسن بن محمد، «إرشاد القلوب إلى الصواب»، قم، الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ.ق.
- * ربلی، علی بن عیسی، «كشف الغمة في معرفة الأئمة علیهم السلام»، المجمع العالمی لأهل البيت علیهم السلام، ۱۴۳۳ هـ.ق.
- * رشاد، یوسف، «نقش آفرینی یهودیان مخفی در مسیحیت»، هلال، ۱۳۹۵ هـ.ش.
- * زندی، محمد علی، «بنیادگرایی»، پژوهه، بانک مقالات علوم انسانی و اسلامی، به نقل از طلوعی، محمود، «فرهنگ جامع سیاسی»، تهران، بینا، ۱۳۷۲ هـ.ش.

- * سائرز، استیون، «صهیونیسم مسیحی»، ترجمه حمید بخشنده و قدسیه جوانمرد، نشر طه، چاپ اول، ۱۳۸۶ ه.ش.
- * سبحانی، جعفر، «فروع ابدیت»، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵ ه.ش.
- * سلیم فرنجیه، «اليهودية... نشيد التيه».
- * سیوطی، جلال‌الدین، «در المنثور»، مصر، مطبعة الميمنة، چاپ اول، ۱۳۱۴ ه.ق.
- * شریف الرضی، محمد بن حسین، «نهج البلاغه صبحی صالح»، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق.
- * شهرام‌نیا، امیرمسعود و محمدی، اعظم، «نومحافظه کاری»، سمینار افکار سیاسی غرب در قرن بیستم.
- * شیبانی، احمد بن حنبل، «مسند احمد بن حنبل»، مصر، مؤسسه قرطبه.
- * شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسن، «إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات»، بیروت، اعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۵ ه.ق.
- * شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسن، «وسائل الشیعه»، قم، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق.
- * صاحب‌خلق، نصیر، «پروتستانتیزم، پیوریتانیسم و مسیحیت صهیونیستی»، تهران، هلال، چاپ ششم، ۱۳۸۹ ه.ش.
- * صدر حاج سید جوادی، احمد و بهاء‌الدین خرّم‌شاهی و کامران فانی، «دائرةالمعارف تشیعی»، تهران، مؤسسه دائرةالمعارف تشیعی، چاپ اول، ۱۳۷۱ ه.ش.
- * صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (علیهم السلام)»، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه.ق.

- * صفوری، عبدالرحمن بن عبدالسلام، «نزهة المجالس و منتخب النفائس»، مصر، مطبعة كاستلية، ۱۲۸۳ هـ.ق.
- * ضابط، حمیدرضا، «تبلیغات دینی و سیاسی ایوانجلیست‌های جنگ طلب در ایالت متحده آمریکا»، گروه تاریخ اسلام، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس، بی‌تا.
- * طباطبایی، سید محمد حسین، «المیزان فی تفسیر القرآن»، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بی‌تا.
- * طباطبایی، سید محمد حسین، «ترجمة تفسیر المیزان»، کتابخانه اینترنتی مدرسه فقهت، به آدرس: lib.eshia.ir.
- * طبرسی، احمد بن علی، «الإحتجاج علی أهل اللجاج»، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ.ق.
- * طبرسی، احمد بن علی، «الإحتجاج»، مترجم: جعفری، تهران، اسلامیه، چاپ اول، ۱۳۸۱ هـ.ش.
- * طبرسی، فضل بن حسن، «ترجمة مجمع البیان»، مترجم: علی کرمی، قم، مؤسسه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان.
- * طبرسی، فضل بن حسن، «جوامع الجامع»، تصحیح: ابوالقاسم گرجی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸ هـ.ش.
- * طبرسی، فضل بن حسن، «مجمع البیان فی تفسیر القرآن»، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم.
- * طبری، «تاریخ طبری»، بیروت، مؤسسه اعلمی للمطبوعات، ۱۳۸۷ هـ.ق.
- * طبری، محمد بن جریر، «تاریخ طبری»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵ هـ.ش.
- * طبری، محمد بن جریر، «تاریخ طبری»، مؤسسه عزالدین، بیروت،

۱۴۳۱ هـ.ق.

* طریحی، فخرالدین، «مجمع البحرین»، تحقیق سید احمد حسینی، تهران، کتابفروشی مرتضوی.

* طوسی، محمد بن الحسن، «الأمالی» قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ.ق.

* طوسی، محمد بن الحسن، «الغیبه»، کتاب الغیبه للحجة، قم، دارالمعارف الاسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ.ق.

* عبدالرحمن بن خلدون، «تاریخ ابن خلدون»، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

* العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه، «تفسیر نور الثقلین»، قم، اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ هـ.ق.

* علامه بحرانی، سید هاشم، «ترجمه البرهان».

* علوی، محمد بن علی بن الحسین، «المناقب؛ الكتاب العتیق»، قم، انتشارات دلیل ما، چاپ اول، ۱۴۲۸ هـ.ق.

* عیاشی، محمد بن مسعود، «تفسیر العیاشی»، تهران، المطبعة العلمیة، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ.ق.

* فیض کاشانی، ملامحسن، «علم الیقین فی اصول الدین»، انتشارات بیدار، چاپ اول، ۱۳۷۷ هـ.ش.

* قرائتی، محسن، «تفسیر نور»، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ هـ.ش.

* قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، «الخرائج و الجرائح»، قم، مؤسسه امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.

* قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، «قصص الأنبياء عليهم السلام»، مشهد، مرکز پژوهش‌های اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.

- * قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، «تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب»، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- * قمی، علی بن ابراهیم، «تفسیر القمی»، قم، دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- * کاستلز، مانوئل، «عصر اطلاعات، اقتصاد جامعه و فرهنگ»، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، حراج نو، ۱۳۸۰.
- * کاشانی، ملا فتح الله، «زبدة التفاسیر»، قم، بنیاد معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۳ هـ.ق.
- * کتاب «عهد عتیق و جدید»، به همت انجمن پخش کتاب مقدسه در میان ملل، ۱۹۷۸ م.
- * کشی، محمد بن عمر، «رجال الکشی»، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.
- * کلینی، «روضه کافی»، ترجمه کمره‌ای، چاپ دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵.
- * کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، تهران، اسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ.ق.
- * مارتین لیپست، سیمور، «دائرةالمعارف دموکراسی»، ترجمه کامران فانی و نورالله مرادی، تهران، کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳ هـ.ش.
- * متقی هندی، علاءالدین، «کنز العمال»، بیروت، مؤسسه الرساله.
- * مجلسی، محمد باقر، «مهدی موعود ترجمه جلد ۵۱ بحار الأنوار»، تهران، چاپ بیست و هشتم، ۱۳۷۸ هـ.ش.
- * مجلسی، محمدباقر، «بحار الأنوار»، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ.ق.

- * محمد بن احمد قرطبی، «الجامع لأحكام القرآن»، بیروت، ۱۹۸۵ م.
- * محمودی، علی، «بنی امیه»، پژوهشکده باقر العلوم.
- * محمودی، علی، «دانشنامه طالوت»، سایت پژوهشکده باقر العلوم (علیه السلام)، بخش فرهنگ علوم انسانی و اسلامی، ۱۳۹۶/۰۶/۲۶ هـ. ش.
- * مرکز جهانی اطلاع رسانی آل البيت (علیهم السلام)، به آدرس پایگاه تخصصی نهج البلاغه.
- * مسعودی، علی بن حسین، «التنبیه و الاشرار»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- * المسیری، دکتر عبدالوهاب، «دائرة المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم»، ترجمه مؤسسه مطالعات و پژوهش های تاریخ خاورمیانه، چاپ اول، ۱۳۸۳ هـ. ش.
- * مفید، محمد بن محمد، «الإختصاص»، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق.
- * مفید، محمد بن محمد، «الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد»، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق.
- * مکارم شیرازی، ناصر، «تفسیر نمونه».
- * مولوی، «مثنوی معنوی».
- * میرجهانی طباطبایی، سید حسن، «ولایت کلیه»، قم، الهادی، ۱۳۸۲.
- * میشل، توماس، «کلام مسیحی»، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات ادیان، چاپ اول، ۱۳۸۱ هـ. ش.
- * النجیری، محمود، «آرمگدون، نبرد آخر الزمان به روایت مسیحیان صهیونیست»، ترجمه قیس زعفرانی و رضا عباسپور، تهران، هلال، چاپ پنجم، ۱۳۸۹ هـ. ش.
- * نهاوندی، علی اکبر، «العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب

الزمان رضی الله عنه»، تصحیح و تحقیق: صادق برزگر بفرویی، حسین احمدی قمی، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ اول، ۱۳۸۶ ه.ش.

* نیشابوری قشیری، ابوالحسین مسلم بن حجاج، «صحیح مسلم»، تحقیق فؤاد عبدالباقی، بیروت، نشر دار احیاء التراث العربی.

* هاکس، جیم، «قاموس کتاب مقدس»، ترجمه عبدالله شیبانی.

* هالسل، گریس، «یدالله»، ترجمه به عربی محمد السّماک، ترجمه به

فارسی قیس زعفرانی، تهران، هلال، چاپ پنجم، ۱۳۸۹ ه.ش.

* هلال، رضا، «مسیح یهودی و فرجام جهان»، ترجمه قیس زعفرانی،

تهران، هلال، چاپ ششم، ۱۳۸۸ ه.ش.

* هلالی، سلیم بن قیس، «کتاب سلیم بن قیس الهلالی»، قم، الهادی،

چاپ اول، ۱۴۰۵ ه.ق.

* هیوود، اندرو، «درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی»، ترجمه محمد

رفیعی مهرآبادی، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹ ه.ش.

* و.م. میلر، «تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران»، ترجمه

علی نخستین، انتشارات حیات ابدی، چاپ دوم، ۱۹۸۱ م.

* واژه‌نامه «المعانی».

* یزدی حایری، علی، «إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب رضی الله عنه»،

بیروت، مؤسسه الأعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ه.ق.

* یعقوبی، «تاریخ یعقوبی»، ترجمه ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر

کتاب.

* ایمانی، محمدرسول، «مروری بر دو دیدگاه در مورد ذبیح ابراهیم علیه السلام»

در سنت اسلامی»، معرفت ادیان، سال اول، شماره دوم.

* تشکیلات نهاد رأس جالوت در شرق اسلامی، مقاله پژوهشی نگار ذیلابی، در فصلنامه «تاریخ و تمدن اسلامی»، شماره پیاپی ۱۸، زمستان ۱۳۹۲ ه.ش.

* حضرتی، حسن، «بن مایه‌های رخداد عاشورا بررسی تاریخی»، مجله تاریخ اسلام، بهار ۱۳۷۹ ه.ش.، شماره ۱.

* خوارزمی، موفق بن احمد، «مقتل خوارزمی»، نشر انوار الهدی، چاپ دوم، ۱۳۸۱ ه.ش.

* صادق‌نیا، مهرباب و توسلی‌خواه، سعید، «هزاره‌گرایی، رویکردها و گونه‌ها»، فصلنامه انتظار موعود، شماره ۵۲.

* قاسمی قمی، جواد، «مبانی هزاره‌گرایی در مسیحیت»، پژوهش‌های مهدوی، تابستان ۱۳۹۰ ه.ش.، شماره ۱

* موسوی، سید محسن و دیگران، «طول عمر دنیا از دیدگاه ملاحظه‌درا»، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، پاییز ۱۳۹۴ ه.ش.، شماره ۳.

* دانش‌نامه آزاد ویکی‌پدیا.

* دانش‌نامه حوزوی ویکی‌فقه.

* دانش‌نامه مجازی مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام)، ویکی شیعه.

* دانش‌نامه ویکی‌فقه حوزوی.

* صداقت، مجتبی، مقاله «مباهله» در سایت پژوهشکده باقرالعلوم به